

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۷)

مَطَلَعُ أَنْوَارٍ

جلد سوّم

احوال و آثار بزرگان و عرفاء بالله

مؤلف:

حضرت علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني طهراني

قدس الله نفسه الزكية

با مقدمه و تعليقات:

سيّد محمد محسن حسيني طهراني

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَتُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ ذِكْرًا وَنَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَنَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً وَمَشَوْا فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكََةً.

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند:

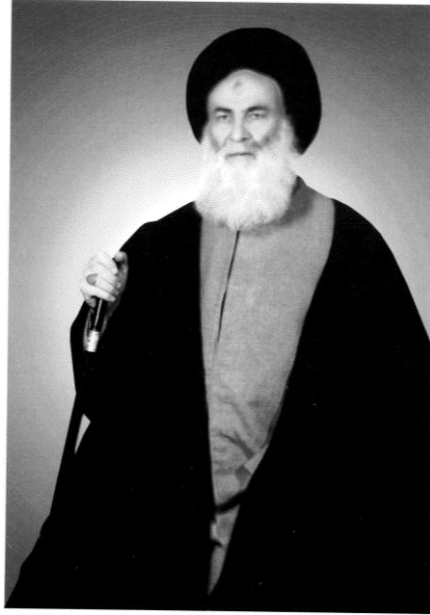
«همانا مطلب این است که اولیاء الهی و عارفان به پروردگار، اگر سکوت کنند همواره در ذکر و یاد خدا هستند؛ و اگر توجه به چیزی نمایند در آن عبرت و معنا نهفته است؛ و اگر به سخن درآیند، حکمت و میزان از کلماتشان می‌تراود؛ و اگر حرکت کنند از قدم آنان خیر و برکت در میان مردم جاری می‌گردد.»

(الكافی، ج ۲، ص ۲۳۷)



تصویر علامه طهرانی - رضوان الله علیه - هنگام تشرّف به حج تمتع

در سنه ۱۳۹۱ هجریه قمریه.



تصویر علامه آیه الله سید محمد حسین حسینی طهرانی چند سال
قبل از وفات در مشهد مقدس.

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

جلد سوم

صفحه

عنوان

احوال مرحوم آية الحقّ و اليقين حاج ميرزا جواد آقا تبریزی قدس الله سرّه

۲۷ - ۳۶

- ۲۹ [قطعه‌ای از نامه سلوکی حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی به مرحوم کمپانی]
- ۳۲ [دستور العملی به نقل از /سرار الصلاة میرزا جواد آقا ملکی]
- ۳۳ [دستور العملی برای شفاء فرزند از میرزا جواد آقا ملکی تبریزی]
- ۳۴ [تأثیر سخنان ایشان در نفوس افراد]
- ۳۴ [سپاسگزاری ایشان از طلبه‌ای که در نیمه شب دعایشان کرده بود]
- ۳۵ ردّ آية الله ملکی تبریزی بر شیخ احمد أحسانی

احوال مرحوم آية الحقّ و اليقين آخوند ملا حسینقلی همدانی قدس الله نفسه الزکیّة

۳۷ - ۴۶

- ۳۹ [در احوال مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی به نقل از نوه آن مرحوم]
- ۴۰ [هبه اموال به راهزنان]

- ۴۰ [رفع اشکال توحیدی آقا سید محمد سعید هبویی، توسط ایشان]
- ۴۱ [اخبار غیبی ایشان از احوال حاج سید ابوالقاسم لواسانی]
- ۴۲ [برکت کیسه آخوند]
- ۴۳ [آیا هنوز موقع توبه نشده است؟]
- ۴۴ [حکایتی در توبه دادن مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی جوانان آوازخوان را]
- ۴۴ [حکایت کبوتری که به مرحوم ملاحسینقلی همدانی، درس پافشاری داد]
- ۴۵ [توصیه‌های اخلاقی مرحوم آخوند به آقا سید علی ایروانی]
- ۴۵ [ندامت آیه الله عاملی بر عدم حضور خود در حلقه درس آیه الله ملا حسینقلی همدانی (ره)]

احوال مرحوم آیه الحق و العرفان مرحوم آقا سید احمد کربلانی طهرانی قدس الله

نفسه الزکیة

۴۷ - ۵۳

- ۴۹ [در احوالات آقا سید احمد کربلانی رضوان الله علیه]
- ۵۱ [مدت عمر مرحوم آقا سید احمد کربلانی و آقا شیخ محمد حسین کمپانی]
- ۵۱ [بحثی درباره تقارن سن سید و شیخ در وقت مکاتبات معروفه]
- ۵۲ [داستانی از آقا حاج سید احمد کربلانی طهرانی]
- ۵۳ [دائماً او پادشاه مطلق است در کمال عز خود مستغرق است]

احوال مرحوم آیات الحق و الیقین حاج شیخ محمد بهاری و آقا محمد بیدآبادی

قدس الله اسرارهما

۵۵ - ۶۷

- ۵۷ [نامه حاج شیخ محمد بهاری رضوان الله علیه]
- ۶۰ [مرحوم بهاری (ره) در عین مقامات عالی توحیدی، بسیار شوخ طبع بود]
- ۶۱ [مراقبت نمودن آقا شیخ محمد بهاری رضوان الله علیه از طلبه بیمار]
- ۶۲ [راجع به آقا سید احمد کربلانی رضوان الله علیه]
- ۶۲ [مرحوم آیه الحق و الیقین بیدآبادی]

۶۲ [رسالة مختصری از مرحوم بیدآبادی در سیر و سلوک]

احوال مرحوم آية الحقّ و اليقين صدر المتألهين شیرازی رضوان الله عليه

۶۹ - ۸۵

- ۷۱ [توصیف کهک قم به نقل از هانری کرین]
- ۷۱ تاریخ إفاضه به ملاصدرا در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها
- ۷۴ ملاحسینقلی همدانی: فقط متهجّدین هستند که به مقاماتی نائل می گردند
- ۷۴ دفاع از ملاصدرا
- ۷۵ [رفع اشکالات و اتهاماتی از ملاصدرا در پاسخ مرحوم علامه به نامه آقای ...]
- ۷۸ اشعاری درباره ملاصدرای شیرازی
- ۷۸ [احادیثی از تفسیر شریف ملاصدرا]
- ۸۳ استخفاف حاجی نوری به صدر المتألهین، ناشی از عدم معرفت اوست به شأن آن حکیم

احوال محیی الحقّ و الدّین أبی عبدالله محمد بن علی المعروف بابن العربی الحانمی

الطائى قدّس الله نفسه الزکّیة

۸۷ - ۱۱۰

- ۸۹ [تاریخ تولّد و وفات محیی الدّین عربی]
- ۸۹ [کیفیت تألیف فتوحات مکّیه]
- ۹۰ [کیفیت تألیف فصوص الحکم و تشیع محیی الدّین]
- ۹۷ [شرح حال ملا عبدالرزاق کاشی به نقل از قاضی نورالله شوشتری]
- ۹۸ [اتهاماتی ناروا به جناب ابن عربی]
- ۱۰۰ راجع به کتاب مناقب محیی الدّین عربی
- ۱۰۰ [فتوحات محیی الدّین شرح تائیه ابن فارض است]
- ۱۰۱ [مطالبی از قاضی نورالله در حقّ محیی الدّین]
- ۱۰۲ [مطالبی از عبدالوهاب شعرانی درباره محیی الدّین]

- محبی‌الدین در فتوحات تصریح به امام زمان پسر امام حسن عسکری علیهما السلام
 ۱۰۳ کرده است
- [مکاشفه کاذبه‌ای که معاندین مکتب تشیع در فتوحات وارد کرده‌اند] ۱۰۴
- [کلام محبی‌الدین راجع به امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف] ۱۰۵
- [نظر محبی‌الدین درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف] ۱۰۵
- [پای‌مردی در اثبات تشیع] ۱۰۶
- [اشعاری از جناب محبی‌الدین درباره امام زمان و اهل بیت علیهم السلام] ۱۰۶
- فقهاء مقرب به سلاطین، دستور حبس محبی‌الدین عربی و قتل حلاج و سهروردی را
 صادر نمودند ۱۰۷
- رد فیض کاشانی بر محبی‌الدین عربی در صاحب خلافت باطنیه دانستن متوکل، و حواری
 شمردن زبیر ۱۰۸
- [شرمندگی مرحوم جلوه بعد از دیدن مکان و منزلت محبی‌الدین در خواب] ۱۰۹

احوال سلطان العارفین بایزید بسطامی و جنید بغدادی قدس الله انفسهما الزکیة

۱۲۰ - ۱۱۱

- سقائی بایزید بسطامی به درگاه امام جعفر صادق علیه السلام] ۱۱۳
- [مناجاتی از بایزید بسطامی] ۱۱۳
- [أخذنا علمنا من الحي الذي لا يموت] ۱۱۴
- [کلمات بایزید بسطامی به نقل از حلیة الأولیاء] ۱۱۴
- [اهتمام بایزید بسطامی به دستورهای شرعی] ۱۱۸
- گفتار علامه حلی درباره بایزید بسطامی و معروف کرخی ۱۱۹
- [تلمذ بایزید نزد امام صادق علیه السلام] ۱۱۹
- ۱۲۰
- جنید بغدادی قدس الله سره
- [فضیلت عبادات سحرگاهان] ۱۲۰
- [اشتغلت بالذکر عن المذكور] ۱۲۰

احوال معروف کرخی قدس الله رمسه

۱۳۷ - ۱۲۱

- ۱۲۳ [اسلام آوردن معروف کرخی به دست امام رضا علیه السلام]
- ۱۲۳ اشتباهاتی از مرحوم سید شرف الدین در المراجعات
- ۱۲۵ ترجمه احوال معروف بن خربوذ
- ۱۲۷ ترجمه احوال معروف کرخی
- ۱۳۶ گفتار علامه حلّی درباره بایزید بسطامی و معروف کرخی
- ۱۳۷ [قسم خوردن به سر معروف کرخی]

احوال مرحوم آخوند ملا قربانعلی زنجانی و حاج هادی ابهری خانصنمی رضوان

الله علیهما

۱۴۷ - ۱۳۹

- ۱۴۱ در احوال مرحوم آیه الله آخوند ملا قربانعلی زنجانی
- ۱۴۱ [کرامتی از آخوند ملا قربانعلی زنجانی]
- ۱۴۳ [مخالفت آخوند ملا قربانعلی زنجانی با طرفداران مشروطه]
- ۱۴۵ **حاج هادی ابهری خانصنمی رحمة الله علیه**
- ۱۴۵ [مکاشفه‌ای از حاج هادی ابهری]
- ۱۴۶ داستانی از حاج مشهدی هادی ابهری، رضوان الله علیه
- ۱۴۷ [رحلت حاج مشهدی هادی خانصنمی ابهری، رضوان الله علیه]

احوال مولانا جلال الدین محمد بلخی و عبد الله بن قطب و شاه نعمت الله ولی

قدس الله اسرارهم

۱۵۶ - ۱۴۹

- ۱۵۱ [گفتار روضات الجنات درباره ملائی رومی]
- ۱۵۱ گفتار مجالس المؤمنین در تشیع ملائی رومی

- گفتار محدث نيسابوری در تشييع ملائی رومی ۱۵۱
- عبد الله بن قطب و شاه نعمت الله ولي قدس الله سرهما ۱۵۳
- [عباراتی از عبد الله قطب که دليل بر تشييع اوست] ۱۵۳
- در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولي ۱۵۵

احوال مرحوم آية الله آقا سيّد مهدي بحر العلوم رضوان الله عليه

۱۹۴ - ۱۵۷

- [مطالب منقوله از خاتمه مستدرک در احوال ایشان] ۱۵۹
- [مطالب منقوله از کتاب دار السلام در احوال ایشان] ۱۶۰
- [مطالب منقوله از کتاب اعيان الشيعة در احوال ایشان] ۱۶۲
- اشعار مرحوم سيّد مهدي بحر العلوم البروجردی النجفی رضوان الله تعالى عليه ۱۶۴
- راجع به نسب مرحوم بحر العلوم ۱۸۲
- [مطالب منقوله از علامه طباطبائی رضوان الله عليه در احوال ایشان] ۱۸۵
- [مطالب منقوله از کتاب طرائق الحقائق در احوال ایشان] ۱۸۵
- راجع به بحر العلوم و رساله سير و سلوك او ۱۸۷
- [كيفيت ارتباط سيّد بحر العلوم با نورعلي شاه] ۱۸۷
- [كيفيت تصوير مرحوم سيّد بحر العلوم] ۱۹۰
- [پی بردن به روح تکلیف و حقیقت احکام و روح شرع (ت)] ۱۹۱

احوال سيّد رضی و سيّد مرتضی علم الهدی رضوان الله عليهما

۲۱۶ - ۱۹۵

- ترجمه احوال سيّد رضی، چهارمین نواده ابراهيم مجاب ۱۹۷
- [الغدير مجموعاً ۸۱ شرح برای نهج البلاغة ذکر می کند] ۱۹۹
- شعر و نقابت سيّد رضی ۲۰۰
- مناصب سيّد رضی ۲۰۱
- مراثی سيّد رضی درباره حضرت أباعبدالله عليه السلام ۲۰۲

- ۲۰۳ مرثیة سید رضی درباره سبط شهید أباعبدالله الحسین علیه السّلام
- ۲۰۴ غدیریة سید رضی
- ۲۰۵ مہیار دیلمی، سراینده غدیریة در قرن پنجم
- ۲۰۶ ترجمه احوال سید مرتضی علم الهدی
- ۲۰۷ غدیریة سید مرتضی
- ۲۱۰ أبوعلی بصیر (ضریر)
- ۲۱۱ أبوالعلاء مُعَرِّی
- ۲۱۲ [سید مرتضی در مرثیه حضرت سیدالشهداء علیه السّلام اشعاری سروده است]
- ۲۱۲ راجع به رسمیت مذاهب اربعه عامه و إلغاء مذاهب دیگر

احوال ابوعلی سینا و سید محمد باقر داماد و محمد غزالی، رحمة الله علیهم

۲۳۰ - ۲۱۷

- ۲۱۹ [مطالبی از دهخدا در ماده ابوعلی بن سینا]
- ۲۲۰ کلام بوعلی راجع به اهمیت قرآن مجید
- ۲۲۰ [کلماتی از بوعلی سینا که روی صندوق قبر او نوشته شده است]
- ۲۲۱ [وجه تسمیه مرحوم میر داماد]
- ۲۲۲ [در احوال میرداماد و شیخ بهائی]
- ۲۲۴ [إنّ هذا العربيّ رجلٌ فاضلٌ]
- میرداماد مشرب فلسفه اشرافیّه داشته است: اللّهم اهدنی بنورك لنورك و جَلَلنی مِن نورك
- ۲۲۵ بنورك
- ۲۲۵ قصیده میرداماد در طوس [و] زیارت مرقد مطهر حضرت امام رضا علیه السّلام
- ۲۲۶ اشعار عربی و فارسی میرداماد
- ۲۲۷ اشعار میرداماد در وصف امیرالمؤمنین علیه السّلام
- ۲۲۷ اشعار میرداماد در موضوعات مختلفه
- ۲۲۸ تحقیق میرداماد راجع به معنی اِملاء و معنی ولایت
- ۲۲۹ [شرح احوال غزالی در کتاب المُنقذ من الضّلال]

احوال و اندیشه‌های سیاسی مرحوم احمد شاه رحمة الله عليه

۲۴۸ - ۲۳۱

- ۲۳۳ [مطالبی از کتاب زندگانی سیاسی احمد شاه تألیف حسین مکی]
- [ای مُرده‌شور این سلطنت را ببرد که شاه حق ندارد به شمال و جنوب مملکتش مسافرت نماید!] ۲۳۳
- ۲۳۳ [تاریخ تولد، تاج‌گذاری، و وفات احمد شاه]
- ۲۳۴ [نطق لُرد کُرزن وزیر خارجه انگلیس]
- ۲۳۵ [نطق دکتر مصدق در مجلس، بر علیه وثوق الدوله]
- ۲۳۵ [نطق مرحوم مدرس در مجلس]
- ۲۳۶ [گزارشی از سخنرانی احمد شاه در شهر نیس]
- ۲۳۷ [ملک ایران لیاقت یک چنین پادشاه مشروطه و قانونی را نداشت]
- ۲۴۰ [من اگر می‌خواستم با وسائل غیر مشروع به ایران مراجعت کنم، تسلیم انگلیس‌ها می‌شدم]
- ۲۴۰ [قانون اساسی به من چنین اختیاری نداده]
- ۲۴۲ [عارف قزوینی، کینه دیرینه با قاجاریه داشته است]
- ۲۴۴ [تعطیل و فترت مجلس، به اشاره سلطان احمد شاه به نفع ملت تمام شد]
- ۲۴۵ [ملاقات نصرت‌السلطنه و عضدالسلطان (عموهای احمد شاه) با لُرد کُرزن]
- ۲۴۵ [من پیش وجدان خود و در مقابل نسل‌های آینده ایران سرافرازم]
- ۲۴۶ [آقا آنها هم من و هم تو را بهتر از خودمان می‌شناسند]
- ۲۴۶ [چرا سلطان احمد شاه با ترور کردن رضاخان مخالف بود؟]

احوال و افکار سید جمال الدین أسد آبادی

۲۸۰ - ۲۴۹

- ۲۵۱ [تردد سید جمال الدین نزد مرحوم آخوند ملاً حسینقلی]
- ۲۵۱ [ایرانی بودن سید جمال الدین]
- ۲۵۱ [نامه سید جمال الدین به میرزا محمد حسن شیرازی]
- ۲۵۲ [بازی‌های کودکانه سید جمال الدین]

۲۵۳	[مختصری از زندگی نامه سید جمال الدین و خطبه مشهور او در مصر]
۲۵۴	[ترجمه خطبه مشهور سید جمال الدین]
۲۶۰	[قیمت ادیان به قدر آن قیمتی است که پیروان آن ادیان دارند]
۲۶۱	[نپذیرفتن سید ملاقات با میرزا رضا کرمانی را]
۲۶۲	[مقصد سیاسی سید جمال الدین]
۲۶۳	[سلطه سید جمال الدین بر دقائق معانی و مطالب بلاغی]
۲۶۴	[بعضی از کلمات قصار سید جمال الدین]
۲۶۵	[تحصیلات و اساتید سید جمال الدین]
۲۶۶	[نظریه مرحوم علامه طهرانی درباره سید جمال الدین]
۲۶۸	[عدم انطباق کلام سید جمال الدین با فعل انبیاء]
۲۷۰	[پاسخ سخیف سید جمال الدین به ارنست رنان]
۲۷۴	[آزادی در اسلام فقط در دایره دین توحید وجود دارد]
۲۷۵	[سید جمال به قلم انتقاد سبب جنگ انگلیس و مصر شد]
۲۷۵	[سید مردی بود ناراحت، چنانکه هرجا زیست نتوانست کرد]
۲۷۶	[نظریات اشخاص نسبت به سید جمال الدین]

احوال مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد حسن شیرازی (صاحب تنباکو) و میرزا

محمد تقی شیرازی، و مرحوم مدرس رضوان الله علیهم

۲۸۱ - ۳۹۱

۲۸۳	[اخذ رشوه برای اعلان اباحه تنباکو]
۲۸۴	[اخذ رشوه برای اعطاء کرسی نمایندگی به زردتشتیان]
۲۸۵	[ترجمه احوال و فرزندان آیه الله مجدد شیرازی]
۲۸۷	[بعضی از تلامذه مجدد شیرازی]
۲۹۳	[مطالبی منتخبه از مجله حوزه یادواره صدمین سال درگذشت میرزای شیرازی]
۲۹۴	[آیه الله شیخ کاظم شیرازی: در بحثها اول ما زاد نباشید]
۲۹۴	[خوراک ایشان در سامراء تمر هندی و شکر قرمز بوده است]

- ۲۹۵ [مرحوم آیه الله شعرانی جامع معقول و منقول بود]
- ۲۹۶ تفاوت آیه الله رفیعی با علامه آیه الله طباطبائی، آیه الله رفیعی کتوم بود
- ۲۹۶ منظور مهم از مهاجرت میرزا به سامراء، تقریب میان شیعه و سنی بوده است
- داستان اهانت بعضی از عامه به میرزا و دخالت روس و انگلیس و والی عثمانی و عفو
- مرحوم میرزا ۲۹۸
- در قضیه تحریم تنباکو مستقیماً نظر میرزا دخالت داشته است ۳۰۰
- آیه الله آقا سید رضی شیرازی، ادله ای اقامه می کند بر دخالت مستقیم مرحوم میرزا ۳۰۱
- اوج و حضيض در تلگراف های ناصر الدین شاه به میرزا و یکسان بودن تلگراف های میرزا
- به او ۳۰۳
- میرزا، سید جمال الدین را به ملاقات خویشتن نپذیرفت و سید جمال الدین در قضیه دخالت
- نداشت ۳۰۴
- [پیام سید جمال به میرزا در عزل ناصرالدین شاه وزمامداری خودش با پشتوانه سلطان
- عبدالحمید] ۳۰۵
- علت عدم عزل میرزا ناصرالدین شاه را، عدم وجود حاکم و سلطان شیعه بود که بجایش
- بگذارد ۳۰۶
- ملاقات با آقا آخوند ملا علی همدانی و بیان خواب آقا شیخ عبدالنبی ۳۰۶
- مرحوم میرزا به شیخ عبدالنبی فرمود: برخیز! در دولابچه یکصد و بیست تومان است آن را
- بردار! ۳۰۷
- [سید جمال الدین: اگر میرزا جهان خارج را دیده بود از بهترین رهبران جهان بود] ۳۰۸
- چون از شیخ جواد شری دربارۀ نجف سؤال شد در جواب گفت: *قطعة مُنْفَصِلَة عن کُرة*
- الأرض* ۳۰۸
- [علت مرگ مرحوم میرزا] ۳۰۹
- علت نقل جنازه مرحوم میرزا از سامراء به نجف، قول به یکی از راجوهای هندی بوده است ۳۰۹
- شواهد داله بر آنکه عکس میرزا در نماز جماعت، از خود میرزا است ۳۱۰
- حوزه نیاز به افراد متخصصی مانند تلامیذ علامه طباطبائی دارد ۳۱۱
- محکوم شدن آیه الله خوئی و إقرار به اینکه علامه طباطبائی خود را فدای اسلام نموده است ۳۱۲
- [در اجرای قوانین جزایی اسلام مسأله اسلامی بودن محیط شرط است] ۳۱۴

- ۳۱۴ [قد قیل الأدب و الشعر فی النجف الأشرف] ناصرالدین شاه به نجف می‌رود، و مرحوم میرزا به دیدنش نمی‌رود و هدیه وی را قبول نمی‌کند ۳۱۵
- ۳۱۶ مرحوم میرزا به شریف مکه پیغام داد: إذا رأیتم العلماء علی أبواب الملوك فقولوا. - الخ .. [شیخ انصاری ره: من درس را برای سه نفر می‌گویم.] ۳۱۸
- ۳۱۸ در درس خصوصی میرزا، سید ابراهیم طهرانی و آقامیرزا محمد طهرانی شرکت می‌کرده‌اند [روش تدریس میرزا به کوشش و تفحص شاگردان بود] ۳۱۹
- ۳۲۰ پیوسته قبل از درس‌های مرحوم میرزا مقداری از نهج البلاغه خوانده می‌شده است ۳۲۱
- ۳۲۱ فتوای میرزا در حرمت کت و شلوار: لا تلبسوا ملابس أعدائی ۳۲۲
- ۳۲۲ حرمت سیگار و استفاده از لباس خارجی میرزا برای ازدیاد مصارف حوزه، وجوه را به تجار می‌داد تا با آن کسب کنند و منافعش بطلاب برسد ۳۲۳
- ۳۲۳ [در فضیلت شعر و شعرا] نامه میرزا، به میرحامد حسین در تجلیل از کتاب جلیل عبقات الأنوار ۳۲۴
- ۳۲۴ مرحوم میرزا در فوت سید حیدر حلی، سه روز حوزه را تعطیل کرد ۳۲۵
- ۳۲۵ توجه به محرومان و مستضعفان ۳۲۶
- ۳۲۶ برخورد شدید انیس الدوله زن شاه با شاه ۳۲۷
- ۳۲۷ در قضیه تنباکو زنان نیز به راه افتادند سید عبدالحسین لاری مصنوعات خارجی را تحریم کرد ۳۲۸
- ۳۲۸ همفر می‌گوید: علمای شیعه پاکدامنند ولی از جهان خبر ندارند در عین آنکه بستن سد کار لازمی است، هیچ‌گاه نباید از تأثیرات معنوی هرگونه گناه غافل گردید ۳۲۹
- ۳۲۹ لغو امتیاز در ایران مؤثر شد، ولی در سوریه و لبنان که فرانسویان اعتنائی به مخالفت‌ها نکردند، قراردادها مجدداً تجدید می‌شد ۳۳۰
- ۳۳۰ [ائمہ علیہم السلام برای رفع تحیر مردم افرادی را به عنوان مرجع احکام معرفی می‌کردند] دستورات ائمہ علیہم السلام بر اینکه: خودتان اجتهاد کنید؛ آنچه برعهده ماست إلقاء اصول می‌باشد ۳۳۱

- چهار دوره تاریخی برای مرجعیت: ارتباط فرد با عالم، نهاد مرجعیت، تمرکز مرجعیت، رهبری امت ۳۳۲
- مرجعیت میرزا ۳۳۳
- گفتار صاحب جواهر به شیخ: قَلُّ مِنْ احتیاطك فَإِنَّ الشَّرِيعَةَ سَمَّحَةٌ سَهْلَةٌ! ۳۳۴
- [احترام و اکرام وافر مرحوم شیخ انصاری به میرزا] ۳۳۴
- [مرحوم محقق رشتی: شیخ استاد، سه چیز ممتاز داشت: علم، سیاست و زهد] ۳۳۵
- [چگونگی به زعامت رسیدن میرزا] ۳۳۶
- [عین عبارت فتوای تحریم تنباکو] ۳۳۷
- [جمع شدن قلیانها حتی از دربار شاه] ۳۳۷
- نفوذ حکم از دیدگاه خارجیان ۳۳۸
- [چنان این فتوا اثر کرد که مردم در نیم روز عادت پانصدساله را برهم زدند] ۳۳۹
- [سیر مکاتبات میرزای شیرازی با دربار و علماء طهران و پاسخ درباریان] ۳۴۰
- [گرد آمدن شاگردان شیخ در منزل میرزا حبیب‌الله رشتی و نصب وی به مرجعیت عامه] ۳۴۲
- قتل عام شیعیان توسط عبدالرحمن محمد زائی که مأمور انگلیس بود و جلوگیری مرحوم میرزا ۳۴۳
- در تفاهم اهل قبله، میرزا اصرار عجیبی داشت و شواهد بسیاری از آن در سامراء به وقوع پیوست ۳۴۵
- [رد کردن میرزا مأموران سرب انگلیس را که با پول‌ها و هدایای کلانی برای حل قضیه می‌آمدند] ۳۴۶
- اعتماد السلطنه (وزیر انطباعات): از صدر اسلام تاکنون اینطور ایستادگی از علمای شیعه نشده است ۳۴۷
- بعضی از صفات و اخلاق لازمه رهبری و ریاست بر امت ۳۵۱
- موانع و مشکلات جهان اسلام در عصر میرزای شیرازی ۳۵۳
- مشکلات و دشواری‌هایی که جهان اسلام را از هر طرف إحاطه نموده بود ۳۵۴
- هفت امر خطیر که سید جمال الدین آنها را مانع ترقی کشورهای اسلام در آن عصر شمرده است ۳۵۵
- جغرافیای اسلام از نظر موقعیت و معادن و زمین و آب و هوا، در درجه عالی و ممتازی است ۳۵۶

- ۳۵۷ بر اثر بی‌کفایتی امرای دولت عثمانی، کشور واحد عثمانی گسیخت
یونان و رومانی، صربستان و بلغارستان و مونتنگرو و بوسنی از عثمانی بودند که جدا شده
بودند ۳۵۸
- ۳۵۹ سهمیه فرانسه و انگلیس به جای خود ماند، سهمیه مصر را هم انگلیس خرید
انگلیسی‌ها شجاع الملک را سپر اعتراض مردم کردند، اما در حقیقت افغان در قبضه
انگلیس بود ۳۶۰
- ۳۶۱ وضع کشور ایران در دوره قاجار، وضع فروش جمیع امتیازات به خارجی‌ها بود
فقر و پریشانی بر مسلمین هند به واسطه مالیات‌های سنگین انگلیس، کار را به جایی رساند
که کشور هند دارالحرب اعلام شد و وجوب هجرت از آن مسلم ۳۶۲
- [شیفتگی و غرب‌زدگی سران و مردم ایران و عثمانی زمینه اصالت را به کلی نابود ساخت] ۳۶۳
- [فراماسونی یکی از عوامل مؤثر در استعمار و خواب نمودن کشورهای اسلامی] ۳۶۵
- ۳۶۶ در عراق و بصره و ایران و هند و سوریه حزب فراماسونی به شدت فعالیت می‌نمود
میرزا ملکم‌خان: باید مذهب از میان برود و برنامه زندگانی مردم به دست خود آنها ریخته
گردد ۳۶۷
- [تألیف کتاب‌های مستقل توسط بسیاری از متجددین اروپا رفته در لزوم پیوستن به تمدن غرب] ۳۶۸
- نهیض سید احمدخان در علیک‌ره، و جهاد و هجرت به منطقه غیر نفوذ تحت سلطه انگلیس ۳۷۰
- ۳۷۱ ایران در آستانه سقوط
امتیاز رُویتِر از ایران، در واقع بخشش‌نامه‌ای بود به انگلستان که تا ابد ایران را مستعمره و
زر خرید آنها می‌ساخت ۳۷۱
- انگلیس در پذیرائی مجلل از ناصرالدین شاه او را گول زد و امتیاز تنباکو را در همان سفر از
وی گرفت ۳۷۲
- به واسطه عمل به قرارداد، قوای انگلیس وارد ایران شدند ۳۷۳
- روحانیت شیعه، پشتیبان ملت و استقلال ۳۷۴
- یک نفر نجف رفته زیر یک قرارداد را امضاء نکرده است؛ همه، دکترها و مهندسین فرنگ‌رفته
بوده‌اند ۳۷۴
- [علت ملقب شدن میرزا به حجة الاسلام و برخی از اعلام علمای دیگر به ألقاب دیگر] ۳۷۵
- گانندی بواسطه «مبارزه منفی» ساتیاگراها یعنی نیروی حقیقت و محبت هند را مستقل کرد ۳۷۷

- ۳۷۸ در اسلام «مبارزه منفی» در قرآن و سنت برای پیشبرد مقصد وارد شده است
- ۳۷۹ موارد عدیده در قرآن کریم که از روش مقاومت منفی استفاده شده است
- ۳۸۰ فتوای میرزا، مبارزه منفی
- ۳۸۰ [مظاهری از مقاومت منفی در میان مردم مشاهد مشرفه]
- ۳۸۲ [خرده‌گیری جواهر لعل نهرو بر مبارزه منفی گاندی]
- ۳۸۳ در بعضی از مواضع، گاندی نیز مجبور شد از مقاومت منفی تجاوز کند و امر به جنگ نماید
- ۳۸۴ بعضی از نکات جالب و قابل یادداشت
- ۳۸۴ راجع به تقوا و فضیلت شاگردان شیخ مرتضی انصاری قدس سره
- ۳۸۶ راجع به فضیلت شاگردان مرحوم مجدد شیرازی
- ۳۸۷ **احوال مرحوم آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی و مرحوم مدرس**
- ۳۸۷ [شدت ورع و تقوای روحی]
- ۳۹۰ راجع به احوال مرحوم سید حسن مدرس

احوال مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رحمه الله علیه

۴۰۶ - ۳۹۳

- ۳۹۵ آیه الله بروجردی در آستانه رحلت
- ۳۹۷ [سه خصلت متعالی]
- ۳۹۷ [صورت تصدیق اجازات به حضرت آیه الله بروجردی (ره)]
- ۳۹۷ صورت اجازه مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی به آیه الله بروجردی
- ۳۹۹ صورت اجازه مرحوم شریعت اصفهانی به آیه الله بروجردی
- ۴۰۳ صورت اجازه سید ابوالقاسم دهکردی به آیه الله بروجردی

احوال مرحوم شیخنا الاستاذ آیه الله العظمی الشیخ حسین الحلّی رحمه الله تعالی علیه

۴۱۳ - ۴۰۷

- ۴۰۹ [خصلت و اخلاق پسندیده همراه روح متعالی]
- ۴۱۲ [درجه علمی آیه الله شیخ حسین حلّی، تغمده الله فی رضوانه]

۴۱۲ [مرحوم آقا سید عبدالهادی مردی بسیار غیور و مستقیم بود (ت)]

احوال مرحوم شیخ مرتضی حائری و آل کاشف الغطاء و شیخ محمد علی کاظمی و

آیه الله نظام العلماء تبریزی تغمدهم الله برحمته

۴۲۴ - ۴۱۵

- ۴۱۷ [تاریخ رحلت آیه الله العظمی آقای شیخ مرتضی حائری یزدی]
- ۴۱۷ [قصه‌ای از آقای آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری]
- ۴۱۸ [شیخ جعفر کاشف الغطاء از اولاد مالک اشتر می‌باشد]
- ۴۱۹ [بختی نفیس از مرحوم کاشف الغطاء در باب معاد جسمانی]
- ۴۱۹ [اقوی دلیل بر تجرد قوه حافظه؛ و شعر درباره امیرالمؤمنین علیه السلام]
- ۴۲۰ [رؤیای عجیب کاشف الغطاء در اثر نسبت حکم بدون دلیل به علما دادن]
- ۴۲۲ [در احوال آقا شیخ محمد علی کاظمی رحمة الله علیه]
- ۴۲۳ [ترجمه احوال آیه الله نظام العلماء تبریزی]

احوال آیه الله سید ابوالقاسم لواسانی و آیه الله سید علی لواسانی رحمة الله علیهما

۴۳۳ - ۴۲۵

- ۴۲۷ [شرح احوال مرحوم آقا سید ابوالقاسم لواسانی (ره) وصی مرحوم آقا سید احمد کربلانی]
- ۴۲۹ [ادراک مرحوم آقای سید علی لواسانی محضر حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی را]
- ۴۳۰ [صورة کتاب الحقیقیر إلی آیه الله اللّواسانی مع ما استدعاه من بعض المسائل]

احوال آقا شیخ محمد تقی آملی و آقا شیخ محمد کوهستانی تغمدهما الله برحمته

۴۴۱ - ۴۳۵

- ۴۳۷ [تحصیل آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی و حاج شیخ محمد کوهستانی در نجف اشرف]
- ۴۳۸ [آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی و بهره از عارف کامل مرحوم قاضی در نجف اشرف]
- ۴۴۰ [وفات آیه الله حاج شیخ محمد کوهستانی]

- ۴۴۰ [کفیت ملاقات آقا شیخ محمد تقی آملی با امام زمان علیه السلام]
- ۴۴۱ سلام آیه الله شیخ محمد تقی آملی به مردگان قم و جواب ایشان

احوال ملا محمد تقی مجلسی و شیخ هادی طهرانی و شیخ محمد رضا ابوالمجد اصفهانی
و آقا محمد باقر البهبهانی و شیخ عبدالجواد سدهی اصفهانی، رضوان الله علیهم

۴۴۳ - ۴۵۲

- ۴۴۵ [فضائل و مقامات علمیه و عملیه ملا محمد تقی مجلسی (ره)]
- ۴۴۶ [رجوع ملا محمد تقی مجلسی به اصفهان به واسطه خواب امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف]
- ۴۴۷ [ترجمه احوال شیخ هادی طهرانی]
- ۴۴۸ [شرح حال مرحوم آیه الله شیخ محمد رضا ابوالمجد اصفهانی]
- ۴۵۰ فهرست رساله مجدیّه طبع ۱۳۹۳
- ۴۵۱ فی نسب الآقا محمد باقر البهبهانی (ره)
- ۴۵۲ [نسب مرحوم شیخ عبدالجواد سدهی اصفهانی]

۴۵۳ - ۴۵۹

مجموعه تصاویر

آثار منتشره

احوال مرحوم آية الحقّ و اليقين
حاج ميرزا جواد آقا تبريزى
قدّس الله سرّه

[قطعه‌ای از نامه سلوکی حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی به مرحوم

کمپانی]

قطعه‌ای است از نامه‌ای که مرحوم آیه‌الحق حاج میرزا جواد آقا تبریزی - قدس الله سره الشریف - به مرحوم مغفور حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (در جواب کاغذی که تقاضای مقدمه موصله نموده بودند) نوشته‌اند، [که] از نسخه استنساخی بعضی از دوستان استنساخ شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فدایت شوم!... در باب إعراض از جدّ و جهد رسمیات و عدم وصول به واقعیات که مرقوم شده و از این مفلس استعمال مقدمه موصله فرموده‌اید، بی‌رسمیت، بنده حقیقت آنچه که برای سیر این عوالم یاد گرفته و بعضی نتایجش را مفصلاً خدمت شریف، در ابتداء خود صحبت کرده‌ام، و از کثرت شوق آنکه با رفقا در همه عوالم هم‌رنگ بشوم، اُسّ و مُخّ آنچه از لوازم این سیر می‌دانستم بی‌مضایقه عرضه داشتم؛ حالا هم اجمال آن را به طریقه‌ای که یاد گرفته‌ام مجدداً اظهار می‌دارم:

طریق مطلوب را برای راه، معرفت نفس گفتند؛ چون نفس انسانی تا از عوالم مثال خود نگذشته، به عالم عقلی نخواهد رسید، و تا به عالم عقلی نرسیده، حقیقت معرفت حاصل نبوده و به مطلوب نخواهد رسید؛ لذا به جهت اتمام این مقصود،

مرحوم مغفور - جزاه الله عنا خيرَ جزاء المعلمين - می فرمودند که:
 «باید انسان یک مقدار زیاده بر معمول تقلیل غذا و استراحت بکند تا جنبه حیوانیت کمتر و روحانیت قوت بگیرد.» و میزان آن را هم چنین می فرمودند که: انسان
اولاً: روز و شب زیاده از دو مرتبه غذا نخورد، حتی تنقل ما بین الغدائین
 نکند.

ثانیاً: هر وقت غذا می خورد باید مثلاً یک ساعت بعد از گرسنگی بخورد، و
 آن قدر بخورد که تمام سیر نشود.

این در کم غذا، و اما در کیفش:

باید غیر از آداب معروفه، گوشت زیاد نخورد؛ به این معنی که: شب و روز
 هر دو نخورد، و در هر هفته، دو سه دفعه هر دو را (یعنی هم روز را و هم شب را)
 ترک کند. و یکی هم اگر بتواند للتکلیف نخورد، و لامحاله آجیل خور نباشد؛ اگر
 احیاناً وقتی نفسش زیاد مطالبه آجیل کرد استخاره کند. و اگر بتواند روزه‌های سه
 روز هر ماه را ترک نکند.

و اما تقلیل خواب، می فرمودند:

شبانه روزی شش ساعت بخوابد؛ و البته در حفظ لسان و مجانبت اهل
 غفلت اهتمام زیاد نماید. اینها در تقلیل حیوانیت کفایت می کند.

و اما تقویت روحانیت:

اولاً: دائماً باید هم و حزن قلبی به جهت عدم وصول به مطلوب داشته باشد.

ثانیاً: تا می تواند ذکر و فکر را ترک نکند، که این دو جناح سیر آسمان
 معرفت است. در ذکر عمده سفارش اذکار صبح و شام [است]، اهم آنها که در
 اخبار وارد شده، و اهم تعقیبات صلوات، و عمده تر ذکر وقت خواب که در اخبار
 ماثور است؛ لاسیما متطهراً در حال ذکر به خواب برود.

و [اما] شب خیزی، می فرمودند:

زمستان‌ها سه ساعت، تابستان‌ها یک ساعت و نیم؛ و می‌فرمودند که: من در سجده ذکر یونسیه، (یعنی در مداومت آنکه شبانه روزی ترک نشود؛ هرچه زیادت‌تر توانست کردن، اثرش زیادت‌تر؛ اقلّ اقلّ آن چهارصد مرتبه است.) خیلی اثرها دیده‌ام، بنده خودم هم تجربه کرده‌ام؛ چند نفر هم مدعی تجربه‌اند. یکی هم قرآن که خوانده می‌شود، به قصد هدیه حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله خوانده شود.

و اما فکر، برای مبتدی می‌فرمودند:

«در مرگ فکر بکن!» تا آن وقتی که از حالش می‌فهمیدند که از مداومت این مراتب گیج شده، فی‌الجمله استعدادی پیدا کرده، آن وقت به عالم خیالش ملتفت می‌کردند یا آنکه خود ملتفت می‌شد.

چند روزی همه روز و شب فکر در این می‌کند که بفهمد که: هرچه خیال می‌کند و می‌بیند خودش است و از خودش خارج نیست. اگر این را ملکه می‌کرد خودش را در عالم مثال می‌دید؛ یعنی حقیقت عالم مثالش را می‌فهمید و این معنی را ملکه می‌کرد.

آن وقت می‌فرمودند که: باید فکر را تغییر داد و همه صورت‌ها و موهومات را محو کرد و فکر در عدم کرد. و اگر انسان این را ملکه نماید، لابد تجلی سلطان معرفت خواهد شد؛ یعنی تجلی حقیقت خود را به نورانیت و بی‌صورت و حدّ، با کمال بهاء فایز آید؛ و اگر در حال جذب به بیند بهتر است.

بعد از آنکه راه ترقیات عوالم عالیّه را پیدا کرده، هر قدر که سیر بکند اثرش را خواهد یافت. و به جهت ترتیب این عوالم که باید انسان از این عوالم طبیعت، اولّ ترقی به عالم مثال نماید بعد به عالم ارواح و انوار حقیقیّه. البتّه براهین علمیه را خودتان احضر هستید.

عجب است که تصریحی به این مراتب در سجده دعای شب نیمه شعبان (که

أوان وصول مراسله است) شده است، که می‌فرماید:

سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَ خَيَالِي وَ بِيَاضِي.^۱

اصل معرفت، آن وقت است که هر سه فانی بشود، که حقیقت سجده عبارت از فنا است، که: عند الفناء عن النفس بمراتبها يَحْصُلُ الْبَقَاءُ بِاللَّهِ؛ رَزَقْنَا اللَّهَ وَ جَمِيعَ إِخْوَانِنَا بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

باری، بنده فی الجملة از عوالم دعاگوئی إخوان الحمد لله بی بهره نیستم، و دعای وجود شریف و جمعی از إخوان را برای خود ورد شبانه قرار داده‌ام. حد تکمیل فکر عالم مثال که بعد از آن وقت محو صورت است، آنست که: یا باید خود بخود ملتفت شده، عیاناً حقیقت مطلب را ببیند، یا آنقدر فکر کند که از علمیت گذشته عیان بشود؛ آن وقت محو موهومات کرده، در عدم فکر بکند تا که این از طرف حقیقت خودش تجلی بکند. - انتهى^۲.

[دستور العملی به نقل از اسرار الصلاة میرزا جواد آقا ملکی]

مرحوم آیه الله العظمی حاج میرزا جواد آقا تبریزی در أسرار الصلاة صفحه ۴۶ می‌فرماید (ما هذا لفظه):

ثم إني سألت بعض مشايخي الأجلّة الذي لم أر مثله حكيمًا عارفًا و معلمًا للخير حاذقًا و طيبًا كاملاً: أي عملٍ من أعمال الجوارح جرّبتُم أثره في تأثير القلب؟ قال: سجدةً طويلةً في كلّ يومٍ يُدِيمُهَا وَ يُطِيلُهَا جَدًّا سَاعَةً أَوْ ثَلَاثَةَ أَرْبَاعِهَا، يقول فيها: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۳ شاهدًا نفسه

۱- معاد شناسی، ج ۲، مجلس ۱۱، ص ۱۸۰؛ وسایل الشیعة، ج ۸، ص ۱۰۸.

۲- توحید علمی و عینی، مقدمه کتاب، ص ۳۱.

۳- جنگ ۴، ص ۸ الی ۱۱.

۴- سوره الأنبياء (۲۱) قسمتی از آیه ۸۷.

مسجوناً فی سجن الطبیعة و مقیدة بقیود الأخلاق الرذیلة، و منزهاً لله بانك لم تفعله بی ظلماً، و أنا ظلمت نفسی و أوقعتها فی هذه المهلكة العظيمة. و قرائة القدر فی لیالی الجُمع و عصرها مائة مرة.

قال - قدس سره - : ما وجدت شيئاً من أعمال المستحبة يؤثر تأثير هذه الثلاثة! و قد ورد فی الأخبار ما حاصله:

إنه ينزل يوم الجمعة مائة نفضة أو رحمة، تسع و تسعون منها لمن قرأها مائة مرة في عصرها و له نصيب في الواحد أيضاً. - انتهى^۱.

[دستور العملی برای شفاء فرزند از میرزا جواد آقا ملکی تبریزی]

صهر مكرم، آقای حاج سید علی نقی جلالی طهرانی نقل کردند بدون واسطه، از شخص مرحوم آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - اعلی الله مقامه الشریف - که:

اگر پدر برای شفای فرزندش در شب دوشنبه دو رکعت نماز گذارد، در رکعت اول بعد از حمد یازده مرتبه سورة ﴿الْهَنَكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ و در رکعت دوم بعد از حمد سیزده مرتبه سورة مبارکه ﴿الْهَنَكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ را قرائت کند، و بعد از نماز بلافاصله سیصد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، و سپس نذر کند که بعد از شفای فرزند، در یک سجده مستحبه دوایست مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، فرزند او حتماً شفا یابد؛ و بعد از شفا سجدهای بجا آورد و نذر خود را ادا کند.^۳

۱- أسرار الصلوة، ص ۴۶؛ روح مجرد، بخش پنجمین، تعلیقه، ص ۲۸۶.

۲- جنگ ۴، ص ۱۲.

۳- همان مصدر، ص ۲۸؛ جنگ ۵، ص ۵۷ و ۵۸.

[تأثیر سخنان ایشان در نفوس افراد]

آقای سید علی لواسانی فرزند مرحوم آقای سید ابوالقاسم لواسانی، روزی در بین مذاکرات فرمودند:

من ادراک محضر مرحوم آیه الحق آقای حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی را در سن طفولیت نموده‌ام؛ بدین شرح که در حدود چهارده یا پانزده سال داشتم که روزی در قم به مدرسه فیضیه رفتم، دیدم در مدرسه زیر کتابخانه شیخی بسیار موقر و مؤدب و بسیار تمیز و نظیف نشسته و عمّامه بسیار مدور و خوش منظره‌ای دارد و جماعتی از شاگردانش در اطراف مدرسه نشسته‌اند و او شروع کرد به درس گفتن، و ابتداء به این آیه مبارکه نمود: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛^۱ چنان این آیه را با صلابت و ابّهت و نافذ خواند که کانه روح را از من گرفتند و سراپا محو و مبهوت شدم، و از آن زمان تا به حال لذت آن صدا و آن ندا را فراموش نمی‌کنم! رحمة الله عليه رحمة واسعة.^۲

[سپاسگزاری ایشان از طلبه‌ای که در نیمه شب دعایشان کرده بود]

[در کتاب سیمای فرزندگان صفحه ۶۶ آمده است که:] یکی از کسانی که مرحوم ملکی را زیارت کرده و از او بهره برده می‌گوید:

«حاج میرزا جواد آقا روزی پس از پایان درس، عازم حجره یکی از طلبه‌ها که در مدرسه دارالشفاء بود، شد و من در خدمتش بودم. به حجره آن طلبه وارد شد و پس از بجای آوردن مراسم احترام و اندکی جلوس برخاست و حجره را ترک گفت. هدف از این دیدار را پرسیدم، در پاسخ فرمودند:

۱- سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۶۹.

۲- جنگ ۷، ص ۴۱۴.

شب گذشته هنگام سحر، فیوضاتی بر من افاضه شد که فهمیدم از ناحیه خودم نیست و چون توجه کردم دیدم این آقای طلبه به تهجد برخاسته و در نماز شبش به من دعا می‌کند و این فیوضات اثر دعای اوست. این بود که به خاطر سپاسگزاری از عنایتش به دیدارش رفتم.^۱

ردّ آیه الله ملکى تبریزی بر شیخ احمد أحسائى

در أوائل رساله لقاء الله مرحوم آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکى تبریزی - قدس الله تربته - آنجا که می‌فرماید:

«و خلاصه سخن آنکه: مذاق طائفه‌ای از متکلمین علمای اعلام مذاق اوّل است. آنان به ظواهر بعضی از اخبار استدلال نموده‌اند و آیات و اخبار و دعاهائی را که وارد است، و برخلاف مذاق آنان دلالت دارد تأویل می‌کنند.»
در اینجا در بعضی از نسخ مطبوعه آمده است که: اینجا به خطّ مصنف این حاشیه است:

«و این مذاق صریح کلمات شیخ احمد أحسائى و تابعین اوست، لیکن آنها اخبار لقاء و معرفت را به وجه ثانی که خواهد آمد تأویل می‌نمایند؛ و تمام أسماء و صفات را اثبات به مرتبه مخلوق اوّل می‌نمایند؛ بلکه ذات اقدس را منشأ انتزاع صفات هم نمی‌دانند، و تنزیه صرف می‌نمایند. - منه عفی عنه.»^۲

۱- رساله لقاء الله، مقدمه، صفحه ه .

۲- جنگ ۲۳، ص ۲۹۴ به نقل از سیمای فرزندگان.

۳- جنگ ۳۱، ص ۷.

احوال مرحوم آية الحقّ و اليقين
آخوند ملا حسينقلي همدانى
قدّس الله نفسه الزّكيّة

[در احوال مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی به نقل از نوه آن مرحوم]

فائده: در روز پنج شنبه یازدهم شهر ربیع الثانی که در منزل آقا میرزا محمدرضا مجاهد (خاله زاده) ساکن کربلا مشرف بودم و آقای آقا شیخ محمد همدانی، (اخ الزوجه ایشان که نوه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - است) تشریف داشتند، سخن از حالات علماء و عرفاء عالی مقدار به میان آمد. ایشان یعنی آقا شیخ محمد - سلمه الله - شرحی راجع به حالات مرحوم آخوند بیان فرمودند، من جمله آنکه:

مرحوم استاد ایشان، آقا سید علی شوشتری، زمانی مریض شدند، و در آن هنگام مرحوم آخوند در مدرسه زندگانی می کردند و بسیار از لحاظ معیشت بر ایشان سخت می گذشت و اتفاقاً ایشان هم در مدرسه مریض بودند؛ چون طبیب برای مرحوم آقا سید علی آوردند، قبل از معاینه مرحوم آقا سید علی به طبیب فرمودند: اول برو در مدرسه و آن شیخ طلبه را (مقصود مرحوم آخوند است) معالجه کن! زیرا اگر صد تومان خرج شود برای آنکه ایشان یک ساعت در دنیا بیشتر عمر کنند ارزش دارد.^۱

[هبه اموال به راهزنان]

من جمله آنکه آقا سید احمد کربلائی نقل کردند که: ما با مرحوم آخوند و سایر شاگردان ایشان به کربلا می‌رفتیم از نجف اشرف؛ در راه دزدان آمدند و اثاثیه و کتب را که همراه داشتیم بردند. اتفاقاً پس از مدتی بعضی از اثاثیه و کتب را آوردند؛ مرحوم آخوند اثاثیه و کتب خود را قبول نکرد و فقط کتب وقفی را برداشت نمودند و فرمودند:

«هنگامی که اثاثیه و کتب را دزدی کردند من آنها را به آنها هبه نمودم؛ زیرا راضی نشدم کسی به خاطر اموال من به جهنم برود.»

[رفع اشکال توحیدی آقا سید محمد سعید هبوی، توسط ایشان]

من جمله آنکه در زمان ایشان یکی از بزرگان به نام آقا سید محمد سعید هبوی، برایش اشکالی مهم در یکی از مسائل توحید پیدا شد؛ به هر یک از علمای عالی‌مقدار آن وقت مراجعه کرد نتوانستند رفع اشکال بنمایند و اتفاقاً به اشخاص دیگر هم اشکال خود را ابراز نداشت، زیرا خائف بود این شبهه در نزد آنان نیز متمکن شود؛ تا یکی گفت به مرحوم آخوند ملاً حسینقلی مراجعه کنید و در آن وقت هم مرحوم آخوند معروف نبودند و بعید به نظر می‌رسید که با آنکه علماء بزرگ نتوانستند این شبهه را مرتفع کنند، مرحوم آخوند بتواند رفع نماید؛ لکن از باب احتمال مراجعه به مرحوم آخوند می‌کند.

مرحوم آخوند می‌فرماید: برای حل این شبهه باید چهل روز ملازم من باشی! ایشان عرض می‌کند: راضی دارم چهل سال ملازم شوم تا اشکالم حل شود و شبهه‌ام مرتفع گردد. چهل روز ایشان ملازمت مرحوم آخوند اختیار می‌کند، تا چهل روز تمام می‌شود و اتفاقاً شبهه حل نمی‌گردد؛ عرض می‌کند:

چهل روز تمام شد و اشکال حل نشده! مرحوم آخوند می فرماید: حال که چنین است یک هفته دیگر هم ملازم باش! ایشان بنا می گذارد یک هفته دیگر نیز ملازم گردد.

اتفاقاً در این هفته روزی مرحوم آخوند به مسجد سهله مشرف شده بودند و مرحوم آقا سید محمد سعید در خدمت ایشان مشرف بودند؛ آقا سید محمد سعید می گوید:

در مسجد سهله اتفاقاً یک کتاب خبر (ظاهراً جامع الأخبار را) برداشتم مطالعه کنم، اول خبری را که چشمم افتاد و مطالعه کردم چنان حالت خوف و خشیت بر من مستولی شد که حد و وصف ندارد! چون خبر دیگری مطالعه کردم چنان حالت رجاء و امیدی حاصل شد که حد و وصف ندارد! و در آن حال دیدم اشکال من به اندازه‌ای پوچ و بی‌وقع است که قابل ذکر نیست و اصلاً نام اشکال و شبهه به آن نمی‌توان نهاد.^۱

[اخبار غیبی ایشان از احوال حاج سید ابوالقاسم لواسانی]

و دیگر اینکه پدرم^۲ مرحوم حاج سید ابوالقاسم از کرامات مرحوم آخوند ملاحسینقلی همدانی نقل کرد که:

من در زمان مرحوم پدرم در نجف اشرف، متعه‌ای گرفته بودم و از او نیز اولاد داشتم. روزی شنیدم که آخوند دیشب به مسجد سهله رفته و در آنجا بیتوته نموده‌اند؛ همان وقت که شنیدم و زمان صبح بود، بدون آنکه به مرحوم پدرم آقا سید محمد اطلاع دهم از نجف به مسجد سهله رفتم و همین‌که وارد مسجد شدم

۱- همان مصدر، ص ۱۷۹.

۲- ناقل حضرت آیه الله آقا سید علی لواسانی از والد مکرّمشان مرحوم آیه الله آقای حاج سید ابوالقاسم لواسانی می‌باشند. (محقق)

یکسره به حجره‌ای که مرحوم آخوند در آن بیتوته نموده بود رفتیم؛ دیدم آخوند تنها در زاویه حجره رو به قبله نشسته و به حال خود مشغول است. همین که خواستم از در حجره وارد شوم آخوند رویش را از قبله به من نمود و یک نگاهی کرد؛ من در همان درگاه اطاق بین دو لنگه در متوقف شدم و مرحوم آخوند به حال خود بود تا ظهر فرا رسید، و در این مدت طولانی چند ساعت من ابداً قادر بر حرکت نبودم و همین طور حیاری و متحیر ایستاده بودم، نه قدرت داشتم که وارد حجره شوم و نه قدرت داشتم که برگردم، نه قدرت داشتم که از ایشان چیزی بپرسم و نه از کس دیگری. تا ظهر فرا رسید، آخوند نظری به من نموده فرمودند:

«آقا میرزا ابوالقاسم حالا بیا و سفره را ببنداز، بیا سفره را پهن کن! مگر انسان بدون اذن و اجازه پدر به مسجد سهله می‌رود؟ این چه عبادتی است که پدر انسان را نگران کند؟! نگران خود و نگران زن و بچه‌اش؟! اگر شما اطلاع می‌دادید و اذن می‌گرفتید چه عیبی داشت؟!»

آنگاه من دانستم که ایقاف من در درگاه حجره در مدت چند ساعت به جهت تنبیه من بوده است، و خدا شاهد است که از آمدن من به سهله و عدم استیدان از پدرم غیر از خداوند علام الغیوب کسی خبر نداشت.

[برکت کیسه آخوند]

و نیز نقل کردند از پدرشان مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم که: در یک سفر که مرحوم آخوند با شاگردان خود به کربلا مشرف شدند و گویا به کاظمین و سامراء نیز مشرف شدند و من نیز در خدمتشان مشرف بودم، کیسه‌ای که پول‌های آخوند در آن بود و عبارت بود از مجیدی‌های عثمانی در دست من بود و خیلی هم سنگین نبود؛ من تمام مخارج روزها را تدریجاً از آن کیسه در می‌آوردم و به

مخارج می‌رسانیدم و تا هنگامی که به نجف اشرف مراجعت کردیم تمام مخارج ایشان و شاگردانش از آن کیسه بود و گویا چیزی از آن کم نشده است!^۱

* * *

و آقای سید علی لواسانی همچنین اظهار کردند که:

مرحوم پدر ما آقای سید ابوالقاسم، بعد از رحلت استادش آخوند ملا حسینقلی همدانی، عیال او را به حباله نکاح خود در آورد و برادران بزرگ من: مرحوم آقای حاج سید احمد (ره) و آقای حاج سید محمد صادق از آن مخدره هستند. زنی بود بلند بالا و جا افتاده، و ما او را دیده بودیم ولی والده من دختر... است، و بنابراین مرحوم حاج شیخ مشکور دانی ما است و آقای حاج شیخ علی قمی (ره) نیز دانی ما است.^۲

[آیا هنوز موقع توبه نشده است؟]

حضرت مستطاب آقای آقا شیخ عباس قوچانی - دامت برکاته - نقل نمودند از مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - که:

روزی از صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عبور می‌نمودند، در کنار صحن مرد عربی که به شرارت و آدم‌کشی معروف بود نشسته بود. ایشان جلو رفتند و فرمودند: آیا هنوز موقع توبه نشده است؟! مرد عرب مطلب را نفهمیده سربلند نمود و گفت: شیخنا چه می‌گوئی؟ ایشان گفتند که: گفتم آیا هنوز موقع توبه نرسیده است؟! یک مرتبه ناگهان مرد عرب صیحه‌ای زد و به سمت حرم مطهر دوید، در ایوان مطهر دو مرتبه صیحه‌ای زد و جان تسلیم نمود.^۳

۱- جنگ ۷، ص ۳۹۳ الی ۳۹۴.

۲- همان مصدر، ص ۴۱۴.

۳- جنگ ۱۰، ص ۱۴۵.

[حکایتی در توبه دادن مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی جوانان آوازخوان را]

ایشان [آیه الله شیخ عباس قوچانی] نقل نمودند از مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - که:

هنگامی با شاگردان خود پیاده به سمت کربلا حرکت می نمودند، در راه برخورد کردند به یک عده از جوانان که به ساز و آواز و خواندن مشغول بودند؛ ایشان برای امر به معروف و نهی از منکر عازم آنها شدند. شاگردان تقاضای منع نمودند و گفتند: این جماعت ممکن است اهانت کنند!

بالجمله، ایشان پیش آمدند و سلام کردند، آن جماعت جواب گفتند؛ بعد گفتند: شیخنا چه می فرمائی؟ فرمودند: من تقاضا دارم آن طور که من می خوانم شما بزنید! آنها خوشحال شدند و دفها را به دست گرفتند؛ ایشان مشغول شدند بخواندن اشعار حضرت امام علی الهادی علیه الصلوة و السلام به متوکل: *بأثوا علی قُللِ الجبال، الخ*.^۱ تا خواستند مشغول به زدن شوند دیدند این اشعار خلاف متعارف است، خوب گوش دادند؛ این اشعار به اندازه ای در آنها اثر نمود که همه را منقلب نمود و گریه زیادی کردند و دست و پای آن مرحوم را بوسیده توبه نمودند.^۲

حکایت کبوتری که به مرحوم ملا حسینقلی همدانی، درس پافشاری داد

و نیز حضرت معظم له [آیه الله شیخ عباس قوچانی] و حضرت آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی نقل کردند که:

۱- برای تحقیق پیرامون این اشعار به *بحار الأنوار*، ج ۵۰، ص ۲۱۱، به نقل از *مروج الذهب* و جلد چهارم از همین دوره شریف باب زهد و اعراض از دنیا مراجعه شود. (محقق)
۲- *جنگ*، ۱۰، ص ۱۴۷.

مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - پس از سال‌ها که در راه سلوک قدم برداشته بود و به مقصود خود نرسیده بود، روزی بسیار متفکر و اندوهناک در ایوان مقدّس حضرت امیرالمؤمنین یا ایوان صحن مطهر کاظمین علیهم السلام نشسته و با خود گفتگو می‌کرد که چندین سال در رشته فقه و اصول بودیم و او ما را به مقصد نرسانید و چندین سال هم هست که در این رشته وارد شده‌ایم باز به مقصود خود نرسیده‌ایم! ناگاه کبوتری آمده و خواست نان خشکیده [ای] را که در زاویه ایوان افتاده بود بخورد، هرچه کرد نتوانست، آن نان را به دندان گرفته و با آبی که در گوشه صحن بود تر نمود باز نتوانست خرد کند، بالأخره با مرآت عدیده و با کاوش‌های بسیاری تمامی آن نان را خرد کرده و خورد! از آن عمل نتیجه گرفته و در سلوک پافشاری نمود تا به مقصود رسید.^۱

[توصیه‌های اخلاقی مرحوم آخوند به آقا سید علی ابروانی]

از فرمایشات مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی، در مکاتبه ایشان به آقای آقا سید علی ابروانی (ره):

عَلَيْكَ بِقَلَّةِ الْكَلَامِ، وَقَلَّةِ الطَّعَامِ، وَقَلَّةِ الْمَنَامِ، وَتَبْدِيلِهَا بِذِكْرِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلَامِ.^۲

ندامت آیه الله عاملی بر عدم حضور خود در حلقه درس آیه الله

ملا حسینقلی همدانی (ره)

[کتاب معادن الجواهر و نزهة الخواطر، ج ۴] صفحه ۷۷:

ثم اكثرنا داراً في محلة الحویش و انتقلنا إليها و شرعنا في الدرس و التدريس و

۱- همان مصدر، ص ۱۶۷.

۲- رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۵۹ (پاورقی ۱۲۲).

۳- جنگ ۳، ص ۱۰۶.

كان جارنا الشيخ ملاً حسينقلي الهمدانيّ، الفقيه العارف الأخلاقيّ المشهور، فحضرتُ يومين في درسه الأخلاقيّ ثمّ تركتُ و عكفت على دروس الأصول و الفقه. ثمّ ندمت على أن لا أكون حضرت درسه الأخلاقيّ إلى آخر حياته، و قد تُوفّي و نحن في النّجف الأشرف. و كان جُلّ تلاميذه العرفاء الصّالحون [الصالحين - ظ]، و فيهم بعكس ذلك؛ لأنّ الحكمة كماء المطر إذا نزل على ما ثمره مرّ ازداد مرارةً و إذا نزل على ما ثمره حلّوً ازداد حلاوةً.^١

احوال مرحوم آية الحقّ و العرفان
مرحوم آقا سيّد احمد كربلائى طهرانى
قدّس الله نفسه الزّكيّة

در احوالات آقا سید احمد کربلایی رضوان الله علیه

در روز جمعه بیست و یکم شهر جمادی الاولی یک هزار و چهارصد و یک هجریه قمریه، در شهر مشهد مقدس به بازدید جناب مستطاب حضرت آیه الله آقای حاج سید علی لواسانی - دامت برکاته - فرزند برومند مرحوم آیه الله آقای حاج میرزا ابوالقاسم لواسانی - رحمة الله علیه - به منزلشان شرفیاب شدم؛ در ضمن مذاکرات شرحی راجع به حالات مرحوم آیه الله عارف عابد و فقیه نبیه آقای سید احمد طهرانی کربلایی بیان داشتند، از جمله آنکه فرمودند:

پدر من مرحوم آقای حاج سید ابوالقاسم، فرزند مرحوم آقا سید محمد لواسانی از شاگردان مرحوم آیه الحق عارف بی بدیل آخوند ملا حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - و پس از ایشان از شاگردان مرحوم مبرور آیه الله آقا سید احمد طهرانی بوده اند در فن فقه، و در فن اصول فقه به درس مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی می رفته است، و نیز وصی مرحوم آقا سید احمد بوده و مرحوم آقا سید احمد در حالی که سرش در دامان ایشان بوده است رحلت نموده اند.

پدر من مرحوم حاج سید ابوالقاسم می فرمودند: روزی از روزها که درس تمام شد و شاگردان شروع به رفتن کردند، من هم برخاستم که بروم. مرحوم حاج سید احمد فرمودند: آقا سید ابوالقاسم اگر کاری نداری قدری بنشین! من دانستم

که ایشان کار خصوصی با من دارند، عرض کردم: نه، من کاری ندارم و نشستم و پس از آنکه همه رفتند فرمودند:

«برای آقا میرزا محمد تقی بنویس»، و سپس حالشان منقلب شد و گفتند: «آه! خودش گفته است، خودش گفته است، مسلم است، مسلم است، مسلم است!» و چنان انقلاب حال پیدا کردند که بی حال شدند و دهان کف کرد!

ما پنداشتیم که شاید آقا میرزا محمد تقی درباره ایشان جمله زنده‌ای گفته و نسبتی داده است که به ایشان رسیده و ایشان تا این سرحد ملول و ناراحت شده‌اند؛ و از طرفی دیگر ما می‌دانستیم که آقا میرزا محمد تقی شیرازی شخص عادل و باورع و متقی است و هیچ‌گاه کلمه‌ای که در آن غیبت و خلاف واقع باشد نمی‌زند، و می‌دانستیم که ایشان نیز کسی نیستند که از نسبت‌های ناروا که به ایشان داده شود ملول و خسته شوند؛ و لذا همین‌طور متحیر شدیم و به حال سکوت و بهت درآمدیم.

در این حال من برای ایشان سبیلی^۱ چاق کردم (چون مرحوم آقا سید احمد استعمال دخانیات می‌نمودند) و به ایشان دادم و عرض کردم: حالا این شطب را بکشید و این قدر ناراحت نباشید. مرحوم آقا سید احمد شطب را کشیدند و قدری سرحال که آمدند فرمودند:

«این مرد (یعنی آقا میرزا محمد تقی شیرازی) احتیاطات خود را به من ارجاع داده است، و افرادی به او مراجعه کرده‌اند و پرسیده‌اند: خدای ناکرده اگر برای شما واقعه‌ای اتفاق افتد ما به که رجوع کنیم و در احتیاطات به که مراجعه نمائیم؟» آقا میرزا محمد تقی گفته است: سید احمد؛ من غیر از او کسی را سراغ ندارم. آقا سید ابوالقاسم برای او بنویس که: آقا میرزا محمد تقی! شما در امور دنیا حکومت دارید؛

۱- دهخدا: سبیل، شطب: پیپ، چپق خرد، قسمی چپق کوتاه دسته و کوچک سر که در عراق عرب و هم در خاک عثمانی متداول است. (محقق)

دیگر اگر از این کارها بکنید و کسی را ارجاع دهید، فردای قیامت در محضر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که حکومت در دست ماست از شما شکایت خواهم کرد و از شما راضی نخواهم شد!»^۱

[مدت عمر مرحوم آقا سید احمد کربلایی و آقا شیخ محمد حسین کمپانی]

همان طور که در مقدمه کتاب توحید علمی و عینی حقیر آورده‌ام، تولّد آیه الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی در دوم محرم سنه ۱۲۹۶، و وفاتشان در شب یکشنبه پنجم ذوالحجّه سنه ۱۳۶۱ بوده است. و بنابراین مدت عمرشان از ۶۶ سال تمام ۲۷ روز فقط کمتر خواهد بود؛ یعنی ۶۵ سال و ۱۱ ماه و ۳ روز.

و چون منظومه حکمت همان طور که خودشان در پایان آن مرقوم داشته‌اند در ۲۹ ربیع الاول سنه ۱۳۵۱ به اتمام رسیده است، بنابراین اتمام آن ۱۰ سال و ۸ ماه و ۵ روز، از خاتمه حیاتشان زودتر خواهد بود. و چون این مدت را از تمام عمرشان کسر نماییم ۵۵ سال و ۲ ماه و ۲۸ روز خواهد گردید؛ بدین معنی که ایشان منظومه را در این مدت از عمرشان خاتمه داده‌اند.

و اما راجع به مدت عمر آیه الله حاج سید احمد کربلایی، حقیر هر چه تفحص نمودم مبدأ میلادشان را به دست نیاوردم؛ ولی رحلتشان در عصر جمعه، ۷ شوال سنه ۱۳۳۲ بوده است و بنابراین عمر حضرت شیخ در وقت رحلت حضرت سید ۳۶ سال بوده است.

بحثی درباره تقارن سن سید و شیخ در وقت مکاتبات معروفه

و چون مرحوم حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی ذکر فرموده‌اند: حضرت سید برای تحصیل در محضر مجدد پس از سنه یک‌هزار و سیصد بوده است، و چندین

۱- جنگ ۷، ص ۳۹۱ و ۳۹۲.

سال در محضر او بوده و سپس به نجف اشرف مشرف شده و از محضر آیه الله حاج میرزا حسین خلیلی و حاج میرزا حبیب الله رشتی و آخوند ملاحسینقلی همدانی استفاده نموده است، و از مبرزترین تلامذه آخوند گردیده است که سالیان دراز تحت تعلیم و تربیت او بوده است.

و چون می دانیم ارتحال آخوند در ۲۸ شهر شعبان سنه ۱۳۱۱ واقع گردیده است و نیز می دانیم چنانچه مشهور است مرحوم حاج سید احمد پیرمرد نبوده‌اند و علت ارتحالشان ابتلا به مرض سل بوده است؛ روی تمام این مقدمات، اگر فرض کنیم ایشان در وقت تشرف به سامراء بیست و دو ساله بوده‌اند و وقت ورود را هم ۱۳۰۲ فرض کنیم، در این صورت مدت عمرشان ۵۲ سال و تولدشان در حدود سنه ۱۲۸۰ خواهد بود، و چون دانستیم حضرت شیخ در زمان ارتحال ایشان ۳۶ ساله بوده‌اند، بنابراین رد و بدل مکاتبات در پیش از ۳۶ سالگی شیخ، و پیش از ۵۲ سالگی سید اتفاق افتاده است.^۱

داستانی از آقا حاج سید احمد کربلائی طهرانی

حضرت حجة الاسلام آقای حاج سید محمد علی میلانی آیه الله زاده - دامت برکاته - عصر روز سیزدهم شهر ربیع المولود ۱۴۱۲ در بنده منزل تشریف آورده و یک دوره هفت جلدی کتاب نفیس و ارزشمند مرحوم والدشان را مسمی به قادتنا کیف نعرفهم برای حقیر هدیه آوردند - شکر الله مساعیه الجمیلة - و در ضمن این حکایت را بیان فرمودند:

راجع به آیه الحق و سند العرفان و الفقیه النبیل الأوحدی آقا حاج سید احمد کربلائی طهرانی - قدس الله سره - نقل فرمودند از نواده ایشان که فعلاً در قم سکونت دارند که: وقتی، مرحوم آقای حاج سید احمد از نجف اشرف یا کربلائی

۱- جنگ ۱۳، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

معلىّ برای زیارت یکی از اعلام و بزرگان به حمزه^۱ و یا به جاسم^۲ می‌رود و در ضمن مذاکرات، خیلی به طور عادی و معمولی آقا حاج سید احمد می‌گوید: هوا قدری گرم است؛ آن مرد می‌گوید: نارُ جهنّم اشدُّ حرّاً! مرحوم حاج سید احمد، صیحه‌ای می‌زند و به زمین می‌افتد، و مدّتی بی‌هوش و مدهوش می‌ماند.^۳

[دائماً او پادشاه مطلق است در کمال عزّ خود مستغرق است]

شیخ عطار در منطق الطّیر فرماید:

دائماً او پادشاه مطلق است در کمال عزّ خود مستغرق است
 فهم طائر چون پرد آنجا که اوست کی رسد عقل و خرد آنجا که اوست
 در مکاتباتی که بین سید جلیل سید احمد کربلانی و مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی وارد است، شعر ثانی را چنین عنوان بحث قرار داده‌اند:
 او بسر ناید ز خود آنجا که اوست کی رسد عقل و خرد آنجا که اوست^۴

۱ و ۲- حمزه و جاسم در هفت فرسنگی نجف اشرف از راه حلّه است، دو مکانی است قریب به هم. اوّل: حمزه از اولاد حضرت أبا الفضل العبّاس است که گنبد و مسجد و صحن و سرائی معظم دارد. دوّم: جاسم از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام؛ وی ایضاً دارای گنبد و صحن وسیع و شکوهی خاصّ است، از اولاد بلاواسطه حضرت است. اینجانب موفّق شده‌ام و دو سفر برای زیارت آن دو مکان مقدّس مشرفّ شده‌ام.

۳- جنگ ۱۸، ص ۲۳۵.

۴- جنگ ۱، ص ۱۵۹.

احوال مرحوم آیات الحقّ و الیقین
حاج شیخ محمد بهاری
و آقا محمد بیدآبادی
قدّس الله اسرارهما

نامهٔ حاج شیخ محمد بهاری رضوان الله علیه

نامه‌ای است از مرحوم حاج شیخ محمد بهاری - رضوان الله علیه - که برای بعضی از ارادتمندان خود نوشته‌اند. اصل این نامه به خط خود آن مرحوم، در نزد حجة الاسلام آقای حاج شیخ محمد حسین بهاری فرزند مرحوم آية الله آقا شیخ محمد باقر بهاری (ره) است، که آقای دکتر سید ابوالقاسم حسینی همدانی از روی آن فتوکپی برداشته و برای حقیر آورده‌اند؛ و چون بعضی از جاهایش قلم خوردگی داشت و به حاشیه رفته بود و قرائت آن برای هر کس آسان نبود، این حقیر از روی آن با خط سلیس و روشن در اینجا آوردم تا استفاده از آن برای پویندگان راه حقیقت آسان باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و الصلوة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين

و لعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

و بعد: فاعلم أيها الأخ الأعزُّ الأجلُّ الأكرمُ أنَّه لا بدَّ أوَّلاً لطالب القرب الإلهي جَلَّ جلاله من تمييز أسباب القرب من أسباب البُعدِ حتَّى يكون بصيراً في تحصيل المقربِّ و الفرارِ عن المبعُد؛ و لَمَّا ضاق المجالُّ من تفصيل المقال فنقول على سبيل الإختصار و الإجمال، أنَّه لا بدَّ لك حينئذٍ من مراعاتِ أمورٍ:

الأول: وهو الأمر الأهم الذي ما تقرّب المقرّبون بشيء أفضل وأعلى منه، بل ما حصل الخضر عليه السلام مرتبته إلا بهذا، بل هو الذي بُنى عليه قوام تحصيل الألفة والمحبة، هو ترك المخالفة والمعصية؛ فإن المخالفة لا إشكال في أنها من اسباب البُعد والنفرة؛ ومن بداهته لا يحتاج إلى البيان والإستشهاد.

و القول بأنه قد يمكن أن يجتمع المخالفة مع المحبة نظرًا بالتّمثيل المعروف من أن المريض لا اشكال في أنه يجب صحته و مع ذلك قد لا يتحرّز عن الأشياء المضرة لعارض خارجي هو غلبة شهوته، شطط من الكلام و بالتأمل يظهر ما في المثال؛ و لذا أن العقلاء و ذوى النفوس الكاملة يتحرّزون عما يجتمل فيه الضرر غاية الاحتراز. و كيف كان فالمريض إذا لا يجتمى لا يتخلص من المرض قطعًا و إن شرب الأدوية النافعة و يكون طبيه في غاية الحداقة. و قد يكون يتخلص منه بنفس الحمية و لو لم يشرب الدواء و لذا قال عليه السلام: الحمية رأس كل دواء^١.

و الإنصاف أن أقبح الأشياء للعبد الذليل خرق أستار الحياء في مقدس حضور سيده و مولاه جلّت عظمته، و أخذ جلباب التجري و الجفاء مع أنه جل شأنه على شأنه مشغول به؛ فما أشنع و أهلكه قد سلك نفسه في زمرة الهالكين و استحق السياسة من جبار السموات و الأرضين و هو معتقد أنه من المحبين المقربين.

الثاني: هو الإشتغال بالطاعات، أي طاعة تكون ذكرًا كانت أو فكرًا أو غيرهما من العبادات الظاهرية التي هي في كتب الفقهاء - رضوان الله عليهم - مُعَوّنة لا سيما مفتاح الفلاح من مصنفات البهائي - عليه الرحمة - لكنّها بشرطين:

الأول: الحضور، و الثاني: المداومة و عدم الانقطاع. و أما بيان كيفية الحضور و درجاته له مقام آخر و مجال أوسع من ذلك؛ نعم لا بأس بالإشارة إلى ترجيح بعض

١- بحار الأنوار، ج ٥٩، ص ٢٦٠، به نقل از فقه الرضا عليه السلام.

العبادات على بعضها نظرًا الى تأثيره في إحياء القلب أزيد من غيره؛ فليكن الترجيح بحسب الترتيب:

منها: السجدة الطويلة في كل ليلة و ذكرها الذكر المعروف «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» في أي وقت من الليل تعفيرًا و لم تر لذكره عددًا مخصوصًا في الأخبار، وليكن العدد كثيرًا حتى يطول مسجده و يتعب من طوله؛ نعم يشترط فيها الشرطان المتقدمان.

و منها: الإستغفار في طرقي النهار بل في طرقي الليل و النهار؛ لا سيما الإستغفارات المخصوصة المأثورة.

و منها: المداومة في جميع أوقاته بالذكر وليكن للمبتدى الإستغفار و للمتوسط قوله عز من قائل: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ﴾، - الآية، و في غيرهما كلمة التوحيد.

و منها: المداومة على الطهارة ليلاً و نهارًا و لها أربع مراتب:

أولها: تطهير الظاهر من الأخباث و الأحداث و الفضلات؛

ثانيها: تطهير الجوارح من الجرائم و المعاصي و السيئات؛

ثالثها: تطهير القلب عن وساوس الأخلاق و ذمائم الملكات؛

رابعها: تطهير السرِّ عمّا سوى الله من المخلوقات.

و منها: قراءة مائة ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ في ليلة الجمعة و في عصر يومها أيضًا.

و منها: الإهتمام على التعود بالفكر؛ ضرورة أنه ما لم يكن فكورًا لا يصلح شيء

من دينه و دنياه؛ و أمّا متعلقه في أي أمر يكون و فيماذا يتفكر؟ و إذا كان الفكر جامدًا

فما الذي يجريه و يرسله؟ و له أيضًا مقام آخر؛ و الغرض الإختصار. نعم يهتز الفكر و

يتحرك بكثرة الذكر و هذا من أحد أسبابه.

الثالث: المراقبة بمعنى أن لا يغفل عاّنًا من الآفات عمّن كان في مقدّس

حضوره دائماً جلّ جلاله، و يكون ملازمًا به و مشغولاً إِيَّاه، فَإِنَّكَ لَوَلَمْ تَكُنْ تَرَاهُ وَ هُوَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ يَرَاكَ؛ فِينبَغِي أَنْ تُرَاجِعَ فِي تَحْصِيلِ هَذَا الْمَقَامِ الْأَتَمِّ وَ السَّنَامِ الْأَعْظَمِ الَّذِي يُرْفَعُ مَنْ سَلَكَ هَذَا الْمَسْلَكَ إِلَى الْمَرَاتِبِ الْعَالِيَةِ وَ الْمَقَامَاتِ الرَّفِيعَةِ إِلَى كَلِمَاتِ سَيِّدِ الْمَرَاقِبِينَ وَ تَاجِ الْعَارِفِينَ الْمَوْحِدِينَ سَيِّدِنَا وَ مَوْلَانَا عَلِيِّ بْنِ طَاوُوسٍ - رَضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ - فَإِنَّهُ بَعْدَ الْأُتَمَّةِ الطَّاهِرِينَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مُؤَسَّسُ هَذَا الْبِنْيَانِ وَ مُشِيدُ هَذِهِ الْأَرْكَانِ، جَزَاهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ خَيْرًا.

الرَّابِعُ: الْحُزْنُ الدَّائِمُ فَإِنَّهُ حَبْلٌ مُتَّصِلٌ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ جَلَّ شَأْنُهُ، إِذَا خَوْفًا مِنْهُ تَعَالَى إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّالِحِينَ وَ إِذَا شَوْقًا إِلَيْهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُحِبِّينَ؛ فَإِذَا خَرَجَ الْحُزْنُ مِنْ قَلْبِكَ وَ كَانَ الْقَلْبُ لَاهِيًا فَاعْلَمْ أَنَّ الْحَبْلَ مَنقُطَعٌ وَ الرَّشْتَهَ پَارَهُ شَدَهُ، فَحَيْثُ قَدْ اسْتَوْلَى عَلَى مَمْلَكَةِ قَلْبِكَ الشَّيَاطِينُ يَفْعَلُونَ مَا يَشَاؤُونَ وَ يَحْكُمُونَ مَا يُرِيدُونَ.

أَقُولُ: إِنْ نَامَةُ مَبَارَكَةٍ تَا إِنْجَا بِهِ دَسْتِ أَمَدٍ وَ مَعْلُومِ نَيْسْتِ كِهَ آيَا دَنْبَالِ دَاشْتِهَ اسْتِ وَ يَا بِهِ هَمِينِ جَا خْتَمِ شَدِهَ اسْتِ.^۱

[مرحوم بهاری (ره) در عین مقامات عالی توحیدی، بسیار شوخ طبع بود]

لیلة جمعه، ۱۲/ ج ۲ / ۱۳۷۷

حضرت آقا^۲ - روحی فداه - فرمودند:

مرحوم آقا شیخ محمد بهاری - رضوان الله علیه - مردی بزرگ بود و در توحید مقاماتی عالی داشت و در عین حال مردی شوخ و مزاح بود. روزی می گذشت دید در خیابان یک نفر طلبه روی صندلی کنار قهوه خانه نشسته و

۱- جنگ ۱۶، ص ۹۸ الی ۱۰۰.

۲- منظور از حضرت آقا روحی فداه، مرحوم آیه الحقّ و العرفان و سند الدرایة و مدار الشریعة آیه الله العظمی آقای حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - قدس الله نفسه الزکیة - می باشد.

قهوه چای برای او چای آورده است؛ به مجرد دیدن این منظره در خود حالت تغییر و اوقات تلخی نمودار کرده به طلبه گفت: آخر اینجا جای چای خوردن است در معبر عام، جلوی مردم؟! طلبه یک باره خود را گم کرده مبهوت ماند؛ ناگهان آقا شیخ محمد پیش آمده استکان چای را سرکشید و سرش را پائین انداخت و رفت.

[مراقبت نمودن آقا شیخ محمد بهاری رضوان الله علیه از طلبه بیمار]

و دیگر فرمودند: یک طلبه در مدرسه‌ای که ایشان بودند مریض شد به مرض سختی، به طوری که چندین ماه مرض او به طول انجامید؛ آقا شیخ محمد محضاً لله در تمام این مدت مراقب مریض بوده از دوا و تهیه غذا و پرستاری کوتاهی ننمود تا پس از چند ماه مریض خوب شد.

روزی مریض در حجره توی آفتاب نشسته بود، آقا شیخ محمد کتاب مثنوی را باز نموده با صدای بلند مشغول خواندن می‌شود؛ طلاب مدرسه از صدای مثنوی عصبانی شده به حجره مریض روی می‌آورند. ناگهان آقا شیخ محمد، مثنوی باز را در جلوی مریض قرار داده خود فوراً در گوشه حجره می‌نشیند؛ طلاب که مثنوی باز را در جلوی مریض ملاحظه می‌کنند شروع می‌کنند به بد گفتن به مریض و شماتت زدن.

در این هنگام آقا شیخ محمد هم به کمک طلاب می‌فرماید: آخر قباحت ندارد تو مثنوی می‌خوانی؟! آخر تازه از زیر مرض برون آمدی، این نتیجه سلامتی و صحتی است که خدا به تو داده است؟! آن طلبه مریض هیچ یارای انکار کردن را نداشت تا آنکه طلبه‌ها رفتند؛ سپس آقا شیخ محمد فرمود: دیدی چقدر مرا در این چند ماه اذیت کردی و اوقات تلخی نمودی؟! این نتیجه آن اوقات تلخی‌ها.

حضرت آقا فرمودند: علت این عمل آقا شیخ محمد این بود که چون آن

طلبه خیلی ایشان را اذیت نموده بود، ایشان خواستند قدری در مقام تلافی ظاهراً برآمده تا آن طلبه صدمه نخورد، و الا آن اوقات تلخی‌های طلبه برایش بسیار بد بوده و اگر ایشان چنین عملی انجام نمی‌دادند صدمه بسیار می‌خورد.^۱

راجع به آقا سید احمد کربلایی رضوان الله علیه

حضرت علامه استادنا الأعظم طباطبائی - مدّ ظلّه - فرمودند: مرحوم آیه الله آقای حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - می‌فرمودند که: استاد ما مرحوم آقا سید احمد کربلایی - رحمة الله علیه - می‌فرمود:
ما پیوسته در خدمت مرحوم آیه الحقّ آخوند ملا حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - بودیم و آخوند صد در صد برای ما بود، ولی همین که آقای حاج شیخ محمد بهاری با آخوند روابط آشنائی و ارادت را پیدا نمود و دائماً در خدمت او تردد داشت آخوند را از ما دزدید.^۲

مرحوم آیه الحقّ و الیقین بیدآبادی

[رسالة مختصری از مرحوم بیدآبادی در سیر و سلوک]

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعين

بیدآبادی گوید:

يا أخى و حبيبى! إن كنت عبد الله فارفع هممتك و كل على [الى - ظ] الله أمر ما

۱- جنگ ۱۰، ص ۷.

۲- جنگ ۷، ص ۲۰۷.

يَهْمُكَ! تا توانی همت خود را عالی نما، لَأَنَّ الْمَرَّةَ يَطِيرُ بِهَمِّتِهِ كَمَا أَنَّ الطَّيْرَ [الطائر - ظ] يَطِيرُ بِجَنَاحِيهِ.^۱

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
هرچه در این خانه نشانت دهند گرنستانی به از آنت دهند
یعنی به تأملات صحیحه و کثرت ذکر موت، خانه دل را از غیر حق خالی
گردان! یک دل داری، بس است یک دوست تو را! ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾؟!^۲ و
﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾.^۳

در دو عالم گر تو آگاهی از او از چه بد دیدی که در خواهی از او

الهی زاهد از تو حور می خواهد قصورش بین

به جنت می گریزد از درت یا رب شعورش بین

«ما عَبْدُكَ خَوْفًا مِّن نَّارِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ

فَعَبَدْتُكَ!»^۴

هر دو عالم را به یکبار از دل تنگ برون کردیم تا جای تو باشد. و تحصیل
این کار به هوس نمی شود، بلکه تا نگذری از هوس، نمی شود.
«أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» و الْأَسْبَابُ لَا بُدَّ مِنْ اتِّصَالِهَا بِمُسَبِّبَاتِهَا، وَ
الْأُمُورُ الْعِظَامُ لَا يُنَالُ إِلَّا بِالْمَشْيِ، وَ لَا تُدْرِكُ بِالْهَوَى، وَ اسْتَعِينُوا فِي كُلِّ صَنْعَةٍ
بَأَبْوَابِهَا، ﴿وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾،^۵ فَإِنَّ الْمَشْيَ بِضَاعَةَ الْهَلَكَةِ.

۱- الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ۱۲، ص ۲۸۳، به نقل از رساله سیر و سلوک مرحوم بیدآبادی.

۲- سوره الزمر (۳۹) صدر آیه ۳۶.

۳- سوره الأحزاب (۳۳) صدر آیه ۴

۴- عوالمی اللالی، ج ۲، ص ۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶.

۵- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۱۸۹.

چو مستعدّ نظر نیستی وصال مجوی

که جام جم نکند سود وقت بی بصری
باید اولّ از مرشد کلّ و هادی سبل هدایت جسته، دست تولّی به دامن
متابعت ائمه هدی علیهم السّلام زده، پشت پا به علائق دنیا زده، تحصیل عشق
نموده، ﴿قُلِ اللَّهُ تُمَرِّدَرَهُمْ﴾^۱.

عشق مولی کی کم از لیلی بود
محو گشتن بهر او اولی بود
حاصل عشق، همان بس که اسیر غم او

دل به جائی ندهد میل به جائی نکند
پس هموم خود را همّ واحد ساخته، با جدّ و جهد تمام پا به جاده شریعت
گذاشته و تحصیل ملکه تقوا نما! یعنی پیرامون حرام و شبهه و مباح، قولاً و فعلاً و
حالاً و خیالاً و اعتقاداً نگرد، تا طهارت صوری و معنوی حاصل شود که شرط
عبادت است؛ ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۲ و تَرَكُ لُقْمَةَ حَرَامٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ
الْفَنَى رَكْعَةٍ تَطَوُّعًا وَ تَعْدِلُ سَبْعِينَ حَجَّةً مَبْرُورَةً.^۳

و به تدریج فهم و سمع پیدا شود، و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ فُرْقَانًا؛^۴ ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَيَعْلَمِ اللَّهُ﴾^۵.

در این وقت دقیقه‌ای از وظایف و طاعات مقررّه واجبه و مندوبه فرو گذاشت
نماید تا سرّ و روح قدسی قوت گیرد؛ و تَحْسُنُ يَوْمَئِذٍ رُوحَ الْقُدْسِ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ، و
الْعَمَلُ الصَّالِحُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ. و شرح صدری بهم رسد، و پیوسته نور معرفت و

۱- سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۹۱.

۲- سوره المائدة (۵) ذیل آیه ۲۷.

۳- عدّه الداعی، ص ۱۲۸.

۴- اقتباس از سوره الأنفال (۸) از آیه ۲۹.

۵- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۸۲.

عرفان عبادت بدنی و نور ملکات نفسانیّه تقویت نموده، ﴿نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾^۱ شود؛ الطَّاعَةُ تَجْرِي عَلَى الطَّاعَةِ. و احوال سابقه در اندک زمانی به مرتبه مقام رسد، و ملکات حسنه و اخلاق جمیله حاصل شود، و عقائد حقّه را رسوخ کامل به هم رسد و ینابیع حکمت از چشمه دل به زبان جاری گردد، و به کلی روی از غیر برآید.

در این هنگام هرگاه مانعی نباشد جذبۀ عنایت او را استقبال کند و خودی او را گرفته، در عوض ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر^۲ کرامت فرماید؛ و حقیقت ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^۳ را بعینه مشاهده نموده، سالک مجذوب شود.

إِلْمِي تَرْدُدِي فِي الْأَثَارِ يَوْجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ؛ فَاجْذِبْنِي بِجَذْبَةِ تَوْصِلُنِي إِلَى قُرْبِكَ،
و اسألكني مسالك أهل الجذب، و خذ لنفسك من نفسي ما يخلصها.
جَذْبَةٌ مِنَ جَذَبَاتِ الرَّبِّ يُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ.^۴ ز سودای بزرگان هیچ کس

۱- سوره النور (۲۴) قسمتی از آیه ۳۵.

۲- عدة الداعی، ص ۱۷۲.

۳- سوره القصص (۲۸) صدر آیه ۵۶.

۴- الله شناسی، ج ۱، ص ۲۱۸ به نقل از کتاب فيه ما فيه تصحیح فروزانفر:

«یک جذبۀ از جذبۀهای حقّ، مساوی و موازی با عمل جنّ و انس می‌باشد.» این عبارت را شیخ نجم‌الدین رازی در مرصاد العباد در چهار موضع ذکر کرده است؛ در سه موضع (ص ۲۱۲ و ص ۲۲۵ و ص ۵۱۱) بدون استناد به کسی برای مطلب خود شاهد آورده است، و در یک موضع (ص ۳۶۹) آن را استناد به پیغمبر داده است و گفته است: وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ.

و ایضاً همین شیخ مؤلف در رساله عشق و عقل ص ۶۴ آن را بدون استناد به کسی ذکر نموده است، و تعلیقۀ زننده بر این کتاب، در ص ۱۰۹ گوید:

«این کلام از سخنان ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی است که از اکابر متصوّفه قرن چهارم (متوفی ۳۷۲) می‌باشد.

جامی در شرح حال ابراهیم ادهم با مختصر اختلافی این عبارت را آورده است: جَذْبَةٌ ↵

نقصان نمی بیند.

طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف
 ار بکشم زهی طلب، ور بکشد زهی شرف
 ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
 هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند
 تا به دنیا فکر اسب و زین بود
 بعد از آنت مرکب چوین بود
 تا هبوب نسایم رحمت او را به کدام یک از جزائر خالدا ت بحرین جلال و
 جمال که درخور استعداد و لائق حسن سعی او بود رساند؟! إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي أَيَّامِ
 دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا.^۱

مراتب مزبوره منازل سیر إلى الله و مجاهده فی سبیل الله است؛ ﴿يَتَأْتِيهَا
 الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾.^۲ بعد از آن ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا﴾^۳ که
 سفر السیر فی الله است خواهد بود، و ذکر آن ضرور نیست بلکه مضر است.
 در دیر می زدم من ز درون صدا برآمد
 که تو در برون چه کردی که درون خانه آئی

﴿ من جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُرْبِي عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ.﴾

أبوسعید أبوالخیر نیز با تعبیر «كما قال الشيخ» این عبارت را ذکر کرده است. (أسرار التوحید چاپ
 طهران، ص ۲۴۷).

مولانا جلال الدین نیز در مثنوی فرموده است:

این چنین سیری است مستثنی ز جنس کآن فزود از اجتهاد جن و انس
 این چنین جذبی است نی هر جذب عام که نهادش فضل أحمد و السلام

۱- رساله لب اللباب، ص ۲۵، به نقل از بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۲۱.

۲- سوره الانشقاق (۸۴) آیه ۶.

۳- سوره العنکبوت (۲۹) صدر آیه ۶۹.

الإيمان مراتب و منازل لو مهمل صاحب الاثنین ثلاثة لتقطع كما تقطع البيض على الصفا.

رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً [امرءًا - ظ] عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ.^۱

چون ندیدی شبی سلیمان را تو چه دانی زبان مرغان را

﴿فَخَذَ مَاءً آتَيْتَكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾؛^۲ و ﴿لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾.^۳

با که گویم اندرین ره زنده کو بهر آب زندگی پاینده کو

آنچه من گفتم به قدر فهم تست مردم اندر حسرت فهم درست

رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ قَوْلِي وَعَمِلَ.

بدانکه به نحو مذکور هر که شروع در سلوک نماید و در مرحله‌ای که أجل

موعود رسد در زمره ﴿مَنْ تَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ

فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾^۴ محشور گردد.

اگر مرد راهی، راهت نمودم، و الله یهدی إلى السبیل و هو یقول الحق. آنچه به

خاطر بود به قلم آمد، تا که را به کار آید!

هر کس که ز شهر آشنائی است داند که متاع ما کجائی است

حاجی ره هدی به خدا، غیر عشق نیست. گفتیم: «زور این باده ندانی به خدا

تا نجشی.» والسَّلَامُ عَلَى تَابِعِ الْهُدَى.^{۵، ۶}

۱- غرر الحکم، ص ۲۳۳، ح ۴۶۶۶.

۲- سوره الأعراف (۷) ذیل آیه ۱۴۴.

۳- سوره ابراهیم (۱۴) قسمتی از آیه ۷.

۴- سوره النساء (۴) قسمتی از آیه ۱۰۰.

۵- الدرریعة، ج ۱۲، ص ۲۸۳؛ روح مجرد، بخش پنجمین، تعلیقه، ص ۲۹۵ با قدری اختلاف.

۶- جنگ ۴، ص ۱۳ الی ۱۷.

احوال مرحوم آية الحقّ و اليقين
صدر المتألّهين شيرازى
رضوان الله عليه

[توصیف کهک قم به نقل از هانری کربن]

[در کتاب] سیمای فرزندگان، صفحه ۱۹۸، هانری کربن فرانسوی، ضمن تشریح ماجرای مهاجرت مלאصدرا از اصفهان به کهک می‌نویسد:

«امروز با اینکه در شهرهای ایران فرودگاه است، و در تمام جاده‌های ایران اتومبیل حرکت می‌کند و چند رشته راه آهن بزرگ در ایران وجود دارد، کهک طوری دور افتاده می‌باشد که پنداری در کره‌ای غیر از کره زمین قرار گرفته، تا چه رسد به دوره مלאصدرا که وسائل حمل و نقل در ایران، چهارپا بود.»^۱

تاریخ إفاضه به مלאصدرا در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها

ملاصدرا، خود در بحث «اتحاد عاقل و معقول» در این رابطه می‌نویسد:

إِنَّ مَسْأَلَةَ كَوْنِ النَّفْسِ عَاقِلَةً لِّصُورِ الْأَشْيَاءِ الْمَعْقُولَةِ، مِنْ أَعْمَضِ الْمَسْأَلِ الْحِكْمِيَّةِ الَّتِي لَمْ يُنْفَخْ لِأَحَدٍ مِنْ عُلَمَاءِ الْإِسْلَامِ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا. وَ نَحْنُ لَمَّا رَأَيْنَا صُعُوبَةَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ تَأَمَّلْنَا فِي إِشْكَالِ كَوْنِ الْعِلْمِ بِالْجَوْهَرِ، جَوْهَرًا وَ عَرَضًا، وَ لَمْ نَرَفِ فِي كِتَابِ الْقَوْمِ سِوَا كِتَابِ رَئِيسِهِمْ «أَبِي عَلِيٍّ» كَالشُّفَاءِ وَ النَّجَاةِ وَ الْإِشَارَاتِ وَ عَيُونِ الْحِكْمَةِ وَ

۱- کتاب سیمای فرزندگان به نقل از کتاب مלאصدرا فیلسوف و متفکر بزرگ اسلامی، ص ۱۴۰، تألیف هانری کربن فرانسوی، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری.

غیرها ما یَشْفِی العلیل و یروی الغلیل، بل وَجَدْنَاهُ و کُلَّ مَنْ فی طبقتہ و أشباحہ و أتباعہ کتلمیذہ بہْمَنیَارَ و شیخِ اتباعِ الرواقیین و الْمُحَقِّقِ الطوسی نَصیرِ الدین و غیرہم من المتأخرین لم یأتوا بعدہ بشیء یُمْکِنُ التَّعْوِیلُ علیہ؛ و إذا کان هذا حال هؤلاء المعترین من الفضلاء فما حال غیرہم من أصحاب الأوهام و الخیالات و....؛ فَتَوَجَّهْنَا تَوَجُّهًا جَبَلِيًّا إِلَى مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ و تَضَرَّعْنَا تَضَرُّعًا عَزِيزِيًّا إِلَى مُسَهِّلِ الْأُمُورِ الصَّعَابِ فی فتحِ هذا الباب. إذ کُنَّا قد جَرَّبْنَا مرارًا کثیرةً سِیمَا فی بابِ إعلَامِ الخیراتِ العِلْمِیَّةِ و إلهامِ الحقائقِ الالهیَّةِ لِإِمْسَاحِ حَقِيقِهِ و مُتَحَاجِجِهِ أَنْ عَادَتَهُ الْإِحْسَانُ و الْإِنْعَامُ و شِیمَتُهُ رَفْعُ أَعْلَامِ الْهُدَايَةِ و بَسْطُ أَنْوَارِ الْإِفَاضَةِ، فَأَفَاضَ عَلَيْنَا فی سَاعَةِ تَسْوِیدِ هذا الفصلِ من خزائنِ علمِہ علمًا جَدِیدًا و فَتَحَ عَلٰی قُلُوبِنَا من أَبْوَابِ رَحْمَتِهِ فَتَحًا مَبِینًا و ﴿ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۱؛ فَنَقُولُ:....^۲

یکی از فضلاء و محققین معاصر، دربارهٔ این گفتار ملاحظه فرمایید:

... جناب استاد علامه رفیعی قزوینی (ره) در اول رساله‌ای که در حرکت جوهری نوشته فرموده: در حاشیهٔ *اسفار خطی* که به خط مرحوم قوام الدین احمد، فرزند مصنف *اسفار* است در مبحث اتحاد عاقل به معقول از امور عامه، آنجا که مصنف وصول به تحقیق مسألهٔ اتحاد عاقل به معقول را از افاضات خاصهٔ الهیه به خود می‌داند، چنین نوشته است که: تاریخ این افاضه روز جمعه ماه جمادی الاولی در سال یک‌هزار و سی و هفت قمری است، و نوشته که از عمر مصنف در این هنگام پنجاه و هشت سال گذشته است.

نکته‌ای که در این مقام خیلی جالب است این که: حکیم متأله مرحوم آقای میرزا علی اکبر حکمی یزدی (ره) به خط مبارکش در هامش اسفارش در تاریخ ساعت تسوید مذکور و در ذیل همان عبارت حاشیه‌ای از جناب صدر المتألهین

۱- سوره الجمعة (۶۲) آیه ۴.

۲- *الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة*، ج ۳، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

به عنوان (منه) دارد که این بنده آن را از روی خطّ شریفشان تبرکاً در این گرامی نامه نقل می‌کند:

كُنْتُ حِينَ تَسْوِدِي هَذَا الْمَقَامَ بِكَهَكَ مِنْ قُرَى قَمٍ فَجِئْتُ إِلَى قَمٍ زَائِرًا لِبِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) مُسْتَمِدًّا مِنْهَا وَكَانَ يَوْمَ جُمُعَةٍ فَانْكَشَفَ لِي هَذَا الْأَمْرُ، بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى. (منه).

و شبیه همین حالت تضرّع و استغاثه را که صدر المتألهین در نیل اتحاد عاقل به معقول دارد، در اتحاد عاقل به عقل فعّال نیز دارد.^۱

یکی دیگر از فضایل معاصر نیز می‌نویسد:

نگارنده در سال ۱۳۳۱ ه. ش در اسفار نسخه خطّی که آقا محمد بیدآبادی از روی این نسخه تدریس می‌کرده، عبارت زیر را در این موضع (فصل اتحاد عاقل به معقول) دیدم:

وَكَانَ تَارِيخُ هَذِهِ الْإِفَاضَةِ، ضَحْوَةَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ سَابِعِ جَمَادَى الْأُولَى، لِعَامِ سَبْعٍ وَثَلَاثِينَ بَعْدَ الْأَلْفِ مِنَ الْهَجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ وَ قَدْ مَضَى مِنْ عَمْرِ الْمَوْلُفِ ثَمَانٍ وَ خَمْسُونَ سَنَةً.^۲

محدث قمی (ره) در هامش سفینه البحار می‌نویسد:

در هامش اسفار، در فصل «اتحاد عاقل و معقول» به خطّ شیخ اجل، عالم محدث، حاج میرزا محمد قمی، صاحب کتاب اربعین الحسینیة به نقل از ملاصدرا (ره) دیدم که نوشته است:

كُنْتُ حِينَ تَسْوِدِي هَذَا الْمَقَامَ بِكَهَكَ مِنْ قُرَى قَمٍ، فَجِئْتُ إِلَى قَمٍ زَائِرًا لِبِنْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسْتَمِدًّا مِنْهَا، وَكَانَ يَوْمَ جُمُعَةٍ، فَانْكَشَفَ لِي هَذَا الْأَمْرُ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى.^۳

۱- اتحاد عاقل به معقول، ص ۱۰۷-۱۰۹.

۲- منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج ۱، ص ۱۸۸، تعلیقه.

۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷، تعلیقه.

ملاحسینقلی همدانی: فقط متهجّدین هستند که به مقاماتی نائل می‌گردند

[در کتاب سیمای فرزنانگان] صفحه ۲۱۴ مرحوم ملکی می‌گوید: استادم

ملاحسینقلی همدانی، به من فرمود:

«فقط متهجّدین هستند که به مقاماتی نائل می‌گردند و غیر آنان به هیچ‌جائی

نخواهند رسید.»^۱

دفاع از ملاًصدرا

یکی از دوستان استاد شهید مطهری در شرح زندگی ایشان می‌نویسد:

هنگام اقامت در قم، روزی در منزل مرحوم شیخ محمد فرید نهاوندی با استاد مطهری و شهید بهشتی و یکی دو تن دیگر، بحث به ملاًصدرا کشیده شد. آقای فرید اظهار کرد: بعضی از آرای ملاًصدرا از فخر رازی اخذ شده و پاره‌ای از عبارات کتاب *اسفار عین عبارات کتاب مباحث المشرقیه فخر رازی* است. این سخن که باعث تعجب همه حاضران و انکار بعضی از آنان گردید، سبب شد هر دو کتاب را از قفسه بیرون بیاورند و مرحوم فرید خود *مباحث المشرقیه* را به دست گرفت و می‌خواند و یکی دیگر هم *اسفار ملاًصدرا* را باز کرد و گوش می‌داد؛ عبارات مشابه را مقایسه کردیم، با هم هیچ فرقی نداشت، حتی در جایی این جمله در هر دو کتاب وجود داشت: «هذا ممّا لم یسبقنی إلیه أحدٌ» یعنی این مطلب را کسی پیش از من نگفته است.

مرحوم مطهری با ناراحتی از ملاًصدرا دفاع می‌کرد و می‌گفت: رسم علماء بوده که در بیان یک مطلب علمی اگر سخنان دانشمند دیگری را بیانگر مناسبی برای سخنان خود می‌دیدند، همان عبارات را بدون این که بگویند از چه کسی است به صورت اقتباس می‌آوردند؛ مثلاً بسیاری از عبارات مرحوم حاج‌آقا رضا همدانی در کتاب *الصلاة عین عبارات*

۱- *أسرار الصلوة*، ص ۲۹۳.

۲- *جنگ ۲۳*، ص ۳۰۳ الی ۳۰۶ به نقل از *سیمای فرزنانگان*.

استادش شیخ انصاری است (یا کس دیگری را نام برد که درست به خاطر ندارم) و این، عیب شمرده نمی شده است.^۱

[رفع اشکالات و اتهاماتی از ملاصدرا در پاسخ مرحوم علامه به نامه

[آقای]

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب محترم آقای زید توفیقه

بعد از سلام و اِکرام، نامه‌ای به نشانی و نام سرکار رسید که در آن مرقوم داشته‌اید که شخص معممی که از فرقه شیخیه بوده است، گفته است که: ملاصدرا در جلد هفتم از چاپ جدید *اسفار* در فصلی بنام عشق مجازی، به طرفداری از لواط با بچگان مطالبی نگاشته، و در آنجا از این امر دفاع کرده است، و از حقیر واقعیت این اخبار را خواسته بودید؛ عرض می‌شود: این خبر دروغ محض است و افتراء و اتهامی است که قابل آمرزش نیست و در موقف عرصات باید جواب دهند.

فخر فلاسفه اسلام، مرحوم صدرالمتألهین (که اصولاً مبنای فلسفه خود را با مشاهدات عرفانی و وجدانی، و تطبیق کامل با شرع و شریعت حضرت محمدی پایه ریزی کرده است، و خود در سیر و سلوک خود همین راه را طی کرده، و هفت بار پیاده به مکه معظمه مشرف شده و در سفر آخر در راه رحلت کرده است، و در اقامتگاه خود در قهستان قم هر وقت به مطلب دشواری دچار می‌شده است برای حلّ علمی آن به قم می‌آمده و در کنار قبر حضرت معصومه سلام الله علیها متوسّل می‌شده است، تا در همانجا برای او آن مشکله علمی حلّ

۱- یکی از فضیله‌های معاصر نیز به این اشکال - اگر این تعبیر صحیح باشد - همین پاسخ را می‌دهد؛ رجوع شود به *رسائل فلسفی*، ص ۱۱، مقدمه.

۲- *جنگ ۲۳*، ص ۳۰۹، به نقل از سیمای فرزندانگان.

می‌گردیده است) را به جهت فرار از فلسفه عمیق و حکمت متعالیه او که زنده کننده جان‌ها و رشد دهنده افکار به مبانی حقیقت و آبشخوار شریعت است، به چنین افتراهائی متهم نمودن، گناه غیر قابل غفران است.

ملاصدرا - رضوان الله علیه - در فصل ۱۵ به اثبات رسانیده است که جمیع موجودات عاشق خداوند متعال هستند، و همگی مشتاق لقای او بوده و در وصول به دار کرامت او رهسپارند. و در فصل ۱۶ با بیانی دیگر معنای سریان عشق را در تمام اشیاء مدلل ساخته است. و در فصل ۱۷ به اثبات رسانیده است که گرچه معشوق حقیقی برای جمیع موجودات همان خیر مطلق و جمال اکمل یعنی ذات حضرت واجب الوجود است، الا آنکه هر یک از اصناف موجودات معشوق خاصی دارد که بواسطه تعشق با او راه به سوی عشق ذات ذوالجلال پیدا می‌کند، و جمیع معشوقان عالم، حجاب و پرده برای لقاء و وصول خدا هستند. و در فصل ۱۸ مدلل ساخته است که در عالم وجود هر مرتبه مادون نسبت به مرتبه مافوق عشق می‌ورزد، و برای وصول به آن مرتبه به واسطه قوه شوقی که دارد، در حرکت آمده و سیر تکاملی خود را انجام می‌دهد. و در فصل ۱۹ بحثی در عشق کسانی که دارای روح لطیف و نفس آرام و ظرافت طبع و دقت در امور لطیفه و دقیقه دارند می‌نماید، و به اثبات می‌رساند که:

جمال در عالم وجود، یک اسمی از أسماء خداوند است و براساس **إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ**^۱ و گرایش به جمال و حسان الوجوه جزء غریزه فطری برای پیمودن سیر تکاملی و وصول به منبع الجمال و الکیمال است؛ و بر همین اساس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است که: **اطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حَسَنِ الْوُجُوهِ**^۲ و نیز از رسول اکرم وارد شده است که مقرر داشته بودند: کسانی که از قبل

۱- الکافی، ج ۶، ص ۴۳۸، به نقل از امیرمؤمنان علیه السلام.

۲- الخصال، ج ۲، ص ۳۹۴.

طوائف و اقوام به عنوان نمایندگی و پیغام به حضورش مشرف می‌شوند، دارای دو خاصه باشند: یکی نامشان خوب باشد و دیگر آنکه زیبا چهره و نیکوروی باشند. ملاحظه‌ها پس از بحث طویل، اثبات می‌کند که: عشق که همان تجاذب ارواح و نفوس باشد یک امر معنوی و روحانی است و عشقی که مبدء آن قوای بهیمیّه و شهوت باشد، عشق نیست؛ آن عشق معنوی است که سالک را از مراحل مجاز عبور می‌دهد.

و حتی مثال می‌زند که مجنون چنان غرق در واقعیت و حقیقت و خالق و مدبر لیلی شده بود، که چون لیلی به سراغ او آمد و گفت: من لیلی هستم، مجنون گفت: مرا با تو کاری نیست! *دَعِيَ نَفْسِكَ عَنِّي فَإِنَّ عِشْقَكَ شَغَلَنِي عَنْكَ!*^۱ «دست از من بردار! من اینک چنان مستغرق در حقیقت شده‌ام که دیگر نیازی به تو ندارم.» این محصل مطلب و خلاصه‌ای بود که عرض شد؛ آنگاه دشمنان حکمت اسلام تحریف و تصحیف نموده و با آن عباراتی که نمونه آن را آوردید ذکر می‌کنند. اینست کتاب *سفر صدرالمتألهین* که در همه مکاتب و مدارس موجود و علماء و فضلاء پیوسته با آن سر و کار دارند.

این حقیر وقت برای پاسخگویی به سؤالات را ندارم؛ چون فعلاً تمام اوقات شبانه‌روزی من صرف نوشتن دوره «علوم و معارف اسلام» می‌شود، و این شاء الله تعالی با انتشار آن دوره به تمامه و کماله تمام این‌گونه اشکالات رفع می‌گردد. و چون این اتهامی به حکیم عظیم القدر اسلام بود، لذا به جواب آن مبادرت شد.

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته
 سیّد محمد حسین الحسینی الطهرانی
 مشهد مقدّس ۱۰ شوال ۱۴۰۵

۱- *الله شناسی*، ج ۱، ص ۱۴۸، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة العقلیة*، ج ۷، ص ۱۷۷:
 قال: لی عنک غناً بعشقتک.

اشعاری درباره ملاصدراى شیرازی

میرداماد که استاد ملاصدرا بوده است، یک رباعی در مدح شاگردش گفته است:

صدرا جاهت گرفت باج از گردون اقرار به بندگیت کرد افلاطون
در مکتب تحقیق نیاید چون تو یک سر ز گریبان طبیعت بیرون
چند بیتی هم ملا عبدالرزاق لاهیجی که هم داماد و هم شاگرد او بوده است
(صاحب کتاب *شوارق الکلام* و گوهر مراد) در مدح استادش گفته است:

فلاطون زمان، استاد عالم که با او دل نیارد یاد عالم
جهان فضل را مهر دل افروز شب جهل از فروغش طلعت روز
چو او در ملک دانش صدر گردید هلال دانه دانش بدر گردید
به یمن نسبت او خاک شیراز بهای خون صد یونان دهد باز
نیارد مثل او در دانش و هوش فلک گو تا ابد میگرد و میکوش
از ملاصدرا شعر فارسی نقل نشده است مگر دو بیت که در عشق و عرفان به
خداوند گفته است؛ و در *مجمع الفصحاء* مذکور است:

آنان که ره دوست گزیدند همه در کوی شهادت، آرمیدند همه
در معرکه دو کون، فتح از عشق است هرچند سپاه او شهیدند همه^۱

[احادیثی از تفسیر شریف ملاصدرا]

[۱] ملاصدرا در تفسیر سوره جمعه و در طبع حروفی، صفحه ۲۶۶ آورده است: قول رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:
أَبِيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي.^۲

۱- جنگ ۱۳، ص ۴۷.

۲- تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، ج ۷، ص ۲۸۷.

و نیز در تفسیر سوره سجده صفحه ۹۷ آورده است.

[۲] و در صفحه ۱۳۹: قول رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

«أَسْلَمَ شَيْطَانِي عَلَى يَدَيَّ»^۱

[۳] و در صفحه ۲۰۳ و ۲۰۴: قول رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

أَصْدَقُ بَيْتٍ قَالَهُ الشَّاعِرُ قَوْلُ لَبِيدٍ:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ^۲

و در تعلیقه آورده شده است که مصدر آن صحیح بخاری، باب ایام الجاهلیة

۵۳/۵ و صحیح مسلم، الشعر ۱۳/۱۵ می باشد.^۳

[۴] و در تفسیر سوره طارق صفحه ۳۰۶ و ۳۰۷:

و فی الحدیث: «إِنَّ لِلَّهِ [تَبَارَكَ وَتَعَالَى] سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ لَوْ

كُشِفَتْ لِأَحْرَقَتْ سُبُحَاتٍ وَجِهَهُ مَا دُونَهُ كُلِّ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ نَظْرَةٌ» (بصره خ ل).^۴

و در تعلیقه گوید: مصدر آن به عبارت قریب المضمون در صحیح مسلم،

جلد ۳، صفحه ۱۳ و ابن ماجه، جلد ۱، صفحه ۷۱ [می باشد].

[۵] قول رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ».

صفحه ۱۲ از تفسیر القرآن الکریم ذیل سوره واقعه در تعلیقه گوید: مصدر

آن صحیح بخاری، باب القدر، جلد ۸، صفحه ۱۵۲، و توحید صدوق، باب

مشیت و اراده، صفحه ۳۴۳ می باشد؛ و نیز در تفسیر سوره سجده صفحه ۳۳

آورده است که: «جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».^۵

۱- همان مصدر، ج ۷، ص ۱۵۹، در تفسیر سوره جمعه است.

۲- همان مصدر، ص ۲۲۲.

۳- راجع البخاری، باب ایام الجاهلیة ۵۳/۵؛ مسلم، الشعر ۱۳/۱۵.

۴- شرح مسلم، ج ۳، ص ۱۳؛ و ابن ماجه، ج ۱، ص ۷۱، جاء ما يقرب منه.

۵- صحیح البخاری، باب القدر، ج ۸، صفحه ۱۵۲: «جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ». راجع ایضاً ⇐

[۶] ملاًصدرا در تفسیر سوره جمعه طبع حروفی صفحه ۲۲۰ آورده است:

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي.»^۱

و در تفسیر سوره سجده صفحه ۶۱ نیز آورده است. و در تعلیقه مصدر آن را بخاری باب ما جاء فی اجازة خبر الواحد، جلد ۹، صفحه ۱۰۷، آورده است.

[۷] و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «الصَّلَاةُ عِمَادُ الدِّينِ.» (ص ۲۲۵)^۲

و در تعلیقه مصدر آن را جامع الأخبار، باب ۳۳؛ ذکر کرده است.

[۸] و در تفسیر سوره جمعه صفحه ۲۲۵ آورده است:

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ.»^۳ و نیز در تفسیر سوره اعلی

صفحه ۳۵۷ بدون اسناد به حضرت رسول الله آورده است؛ و آقای حاج شیخ ذبیح

الله قوچانی نقل کردند از رساله سیر و سلوک مجلسی در باب حادی عشر که به

عنوان «رُوی» بیان می کند که: الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ.^۴

[۹] و در تفسیر سوره واقعه صفحه ۸۵ آورده است:

قال المسيح الممسوح بنور الله: «لن يلبح ملكوت السموات من لم يُولد

مرّتين» - مرّة من رَحِمِ المَوادِّ و مرّة من مشيمة الحواسِّ.^۵

↳ التوحيد للصدوق، باب المشية و الإرادة، صفحه ۳۴۳: «سبق العلم و جف القلم و مضى القدر بتحقيق الكتاب».

۱- تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، ج ۶، ص: ۶۱، در تفسیر سوره سجده؛ تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، ج ۷، ص: ۲۳۸ در تفسیر سوره جمعه؛ البخاری، باب ما جاء فی اجازة خبر الواحد، ج ۹، ص ۱۰۷.

۲- تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، ج ۷، ص ۲۴۳.

۳- همان مصدر، ص ۲۴۳.

۴- همان مصدر، ص ۳۸۹ در تفسیر سوره اعلی.

۵- همان مصدر، ص ۱۰۲.

[۱۰] و در تفسیر سوره اعلیٰ صفحه ۳۶۴ آورده است:

«مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ»^۱

و نیز این حدیث را در تفسیر سوره سجده صفحه ۸۸ آورده است. و اصل آن در *احیاء العلوم*، باب الموت، جلد ۴، صفحه ۴۲۳، است که گوید:

و روی آنس عن النبی صلی الله علیه (و آله) و سلم: أنه قال: «الموتُ القيامةُ مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ»^۲

[۱۱] و در تفسیر سوره واقعه، صفحه ۳۱ آورده است:

قال صلی الله علیه و آله: «يُدُّ اللهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ»^۳

و در تعلیقه مصدر آن را صحیح ترمذی، کتاب الفتن، باب ما جاء فی لزوم الجماعة، جلد ۴، صفحه ۴۶۶، ذکر کرده است.

[۱۲] ملاًصدرا در تفسیر سوره سجده صفحه ۱۱۷ آورده است:

و فی الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «من أراد أن ينظر إلى ميِّتٍ يمشى فلينظر إلى...»^۴

[۱۳] و در تفسیر سوره سجده صفحه ۵۴ آورده است که:

قوله تعالى: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ»^۵

[۱۴] و نیز در صفحه ۴۰ آورده است:

قوله تعالى: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»

۱- همان مصدر، ص ۳۹۸.

۲- *احیاء العلوم*، ج ۱۵، ص ۱۸۴: *المحجة البيضاء*، ج ۷، ص ۱۱۲.

۳- *تفسیر القرآن الکریم (صدر)*، ج ۷، ص ۳۷: *الترمذی*، کتاب الفتن، باب ما جاء فی لزوم الجماعة، ج ۴، ص ۴۶۶.

۴- *تفسیر القرآن الکریم (صدر)*، ج ۶، ص ۱۱۷.

۵- همان مصدر، ج ۶، ص ۵۴.

و در تعلیقه از ذیل *احیاء العلوم*، ۱۵/۳ از عراقی نقل کرده است که: «لم أجده بهذا اللفظ.»^۱

[۱۵] و نیز در صفحه ۹۷ آورده است که:

هم الذين قال تعالى فيهم: «من قتلته فأنا ديته.»^۲

[۱۶] و نیز در صفحه ۳۰، در حدیث أبان بن تغلب، از حضرت أبی جعفر، آورده است که:

«أَنَّهُ سُئِلَ عَن مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا؛ فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ الْفُقَهَاءَ لَا يَقُولُونَ هَذَا! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا وَيْحَكَ! وَهَلْ رَأَيْتَ فِقِيهًا قَطُّ؟! إِنَّ الْفَقِيهَ [حَقَّ الْفَقِيهِ] الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا، الرَّاغِبُ فِي الْآخِرَةِ، الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.»^۳

[۱۷/۱] و نیز در تفسیر سوره سجده در صفحات ۱۱۳ و ۱۲۸ آورده است که:

قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى صُورِ نِيَّاتِهِمْ.»^۴

[۱۷/۲] و قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «يَحْشُرُ بَعْضُ النَّاسِ عَلَى صُورَةِ

تَحْسُنٍ عِنْدَهَا الْقَرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ.»^۵

و [در] تعلیقه هر دو صفحه [صفحه ۱۱۳ و ۱۲۸]، مصدر حدیث اول را *مسند*، ۳۹۲/۲ ذکر کرده است؛

۱- همان مصدر، ص ۴۰: قال العراقي (ذیل *احیاء العلوم* ۳/ ۱۵): لم أجده بهذا اللفظ. و للطبرانی من حدیث أبی عتبی الخولانی یرفعه إلى النبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال: «إن لله آتیة من أهل الأرض، و آتیة ربکم قلوب عباده الصالحین... الحدیث». (محقق)

۲- همان مصدر، ص ۹۷.

۳- همان مصدر، ص ۲۰.

۴- المسند: ۳۹۲/۲.

۵- تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، ج ۶، ص ۱۱۳.

[۱۸] و نیز در صفحه ۲۰ آورده است:

قوله صلی الله علیه و آله: «يُدُّ اللهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ.»

و در تعلیقه مصدر آن را صحیح ترمذی، کتاب الفتن، باب ما جاء فی لزوم الجماعة، ۴/۶۶۶ ذکر کرده است.

[۱۹] و نیز در صفحه ۳۹ آورده است که:

قوله صلی الله علیه و آله: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ.»^۱

و در تعلیقه مصدر آن را مصباح الشریعة، باب ۶۲، صفحه ۴۱، ذکر کرده و نیز گوید که: ابن ابی الحدید در جلد چهارم از شرح نهج، صفحه ۵۴۷ نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام داده است.

[۲۰] و نیز در صفحه ۳۹ آورده است که:

و فی الحدیث القدسی: «يا داوُدُ فَرَّغْ لِي بَيْتًا، أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ.»^۲

[۲۱] و نیز در صفحه ۴۰ آورده است که:

روی آنه سئل عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أين الله؟ فقال: «في

قلوب عباده.»^۳

استخفاف حاجی نوری به صدر المتألهین، ناشی از عدم معرفت اوست به

شأن آن حکیم

[خاتمه مستدرک] صفحه ۴۲۲:

و سابعهم الحكيم المتأله الفاضل محمد بن ابراهيم الشيرازي الشهير

۱- همان مصدر، ص ۳۹؛ مصباح الشریعة: الباب ۶۲. و نسبه ابن ابی الحدید (۴/۵۴۷) إلى علی علیه السلام.

۲- تفسیر القرآن الکریم (صدر)، ج ۶، ص ۳۹.

۳- جنگ ۱۳، ص ۲۴ الی ۲۹.

بملاصدرا، محقق مطالب الحكمة و مروّج دعاوى الصّوفيّة بما لا مزيد عليه، صاحب التّصانيف الشائعة التي عكف عليها من صدّقه في آرائه و أقواله و نسج على منواله، و قد اكثر فيها من الطّعن على الفقهاء و حَمَلَة الدّين و تجهيلهم و خروجهم من زمرة العلماء، و عكّس الأمر في حال ابن العربي صاحب الفتوحات فمدّحه و وصّفه في كلماته بأوصاف لا ينبغي إلاّ للأوحدى من العلماء الرّاسخين؛ مع أنّه لم يُر في علماء العامّة و نواصبيهم أشدّ نصّباً منه. أ ليس هو القائل في الفتوحات في ذكر بعض حالات الأقطاب ما لفظه:

«و منهم من يكون ظاهر الحكم و يحوز الخلافة الظّاهرة كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام؛ كأبي بكر و عمر و عثمان و عليّ و حسن و معاوية بن يزيد و عمر بن عبدالعزيز و المتوكّل.»

و هذا المتوكّل الذي عدّه من الأقطاب و ممن حاز الخلافة الظّاهرة و الباطنة هو الذي صرّح السيوطي (الذي هو أيضاً من المتعصّبين في تاريخ الخلفاء) بأنّه في سنة ست و ثلاثين^١ أمر بهدم قبر الحسين عليه السّلام و هدم ما حوله من الدّور، و أن يُعمل مزارع و مَنَع النَّاس من زيارته و حرب و بقى صحراء؛ و كان المتوكّل معروفاً بالتّعصب فتألّم المسلمون من ذلك، و كتب أهل بغداد شتمه على الحيطان، و هجاء الشعراء و ممّا قيل في ذلك:

بالله إن كانت أمية قد أتت	قتل ابن بنت نبيها مظلوماً
فلقد أتاه بنو أبيه بمثلها	هذا لعمري قبره مهذوماً
أسفوا على أن لا يكونوا شاركوا	في قتله فتتبعوه رمياً

و صرّح أيضاً فيه بأنّ أصل الضّلالات من الشّيعه، و صرّح في مسامرة الأبرار، بأنّ

١- مراد سنة ٢٣٦ هـ . ق مي باشد. (محقق)

الرَّجَبِيُّونَ جَمَاعَةٌ لَهُمْ رِيَاضَةٌ مِنْ أَعْيُنِهَا أَيْتَهُمْ يَرُونَ الرَّوَافِضَ بِصُورَةِ الْخَنْزِيرِ.^۱
و صرَّحَ فِي الْفَتْوحَاتِ بِعَصْمَةِ ابْنِ الْخَطَّابِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا هُوَ نَصٌّ عَلَى كَوْنِهِ
مِنْ نَوَاصِبِهِمْ؛ وَ تَصْرِيحُهُ بِكَوْنِ الْمَهْدِيِّ الْمَوْعُودِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ هُوَ الْحُجَّةُ بْنُ
الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - كَمَا عَلَيْهِ الْإِمَامِيَّةُ - لَا يَنَافِي النَّصْبَ فَضْلاً عَنِ
التَّسْنَنِ، كَمَا أَوْضَحْنَاهُ فِي كِتَابِنَا النَّجْمُ الثَّاقِبُ؛ وَ لَهُ فِي هَذَا الْاِعْتِقَادِ شُرَكَاءُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ
ذَكَرْنَا أَسْمَائِهِمْ فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ.

وَ مَعَ ذَلِكَ كُلِّهِ كَيْفَ يَقُولُ الْإِمَامِيُّ فِي حَقِّهِ: الْمَحَقَّقُ الْعَارِفُ بِاللَّهِ وَ مِنْ
لَا يَجَازِفُ فِي الْقَوْلِ وَ أَمْثَالِ ذَلِكَ فِيهِ وَ فِي أَضْرَابِهِ؟!^۲

وَ مِنْ تَصَانِيفِهِ شَرْحُ أَصُولِ الْكَافِي شَرَّحَهُ عَلَى مِزَاجِهِ وَ عَقَائِدِهِ وَ أَصُولِهِ وَ
مِطَالِبِهِ، فَاسْتَحْسَنَهُ مَنْ اسْتَصَوَّبَهَا وَ اسْتَحَقَّرَهُ مَنْ اسْتَضَعَفَهَا؛ بَلْ فِي الرَّوَضَاتِ:

فَمِنْهُمْ مَنْ ذَكَرَ فِي وَصْفِ شَرِّهِ عَلَى الْأَصُولِ:

شَرُّهُ الْكَافِي كَثِيرَةٌ جَلِيلَةٌ قَدْرًا وَ أَوَّلُ مَنْ شَرَّحَهُ بِالْكَفْرِ صَدْرًا
- إِنْتَهَى.

وَ فِيهِ مِنْهُ أَوْهَامٌ عَجِيبَةٌ؛ بَلْ فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ مِنْهُ وَهُمْ لَمْ يَسْبِقَهُ إِلَى مِثْلِهِ أَحَدٌ وَ
لَمْ يَلْحَقْهُ أَحَدٌ.

۱- مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله عليه - راجع به مجعول بودن این مکاشفه در کتاب شریف
روح مجرد، ص ۴۵۱ مفصلاً بحث فرموده اند. (محقق)

۲- جنگ ۲۳، ص ۳۳۳ به نقل از نجاتمه مستدرک حاجی نوری جلد سوم.

احوال محيي الحقّ و الدين
أبي عبدالله محمد بن علي
المعروف بابن العربي الحاتمي الطائي
قدس الله نفسه الزكية

[تاریخ تولد و وفات محیی الدین عربی]

ملا سیّد صالح خلخالی موسوی، شارح مناقب محیی الدین عربی، که از شاگردان آقا سیّد میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی بوده است، در صفحه ۱۲ از این شرح گوید:

«محبی الدین در شهر رمضان سنه ۵۶۰ در مدینه مرسیه که از مدائن شرقیه جزائر اندلس است متولد شد.» و در صفحه ۶۱ گوید: «در ۱۰ رمضان سنه ۶۳۸ رحلت کرد، و در ظاهر دمشق که معروف به صالحیه است به خاک سپرده شد.» و از استادش جلوه حکایت کند که او گفته است: در زمانی که ملائی رومی صاحب مثنوی در سر تربت شیخ مشغول ریاضت و استفاضات روحانیه بوده است، این شعر را گفته است:

اندر جبل صالحه کانی است ز گوهر زانست که ما غرقه دریای دمشقیم

[کیفیت تألیف فتوحات مکیه]

و در صفحه ۱۷ گوید:

(کتاب فتوحات مکیه را در مکه نوشت و سپس به دمشق آمد؛ و در آن زمان جمعی از رؤسای مشایخ طریقت نیز مانند: شیخ سعد الدین حموی و شیخ

عثمان رومی و أوحد الدین کرمانی و جلال الدین محمد رومی صاحب مثنوی، در آن اوقات شهر دمشق را مقرّ اقامت نموده، با شیخ کامل، جلیس خلوت و انیس وحدت بودند.

[کیفیت تألیف فصوص الحکم و تشیع محیی الدین]

کتاب فصوص الحکم را که از کتب نفیسه اوست، در روزگار اقامت دمشق حسب الامر حضرت ختمی مرتبت صلوات الله و سلامه علیه به نظم تألیف درآورد. و در صفحه ۲۵ گوید:

اشخاصی مانند ابن فهد حلّی، و شیخ بهائی، و محقق فیض و مرحوم مجلسی اول و قاضی نور الله تستری و محدث نیشابوری و غیر اینها، پای مردی در اثبات تشیع وی فشارند.

و فاضل معاصر در کتاب روضات گوید:

محمد بن علی المغربی الحاتمّی الاشبیلی الاندلسی ثم المکی ثم الدمشقی، الملقّب محیی الدین ابن العربی؛ کان من أركان سلسلة العرفاء و أقطاب أرباب المکاشفة و الصفاء؛ مماثلاً و معاصراً للشيخ عبدالقادر الحسنى الجیلانی، المشتهر قبره ببغداد؛ بل جماعة أخرى من کبار هذه الطائفة المنتشر ذکُرهم فی البلاد؛ إلا أن القائل بكونه من جملة الشيعة الإمامية بين هذه الطائفة موجود، بخلاف أولئك الجنود. و در صفحه ۲۶ گوید:

محدث نیشابوری در کتاب رجال کبیر خود گوید: ... ظاهر تصانیفه علی مذهب العامة لأنه کان فی زمنٍ شدید، و قد أخرجنا عباراته النَّاصَة علی خصائص المذهب الإمامية الإثني عشرية فی کتاب میزان التمييز فی العلم العزیز. - انتهى. و در صفحه ۲۸ گوید:

در تفسیر صافی در باب حروف مقطّعة فواتح سور گوید: التّخاطب بالحروف

المفردة سنّة الأحاباب فی سنن (سنة خ ل) المحاب؛ فهو سرّ الحبيب مع الحبيب
بحیث لا یطلع علیه الرقیب:

بین المُحبّین سرّ لیس یفشیه قولٌ و لا قلمٌ لِلخَلقِ یحکیه
و نیز در صفحه ۳۷ گوید:

صاحب روضات این اشعار را نیز از کتاب وصایای او روایت نموده و به وی
مستند داشته است:

وَ صَى الْإِلَهُ وَ وَصَّتْ رِسالُهُ فَلِذا كانَ التَّأسی بِهِمِ مِنْ أَفْضَلِ العَمَلِ
لِوَلِ الوَصیَّةِ كانَ الخَلقُ فی عَمَةٍ و بِالوَصیَّةِ دامَ المَلِكُ فی الدُولِ
فاَعْمِدِ إِلِیها وَ لا تُهْمَلِ طَرِیقَتِنَا إنِ الوَصیَّةَ حَکَمَ اللهُ فی الْأَزَلِ
و در صفحه ۴۱ گوید:

سید محمد نوربخش - نور الله مرقدہ - که جامع علوم ظاهریه و باطنیه بود،
تصحیح عقیده شیخ را بر وجه اکمل و اتم نموده؛ و این اشعار را نیز که در طریقه
سؤالات اهل بیت اطهار است، قاضی تستری بر وی مستند داشته است:

رَأیْتُ وَ لائى آلِ طه وَ سِیلَةً لأرْغَمَ أَهلِ البَعْدِ یورِثُنى القُرْبى
فما طَلَبَ المَبْعوثُ أَجْرًا عَلی المُهدى بتبلیغِهِ إِلَّا المَوَدَّةَ فی القُرْبى
مطرز اوراق گوید: عنوان فص هارونی که قاضی تستری از اشارات آن
عبارت، بشارت تشیع داده، اینست:

«فَصُّ حِکْمَةٍ إِمَامِيَّةٍ فی کَلِمَةِ هارونِيَّةٍ.»

تفهیم اشعار این عبارت بر حدیث منزله، شرح مبسوطی لازم دارد.
آنگاه شارح کتاب (ملا سید صالح خلخالی) شرحی در این باب آورده است.

۱- اقول: کتاب وصایای محیی الدین آخرین باب از کتاب فتوحات مکیه اوست که باب ۵۶۰ باشد
این باب را به نام کتاب وصایای محیی الدین مستقلاً مکتبه قصیباتی در دمشق در سنه ۱۳۷۶ هجری
طبع کرده و این اشعار محیی الدین با بقیه ابیاتش با اندکی اختلاف در صفحه اول آن است.

و در صفحه ۴۶ گوید:

و نیز قاضی تستری در شرح حالت حضرت سلمان فارسی این عبارت را که دلیل حسن طویت شیخ است از فتوحات وی روایت نماید:

هذا شهادة من النبي لسلمان الفارسي بالطهارة و حفظ الآل، حيث قال فيه رسول الله: «سلمانٌ منّا أهل البيت» و شهد الله لهم بالطهارة و ذهاب الرجس عنهم؛ و إذا كان لا يضاف إليهم إلا مطهر مقدس و حصلت له العناية الإلهية بمجرد الإضافة، فما ظنك بأهل البيت في نفوسهم فهم المطهرون؛ بل عين الطهارة.

و در صفحه ۳۱ گوید:

از جمله دلائلی که جمعی از علماء بر تشیع وی احتجاج آورده اند، عبارت مبسوطه ایست در کتاب فتوحات که آن را شیخ الفقهاء و المتکلمین بهاء الملة و الدین، شیخ بهاء الدین - أعلى الله مقامه - در کتاب /ربعین خود (در خاتمه حدیث ۳۶) ملخصاً نقل نموده، و او نیز از کنایات آن عبارت بر تشیع وی تفسیر جسته و عین عبارت /ربعین همین است:

خاتمة: إِنَّهُ لَيُعْجِبُنِي كَلَامٌ فِي هَذَا الْمَقَامِ لِلشَّيْخِ الْعَارِفِ الْكَامِلِ الشَّيْخِ محيى الدين بن عربى، أوردَهُ فِي كِتَابِهِ: الْفُتُوحَاتِ الْمَكِّيَّةِ. قَالَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الْبَابِ الثَّلَاثِ مِئَةٍ وَالسُّتِّ وَالسُّتَيْنِ مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ:

إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً يَخْرُجُ مِنْ عِتْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ]، مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ [عَلَيْهَا السَّلَامُ]، يُوَالِطُ اسْمُهُ اسْمَ الرَّسُولِ [رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ] جَدُّهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]، يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ. يُشْبِهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ فِي الْخَلْقِ [خَلْقِهِ] بِفَتْحِ الْخَاءِ وَ يَنْزِلُ عَنْهُ فِي الْخَلْقِ بِضَمِّ الْخَاءِ.

أَسْعَدُ النَّاسِ بِهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ. يَعِيشُ خَمْسًا أَوْ سَبْعًا أَوْ تِسْعًا. يَضَعُ الْحِزْبَةَ وَ

یَدْعُو إِلَى اللَّهِ بِالسَّيْفِ، وَ يَرْفَعُ الْمَذَاهِبَ عَنِ الْأَرْضِ فَلَا يَبْقَى إِلَّا الدِّينُ الْخَالِصُ. أَعْدَاؤُهُ مُقَلَّدَةُ الْعُلَمَاءِ أَهْلِ الْإِجْتِهَادِ، لِمَا يَرُونَهُ يَحْكُمُ بِخِلَافِ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ أَيْمَتُهُمْ؛ فَيَدْخُلُونَ كُرْهًا تَحْتَ حُكْمِهِ خَوْفًا مِنْ سَيْفِهِ.

يَفْرَحُ بِهِ عَامَّةُ الْمُسْلِمِينَ أَكْثَرَ مِنْ خَوَاصِّهِمْ. يُبَايِعُهُ الْعَارِفُونَ بِاللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْحَقَائِقِ عَنِ شُهُودٍ وَ كَشَفِ بَتَعْرِيفِ إلهِي. لَهُ رِجَالٌ إلهِيُونَ يُقِيمُونَ دَعْوَتَهُ وَ يَنْصُرُونَهُ. وَ لَوْلَا أَنَّ السَّيْفَ بِيَدِهِ لَأَفْتَى الْفُقَهَاءُ بِقَتْلِهِ. وَلَكِنَّ اللَّهَ يُظْهِرُهُ بِالسَّيْفِ وَ الْكَرَمِ؛ فَيَطْمَعُونَ وَ يَخَافُونَ. وَ يَقْبَلُونَ حُكْمَهُ مِنْ غَيْرِ إِيمَانٍ وَ يُضْمِرُونَ خِلَافَهُ، وَ يَعْتَقِدُونَ فِيهِ إِذَا حَكَمَ فِيهِمْ بِغَيْرِ مَذْهَبِ أَيْمَتِهِمْ أَنَّهُ عَلَى ضَلَالٍ فِي [و] ذَلِكَ لِإَيْمَتِهِمْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ أَهْلَ الْإِجْتِهَادِ وَ زَمَانَهُ قَدْ انْقَطَعَ وَ مَا بَقِيَ مُجْتَهِدٌ فِي الْعَالَمِ؛ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُوْجِدُ بَعْدَ أَيْمَتِهِمْ أَحَدًا لَهُ دَرَجَةُ الْإِجْتِهَادِ. وَ أَمَّا مَنْ يَدَّعِي التَّعْرِيفَ الْإلهِيَّ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ فَهُوَ عِنْدَهُمْ مَجْنُونٌ فَاسِدُ الْخِيَالِ .. انتهى كلامه^۱.

فَتَأَمَّلْهُ بِعَيْنِ الْبَصِيرَةِ، وَ تَنَاوَلْهُ بِيَدِ غَيْرِ قَصِيرَةٍ؛ خُصُوصًا قَوْلَهُ: «إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً» وَ قَوْلَهُ: «أَسْعَدَ النَّاسَ بِهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ» وَ قَوْلَهُ: «أَعْدَاؤُهُ مُقَلَّدَةُ الْعُلَمَاءِ أَهْلِ الْإِجْتِهَادِ» وَ قَوْلَهُ: «لِإَيْمَتِهِمْ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ أَهْلَ الْإِجْتِهَادِ وَ زَمَانَهُ قَدْ انْقَطَعَ.» - إِلَى آخِرِ كَلَامِهِ؛ عَسَى أَنْ تَطَّلِعَ عَلَى مَرَامِهِ، وَ اللَّهُ وَلى التَّوْفِيقِ.

انتهی کلام البهائی - رضوان الله علیه - در صفحه ۳۱۲ و صفحه ۳۱۳ از

اربعین، طبع سنگی.

أقول: آنچه را که مرحوم شیخ بهائی در اینجا ذکر کرده‌اند، در فتوحات، ج ۳، باب ۳۶۶، صفحه ۳۳۷، از طبع دارالکتب العربیة الكبرى، مصر، که چهار جلدی است تا عبارت «و یضمرون خِلافَه» می‌باشد و بقیه عبارات مذکوره در

۱- عین این عبارت را در مجالس المؤمنین ص ۲۸۱ در شرح حال محیی الدین از وی نقل کرده است.

صفحه ۳۳۶ از همین باب از سطر ۷ تا ۱۳، به طور پراکنده ذکر شده است. و در حقیقت مطالب شیخ ملتقطاتی از کلام محیی الدین در همه این باب است. دیگر آنکه در همه جا حتی در *یواقیت* شعرانی و در طبع ۶ جلدی *فتوحات* نام حضرت مهدی را که ذکر کرده است، او را از اولاد حسین بن علی بن ابی طالب شمرده است و گفته است: «جده الحسین.» و اما در طبع چهار جلدی از *فتوحات* آن را حسن بن علی ابی طالب طبع نموده است و واضح است که این اشتباه مطبعه‌ای بوده است.

و در صفحه ۴۹، راجع به معنای شطحیات که ذکر کرده است، تمثیلی آورده است، و گوید:

چنانچه شمه‌ای از تمثیل این داستان را جلال الدین محمد رومی در کتاب *مثنوی*^۱ در شرح حالت طیفور بن عیسی بن آدم، معروف به ابی یزید بسطامی که از فرائد عصر خود بود، به رشته نظم درآورده و در تبدل حالات او گوید:

با مریدان آن فقیر محتشم بایزید آمد که یزدان نک منم
چون گذشت آن حال، گفتندش صباح تو چنین گفتی و این نبود صلاح
و او نیز از اینگونه کردار ندامت و استغفار نموده گفت:

حق منزّه از تن و من با تنم چون چنین گویم بیاید کشتنم
تا آنکه مجدداً تبدل حالات ثانویه از برایش دست داده ثانیاً گفت:
مست گشت او باز از آن سغراق رفت آن وصیت‌هاش از خاطر برفت
عشق آمد عقل او آواره شد صبح آمد شمع او بی چاره شد
چون همای بیخودی پرواز کرد آن سخن را بایزید آغاز کرد
عقل را سیل تحیر در ربود زان قوی تر گفت کاوّل گفته بود
و در صفحه ۵۷ گوید:

۱- *مثنوی معنوی*، دفتر چهارم.

کما يقول المولوى المعنوى:

مذهب عاشق ز مذهبها جداست عشق اصطربلاب اسرار خداست^۱
چنانچه محیی الدین عربی در فصّ داوودی گوید:
و لله في الأرض خلائف عن الله، هم الرُّسُلُ و أما الخلافة اليوم فعن الرُّسُل لا
عن الله؛ فإنهم لا يحكمون [ما يحكمون] إلا بما شرع لهم الرسول، لا يخرجون عن ذلك.
غير أن هنا دقيقة لا يعلمها إلا أمثالنا، و ذلك في أخذ ما يحكمون به عمّا [مما] هو شرع
للرسول [عليه السلام].^۲

فقد يظهر من الخليفة ما يخالف حديثاً ما من [في] الحكم، فيُتَخَيَّل أنه من
الإجتهد و ليس كذلك؛ و إنما هذا الإمام لم يثبت عنده من جهة الكشف ذلك الخبر
عن النبي [صلى الله عليه و سلم]، و لو ثبت لحكم به. و إن كان الطريق فيه العدل عن
العدل، فما هو بمعصوم [معصوم] من الوهم و لا من النقل على المعنى. فمثل هذا
يقع من الخليفة اليوم.^۳

و نیز در فصّ اسحاقی گوید:

فمن شهد الأمر الذى قد شهدته

يقول بقولى في خفاء و إعلان

و لا تلتفت قولاً يخالف قولنا

و لا تُبذِر السّمراء^۴ في أرض [أمر] عميان^۵

۱- همان مصدر، دفتر اول.

۲- فصوص الحكم، ص ۱۶۲.

۳- همان مصدر، ص ۱۶۴.

۴- سمراء: گندم.

۵- عميان: زمین های فراموش شده و غیر حاصل خیز.

۶- فصوص الحكم، ص ۸۵.

چنانچه حاصل این تقریر را صدر الحکماء و المتألهین صدرالدین شیرازی در موارد متعدده ذکر نموده از جمله در کتاب مفاتیح گوید:

فالواجب علی الطالب المسترشد اتباع علماء الظاهر فی العبادات و متابعة الأولیاء فی السیر و السلوک لیفتح له أبواب الغیب. و عند هذا الفتح یجب له العمل بمقتضى علم الظاهر و الباطن مہما أمکن؛ و إن لم یمكن الجمع بینہما فما دام لم یکن مغلوباً لحکم الواردة و الحال ایضاً یجب علیہ اتباع العلم الظاهر، و إن کان مغلوباً لحاله بحيث یخرج عن مقام التکلیف فیعمل بمقتضى حاله؛ لكونه فی حکم المجذوبین.

و كذلك العلماء الراسخون فإیتم فی الظاهر متابعون للفقهاء المجتهدین؛ و أما فی الباطن فلا یلزم لهم الاتباع لشهودهم الأمر علی ما فی نفسه. فإذا كان إجماع علماء الظاهر فی أمرٍ مخالف مقتضى الكشف الصحيح الموافق لكشف الصریح النبوی و الفتح المصطفوی، لا یكون حجة علیهم. فلو خالف فی عمل نفسه من له المشاهدة و الكشف إجماع من ليس له ذلك، لا یكون ملوماً فی المخالفة، و لا خارجاً عن الشریعة؛ لأخذه ذلك عن باطن الرسول و باطن الكتاب و السنة.^۱ - انتهى.

و در صفحه ۶۲ از سید استاد: سید میرزا ابوالحسن جلوه، نقل کرده است که او گفته است:

«از جمله اشخاصی که در باب تشیع شیخ اقدام بلیغ داشته‌اند قاضی سعید قمی بوده که در کتاب شرح أربعین خود، کلماتی را که صریح در تشیع شیخ است از کتاب فتوحات مکیه التقاط نموده و در آنجا مندرج ساخته است.»

أقول: محیی الدین در فصوص الحکم در فص داوودی، صفحه ۳۷۳، از شرح قیصری عباراتی دارد که مفادش عدم تنصیص رسول الله به خلافت احدی بعد از خودش می‌باشد؛ او می‌گوید:

۱- مفاتیح الغیب، ص ۴۸۶.

و كذلك أخذ الخليفة عن الله عين ما أخذ منه الرسول؛ فنقول فيه بلسان الكشف: خليفة الله، و بلسان الظاهر خليفة رسول الله. و لهذا مات رسول الله صلى الله عليه و سلم و ما نصّ بخلافته عنه إلى أحدٍ و لا عينه لعلمه أن في أمته من يأخذ الخلافة عن ربه؛ فيكون خليفة عن الله مع الموافقة في الحكم المشروع. فلما علم ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لم يحجر الأمر.

و آية الله خمینی در تعلیقات خود بر شرح فصوص الحکم و مصباح الانس، صفحه ۱۹۶، بر این گفتار عدم نصّ به خلافت، تعلیقه مفیدی دارند.

[شرح حال ملا عبدالرزاق کاشی به نقل از قاضی نورالله شوشتری]

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین، صفحه ۲۸۴ در شرح حال ملا عبدالرزاق کاشی گوید:

صاحب جامع الأسرار - قدس الله سره - با آنکه در مواضعی با شیخ محیی الدین مخالف افتاده، بعد از استدلال بر اختلاف [کشف] شیخ عقلاً و نقلاً و کشفاً، می فرماید: ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾^۱ در بسیاری از مواضع شیخ عبدالرزاق را ثنا گفته و اعتراف به صحت کشف او نموده و از خداوند متعال درخواست وصول به مقام او را نموده است.

و نیز قاضی نورالله در صفحه ۲۸۵، در شرح حال شیخ شهاب الدین سهروردی گوید:

در رساله اقبالیه از شیخ علاء الدولة سمنانی منقول است که از شیخ سعدالدین حموی پرسیدند که: شیخ محیی الدین عربی را چگونه دریافتی؟ گفت: بحر مَوَاجٍ لا نهاية له. گفتند که: شیخ شهاب الدین سهروردی را چون یافتی؟

۱- سوره یوسف (۱۲) آیه ۷۶.

گفت: نورٌ متابعه النَّبِيِّ فِي جِبِينِ السُّهُروردی شیءٌ آخِرٌ.

قاضی نورالله نَسَبَ او را به قاسم بن محمد بن ابی بکر می‌رساند و می‌گوید:
 «اگر چه کنیتش ابوحفص و نامش عمر است ولیکن از اولاد محمد بن
 ابی بکر است؛ و صورت سلسله نسب او تا محمد از این قرار است:
 شهاب الدین ابوحفص عمر بن محمد بن السُّهُروردی بن النضیر بن القاسم
 بن عبدالله بن عبدالرحمن بن القاسم بن محمد بن ابی بکر.»
 در صفحه ۶۵ و ۶۶ از مقدمه شرح مناقب محیی الدین، ملا سید صالح
 خلخالی گوید:

«معارف الهیه شعبه‌ایست از فلسفه اُولی که نام آن شعبه را حکمای اسلام
 «حکمت الهی بمعنی اخص» و حکمای یونان به زبان لاتین قدیم «اُتولوجیا» (یعنی
 معرفت ربویات) و اهل شریعت طاهره «اصول عقائد» نامند. چنانچه حضرت سید
 الموحّدین امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم در تحسین صاحبان آن علم فرمایند: رَجِمَ
 اللهُ امْرَأَةً اَعَدَّتْ لِنَفْسِیْهِ، وَ اسْتَعَدَّتْ لِرَمْسِیْهِ، وَ عَرَفَ [عَلِمَ] مِنْ اَیْنٍ وَ فِی اَیْنٍ وَ اِلَى اَیْنٍ.»^۱

[اِتِّهَامَاتِی نَارُوا بِهِ جَنَابِ ابْنِ عَرَبِی]

حاج میرزا ابوالفضل طهرانی در شرح زیارت عاشورا به نام شفاء الصدور فی
 شرح زیارة العاشور، صفحه ۳۰۲ گوید:
 «هیچ یک از علمای اسلام، (جز عبدالْمُعِیْثُ بَغْدَادِی که رساله در منع لعن
 یزید نوشته، و محیی الدین عربی و عبدالقادر جیلانی و عامه نواصب که هیچ یک از
 اینها مسلمان نیستند) نباید به این امر ملتزم شوند.»
 و در صفحه ۳۱۰ گوید:

۱- فی ظلال نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲؛ مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۲۸ و
 ص ۳۳۶.

«و از محیی الدین عربی در صواعق نقل شده که تصریح به جمیع آنچه گفته‌ایم بر سبیل اجمال کرده؛ و عبارته هكذا:^۱

لم یقتل یزید الحسین إلا بسیف جدّه؛ أى بحسب اعتقاده الباطل أنّه الخلیفة و الحسین باغ علیه. و البیعة سبقت لیزید و یکفی فیها بعض أهل الحلّ و العقد، و بیعته كذلك؛ لأنّ کثیرین أقدموا علیها مختارین لها. هذا مع عدم النّظر إلى استخلاف أبیه له، اما مع النّظر لذلك، فلا یشرط [تشرط] موافقة أحد من أهل الحلّ و العقد علی ذلك.» - إنتهی بألفاظه. لم نجد هذه العبارة فی الصواعق.^۲

۱- حقیر یک بار با دقت کامل کتاب الصواعق المحرقة را در ابواب مناسب این مطلب فحص کردم و چنین عبارتی را از محیی الدین نیافتم؛ آنگاه دو نفر از بنده زادگان آقای حاج سید محمد محسن و آقای حاج سید علی تمام کتاب الصواعق را از اول تا به آخر، آن هم از دو طبع تفحص کردند و نیافتند. و حتی در کتاب تطهیر الجنان که هامش صواعق طبع شده است فحص به عمل آمد آنجا هم نبود. و هذا امرٌ عجیبٌ من المؤلف (یعنی مؤلف شفاء الصدور) لآنه مع دقته و ضبطه و حسن کماله کیف أسند هذا الكلام إلى المحیی الدین عن طریق الصواعق!؟

باری، اینک پس از دو سال از مطالعه شفاء الصدور به حل این مشکل توفیق رفیق شد، و آن این است که: عبارت ابدأ از محیی الدین نیست، بلکه از قاضی ابوبکر بن عربی مالکی است، و صاحب شفاء الصدور آن را از روی اشتباه و غلط به محیی الدین عربی نسبت داده است؛ و گویا در جایی دیده است که آن را از ابن عربی نقل کرده‌اند و بدون تفحص از مصدر پنداشته است از محیی الدین است. و ثانیاً: عبارت قاضی ابوبکر بن عربی نیز در الصواعق نیست، فهذا غلطٌ فی غلط؛ و عبارت وی را آیه الله سید شرف الدین عاملی در الفصوص المهمة طبع دوم، ص ۱۱۹ در تعلیقه آورده است:

نقل ابن خلدون فی صفحة ۲۴۱ اثناء الفصل الذی عقده فی مقدمته لولاية العهد عن القاضی ابوبکر بن العربی المالکی، أنّه قال فی کتابه الذی سماه العواصم و القواصم ما معناه: إنّ الحسین قتل بشرع جدّه صلی الله علیه و آله و سلم.

در اینجا باید دانست که: محیی الدین عربی چقدر با این اتهامات ناروا مظلوم واقع شده است!

۲- جنگ ۱۳، ص ۵۵ الی ۶۵.

راجع به کتاب مناقب محیی الدین عربی

مرحوم علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی - رضوان الله علیه - در الذریعة، جلد ۱۳، صفحه ۲۶۱، گوید:

شرح دوازده امام: من إنشاء محیی الدین بن العربی، للحکیم المعاصر السید صالح الخلیلی، المتوفی فی سنة ۱۳۰۶ هـ. تلمیذ الحکیم المیرزا أبی الحسن جلوة.

ذکر فی المآثر و الآثار: أنه ألفه لمحمد حسن خان صنیع الدولة، ثم اعتماد السلطنة؛ و هو فارسی كما ذكره فی دانشمندان آذربایجان و قد طبع بطهران و در الذریعة، جلد ۸، صفحه ۲۶۹، گوید:

دوازده امام ینسب إلى محیی الدین بن العربی، أبی عبدالله محمد بن علی بن محمد الطائی، الاندلسی المکی الشافعی، المدفون بصالحیة دمشق، فی ۶۳۸.

و در الذریعة، جلد ۲۲، صفحه ۳۱۷ و ۳۱۸، گوید:

المناقب: مرّ بعنوان «دوازده امام» منسوباً إلى محیی الدین بن العربی؛ و لعله من انشاء العیانی الخفزی المذكور فی (۹: ۷۷۷).

و در الذریعة، جلد ۹، صفحه ۷۷۷، گوید:

عیانی خفزی: و هو محمد بن محمود الشیرازی المتخلص: عیانی الملقب: دهدار؛ صاحب خلاصة الترجمان الذي ألفه ۱۰۱۳ و جامع الفوائد ألفه بعد الرجوع من الهند.^۱

[فتوحات محیی الدین شرح تائیه ابن فارض است]

حضرت آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی - مدظله - فرمودند که: مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله علیه - می فرمودند که: محیی الدین

عربی به شاگرد خود ابن فارض گفت: خوب است شما شرحی بر تائیه خود بنویسید. ابن فارض گفت: فتوحات شما شرح تائیه من است.

محیی الدّین عربی گوید:

و لکلّ عصرٍ واحدٌ یسمو به فأنالیاقی العصرِ ذاک الواحدُ

و این شعر در سردر مقبره محیی الدّین در دیوار پله و رودی نوشته شده است.^۱

[مطالبی از قاضی نورالله در حقّ محیی الدّین]

در مجالس المؤمنین، صفحه ۲۸۴، مجلس ۶، در ضمن احوال محیی الدّین عربی گوید:

«و از آن جمله است این نظم مرغوب که به بعضی از موحدان عالی منسوب است:

شعر:

کیست جز تو در آنفس و آفاق	یا جلیّ الظهور و الإشراف
أنت سمس الضحی و غیرک فیء	لیس فی الکائنات غیرک شیء
سایه را مایه ظهور توئی	دو جهان سایه است و نور توئی
محو کن غیر را و جمله تو باش	حرف ما و من از دلم بتراش
هم ز تو سوی تست سیر اینجا	خود چه غیر و کدام غیر اینجا
وز نهایت به سوی تست آمال	در بدایت ز تست سیر رجال

اللهم أنت السلام و منك السلام و إليك یرجع السلام.

یافعی در /ارشاد گوید که: شیخ عزالدّین عبدالسلام دمشقی گفتی: شیخ

زندیق است. روزی بعضی یاران او گفتند: ما می‌خواهیم قطب را ببینیم؛ او اشارت به شیخ کرد. گفتند: تو طعن در او می‌کنی! گفت: آن برای نگاهداشتن ظاهر شرعی است.

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت

در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

در صومعه زاهد و در خلوت صوفی

جز گوشه ابروی تو محراب دعا نیست

ولادت محیی الدین در ۱۸ رمضان سنه ۵۶۰ و فوت او شب جمعه ۲۲ ربیع

الثانی سنه ۶۰۸ بوده است.»

أقول: در اینجا لفظ ثلاثین ساقط شده؛ زیرا فوت او در سنه ۶۳۸ بوده است.

[مطالبی از عبدالوهاب شعرانی درباره محیی الدین]

عبدالوهاب شعرانی در *البیواقیات و الجواهر*، صفحه ۳ گوید:

و قد أخبرني العارِف بالله تعالى الشيخ أبو طاهر المزني الشاذلي، رضي الله عنه: أن جميع ما في كتب الشيخ محيي الدين مما يُخالف ظاهر الشريعة مدسوس عليه؛ (قال:) لأنه رجلٌ كاملٌ بإجماع المحققين و الكامل لا يصحّ في حقّه شطّح عن ظاهر الكتاب و السنّة؛ لأنّ الشارع أمّنه على شريعته. - انتهى.

فلهذا تتبعتُ المسائل التي أشاعها الحسدة عنه و أجبتُ عنها؛ لأنّ كتبه المروية لنا عنه بالسند الصحيح ليس فيها ذلك. و لم أجب عنه بالفهم و الصدر كما يفعل غيري من العلماء؛ فمن شكّ في قول أضفته إليه و عجز عن فهمه و تأويله، فلينظر في محله من الأصل الذي أضفته إليه، فربّما يكون ذلك تحريفًا مني...

ثم اعلم يا أخي أنّ من كان تابعًا لأهل السنّة و الجماعة، يجب أن يكون قلبه

مُتَلِّئًا أُنْسًا بِأَتْبَاعِهِمْ وَبِالضُّدِّ مِنْ خَالَفِهِمْ، فَيَمْتَلِئُ قَلْبُهُ غَمًّا وَضِيقًا؛ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.^۱

محبی‌الدین در فتوحات تصریح به امام زمان پسر امام حسن عسکری علیهما السلام کرده است

[کتاب النجم الثاقب] صفحه ۱۲۸:

و محمد بن محمد بن محمود، الحافظی البخاری، که معروفست به خواجه محمد پارسا - و ملا جامی در *نفحات الانس* او را مدح بلیغ نموده - در کتاب *فصل الخطاب* گفته:

«و چون گمان کرد ابو عبدالله جعفر بن ابی‌الحسن علی‌الهادی علیه السلام که فرزندی برای برادرش ابی‌محمد حسن العسکری علیه السلام نیست و ادعا کرد که برادرش حسن العسکری علیه السلام امامت را در او قرار داد، نامیده شد کذاب. و عقب از ولد جعفر بن علی در علی بن جعفر است؛ و عقب این علی در سه نفر است: عبدالله و جعفر و اسماعیل. و ابو محمد حسن العسکری علیه السلام، فرزندش محمد معلوم است در نزد خاصه اصحاب او و ثقات اهل او.

آنگاه مختصری از حدیث حکیمه خاتون نقل کرده و در آخر آن گفته که:

حضرت عسکری علیه السلام فرمود: ای عمه! ببر این فرزند را نزد مادرش! پس او را بردم و به مادرش برگرداندم. حکیمه گفت: پس آمدم نزد ابی‌محمد حسن عسکری علیه السلام، پس دیدم آن مولود را که در پیش روی اوست و بر او جامه زردی است؛ آن قدر بهاء و نور داشت که قلب مرا مأخوذ داشت. پس گفتم:

ای سید من! آیا در نزد شما علمی هست در این مولود مبارک، پس آن را القا فرمائی به من؟

فرمود: ای عمّه! این است آنکه باید انتظار او را داشت! این است که ما را بشارت دادند به او!

حکیمه گفت: پس من به سجده افتادم برای شکر خداوند بر این مژده.
گفت: آنگاه تردّد می کردم نزد ابی محمد حسن عسگری علیه السّلام، پس او را نمی دیدم؛ پس روزی به او گفتم: ای مولای من! چه کردی با سید و منتظر ما؟
فرمود: سپردیم او را به کسی که سپرد مادر موسی به او پسر خود را.

[مکاشفه کاذبه‌ای که معاندین مکتب تشیع در فتوحات وارد کرده‌اند]

و ابن عربی مالکی با آن همه نصب و عداوتی که با امامیه دارد حتی در مسامره خود می گوید: «رجب یون جمعی از اهل ریاضتند در ماه رجب که اکثر کشف ایشان اینست که رافضیان را به صورت خوک می بینند.»^۱

در باب سیصد و شصت و شش از فتوحات خود می گوید:

و بدانید که لابد است از خروج مهدی علیه السّلام لکن بیرون نمی آید تا پر شود زمین از جور و ظلم، پس پر می کند آن را از قسط و عدل؛ و اگر نماند از دنیا مگر یک روز خداوند طولانی می کند آن روز را تا آنکه خلافت کند این خلیفه. و او از عترت رسول الله صلی الله علیه و آله است، از فرزندان فاطمه؛ جدّ او حسین بن علی بن ابی طالب علیهما السّلام است، و والد او حسن عسکری است؛ پسر امام علی نقی، پسر امام محمد تقی، پسر امام علی الرضا، پسر امام موسی الکاظم، پسر امام جعفر الصادق، پسر امام محمد الباقر، پسر امام زین العابدین علی، پسر امام

۱- برای پاسخ به این قسمت از کلام حاجی نوری در نجم الثاقب، به کتاب شریف روح مجرد، ص ۴۴۲ به بعد مراجعه شود. (محقق)

حسین، پسر علی بن ابی طالب. - تا آخر کلام که شرحیست از اوصاف و حالات خروج آن جناب؛ و گذشت در باب چهارم با ذکر جماعتی دیگر از اهل سنت که موافقند در این رأی با معاشر امامیه.^۱

[کلام محیی الدین راجع به امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف]

در شیعه در اسلام سبط جلد ۱، صفحه ۸۸، گوید: شعرانی در یواقیت و جواهر، جلد ۲، صفحه ۲۸۸ گوید:

«و عبارة الشيخ محیی الدین فی الباب السادس و الستین و ثلاثمائة من الفتوحات: و اعلموا انه لا بد من خروج المهدي عليه السلام.»

تا آنکه گوید: «و هو من عترة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من ولد فاطمة (رض)، جدّه الحسين بن علی ابیطالب و والده الحسن العسكري.»^۲

[نظر محیی الدین درباره امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف]

در کتاب دادگستر جهان، در صفحه ۱۴۹، طبع ثالث از شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر، ط ۱، سال ۱۳۵۱، جلد ۲، صفحه ۱۴۳، نقل می کند که: در باب ۳۶۶ کتاب فتوحات مکیه، تألیف ابن عربی، نوشته است که:

«وقتی که ظلم و جور زمین را فرا گرفت، مهدی خروج می کند و زمین را پر از عدل و داد می نماید. آن جناب از اولاد رسول خدا و از نسل فاطمه است، جدش حسین است و پدرش حسن عسگری، فرزند امام علی نقی، فرزند امام محمد تقی، فرزند امام علی رضا، فرزند امام موسی کاظم، فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام

۱- جنگ ۲۳، ص ۳۳۸ و ۳۳۹ به نقل از نجم الثاقب حاجی نوری.

۲- جنگ ۹، ص ۲۶.

محمد باقر، فرزند امام زین العابدین، فرزند حسین بن علی بن ابیطالب است. «
و نیز شعرانی در همین صفحه گوید:

«مهدی فرزند امام حسن عسگری است که در نیمه شعبان متولد شده.» - الخ.^۱

[پای مردی در اثبات تشیع]

در صفحه ۲۴ از شرح مناقب محیی الدین گوید:

«و اشخاصی مانند ابن فهد حلی و شیخ بهائی و محقق فیض و مرحوم
مجلسی اول و قاضی نورالله تستری و محدث نیشابوری و غیر اینها پای مردی در
اثبات تشیع می فشارند.»

در صفحه ۲۷ گوید نقلاً عن المحدث النیشابوری فی کتاب رجال کبیر:
ظاهر تصانیفه علی مذهب العامة؛ لأنه کان فی زمن شدید و قد أخرجنا عباراته
الناصة علی خصائص المذهب الإمامیة الاثنی عشریة فی کتاب میزان التمییز فی العلم
العزیز. - انتهى.

أقول: قال الشيخ البهائي (ره) فی الأربعین فی خاتمة الحديث السادس و
الثلاثون، صفحه ۳۱۲: أنه ليعجبني كلام في هذا المقام للشيخ العارف الشيخ
محيي الدين بن عربي في كتاب فتوحات المكيّة. - الخ؛ فانظر في نفس ذلك الكتاب و
تأمل عباراته الكاملة حتى يوضح لك الموضوع.

[اشعاری از جناب محیی الدین درباره امام زمان و اهل بیت علیهم السلام]

مما انشد محیی الدین العربی علی ما نقل عنه فی کتاب شرح مناقبه صفحه
۲۷ فی ظهور القائم علیه السلام:

إذا دار الزمان على حروفٍ بِاسْمِ اللَّهِ فإلمهدي قاما
و اذ دار الحروف عقيب صومٍ فاقرؤا الفاطمي منى سلامًا
قال الشيخ محيي الدين على ما نقل عنه في كتاب شرح مناقبه صفحة ٤١:
رَأَيْتُ وَ لَائِي آلَ طه وَسَيْلَةً لِأرْغَمَ أَهْلَ البُعدِ يورثني القربى
فَمَا طَلَبَ المبعوثِ أَجْرًا على الهدي بِتَبليغِهِ إِلَّا المَوَدَّةَ في القربى^١

فقهاء مقرب به سلاطين، دستور حبس محيي الدين عربي وقتل حلاج و

سهروردی را صادر نمودند

[در کتاب يوم/الاسلام] صفحه ١٠٠:

و في الحديث: «إنما الأعمال بالنيات» ولكن تغالى الفقهاء في أعمال الظاهر حتى
اخرعوا الخيل للتخلص من أحكامها؛ و نسي بعضهم الباطن نسياناً تاماً، فظهرت
المُتصوِّفة تغلو في الباطن كما غلا الفقهاء في الظاهر. و ساعد على وجود المتصوِّفة
ظلم الحكام و لجوء المتصوِّفة إلى الهرب من ظلمهم و الإعتماد على الآخرة إذا لم تحسن
الدنيا؛ و استغل الشيعة أمر الظاهر و الباطن، فادعوا أن القرآن له ظاهر و باطن و أن
الباطن إنما يصل إليه من الطريق اللدني الأئمة المعصومون و العلماء الراسخون، و إنما
العامة تفهم القشور فقط و الظاهر فقط و لذلك سُموا بالباطنية.

صفحة ١٠١: و اخترعوا بجانب التصوف الموسيقى و الذكر و الشطح و
الرقص و غير ذلك. و تقرب الفقهاء من السلاطين لخدمتهم و توجير صدورهم على
الصوفيّة أن آل الأمر إلى سجن بعضهم، كما فعل بمحيي الدين بن العربي، و قتل بعضهم
كما فعل بالحلاج و السهروردی.

صفحه ١٠٤: فَإِن قَلْنَا إِنَّ الْإِسْلَامَ الْحَاضِرَ هُوَ إِسْلَامُ أَبِي الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ وَ
الْغَزَالِيِّ لَمْ نَكُنْ بَعِيدِينَ عَنِ الْحَقِيقَةِ.

وَأَمَّا عُمَرُ الْحَيَّامُ فَقَدْ نُسِبَ إِلَيْهِ مِنَ الْأَشْعَارِ:

مَا حَبَّبَ لِلنَّاسِ الْإِبَاحِيَّةَ وَالْعُكُوفَ عَلَى الْخَمْرِ وَالنِّسَاءِ وَالْأَزْهَارِ
وَيُشَكُّ كَثِيرًا فِي نِسْبَةِ هَذِهِ الرَّبَاعِيَّاتِ إِلَى عُمَرَ لَوْجُودِ بَعْضِهَا فِي شِعْرِ شِعْرَاءِ
آخَرِينَ، وَعَدَمِ مَنَاسِبَتِهَا لَهَا اِكْتِشَافِ مِنْ مَوْلَفَاتِهِ فِي الْفِقْهِ وَمَاورَاءِ الطَّبِيعَةِ وَغَيْرِهَا.^١

ردّ فيض كاشاني بر محيي الدين عربي در صاحب خلافت باطنيّه دانستن
متوكل، و حوارى شمردن زبير

[بشارة الشيعية، فيض كاشاني] صفحه ١٢٤:

و ذكر ابن العربي الذي قلنا انه كان من عظمائهم في الباب الثالث و السبعين من
فتوحاته الذي يذكر فيه رجال الله و أهله بزعمه قال:

«و منهم من يكون له ظاهر الحكم و يجوز الخلافة الباطنه من جهة المقام كأبي بكر
و عمر و عثمان و علي و الحسن و معاوية بن يزيد و عمر بن عبدالعزيز و المتوكل، (قال:)
و منهم الحواريون و هم واحد في كل زمان لا يكون فيه اثنان، فإذا مات ذلك الواحد أقيم
غيره. و كان في زمان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الزبير بن العوام هو كان
صاحب هذا المقام؛ لأنه جمع بين نصره الدين بالسيف و الحجّة؛ فاعطى العلم و العبادة و
الحجة و أعطى السيف و الشجاعة و الاقدام.» - انتهى كلامه.

و ليت شعري كيف يجوز للخليفة الحق الذي له الخلافة (الخلافة الظاهرة و
الباطنة الذي بشره رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بالجنّة) قتل هذا الحوارى

١- جنگ ٢٣، ص ١٠٢ به نقل از يوم الاسلام احمد امين.

الَّذِي بَشَّرَهُ أَيضًا بِالْجَنَّةِ؟! و كيف يجوز لهذا الحواري أن يقاتل ذلك الخليفة؟! مع أنهم رَوَوْا عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا التَّقِيُّ الْمُسْلِمَانِ بَسِيفَهُمَا فَالْقَاتِلُ وَ الْمَقْتُولُ فِي النَّارِ؛ قِيلَ: مَا بِالْمَقْتُولِ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ.» وَ أَيضًا كيف يجوز للصَّحابة العُدُولَ الْمُقَرَّبِينَ وَ فِيهِمْ مَنْ بَشَّرَ بِالْجَنَّةِ قَتْلَ عِثْمَانَ الْعَدْلَ الْمُقَرَّبَ الْمُبَشَّرَ بِالْجَنَّةِ الْحَائِزَ لِلْخِلَافَةِ الظَّاهِرَةَ وَ الْبَاطِنَةَ!؟

و لَعَمْرِي إِنَّ الْقَوْمَ مَا اتَّبَعُوا رَسُولَهُمْ وَ لَا مِنْ الصَّحَابَةِ خِيَارَهُمْ وَ لَا اسْتَعْمَلُوا عَقُولَهُمْ وَ أَفْكَارَهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَصَمَّ أَذَانَ مُقَلِّدَةِ الْجُمْهُورِ وَ اَعْمَى ابْصَارَهُمْ ثُمَّ تَرَكَهُمْ حَيَارَى فِي ظِلْمَاتٍ هَلَكَ فِيهَا مِنْ هَلَكٍ وَ نَجَى فِيهَا مِنْ نَجَى. ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى﴾^۱، ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَائُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾^۲.

[شرمندگی مرحوم جلوه بعد از دیدن مکان و منزلت محیی الدین در خواب]

شب شنبه ۱۱/ع/ ۲/ ۱۳۷۸

حضرت آقا - روحی فداه - فرمودند: بسیاری از بزرگان سابق که از کلمات آنان استفاده می‌شود که سنی مذهب بودند، آنها این معنی را تقیه ابراز می‌نمودند و الا آنها شیعه بودند. از کلمات ابن فارض در آخر قصائدش تعریف از ابابکر می‌کند و علت او را پیرمردی قرار می‌دهد، و تعریف از عمر می‌کند و علت آن را کشف قرار می‌دهد؛ لکن چون تعریف از امیرالمؤمنین می‌کند علت آن را وصی بودن آن حضرت قرار می‌دهد و درست به واسطه این تعریف تخریب خلفای سابقه را

۱- سوره النجم (۵۳) ذیل آیه ۲۳.

۲- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۵۷.

۳- جنگ ۲۳، ص ۳۴۴ الی ۳۴۵ به نقل از بشارة الشيعة.

می‌کند. یکی از شاگردان مرحوم جلوه استاد یگانه حکمت، برای من نقل نمود که: مرحوم جلوه هر روز صبح که بر منبر می‌رفت مقداری به محیی الدین عربی بد می‌گفت و به او دشنام داده لعن می‌کرد و این عادت همیشگی مرحوم جلوه بود؛ زیرا می‌گفت که محیی الدین سنی مذهب است. یک روز که مرحوم جلوه برای تدریس به منبر صعود نمود، در اول صحبتش فرمودند که مرحوم محیی الدین شیعه بوده و سنی مذهب نبوده و مقداری از منقبت و مدح او بیان نمود. ما همه شاگردان تعجب نمودیم که چگونه استاد هر روز زبان دشنام به محیی الدین گشوده و امروز بر عکس مدح و منقبت او را می‌نماید؟! در این حال مرحوم جلوه فرمود:

دیشب در خواب باغ‌های بسیاری مملو از گل و ریاحین و درخت‌های بسیار لطیف دیدم، گفتند اینجا بهشتی است و از منازل محیی الدین است؛ بسیار تعجب نمودم که چگونه جای محیی الدین سنی مذهب در این باغ‌هاست؟! ناگاه روانه شدم تا به قصری بلند پایه که مرصع به جواهرات بود رسیدم و بالا رفتم؛ در آنجا جماعتی از بزرگان و سادات حضور داشتند و این قصر متعلق به محیی الدین بود و من گویا از پشت حجابی تماشای این منظره را می‌نمودم.

من در آن مجلس دم درب نشسته و سر خود را پائین انداخته بودم و از روی محیی الدین شرمنده بودم که چنین بدگوئی‌هایی درباره او نموده بودم؛ محیی الدین گفت: چرا دم درب نشسته و سر خود را پائین انداخته‌ای؟ گفتم: از شما شرمنده هستم! گفت: ای میرزای جلوه تماشا کن! چون نگرستم از دریچه اطاق، در میان باغ انواع و اقسام حیوانات سبع و درنده دیدم؛ گفت: ای سید جلوه! اگر در میان آنها بودی چه می‌کردی؟ عرض کردم: خود را حفظ می‌نمودم؛ فرمود: من در دنیا میان چنین حیواناتی گرفتار بودم و مطالب من که از آنها سنی بودن من ظاهر است، برای حفظ خون خود، تقیه نگاشته‌ام.^۱

۱- جنگ ۱۰، ص ۴۸.

احوال سلطان العارفين
بايزيد بسطامى
و جنيد بغدادى
قدس الله انفسهما الزكية

[سقائی بایزید بسطامی به درگاه امام جعفر صادق علیه السلام]

مرحوم شیخ بهائی در کشکول، طبع مصر، در جلد اول، صفحه ۸۶، راجع به بایزید بسطامی مطالبی دارد، و گوید سقای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده است بلا اشکال. آوردها جماعة من أصحاب التاریخ و آوردها الفخر الرازی فی کثیر من کتبه الکلامیة و آوردها السند الجلیل، رضی الدین علی بن طاووس فی کتاب الطرائف و آوردها العلامة الحلی - رحمه الله - فی شرحه علی التجرید.. الخ.^۱

[مناجاتی از بایزید بسطامی]

بارخدا یا! تا کی میان من و تو، منی و توئی بود؟! منی از میان بردار تا منیت من به تو باشد، تا من هیچ نباشم.
الهی! تا با توأم بیشتر از همه ام و تا با خودم، کمتر از همه ام.
الهی! مرا فقر و فاقه به تو رسانید و لطف تو آن را زایل نگردانید.
خدایا! مرا زاهدی نمی باید و قرآنی نمی باید و عالمی نمی باید؛ اگر مرا از اهل چیزی خواهی گردانید از اهل شمه ای از اسرار خود گردان و به درجه دوستان خود برسان.

۱- جنگ ۶، ص ۶۳ و ۶۴.

الهی! ناز به تو کنم و از تو، به تو رسم.
 الهی! چه نیکوست واقعات الهام تو بر خطرات دلها، و چه شیرین است
 روش افهام تو در راه غیبها، و چه عظیم است حالتی که خلق کشف نتوانند کرد و
 زبان وصف آن نداند، و این قصه به سر نیاید.
 الهی! عجب نیست از آنکه من تو را دوست دارم و من بنده عاجز و ضعیف و
 محتاج، عجب آنکه تو مرا دوست داری و تو خداوند و پادشاه و مستغنی!
 الهی! که می ترسم اکنون و به تو چنین شادم، چگونه شادمان نباشم اگر ایمن
 گردم.^۱

[أخذنا علمنا من الحي الذي لا يموت]

در صفحه ۵ [مقدمه] از جلد اول طبقات شعرانی از بایزید بسطامی نقل کرده
 است که او فرموده است به علمای عصر خود:
 أخذتم علمكم من علماء الرسوم ميتاً عن ميت، وأخذنا علمنا من الحي الذي
 لا يموت.^۳

[كلمات أبي يزيد بسطامی به نقل از حلیة الأولیاء]

کلمات ابی یزید بسطامی که در حلیة الأولیاء، جلد ۱۰، صفحه ۳۴، نقل شده
 است:
 ۱- ليس العَجَبُ من حُبي لك و أنا عبدٌ فقيرٌ، إنما العَجَبُ من حُبِّك لي و أنت
 مَلِكٌ قديرٌ.

۱- تذكرة الأولیاء، طبع انتشارات صفی علیشاه، باب ۱۴، ص ۱۷۹، تحت عنوان مناجات بایزید.

۲- جنگ ۶، ص ۷.

۳- همان مصدر، ص ۲۱.

٢- غَلِطْتُ فِي ابْتِدَائِي فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: تَوَهَّمْتُ أَنِّي أَدْرُكُهُ وَأَعْرِفُهُ وَأُحِبُّهُ وَأَطْلُبُهُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ رَأَيْتُ ذِكْرَهُ سَبَقَ ذِكْرِي وَمَعْرِفَتَهُ سَبَقَتْ مَعْرِفَتِي وَمَحَبَّتَهُ أَقْدَمَ مِنْ مَحَبَّتِي وَطَلَبَهُ لِي أَوْلَى، حَتَّى طَلَبْتُهُ.

٣- اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَ هَذَا الْخَلْقَ بغيرِ عِلْمِهِمْ وَقَلَدْتَهُمْ أَمَانَةً مِنْ غَيْرِ إِرَادَتِهِمْ، فَإِنْ لَمْ تُعْنِهِمْ فَمَنْ يُعِينُهُمْ.

٤- إِنَّ لِلَّهِ خَوَاصًّا مِنْ عِبَادِهِ لَوْ حَجَبَهُمْ فِي الْجَنَّةِ عَنْ رُؤْيَيْهِ لاسْتَعَاثُوا بِالْخُرُوجِ مِنَ الْجَنَّةِ كَمَا يَسْتَعِيثُ أَهْلُ النَّارِ بِالْخُرُوجِ مِنَ النَّارِ.

٥- جَلَسَ قَوْمٌ إِلَى أَبِي يَزِيدٍ فَأَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: مِنْذُ أَجَلَسْتُمْ إِلَيَّ هُوَ ذَا، أَجِيلٌ فِكْرِي أَلْتَمَسُ حَبَّةَ عَفْنَةٍ أُخْرِجُهَا إِلَيْكُمْ تُطَيِّقُونَ حَمَلَهَا فَلَمْ أَجِدْ.

وَقَالَ أَبُو يَزِيدٍ: غِيبْتُ عَنْ اللَّهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَكَانَتْ [غَيْبَتِي] عَنْهُ ذِكْرِي آيَاهُ فَلَمَّا حَسَسْتُ عَنْهُ وَجَدْتُهُ فِي كُلِّ حَالٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: مَا لَكَ لَا تُسَافِرُ؟ قَالَ: لِأَنَّ صَاحِبِي لَا يُسَافِرُ وَأَنَا مَعَهُ مُقِيمٌ فَعَارَضَهُ السَّائِلُ بِمَثَلٍ فَقَالَ: إِنَّ الْمَاءَ الْقَائِمَ قَدْ كُرِهَ الْوَضُوءُ مِنْهُ لَمْ يَرَوْا بِمَاءِ الْبَحْرِ بِأَسَا هُوَ الطَّهُّورُ مَاؤُهُ الْحَلُّ مَيْتَةٌ.

ثُمَّ قَالَ: قَدْ تَرَى الْأَنْهَارَ تَجْرِي لَهَا رَوِيٌّ وَخَرِيرٌ حَتَّى إِذَا دَنَّتْ مِنَ الْبَحْرِ وَامْتَزَجَتْ بِهِ سَكَنَ خَرِيرُهَا وَجِدَّتْهَا وَلَمْ يَحْسُ بِهَا مَاءُ الْبَحْرِ وَلَا ظَهَرَ فِيهِ زِيَادَةٌ وَلَا إِنْ خَرَجَتْ مِنْهُ اسْتَبَانَ فِيهِ نَقْصٌ.

٦- لَمْ أَزَلْ ثَلَاثِينَ سَنَةً كَلِّمًا أَرَدْتُ أَنْ أذْكَرَ اللَّهَ، أَمْتَضَمْتُ وَأَغَسِلُ لِسَانِي؛ إِجْلَالًا لِلَّهِ أَنْ أذْكَرَهُ.

٧- لَمْ أَزَلْ أَجُولُ فِي مِيدَانِ التَّوْحِيدِ حَتَّى خَرَجْتُ إِلَى دَارِ التَّفْرِيدِ، ثُمَّ لَمْ أَزَلْ أَجُولُ فِي دَارِ التَّفْرِيدِ حَتَّى خَرَجْتُ إِلَى الدَّيْمُومِيَّةِ، فَشَرِبْتُ بِكَأْسِهِ شَرِبَةً لَا أَظْمَأَنَّ مِنْ ذِكْرِهِ بَعْدَهَا أَبَدًا.

٨- غِبتُ عن الله ثلاثين سنة و كانت غيبتى عنه ذكرى إِيّاه، فلَمَّا خَنَسْتُ عنه وجدته في كلِّ حالٍ حتّى كأنّه أنا.

٩- جاء رجلٌ إلى أبي يزيد فقال: بلغنى أنّك تَمُرُّ في الهواء! قال: و أَيْ أعجوبة في هذه؟! طَيْرٌ يَأْكُلُ المَيْتَةَ يَمُرُّ في الهواء و المؤمن أشرف من الطَّير!
و وَجَّهَ إليه احمدُ بن خرب حَصِيرًا، و كتب معه إليه صلِّ عليه بالليل؛ فكتب أبو يزيد إليه: إِنِّي جَمَعْتُ عِبَادَاتِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ و الْأَرْضِينَ السَّبْعِ، فَجَعَلْتُهَا فِي مَخْدَعَةٍ و وَضَعْتُهَا تَحْتَ خَدِّي.

١٠- إِنِّ فِي الطَّاعَاتِ مِنَ الْآفَاتِ مَا لَا تَحْتَاجُونَ إِلَى أَنْ تَطْلُبُوا الْمَعَاصِيَ.

١١- الْجَنَّةُ لَا خَطَرَ لَهَا عِنْدَ الْمُحِبِّينَ و أَهْلِ الْمُحَبَّةِ مُحْجُوبُونَ بِمَحَبَّتِهِمْ.

١٢- أَشَدُّ الْمُحْجُوبِينَ عَنِ اللَّهِ ثَلَاثَةٌ بِثَلَاثَةٍ، فَأَوْلَهُمُ الزَّاهِدُ بِزُهْدِهِ و الثَّانِي الْعَابِدُ بِعِبَادَتِهِ و الثَّالِثُ الْعَالِمُ بِعِلْمِهِ. ثُمَّ قَالَ: مُسْكِنُ الزَّاهِدِ، قَدْ أَلْبَسَ زُهْدَهُ و جَرَى بِهِ فِي مِيدَانِ الزَّهَادِ؛ و لَوْ عَلِمَ الْمُسْكِنُ أَنَّ الدُّنْيَا كُلَّهَا سَبَّأُهَا اللَّهُ قَلِيلًا فَكَمْ مَلَكٌ مِنَ الْقَلِيلِ و فِي كَمْ زَهْدًا مِمَّا مَلَكَ؟!!

ثم قال: إِنِّ الزَّاهِدُ هُوَ الَّذِي يَلْحَظُ إِلَيْهِ بِلِحْظَةٍ فَيَقْبَى عِنْدَهُ ثُمَّ لَا تَرْجِعُ نَظْرَتَهُ إِلَى غَيْرِهِ و لَا إِلَى نَفْسِهِ؛ و أَمَّا الْعَابِدُ فَهُوَ الَّذِي يَرَى مِنَّةَ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الْعِبَادَةِ أَكْثَرَ مِنَ الْعِبَادَةِ حَتَّى تُعْرِفَ عِبَادَتَهُ فِي الْمِنَّةِ؛ و أَمَّا الْعَالِمُ فَلَوْ عَلِمَ أَنَّ جَمِيعَ مَا أَبَدَى اللَّهُ مِنَ الْعِلْمِ سَطْرٌ وَاحِدٌ مِنَ اللَّوْحِ الْمُحْفُوظِ، فَكَمْ عَلِمَ هَذَا الْعَالِمُ مِنْ ذَلِكَ السَطْرِ و كَمْ عَمِلَ فِيهَا عِلْمٌ؟!!

١٣- الْمَعْرِفَةُ فِي ذَاتِ الْحَقِّ جَهْلٌ، و الْعِلْمُ فِي حَقِيقَةِ الْمَعْرِفَةِ جِنَايَةٌ، و الْإِشَارَةُ

مِنَ الْمَشِيرِ شِرْكٌ فِي الْإِشَارَةِ.

و قَالَ: الْعَارِفُ هُمُّهُ مَا يَأْمُلُهُ و الزَّاهِدُ هُمُّهُ مَا يَأْكُلُهُ.

و قال: طوبى لمن كان همّه همًّا واحدًا و لم يشغَل قلبه بما رأت عيناه و سمعت أذناه، و من عَرَفَ اللهَ فَإِنَّه يزهد في كلِّ شيءٍ يشغله عنه.

٤١- مَنْ تَكَلَّمَ فِي الْأَزْلِ يَحْتَاجُ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ سِرَاجُ الْأَزْلِ.

ما وَجَدَ الْوَالِدُونَ شَيْئًا مِنَ الْحُضُورِ إِلَّا كَانُوا غَائِبِينَ فِي حُضُورِهِمْ وَ كُنْتُ أَنَا الْمُخْبِرَ عَنْهُمْ فِي حُضُورِهِمْ.

٥١- ما ذكروه إِلَّا بِالْغَفْلَةِ وَ لَا خَدَمُوهُ إِلَّا بِالْفَتْرَةِ.

لَا تَقْطَعْنِي بِكَ عَنْكَ.

أَكْثَرُ النَّاسِ إِشَارَةً أَبْعَدَهُمْ مِنْهُ.

و سأله رجل: من أصحاب؟ فقال: من لا يحتاج أن تكتمه شيئًا مما يعلمه الله منك.

أَقْرَبُهُمْ مِنَ اللَّهِ أَوْسَعُهُمْ عَلَى خَلْقِهِ.

لَا يُحْمَلُ عَطَايَاهُ إِلَّا مَطَايَاهُ الْمُدَلَّلَةُ الْمَرْوُضَةُ.

و سأله رجلٌ من أصحاب؟ فقال: من إذا مرضت عادك و إذا أذنبت تاب عليك.

كُفِرَ أَهْلُ الْهَمَّةِ أَسْلَمَ مِنْ إِيْمَانِ أَهْلِ الْمَنَّةِ.

٦١- قال رجلٌ لأبي يزيد: علّمني اسمَ الله الأعظم! قال: ليس له حدٌّ محدود إنَّما

هو فراغ قلبك لوحدانيته؛ فإذا كنت كذلك فارفع إلى أيِّ اسمٍ شئتَ فإنَّك تصير به إلى

المشرق و المغرب، ثمَّ تجبى^١ و تصف.

٧١- الجوع سحابٌ؛ فإذا جاع العبدُ مَطَّرَ القلبُ الحكمةَ.

٨١- لو نظرتُم إلى رجلٍ أعطى من الكرامات حتى يُرفع في الهواء، فلا تغتروا

به حتى تنظروا كيف تجِدونه عند الأمر و النهي و حفظ الحدود و أداء الشريعة.

٩١- قيل لأبي يزيد: أَيْصِلُ الْعَبْدُ إِلَيْهِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ؟ قال نعم و لكن يُرَدُّ

بالفائدة و الربح على قدر السفر.^۱

[اهتمام بايزيد بسطامي به دستورهاي شرعي]

تذكرة الأولياء صفحه ۲۷۳:

«یک روز به بايزيد بسطامي خبر دادند که عارفي بزرگ وارد بسطام گرديده و فردا برای ملاقات با او به مسجد جامع بسطام خواهد آمد. روز بعد بايزيد بسطامي برای دیدار آن مرد به سوی مسجد جامع رفت و زودتر از مرد عارف وارد مسجد شد. بعد از ساعتی آن عارف قدم به مسجد نهاد و بايزيد بسطامي تا او را دید به راه افتاد که به خانه خود مراجعت کند. مریدان بايزيد حیرت زده از او پرسیدند کجا می روی؟... این مرد برای دیدار تو به مسجد آمده است! بايزيد بسطامي گفت:

این مرد که دیگران عارفش می خوانند به قدری نسبت به دستورهاي شرع اسلام بی اعتناست که وقتی وارد مسجد شد، من دیدم که پای چپ خود را اول وارد مسجد کرد، در صورتی که یک مسلمان وقتی وارد مسجدی می شود باید اول پای راست را وارد مسجد نماید؛ و من به عارفي که این اندازه نسبت به دستورهاي شرعی بی اعتنا باشد کاری ندارم.»^۲

تذكرة الأولياء می نویسد:

«از خانه بايزيد بسطامي تا مسجد چهل گام بود، هرگز در راه آب دهن نینداخت حرمت مسجد را.»^{۳ و ۴}

۱- جنگ ۸، ص ۱۱ الی ۱۴.

۲- ملاحظه در، ص ۲۹۱.

۳- تذكرة الأولياء، ص ۱۶۲.

۴- جنگ ۲۳، ص ۳۱۰ به نقل از سیمای فرزندگان.

گفتار علامه حلی درباره بایزید بسطامی و معروف کرخی

علامه حلی (قدّه) در شرح تجرید الاعتقاد، خواجه نصیر الدین طوسی (ره) مسمی به کشف المراد از طبع صیدا، سنه ۱۳۵۳، مطبوعه عرفان، صفحه ۲۴۹، که در باب امامت بحث دارد، در شرح قول خواجه: «و تَمِيزُهُ بِالْكَمَالَاتِ الْفَنَسَانِيَّةِ وَ الْبَدَنِيَّةِ وَ الْخَارِجِيَّةِ» که آن را وجه بیست و پنجم از وجوه خواجه در استدلال بر امامت شمرده است، در اواخر بحث گوید:

«و قد نشروا من العلم و الفضل و الزهد و التَّركُ للدُّنيا شيئاً عظيماً، حتّى إنّ الفضلاء من المشايخ كانوا يفتخرون بخدمتهم عليهم السلام؛ فأبوزيد البسطامي كان يفتخر بأنّه يسقى الماء لدار جعفر الصادق عليه السلام، و معروف الكرخي أسلم على يدى الرضا عليه السلام و كان بواب داره إلى أن مات. و كان أكثر الفضلاء يفتخرون بالانتساب إليهم في العلم.» الخ.^۱

[تلمذ بایزید نزد امام صادق علیه السلام]

در الغدير، جلد ۳، صفحه ۲۷۰ گوید:

«إنّما الموجود في المعاجم تلمذ أبو يزيد البسطاميّ طيفور بن عيسى بن آدم المتوفى (۲۶۱) على الإمام جعفر بن محمد الصادق؛ و هذا اشتباه من المترجمين كما صرح به المنقّبون منهم، إذ الإمام الصادق توفى (۱۴۸) و أبوزيد في (۲۶۱ - ۲۶۴) و لم يُعدّ من المعمّرين؛ و لعلّه أبوزيد البسطامي الأكبر: طيفور بن عيسى بن شروسان الزاهد.»^۲

۱- جنگ ۱۴، ص ۹۶ و ۹۷.

۲- جنگ ۱۵، ص ۱۳۷.

جنید بغدادی قدس الله سره

[فضیلت عبادات سحر گاهان]

در جلد اول ریحانة الأدب، صفحه ۴۳۳، در شرح احوال جنید گوید:
 از خزائن نراقی نقل است که جنید را بعد از مردن در خواب دیدند و از
 گزارشات مرگ و چگونگی رفتار خداوندی با وی پرسیدند، گفت:
 طارت تلك الاشارات و غابت تلك العبارات و فنیّت تلك العلوم و اندرست
 تلك الرسوم و ما نفعنا إلا ركعات کنا نرکعها فی السحر.
 نیز جنید گوید که: دائی او (سری سقطی) رقعهای بدو داده و گفت که از
 هفتصد حدیث سودمندتر است، و در آن نوشته بود:

و لما ادعیْتُ الحبَّ قال کذبتنی فما لی أری الأعضاء منک کراسیا
 فما الحبُّ حتّی یلصق الجلد بالحشا و تذبلُ حتّی لا تُجیب المناذیا
 و تنحلُّ حتّی لا یبقی لک الهوی سوی مُقلّة تبکی بها و تُناجیا

[اشتغلت بالذکر عن المذکور]

جنید مردی را دید که لب‌هایش در حرکت بود، از اشتغالش پرسید، گفت:
 مشغول ذکر خدای تعالی هستم؛ گفت: اشتغلت بالذکر عن المذکور.

و انّ قمیصًا خیطَ من نسج تسعة و عشرين حرفًا عن معالیک قاصرًا^۱

احوال معروف کرخی
قدس الله رمسه

[اسلام آوردن معروف کرخی به دست امام رضا علیه السلام]

در صفحه ۸۵ از کتاب طبقات الصوفیة لأبی عبدالرحمن السلمی آورده است

که:

و كان معروف أسلمَ علي يد عليّ بن موسى الرضا [عليه السلام] و كان بعد
اسلامه يَحْبِبُه، فازدَحَمَ الشيعة يوماً علي باب عليّ بن موسى فكسروا أضلعَ معروف
فمات، و دُفِنَ ببغداد.^۱

اشتباهاتی از مرحوم سید شرف الدین در المراجعات

و أيضاً در المراجعات میان معروف بن خربوذ و معروف کرخی خلط نموده

است؛ توضیح آنکه در صفحه ۹۵ از المراجعات گوید:

۸۴- معروف بن خربوذ^۲ - الكرخي، أوردَهُ الذهبی فی ميزانه فوصفه بأنه
صدوقٌ شيعيٌّ، و وَضَعَ علي اسمه رمزَ البخاريّ و مُسَلِّم و أبي داود، اشارةً إلى
إخراجهم له، و ذكر أنه يروى عن أبي الطُّفَيْل؛ قال: و هو مُقَلٌّ. حَدَّثَ عنه أبو عاصم و

۱- جنگ ۶، ص ۹۵.

۲- و قيل: ابن فيروز؛ و قيل: ابن الفيروزان؛ و قيل: ابن عليّ.

أبوداود و عبیدالله بن موسی و آخرون. و نقل عن أبي حاتم أنه قال: يكتب حديثه.

قلت: و ذكره ابن خلكان في الوفيات فقال:

هو من موالى علي بن موسى الرضا؛ ثم استرسل في الثناء عليه، فنقل عنه حكاية قال فيها: و أقبلت على الله تعالى و تركت جميع ما كنت عليه إلا خدمة مولاي علي بن موسى الرضا عليه السلام. - الخ.

و ابن قتيبة حين أورد رجال الشيعة في كتابه المعارف عدَّ معروفاً منهم.

احتج مسلمٌ بمعروفٍ؛ و دونك حديثه في الحج من الصحيح عن أبي الطفيل.

توفى ببغداد سنة مائتين،^۱ و قبره معروفٌ يُزار؛ و كان سري السقطي من تلامذته.

أقول: مرحوم شرف الدين در اينجا معروف بن خربوذ را با معروف كرخي

يك شخص پنداشته است، در حالي كه آنها دو نفرند.

أولاً: صفت «الكرخي» برای معروف بن خربوذ، صحيح نیست.

ثانياً: گفتار او كه: «أورده الذهبى في ميزانه» تا قوله: «و نقل عن أبي حاتم أنه

قال: يكتب حديثه» راجع به ابن خربوذ است.

ثالثاً: گفتار او كه: «قلت: و ذكره ابن خلكان في الوفيات» تا قوله: «و ابن

قتيبة حين أورد رجال الشيعة في كتابه المعارف عدَّ معروفاً منهم» راجع به معروف كرخي است.

رابعاً: گفتار او كه: «احتج مسلمٌ بمعروفٍ و دونك حديثه في الحج من

الصحيح عن أبي الطفيل» راجع به معروف بن خربوذ است.

خامساً: گفتار او كه: «توفى ببغداد سنة مائتين و قبره معروفٌ يُزار، و كان سري

السقطي من تلامذته» راجع به معروف كرخي است.

۱- و قيل: سنة ۲۰۱ و قيل: سنة ۲۰۴.

اینک ما در اینجا بحث مختصری در ترجمه احوال این دو بزرگوار می‌آوریم:

ترجمه احوال معروف بن خربوذ

أما معروف بن خربوذ شرح احوال او در جمیع کتب رجال آمده است؛ از جمله در تنقیح المقال مامقانی، در جلد ۳، صفحه ۲۲۷ و صفحه ۲۲۸ آورده است؛ و إجمالش آن است که وی مکئی بوده است.

و شیخ، در رجالش تارةً وی را از أصحاب سجّاد علیه السّلام، و آخری از أصحاب باقر علیه السّلام، و ثالثةً از اصحاب صادق علیه السّلام شمرده است. و فی الوجیزة و البلغة: أَنَّهُ ثِقَّةٌ اجْتَمَعَتِ الْعَصَابَةُ عَلَيَّ تَصْحِيحٌ مَا يَصِحُّ عَنْهُ. - انتهى؛ و أشارا بذلك إلى قول الكشي: اجْتَمَعَتِ الْعَصَابَةُ عَلَيَّ تَصْدِيقٌ هَؤُلَاءِ الْأَوْلِيَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ انْقَادُوا لَهُمْ بِالْفَقْهِ فَقَالُوا أَفْقَهُ الْأَوْلِيَيْنِ سِنَّةً: زَرَارَةٌ وَ مَعْرُوفٌ بِنِ خَرْبُودٍ وَ بُرَيْدٌ. - الخ.

و من الأخبار المأدحة ما رواه الكشي بقوله: ذكر أبو القاسم نصر بن الصباح عن الفضل قال: دخلتُ على محمد بن أبي عمير و هو ساجدٌ فأطال السُّجُودَ، فلما رفع رأسه و ذكّر له طولُ سجُوده، فقال: كيف لو رأيتَ جميلَ بنَ دُرّاجٍ؟! ثم حَدَّثَهُ أَنَّهُ دَخَلَ على جميل بن دُرّاجٍ فوجدَهُ ساجدًا فأطال السُّجُودَ جِدًّا؛ فلما رَفَعَ رأسه قال له مُحَمَّدُ بنُ أَبِي عَمِيرٍ: أَطَلْتَ السُّجُودَ؟! فقال له: لو رأيتَ معروفَ بنَ خَرْبُودٍ!

و منها ما رواه هو (ره) عن طاهر بن عيسى، قال: وجدتُ في بعض الكتب عن مُحَمَّدِ بنِ الحسین، عن اسماعیل بن قتیبة، عن أبي العلاء الخفاف، عن أبي جعفر عليه السّلام، قال: قال أميرُ المؤمنین علیه السّلام:

أنا وَجْهُ اللَّهِ! و أنا جَنْبُ اللَّهِ! و أنا الْأَوَّلُ! و أنا الْآخِرُ! و أنا الظَّاهِرُ! و أنا الْباطِنُ! و أنا وارثُ الْأَرْضِ! و أنا سبيلُ اللَّهِ! و به عَزَمْتُ عَلَيْهِ.

فقال معروف بن خربوذ: ولها تفسير غير ما يذهب فيها أهل الغلو.
 و منها ما رواه هو (ره) عن طاهر، قال: حدثني جعفر، قال: حدثنا الشجاعی
 عن محمد بن الحسين، عن سلام بن بشر الرماني و علي بن ابراهيم التيمي عن محمد
 الإصبهاني، قال:

كنتُ قاعدًا مع معروف بن خربوذ بمكة - ونحن جماعة - فمر بنا قومٌ على
 حميرٍ مُعتمِرٍ من أهل المدينة، فقال لنا معروف: سلوهم هل كان بها خبرٌ؟
 فسألناهم، فقالوا: مات عبد الله بن الحسن؛ فأخبرناه بما قالوا. فلما جاوزوا مر بنا قومٌ
 آخرون، فقال لنا معروف: فاسألوهم، هل كان بها؟ فسألناهم. فقالوا: كان عبد الله
 بن الحسن بن الحسن عليه السلام أصابته غشيةٌ و قد أفاق؛ فأخبرناه بما قالوا. فقال: ما
 أدري ما يقول هؤلاء و أولئك؟! أخبرني ابنُ المُكرمة^۱ (يعني أبا عبد الله
 عليه السلام): إن قبرَ عبد الله بن الحسن و أهل بيته على شاطئ الفرات.

قال: فحملهم أبو الدوانيق؛ فقبروا على شاطئ الفرات.

وجه دلالتہ علی مدحہ: أن جزمہ بما أخبره به الصادق عليه السلام يكشف عن
 قوة إيمانه.

مرحوم مامقانی پس از نقل چند خبر در ذم وی، آنها را توجیه و تفسیر نموده
 و اثبات جلال مقام و توثیق و مدح او را می نماید.

و شیخ محمد تقی تستری در قاموس الرجال، جلد ۹، صفحه ۵۱ تا صفحه
 ۵۳، نیز به همین منوال مشی نموده است و روایاتی در مدح وی ایراد کرده است.

۱- در منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۱، در احوالات حضرت صادق علیه السلام گوید: «مؤلف گوید
 که: أم فروه چندان مجلل و مکرم بود که به سبب آن، از حضرت صادق علیه السلام گاهی به ابن
 المکرمة تعبیر می کردند.»

ترجمة احوال معروف كرخي

ابن خلّكان در وفيات الأعيان، طبع قديم، جلد ٢، صفحہ ٥٥١ تا صفحہ ٥٥٣، شرح احوال معروف كرخي را بدین گونه آورده است:

أبو محفوظ معروف بن فيروز، وقيل: الفيروزان، وقيل: عليّ، الكرخي الصالح المشهور و هو من موالى عليّ بن موسى الرضا [عليه السلام] - وقد تقدّم ذكره.

و كان أبواه نصرانيين، فأسلماه إلى مؤدّبهم و هو صبيّ. و كان المؤدّب يقول له: قل ثالث ثلاثة! فيقول معروف: بل هو الواحد! فيضربه المعلم على ذلك ضرباً مبرحاً، فهرب منه؛ و كان أبواه يقولان: ليته يرجع إلينا على أيّ دين شاء، فوافقّه عليه. ثمّ إنّه أسلم على يد عليّ بن موسى الرضا [عليه السلام] و رجّع إلى أبويه فدقّ الباب، فقيل له: من بالباب؟ فقال: معروف. فقيل له: على أيّ دين؟ فقال: على الإسلام. فأسلم أبواه.

و كان مشهوراً بإجابة الدعوى، و أهل بغداد يستسقون بقبوره و يقولون: قبر معروف تريق مجرب.

و كان سرّي السقطي - المقدم ذكره - تلميذه؛ و قال له يوماً: إذا كانت لك حاجة إلى الله تعالى فأقسّم عليه بي!

و قال سرّي السقطي: رأيتُ معلوماً الكرخي في النوم كأنه تحت العرش، و الباري جلّت قدرته يقول لملائكته: من هذا؟! و هم يقولون: أنت تعلم يا ربنا منّا! فقال: هذا معروف الكرخي سكر من حبي، فلا يفيق إلاّ بلقائي.

و قال معروف: قال لي بعض أصحاب داود الطائي: إياك أن تترك العمل! فإنّ ذلك الذي يُقرّبك إلى رضى مولاك. فقلت: و ما ذلك العمل؟ قال: دوام الطاعة لمولاك، و حرمة المسلمين، و النصيحة لهم.

وقال محمد بن الحسن^١: سمعتُ أبي يقول: رأيتُ معروفاً الكرخيَّ في النَّومِ بعد موته، فقلتُ له: ما فعل اللهُ بك؟ فقال: عَفَرَ لِي. فقلتُ: بْزُهدِكَ وَوَرَعِكَ؟! قال: لا، بل بقبول موعظة ابن السَّماكِ و لزومي الفَقْرَ و مَحَبَّتِي للفقراء.

و كانت موعظةُ ابنِ السَّماكِ في ما رواه معروف قال: كنتُ ماژاً بالكوفة، فَوَقَفْتُ على رَجُلٍ يُقال له ابن السَّماكِ؛ و هو يَعِظُ النَّاسَ، فقال في خلال كلامه: «مَنْ أَعْرَضَ عن الله بكَلْبَتِهِ، أَعْرَضَ عنه اللهُ جَمَلَةً؛ و مَنْ أَقْبَلَ على الله تعالى بقلبه، أَقْبَلَ اللهُ تعالى برحمته عليه و أَقْبَلَ بوجوه الخلق إليه؛ و مَنْ كان مَرَّةً و مَرَّةً، فالله تعالى يرحمه وقتاً ما.»

فوقع كلامه في قلبي، و أَقْبَلْتُ على الله تعالى و تركتُ جميع ما كنتُ عليه إلاَّ خِدْمَةَ مولاى على بن موسى الرِّضا. و ذكرتُ هذا الكلام لمولاى، فقال: تكفيك هذه الموعظة إن اتَّعَظْتَ!

و قد تقدّم ذكر ابن السَّماكِ في المحمّدين.

و قيل لمعروفٍ في مرض وفاته: أوصي! فقال: إِذَا مِتُّ فَتَصَدَّقُوا بِقَمِيصِي! فَإِنِّي أُريدُ أن أَخْرُجَ من الدُّنيا عرياناً كما دخلتُها عرياناً.

و مرَّ معروفٌ بسَقَاءٍ و هو يقول: رَحِمَ اللهُ مَنْ يَشْرَبُ! فتقدّم و شَرِبَ و كان صَائِماً. فقيل له: أَلَمْ تَكُ صَائِماً؟! فقال: بَلَى و لكن رجوتُ دعاءه.

و أخبارُ معروفٍ و محاسنُه أكثرُ من أن تُعَدَّ. و تُؤفَى سَنَةٌ مَاتين، و قيل: إِحدى و مَاتين و قيل: أربع و مَاتين ببغداد، و قبرُه مشهورٌ بها يُزار؛ رحمه اللهُ تعالى.

و الكرخيُّ (بفتح الكاف و سكون الرّاء و بعدها خاءٌ معجمةٌ) هذه النّسبةُ إلى الكرخ، و هو اسمُ تسعِ مواضعٍ ذكرها الياقوتُ الحَمَوِي في كتابه و أشهرُها كرخُ بغداد؛

١- المصدر: الحسين.

و الصَّحیحُ إِنَّ معروفَ الکَرخِی منه. و قیل: مِنْ کَرخِ جُدَّانَ (بِضَمِّ الجِیمِ و تشدید الدَّالِ المهملة و بعد الألفِ نون) و هِی بُلیدَةُ بالعِراقِ تفصلُ بینَ وِلايَةِ خانقینِ و شَهْرزورِ؛ و اللهُ تَعالیٰ أَعْلَمُ بالصَّوابِ. - إنتهی ترجمه معروف، از وفيات الأعیان.^۱

تستری در قاموس الرجال، جلد ۹، صفحه ۵۴، ترجمه احوال معروف را به طور بسیار مختصر و به طور تقریباً مستهجنی آورده است؛ به همان طور که دأب ایشان این است که مطالب عرفانی را سبک می‌شمرند و به عرفاء عالی قدر به نظر تحقیر می‌نگرند. درباره معروف می‌گویند:

[معروف] الکَرخِی - قال: و فی أربعین البهائی و شرح النُّخبَةِ و مجمع البحرین أَنَّهُ رَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلِيهِ السَّلَامِ. و يعارضه رواية المناقب اسلامه على يد الرضا عليه السلام.

أقول: و فی فهرست ابن النديم: أَخَذَ الخُلْدِي عَنِ الجَنیدِ، و الجَنیدِ عَنِ السَّرِيِّ، و السَّرِيِّ عَنِ معروفِ الکَرخِی، و معروف عَنِ فَرَقَدِ، و فَرَقَدِ عَنِ الحسنِ البصری، و الحسن عَنِ انس.

و فی تاریخ بغداد: «قال ابن المنادی: كان بالجانب الغربي من بغداد أبو محفوظ معروف بن الفيروزان، و يعرف بالکَرخِی تُوفِّي سنة مائتين.» و نُقِلَ عنه کراماتٌ مجعولةٌ. - إنتهی ما فی القاموس.

أقول: ملاحظه می‌شود که چقدر درجه معروف را در این عبارت هبط و ساقط نموده است:

أولاً: روایت أربعین و شرح نخبه و مجمع را به مجرد معارضه ساقط نموده و بحثی در پیرامون این مطلب ننموده است.

۱- وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، ج ۵، ص ۲۳۱.

ثانياً: سلسله معروف را به فرقد و حسن بصری و انس رسانیده، و از اقوال غیر ابن ندیم که وی را از شیعیان خالص و خادمان حضرت رضا علیه السلام می دانند و حتی از علامه حلی که در بحث امامت شرح تجرید می گوید: «فأبویزید البسطامی کان یفتخر بأنّه یسقی الماء لدار جعفر الصادق علیه السلام؛ و معروف الکرخی أسلم علی یدی الرضا علیه السلام و کان بواب داره إلى أن مات»^۱ ذکری به میان نیاورده است.

و ثالثاً: پس از حکایت آنچه از ابن منادی در تاریخ بغداد آورده است، خودش می گوید: «و نقل عنه کراماتٌ مجعولة».

آخر بر چه اساس، بدون دلیل و برهان و بدون مشاهده و عیان، شما کرامات منقوله از وی را مجعول شمرده اید؟! اگر شیخ معروف در قیامت و یا در بعضی از عقبات پیش از آن، جلوی شما را بگیرد و از این سخنان و اتهامات بدون دلیل مؤاخذه کند، چه خواهید گفت؟!

اما شیخ عبدالله مامقانی در تنقیح المقال، جلد ۳، صفحه ۲۲۸ و صفحه ۲۲۹، راه انصاف را پیموده است؛ او پس از شرح مفصلی درباره اینکه شیخ معروف نمی تواند از اصحاب حضرت صادق علیه السلام باشد، می گوید:

و علی کل حالٍ فالأظهر أن یكون الرجل إمامياً، لتسالم أهل السیر علی أنّه

۱- در کشف المراد طبع صیدا، سنة ۱۳۵۲، مطبعة عرفان، ص ۲۴۹، در بحث امامت در شرح قول خواجه: «و تميزه بالکمالات النفسانية و البدنية و الخارجية» که آن را وجه بیست و پنجم از وجوه خواجه در استدلال بر امامت شمرده است، در اواخر بحث می گوید:

و قد نشروا من العلم و الفضل و الزهد و التّرك للدنيا شيئاً عظيماً حتى إنّ الفضلاء من المشايخ كانوا یفتخرون بخدمتهم عليهم السلام. فأبویزید البسطامی کان یفتخر بأنّه یسقی الماء لدار جعفر الصادق علیه السلام؛ و معروف الکرخی أسلم علی یدی الرضا علیه السلام و کان بواب داره إلى أن مات. و کان أكثر الفضلاء یفتخرون بالانتساب اليهم. - الخ.

أسلم على يد الرضا عليه السلام و لم يكن الرضا عليه السلام زمان تقيته، فلا بد و أن يكون من أسلم على يده إمامياً اثني عشرياً.

مضافاً إلى تسالم أهل السير على أنه كان من موالى الرضا عليه السلام، حتى قيل: إنه كان بواباً له؛ بل عن الجامي: أنه مات على باب الرضا عليه السلام بإزدحام الناس و قد وطئوه. و إن كان يرد ذلك أن الرضا عليه السلام يومئذ (أعنى سنة وفات معروف و هي سنة مأتين، أو مأتين و واحدة) كان بخراسان، فلو كان موته على بابه، لم يكن قبره ببغداد؛ لعدم تعارف النقل يومئذ سيما من دون مقتض و لا داع.

و مما يشهد بكونه إمامياً ما حكى عنه من أنه قال: كنت ما زراً بالكوفة فوقفت على رجل يقال له: ابن السمك و هو يعظ الناس؛ فقال في خلال كلامه: «من أعرض عن الله بكليته أعرض الله تعالى عنه جملة، و من أقبل على الله تعالى بقلبه أقبل الله تعالى برحمته عليه و أقبل بوجوه الخلق إليه، و من كان مرة و مرة فالله تعالى يرحمه وقتاً ما.» فوقع كلامه في قلبي، و أقبلت على الله تعالى و تركت جميع ما كنت عليه إلا خدمة علي بن موسى الرضا عليه السلام، و ذكرت هذا الكلام لمولاي فقال: تكفيك هذه الموعظة إن اتعظت! و حكى عنه: أنه يقول: «أفسموا على الله برأسي و اطلبوا حوائجكم!» فتعجب الناس من تزكية نفسه؛ فقال: إني قلت ذلك لأني وضعت رأسي على باب الرضا عليه السلام مدة.

و جاء رجل إلى الرضا عليه السلام يُعلمه دعاء يسكن البحر به عند الطوفان، فلم يتمكن من الوصول إليه؛ فكتب معروف شيئاً و أعطاه و قال له: إذا اضطرب البحر فأقرء ما في الكتاب يسكن. فأخذ الرجل، ثم سافر إلى البحر فلما رأى أشار الطوفان، فتح الكتاب ليقراء الدعاء، ظناً منه أن فيه دعاء قد تعلمه معروف من الرضا عليه السلام، فرأى فيه مكتوباً: «أيها البحر اسكن بحق معروف صاحب الرضا

عليه السلام! فتغيّر الرجل من ذلك و طَرَحَهُ في البحر، فَسَكَنَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى. فَعَرَفُوا أَنَّهُ مِنْ بَرَكَاتِهِ، وَ صَارَ ذَلِكَ عَادَةً لِأَهْلِ الْبَحْرِ بَعْدَ ذَلِكَ.

فَإِنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ يَكْشِفُ عَنْ يَقِينِهِ بِالرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خُلُوصِ عَقِيدَتِهِ فِيهِ، وَ جَزْمِهِ بِأَنَّ جَلَالَتَهُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى تَقْتَضِي قَضَاءَ حَاجَةٍ مَنْ تَوَسَّلَ بِرَأْسِهِ بِبِرْكَةِ مَوْلَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ حَيْثُ كَانَ إِمَامِيًّا كَانَ زَهْدُهُ وَ كَوْنُهُ بَوَّابًا لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مُدْرِجًا لَهُ فِي الْحَسَانِ، إِنْ لَمْ نَسْتَفِدْ مِنْ غَايَةِ زَهْدِهِ وَ وَثَاقَتِهِ.

در اینجا مرحوم مامقانی پاسخ چند اشکالی را که بر امامی بودن وی وارد شده است بیان می کند:

منها: میلُ العامةِ إليه و تکریمُهم لِقَبْرِهِ، حَتَّى قَالَ فِي الْقَامُوسِ: إِنَّ مَعْرُوفَ بْنَ فَيْرُوزَانَ الْكِرْحِيَّ قَبْرَهُ التَّرِيَّاقُ الْمُجَرَّبُ بِبَغْدَادٍ.. - إنتهى.

و نَقَلَ فِي التَّنَاجِ فِي شَرْحِ الْعِبَارَةِ عَنِ الصَّاعَانِي، أَنَّهُ قَالَ: «عُرِضَتْ لِي حَاجَةٌ وَ حَيَّرْتَنِي (فِي سَنَةِ خَمْسِ عَشْرَةَ وَ سِتِّ مِائَةٍ) فَأَتَيْتُ قَبْرَهُ وَ ذَكَرْتُ حَاجَتِي كَمَا تَذَكَّرُ لِلْأَوْصِيَاءِ، مَعْتَقِدًا أَنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا يَمُوتُونَ وَلَكِنْ يَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ، وَ انصَرَفْتُ فَقَضَيْتُ الْحَاجَةَ قَبْلَ أَنْ أَصِلَ إِلَى مَسْكَنِي.»

وَ قَالَ الْقَشِيرِيُّ فِي رِسَالَتِهِ الْمَعْرُوفَةَ: إِنَّ مَعْرُوفَ بْنَ فَيْرُوزَانَ الْكِرْحِيَّ كَانَ مِنَ الْمَشَايخِ الْكِبَارِ، مُجَابُّ الدَّعْوَةِ، يُسْتَشْفَى بِقَبْرِهِ، يَقُولُ الْبَغْدَادِيُّونَ: قَبْرُ مَعْرُوفِ تَرِيَّاقِ مُجَرَّبٍ. - إنتهى.

وَ مِنْهَا: إِنَّ خُلُوقَ الرِّجَالِ طُرّاً عَنْ ذِكْرِهِ - مَدْحًا وَ ذَمًّا - مِمَّا يُرِيْبُ الْفَطْنَ فِي اخْتِصَاصِهِ بِالرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، سَيِّمًا خُلُوقَ كِتَابِ عِيُونَ أَخْبَارِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذِكْرِهِ. بَلْ جَزَمَ الْفَاضِلُ الْمَجْلِسِيُّ (رَه) بَعْدَ كَوْنِهِ بَوَّابًا لِمَوْلَانَا الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ،

١- یعنی لقضاء الحوائج، منه (ره).

مُعَلَّلًا بَأَنَّهُ لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَكَانَ يَنْقُلُهُ أَصْحَابُ كُتُبِ الرِّجَالِ مِنَ الشَّيْعَةِ، مَعَ أَنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا رَطْبًا وَلَا يَابِسًا مِنْ أَصْحَابِ الْأُئِمَّةِ [عَلَيْهِمُ السَّلَامُ] وَخَوَاصِّهِمْ وَخُدَّامِهِمْ وَمَوَالِيهِمْ مِنَ الْمَمْدُوحِينَ وَالْمَذْمُومِينَ وَالْمَشْهُورِينَ وَالْمَجْهُولِينَ، إِلَّا وَقَدْ تَعَرَّضُوا لِبَيَانِهِ وَذِكْرِهِ، وَلَمْ يَكُونُوا لِيُهْمَلُوا ذَكَرَ مَا وَرَدَ فِي شَأْنِهِ.

آنگاه مرحوم مامقانی از این اشکالها بدین گونه جواب داده است:

لَأَنَا نَقُولُ: إِنَّ مِنَ الْمَقَرَّرِ الْمَعْلُومِ أَنَّ الْفِعْلَ مَجْمَلٌ لِكَوْنِهِ ذَا جِهَاتٍ، وَ مَا لَمْ يَتَبَيَّنْ جِهَةُ الْفِعْلِ لَمْ يَكُنِ الْإِحْتِجَاجُ بِهِ. وَ مَيْلُ الْعَامَّةِ إِلَيْهِ وَ تَبَرُّكُهُمْ بِقَبْرِهِ إِنَّهَا هِيَ بَاعْتِبَارُ زُهْدِهِ وَ تَرْكِهِ لِلدُّنْيَا؛ فَإِنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى كُلِّ مَنْ اتَّصَفَ بِذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مُسْلِمًا، فَضِلًّا عَمَّا لَوْ كَانَ رَافِضِيًّا. وَ يُؤَيَّدُ مَا ذَكَرْنَا أَنَّ جَمْعًا مِنَ الْعَامَّةِ مِنْهُمْ الْقَشِيرِيُّ مَعَ تَصْرِيحِهِمْ بَأَنَّهُ مَجَابُ الدَّعْوَةِ وَ أَنَّ قَبْرَهُ تَرِيَاقٌ، نَصَّوْا عَلَى أَنَّهُ مِنْ مَوَالِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

وَأَمَّا خُلُوُّ الْكُتُبِ عَنْ ذِكْرِهِ فَلَعَلَّهُ لِأَنَّ الصُّوفِيَّةَ لَمَّا انْتَسَبُوا إِلَيْهِ وَ ادَّعَوْا كَوْنَهُ مِنْهُمْ، اقْتَضَتْ الْمَصْلَحَةُ السَّكُوتَ عَنْهُ؛ نَظِيرَ تَجْوِيزِ الشَّارِعِ قَتْلَ الْمُسْلِمِ الَّذِي تَتَرَسُّ بِهِ الْكُفَّارُ. وَ يَشْهَدُ بِمَا قَلْنَا أَنَّهُ لَوْ كَانَ مَذْمُومًا لَرَوَوْا فِيهِ الدَّمَّ، فَسُكُوتُهُمْ عَنْ ذَمِّهِ يَكْشِفُ عَنْ أَنَّ عَدَمَ تَعَرُّضِهِمْ لِمُدْحِهِ^۲ لِإِخْمَالِ ذِكْرِهِ، حَتَّى لَا يَحْتِجَّ الْمُتَصَوِّفُونَ بِمَدْحِنَا إِيَّاهُ عَلَى صِحَّةِ

۱- مستشار عبد الحليم جندی در کتاب الامام جعفر الصادق، ص ۲۱۷، معروف کرخی را از شیعیان شمرده است. وی گوید: معروف کرخی (۲۰۰) زعيم الصوفية وصف ابن حنبل معروفًا لابنه عبد الله بن حنبل عند ما سأله: هل عنده علم؟ فقال: كان عنده رأس الأمر كله: تقوى الله.

۲- در اینجا خوب روشن می شود که معروف دارای مدح است آن هم مدح کبیر، اما به واسطه نیامدن نام وی بر سر زبانها از بیان اسم او و محامد او اجتناب نموده اند؛ عیناً مانند عملی را که برای حفظ مسلمین در معرکه جنگ انجام می دهند، و به واسطه آن جمعی از مسلمانان که در صف اول قرار دارند و کفار آنان را سپر کرده اند، کشته می شوند. جواب ایشان آن است که تترس کفار به مسلمین و جواز قتل مسلمین در صف اول برای ضرورتی است که کفار ما را در آن ضرورت انداخته اند؛ ولی چه ضرورتی در إخمال نام معروف کرخی است؟! جز آنکه ما به

طریقتهم، لانتسابهم الکاذبِ إليه؛ و إلاّ فلم يُنقل عنه ما يقتضی التصوّفَ.
و إنّما نسب المتصوّفون إليه التصوّفَ رواجاً لطریقتهم الفاسدة، و هذا عادةُ أهل
المذاهب الفاسدة، يُنسبون إلى مؤمنٍ تقیّ مذهبهم کذباً و بهتاناً لترویح مذهبهم الفاسد.
أليس ینسبون التصوّفَ إلى أمير المؤمنین علیه السّلام البریء منهم و من مسلکهم؟!
و من أغلاط المقام ما صدر من بعضهم: من زعم نسبته إلى خدمة جعفر الثانی
(الشهیر بالکذاب، المعروف بابن الرضا ابن علیّ الهادی) و أنّ الرضا فی نسبة الخدمة
تصحیف ابن الرضا علیه السّلام، و أنّ روايته عن جعفر الصادق علیه السّلام اشتباه
بجعفر الکاذب؛ فإنّ فيه:

أولاً: إنّ الرّجل مات قبل الرضا علیه السّلام فكيف یدرک زمان جعفر الکذاب؟!
و ثانياً: أنّ صریح کلماتهم روايته عن جعفر بن محمد الصادق علیهما السّلام، و
جعفر الثانی لیس ابن محمد و لا متصفاً بالصدق و لا مُلقباً به كما هو صریح.
ثمّ إنّ منهم من أرخ موت الرّجل بسنة المأتین، و منهم من أرخه بسنة المأتین و
واحدة، و منهم من أرخه بسنة المأتین و أربع، و العلم عند الله تعالی. - انتهى ما فی التفتیح.
باری، از آنچه گفته شد به دست آمد که معروف کرخی از اعلام پویندگان
راه خدا و انقطاع به سوی اوست و عدم ذکر أصحاب وی را در کتب رجالیه به
همان سببی است که مامقانی ذکر فرموده است؛ اما به واسطه عدم اهتمام علماء

ظنّ و پندار خود آن را ضرورت پنداشته ایم.

اگر ما معروف را در کتب رجالیه می آوردیم و از خودمان می دانستیم و خودمان را از او
می دانستیم، نه تنها این امر ایجاب طریقه باطله تصوّف را نمی نمود، بلکه ایجاب طریقه حقّه آن را
می کرد؛ همچنان که مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - تصوّف را به دو گونه حقّ و باطل تقسیم
کرده است. بنابر این ما با عدم ذکر معروف و راه و روش وی، خود را از تصوّف حقّ و پیروی از
ولایت باطنیه حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام برکنار داشته ایم؛ فیه للأسف بهذا
الخسران المبین و الهلاک العظیم!

ظاهر به علوم باطنیه، آن طور که باید او را ارج نهاده؛ و حتی مامقانی هم وی را از حسان شمرده است نه از صحاح، با آنکه باید او را از اعظم اصحاب عدل و ثبت و یقین بداند.

و عجب از آن افسانه ساختگی است و دروغ پرداختگی است، که با چه لطائف الحیلی بعضی در صدد برآمده‌اند او را از اصحاب جعفر کذاب به شمار آورند! و سبحانه الله لیس هذا إلا بهتان عظیم، ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱.

و نیز از گفتار ما واضح شد که: معروف بن خربوذ، مکی است و معروف ابن فیروز کرخی، بغدادی است و هر دو از اجله و اعلام هستند؛ رحمة الله علیهما رحمة واسعة.

باری، در *المراجعات* بعضی از بزرگان اعلام را ذکر می‌کند و برای اثبات تشیعشان از کلام اهل سنت که آنها را رافضی یا رافضی خبیث یا شیعه و یا [افرادی که] میل به تشیع دارند، قلمداد کرده‌اند، استشهاد نموده است؛ در حالی که چون به ترجمه احوال، و به کتب آنها رجوع می‌شود، اصولاً و فروعاً از عامه هستند و نمی‌توان آنها را شیعه گفت. و از جمله مرحوم آیه الله سید حسن صدر در کتاب *تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام* بدین منهج مشی فرموده است و بعضی از سنیان را از اهل تشیع نام برده است.

از باب مثال: حاکم نیشابوری صاحب *مستدرک* است که در تراجم، وی را شافعی گفته‌اند؛ اما صاحب *المراجعات* در صفحه ۱۶۶، تحت شماره ۷۸ از علمای شیعه، او را با عنوان «محمد بن عبدالله» *الضبی الطهانی النیسابوری*؛ هو أبو عبدالله الحاکم، إمام الحفاظ و المحدثین، و صاحب *التصانیف التي لعلها تبلغ ألف جزء* - إلى

۱- سوره الشعراء (۲۶) ذیل آیه ۲۲۷.

آخر ما أفاده فی هذا المقام، یاد کرده و از علمای شیعه شمرده است. و اما صاحب تأسیس الشیعه یک جا در صفحه ۲۶۰، و جای دیگر در صفحه ۲۹۴، او را امامی شیعی ذکر کرده است؛ در حالی که مسلماً حاکم، در کتب خود شیخین را خلیفه می دانسته است، و در فروع (مثلاً در کتاب طهارت، در باب وضو) روشن است که فقهبش فقه عامی است، و بدون تقیه از آراء و اخبار آنها پیروی نموده است.

در اینجا باید گفت: این بزرگان که او و امثال او را شیعه دانسته اند، از باب تقدیم علی امیرالمؤمنین علیه السلام بر عثمان است؛ و به واسطه کثرت روایاتی که در کتب خود در باب مناقب اهل بیت ذکر نموده اند، و حتی با ألقاب رافضی و أمثاله وی را ملقب نموده اند؛ و این کافی در تشیع نیست. اصل تشیع، قول به خلافت بلافصل حضرت مولی الموالی علیه السلام و تقدیم آن حضرت در اصول و فروع بر شیخین است، و تا کسی خلافت آنها را مغضوبه نداند شیعه نیست.

همچنان که برخی امیرالمؤمنین علیه السلام را بر معاویه مقدم می دارند و به سب و لعن معاویه لب می گشایند، اما بالأخره عثمان را هم خلیفه می دانند؛ مثل ابن ابی الحدید. اینها شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر تحزب و دسته بندی در مقابل معاویه هستند، نه شیعه در برابر عثمان و نه شیعه در برابر شیخان و عثمان؛ فافهم فإنه دقیق.^۱

گفتار علامه حلی درباره بایزید بسطامی و معروف کرخی

علامه حلی (قده) در شرح تجرید الاعتقاد خواجه نصیر الدین طوسی (ره) مسمی به کشف المراد از طبع صیدا، سنه ۱۳۵۳، مطبوعه عرفان، صفحه ۲۴۹، که در باب امامت بحث دارد، در شرح قول خواجه: «و تمیّزه بالکمالات

۱- جنگ ۱۸، ص ۲۰۶ الی ۲۲۰.

النفسانیة و البدنیة و الحارجیة» که آن را وجه بیست و پنجم از وجوه خواجه در استدلال بر امامت شمرده است، در اواخر بحث گوید:

و قد نشروا من العلم و الفضل و الزهد و التَّرك للدُّنیا شیئاً عظیماً، حتّی إنّ الفضلاء من المشایخ كانوا یفتخرون بخدمتهم علیهم السلام. فأبو یزید البسطامی كان یفتخر بأنّه یسقى الماء لدار جعفر الصادق علیه السلام، و معروف الكرخی أسلم علی یدى الرضا علیه السلام و كان بواب داره إلى أن مات. و كان اکثر الفضلاء یفتخرون بالإنساب إلیهم فی العلم. - الخ.^۱

[قسم خوردن به سر معروف کرخی]

و در صفحه ۱۵۸ گوید: معروف کرخی به دست ثامن الحجج [علیه السلام] ایمان و اسلام آورد و بواب آن حضرت بود. در مشارق برسی آمده است که:

جاءه بعض أهل البحر و شكى إليه البحر إذا خبَّ علیه؛ فقال لهم: إذا خبَّ علیکم فحلفوه برأس معروف، فإنه یسکن.

فرجعوا عنه، و ركبوا البحر، فخبَّ علیهم، فحلفوه برأس معروف، فسكن.

فلما عادوا، حملوا إلیه تحفاً بحریة.

فعلِمَ الإمام علیه السلام بذلك؛ فقال له: من أين لك هذا؟! فقال له: یا مولای! رأس یتوسد عتبتك الشریفة عشرين سنة، فما له من القدر عند الله أن یسكن البحر إذا حلف به؟! فقال: بلی ولكن لا تعد!

۱- جنگ ۱۴، ص ۹۶.

۲- جنگ ۱۸، ص ۴۹، به نقل از مجموعه مقالات استاد حسن زاده آملی.

احوال مرحوم
آخوند ملا قربانعلی زنجانی
و حاج هادی ابهری خانصنمی
رضوان الله علیهما

در احوال مرحوم آیه الله آخوند ملا قربانعلی زنجانی

مرحوم آیه الحق آخوند ملا قربانعلی زنجانی از علماء طراز اول ایران در عهد مشروطیت بوده‌اند، و دارای مقام علمی کم‌نظیر و حدت ذهن و صفای باطن و روشنی دل بوده، و ساکن شهر زنجان بوده ولیکن تمام خطّه آذربایجان از ایشان تقلید می‌نموده‌اند و در حوادث به ایشان مراجعه می‌کرده و حکم ایشان نافذ و بلا معارض بوده است.

[کرامتی از آخوند ملا قربانعلی زنجانی]

جناب محترم برادر مکرم آقای حاج محمد حسن بیاتی همدانی نقل کردند که: در سفری که ما در معیت آیه الله استاد عرفانی و اخلاقی، مرحوم آقای حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی به شهر زنجان برای ملاقات و دیدار مرحوم آقای حاج ملا آقاجان آمدیم و چندین روز توقف کردیم، از جمله قضایائی را که مرحوم آقای حاج ملا آقاجان برای ما نقل کرد این بود که:

مرحوم آخوند ملا قربانعلی زنجانی منزل وسیعی داشت، و بیرونی بزرگ که دو اطاق بزرگ را تشکیل می‌داد، این دو اطاق مفروش از حصیر بود، فقط در بالای اطاق گلیمی افتاده و مرحوم آخوند بر روی آن گلیم می‌نشسته و به دعاوی

و مراجعات مردم رسیدگی می کرده است. در پشت این دو اطاق پستوئی بوده مانند پشتک که از اطاق چند پله می خورده و به آنجا راه داشته است. و این منزل در نهایت سادگی و بی آلاچی بوده به طوری که دیده هر بیننده را خیره و از زهد و صفای آخوند متعجب می شده است.

یکی از معاریف شهر زنجان که شغل تجارت داشته است قربه‌الی الله تعالی اوقات خود را وقف انجام کارهای مرحوم آخوند نموده، و پیوسته در منزل آن مرحوم حاضر و برای رسیدگی به کارهای مردم و خدمت به مرحوم آخوند اوقات خود را مصروف می ساخته است. آن شخص معروف که از موثقین شهر زنجان است برای من (حاجی ملا آقا جان) نقل کرد که:

من روزی در آن پستو بودم و مشغول به کارهای لازم، که ناگاه دیدم زنی طفل شیرخوار خود را که در حدود پنج شش ماه بیشتر نداشت در آغوش خود گرفته و به نزد مرحوم آخوند آورد و گفت: آن ملکی را که شما چند روز قبل طبق دعای و شهود بعضی، برای فلان کس حکم کرده اید، مال این طفل یتیم من است و من شهود هم ندارم و از قبالة آن نیز خبر ندارم، فقط می دانم که متعلق به این طفل است و در روز قیامت این طفل از شما مؤاخذه خواهد نمود.

مرحوم آخوند رو به زن نموده و گفتند: بچه را همین جا بگذار و از اطاق بیرون برو! برو برو برو!

زن، طفل را گذارد و از اطاق بزرگ و طویل مرحوم آخوند بیرون رفت و آخوند بدون این که متوجه باشند که من در این پستو هستم رو به قبله نشستند و قناده طفل را رو به قبله نموده و مقداری دست به پیشانی خود کشیدند و گفتند: ای طفل! تو را به خداوند سوگند می دهم که برای من بیان کنی که این ملک متعلق به تو است یا نه؟!!

طفل با زبان فصیح و گویا مشغول تکلم شد و گفت: این ملک از آن من

است و پدر من قبالة آن را نوشته و از ترس حيله و دزدی طراران مخفی نموده است، و آن را در فلان منزل در زیرزمین در فلان نقطه، مدفون ساخته است.

آخوند صدا زدند: ای مادر! بیا بیا! مادر طفل آمد و آخوند گفتند: بچه را بردار و برو! ما فردا صبح می آئیم و تکلیف ملک را معین می کنیم.

مادر، طفل را در آغوش گرفت و رفت و آخوند فردا صبح با چند نفر از خواص به فلان منزل رفته و وارد در زیرزمین شدند و نقطه ای از آن را دستور دادند که بکنند؛ چون زمین کنده شد قبالة آن ملک را در آنجا یافتند که با نشانه و علامت و شهود، این ملک را پدر طفل خریداری نموده است و اینک پس از فوت پدر، از آن این طفل است.

مرحوم آخوند آن قبالة ای را که برای فلان شخص نوشته بودند طلبیدند و آن را پاره نمودند، و به مادر طفل قبالة ملک را تسلیم نموده و گفتند: این ملک متعلق به طفل است.

[مخالفت آخوند ملا قربانعلی زنجانی با طرفداران مشروطه]

و دیگر آقای حاج ملا آقا جان گفتند که: مرحوم آخوند ملا قربانعلی چون می دید که طرفداران مشروطه عمال انگلیس ها هستند و سردمداران آن از ایادی کفار و مغرب زمین بوده و در ایران ایجاد فتنه و بلوا نموده اند، لذا در آن زمان از مخالفین معروف و مشهور مشروطه بود. و مشروطه خواهان با او مخالفت های بسیار می کردند و حتی چندین مرتبه خواستند او را بکشند و ترور نمایند ولیکن موفق نشدند.

یکبار یکی از اعظم علمای طهران با چندین نفر از رؤسای مشروطه خواهان برای متقاعد ساختن آخوند به زنجان رفتند، و در میان آنها یکی آپرم ارمنی و یکی دیگر از رؤسای نظمیّه بود و آنها هم دست و هم داستان به زنجان رفتند؛ و گویا آپرم یا آن

دیگری در جیب خود دو عدد نارنجک گذارده بودند که در صورت عدم متقاعد شدن آخوند همان‌جا او را ترور کنند و با نارنجک شهیدش سازند.

این جمع به زنجان آمده و به خدمت مرحوم آخوند رسیدند و همه پهلوی یکدیگر در بیرونی نشستند، و آن عالم همراه آنان شروع کرد به سخن گفتن و شرح مُشبعی در تعریف و محاسن مشروطه و لوای عدل بیان کرد، به طوری که بر همگان هویدا شد که آخوند قبول فرموده و متقاعد شده است.

مرحوم آخوند در تمام طول صحبت ساکت بود و هیچ سخن نمی‌گفت و با توجه تمام گوش به سخنان او فرا داشته بود. چون آن عالم موافق و همراه، سخن به پایان رسانید، آخوند رو کرد به او و گفت:

این مشروطه‌ای را که بیان می‌کنید و مجلسی را که برای گرد آوردن افراد ذی صلاحیت تشکیل می‌دهید، آیا از روی قانون رفتار می‌کنند یا نه؟

او گفت: بله، از روی قانون عمل می‌کنند و این مجلس، مجلس قانون گذاری است.

آخوند گفت: آیا این قانون، قانون آسمانی است یا قانون زمینی؟ آنها خوب متوجه شدند که آخوند چه می‌خواهد بگوید و پرسد؛ (می‌خواهد بگوید اگر قانون آسمانی است این که دروغ است، چون قانون آسمانی قرآن مجید است و اگر قانون زمینی است پس آن بدون ارزش و در مقابل کتاب الله فاقد اعتبار است) آنها به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: برخیزید که دیگر صحبت و مذاکره فائده‌ای ندارد.

در هنگام برخاستن، آخوند رو کرد به آن کسی که در جیب خود نارنجک داشت، و گفت: حالا که می‌خواهید بروید پس آن نارنجک‌ها را که برای ما هدیه آورده‌اید مرحمت کنید!

او هرچه خواست از امثال سرباز زند، نشد، تا بالأخره دست در جیب

فرو برد که دو نارنجک را درآورد دیدند دو عدد نارنج است! آنها [را] تقدیم آخوند کردند؛ آخوند به دست گرفت و می‌بوئید که آنها خداحافظی نموده و رفتند.

مشروطه‌خواهان دست از مزاحمت و ایذاء آخوند برداشتند تا یکبار خانه او را آتش زدند؛ نیمی از خانه سوخته بود.

آقای بیاتی می‌گفتند: ما برای تبرک به آن منزل نیم‌سوخته رفتیم؛ زنجانی‌ها آن را به همان منوال گذارده و مراقبت و محافظت می‌کردند که آثاری چنین از چنین شخصیتی که مورد توقیر و احترام صغیر و کبیر خطه آذربایجان، بلکه تمام ایران بود باقی بوده باشد. بسیار منزل نورانی بود و گوئی که امواج نور از این طرف و آن طرف خانه در حرکت بود.

مشروطه‌خواهان چون تقویت یافتند، آخوند را به کاظمین تبعید کردند و بالأخره او را در کاظمین مسموم نمودند؛ آخوند در اثر سم وفات کرد و جنازه او را در رواق غربی، همان جائی که قبر شیخ مفید است به خاک سپردند؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

حاج هادی ابهری خانصمی رحمة الله علیه

[مکاشفه‌ای از حاج هادی ابهری]

دوست و برادر دینی ما مرحوم مغفور حاج هادی ابهری می‌گفت: در یک سفر که برای زیارت به کاظمین مشرف شدم، دیدم در صحن بلندگو گذاشته‌اند و بر بالای مناره‌ها بلندگو گذارده‌اند و اذان را از بلندگوها پخش می‌کنند. بسیار متأثر شدم که چرا اذان را با صوت و حنجره نمی‌گویند و بوق شیطان را به صحن مطهر هم آورده‌اند.

یک بار که از زیارت حرمین امامین کاظمین علیهما السلام فارغ شده بودم به سر قبر مرحوم آخوند ملا قربانعلی زنجانی آمدم و نشستم و بعد از خواندن حمد و سوره و تقدیم به روح پاکش عرض کردم:

آقا جان! شما که این جا هستید باید از گذاردن بلندگو در صحن و مناره جلوگیری کنید! این کارها را که نباید خود موسی بن جعفر و امام جواد [علیهما السلام]، انجام دهند!

دیدم آخوند رو به من نموده و گفت: «پ پ این دهاتی‌ها نمی‌گذارند این جا هم یک خواب راحت کنیم!»^۱

داستانی از حاج مشهدی هادی ابهری، رضوان الله علیه

حضرت حجّة الاسلام آقا حاج سید محمد علی میلانی، آیه الله زاده - دامت برکاته - عصر روز سیزدهم شهر ربیع المولود ۱۴۱۲، در بنده منزل تشریف آورده و یک دوره هفت جلدی کتاب نفیس و ارزشمند مرحوم والدشان را مسمی به قادتنا کیف نعرفهم، برای حقیر هدیه آوردند - شکر الله مساعیه الجمیلة - و در ضمن این حکایت را بیان فرمودند:

راجع به رفیق شفیق و عاشق دلباخته دلسوخته، رفیق و مصاحب حقیر مرحوم حاج مشهدی هادی خانصنمی - تغمده الله برضوانه - فرمودند: در سفر اول که ایشان به کربلا آمدند در منزل ما وارد شدند، و در تمام مدت اقامتشان آنجا بودند. پدرم با ایشان عقد اخوت بست، بدین گونه که به من وکالت داد که در حرم مطهر سیدالشهداء علیه السلام و از جانب ایشان با وی عقد اخوت ببندم.

روزی مرحوم پدرم از منزل حرکت کردند برای مجلس روضه و من هم در خدمتشان بودم، و مرحوم حاج مشهدی هادی نیز همراه بود. چون در مجلس

۱- جنگ ۷، ص ۴۰۸.

روضه رفتیم، منبری آنجا مرحوم واعظ شهیر و معروف کربلا که پس از آقا سید جواد کربلایی مقام اول را حائز بود، مرحوم حاج شیخ مهدی مازندرانی بود. وی اتفاقاً در آن روز روضه قتلگاه را خواند، و بسیار خوب و مهیج هم خواند، و معلوم است که روضه قتلگاه از همه روضه‌ها دلخراش‌تر و سوزناک‌تر است؛ اما بسیار جای تعجب بود که ابداً کسی گریه نکرد و برخلاف انتظار همه، مجلس سرد و بدون شور بود.

چون از مجلس بیرون آمدیم، دیدیم حاج مشهدی هادی می‌گوید:
 «پَه، بی حیا! شرم نمی‌کند، با جنابت داخل مجلس امام حسین شده است!
 معلوم شد یکی از حضار مجلس با حال جنابت آمده است، و جنابت او بوده
 است که مانع نزول رحمت شده است.^۱

[رحلت حاج مشهدی هادی خانصنمی ابهری، رضوان الله علیه]

رحلت أخ صدیق و دوست با وفا و گرامی ما، عاشق خاندان ولایت و دلباخته سیدالشهداء علیه السلام، صاحب المکاشفات العرفانیة و الأنوار الملکوتیة و الرأی الثاقب، آقای حاج مشهدی هادی خانصنمی ابهری - رضوان الله علیه - در اول غروب شب چهاردهم ربیع الأول سنه یک‌هزار و سیصد و نود و یک هجریه قمریه، در طهران واقع و جنازه شریفش را به قم حمل و در جوار حضرت معصومه سلام الله علیها در علی بن جعفر، در قبری که متصل به قبر مرحوم آیه الله انصاری و پشت سر آن مرحوم واقع است، دفن نمودند.^۲

۱- جنگ ۱۸، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

۲- جنگ ۱۳، ص ۱۸.

احوال مولانا جلال الدين محمد بلخي

و عبدالله بن قطب

و شاه نعمت الله ولي

قدس الله أسرارهم

[گفتار روضات الجنات درباره ملاّی رومی]

درباره ملاّی رومی در روضات الجنات باب مسمّی به محمّد، طبع سنگی، صفحه ۱۹۸، قسمت دوّم آورده است که:

و فی الرّسالة الإقبالیة أنّه قد سُئل علاء الدّولة السّمنانی عن حال هذا الرّجل، فقال: هو نعم الفتی، و إن لم أر فی کلماته ما یوجب الإستقامة و التّمکین. ثمّ قال: و ممّا یُعجّبی من الرّجل أنّه کان إذا سأل خادمه هل یوجد عندنا شیءٌ نطعمه؟ فیقول: لا، یظهر منه بذلك الفرح الشّدید و یقول: الحمد لله الذّی جعل فی منزلنا شیهاً من منازل أهل البیت علیهم السّلام؛ و إن کان یقول: نعم، عندنا الطّعام المطبوخ و غیره، انزعج شدیداً و قال: یفوح الیوم من منزلنا رائحة فرعون اللعین.

گفتار مجالس المؤمنین در تشیع ملاّی رومی

و در صفحه ۱۹۸ از مجالس المؤمنین نقل کرده است که: قاضی نورالله او را از خلّص شیعة آل محمّد شمرده است.

گفتار محدث نيسابوری در تشیع ملاّی رومی

و در صفحه ۲۰۰ گوید:

و من تعرّض لذكر الرجل أيضاً هو المحدثُ النيسابوری فی درج رجاله الكبير، فقال بعد الترجمة له بعنوان: محمد بن محمد بن الحسين المولى جلال الدين البلخي الرومي، منزلاً [نزلاً - خ ل] كان محدثاً عالماً عارفاً رُمي بالتصوف؛ و قد أخرجنا من كلامه المنظوم ما لا يريب اللبيب في كونه إمامياً اثنا عشرياً، ولكنه كان مشاقياً في دولة المخالفين؛ و قد استوفينا تحقيق مذهبه في كتاب ميزان التمييز في العلم العزيز و لنكتف هنا بأبيات منه؛ قال في المثنوي:

هرچه گویم عشق از آن برتر بود عشق أميرالمؤمنين حيدر بود
و قال:

توبه تاریکی علی را دیده‌ای لاجرم غیری بر او بگریده‌ای
و قال:

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه زیرا که نشد کس آگه از سرّ اله
یک ممکن و این همه صفات واجب لاحول و لا قوّة الا بالله
له تصانیف أشهرها المثنوی المعروف، و قد عبّر عنه شيخنا البهائيّ - قدّس
سرّه - بالمولوی المعنوی، و قال:

من نمی گویم که آن عالی جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب
انتهی.

و من جملة مناظيم ديوانه الذي هو سوى مثنويّه المعروف، كما نقله بعضهم و جعله دليلاً على كونه من الشيعة المخلصين المتدينين، قوله:

هر آنکس را که مهر أهل بیت است ورا نور ولایت در جبین است
غلام حيدر است مولای رومی همین است و همین است و همین است
و منها أيضاً:

آن امام امم ولی خدا	آفتاب وجود اهل صفا
زو زمین و زمان ارض سما	آن امامی که قائم است الحق
او منزّه ز کفر و شرک و ریا	ذات او هست واجب العصمة
او برون از صفات ما و شما	عالم وحدت است، مسکن او
عارفان صامت و علی گویا	ره روان طالبند، او مطلوب
در شب قدر و در مقام دنا	سرّ او دیده سیّد المرسل
بد علی جز علی نبود آنجا	از علی می شنید نطق علی
ما همه قطره ایم و او دریا	ما همه ذره ایم و او خورشید
نهد در بهشت، آدم پا	بی ولای علی به حق خدا
جبرئیل امین به حق خدا	گر نهد بال و پر فرو ریزد
کو امام است هادی اولی	مؤمنان جمله رو به او دارند
تا برندت به جنت الماوی	بنده قنبرش به جان می باش
جان فدا کرد نیز مولانا	شمس تبریز بنده از جان شد

عبد الله بن قطب و شاه نعمت الله ولی قدس الله سرهما

[عباراتی از عبد الله قطب که دلیل بر تشیع اوست]

علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی (ره) مکاتیب عبدالله قطب را در الذریعه آورده‌اند و از اینجا می‌توان استفاده تشیع او را نمود. اینک ما برخی از عبارات ایشان را که دلیل بر تشیع اوست ذکر می‌نماییم:

الذريعة، جلد ۲۲، شماره ۵۴۱۵، صفحه ۱۳۶ و ۱۳۷:

وی در اوائل قرن دهم و اواخر قرن نهم می زیسته است ...
و فی مکتوبه إلى معزّ الدین ملک إسحاق ذکر ما معناه أنّ التأمین من وعید من
مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتة الجاهلية^۱ لا یحصل الا بالتمسک بالإمام؛ لأن
مثله مثل السفينة فی هذا البحر، من لم یتمسک بلوح منه یغرق فی بحر الشهوات و
یبتلعهُ تمساحُ الشبهات:

آشنا هیچ است اندر بحر روح چاره اینجا نیست جز کشتی نوح
مصطفی فرمود آن شاه رسل که منم کشتی در این دریای کل
یا کسی کو در بصیرت های من شد خلیفه راستی بر جای من
و اگر امام نه از مهامّ آنام است، چرا چهارم چهار چیز است که در قبر شخص
را از آن پرسند؟! ...

و کذا صریحٌ بلزوم معرفة الإمام و أنّها الثالثُ بعد التّوحد و النبوة و روی فی
بعض المکاتیب قولَ النبی صلی الله علیه و آله و سلم:

علیّ علیه السلام ممسوسٌ فی ذات الله.^۲

و در آخر نامه اش به امیر محب الدین شیخ محمد نوشته است:
و هذا خط عبد الله المفتقر إلى عفوه قطب بن محیی بن محمود الأنصاری
الخرزجی السعدی، وَقَعَ تحريره فی يوم الإثنين، غرّة رجب سنة تسع و تسعين و
ثمان مائة.^۳

۱- بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۳۲۱؛ المناقب، ج ۱ ص ۲۴۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۳۱؛ الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۲۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳- الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۲۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۴- جنگ ۱۳، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی

در *بستان السیاحه* از صفحه ۵۲۵ تا ۵۲۹، در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی بیان کرده است،^۱ و اجمالاً آنکه او در قریه کهنبان که از قراء کرمان است متولد شده است و نود و هفت سال عمر کرده است. تولدش در ۷۳۷ و ارتحالش در ۸۳۴ در ماهان که از شهرهای کرمان و محل اقامتش بود واقع شد.

صاحب *بستان السیاحه* گوید که او از اولاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و این غلطی محض است.^۲ او از اولاد حضرت اسماعیل بن جعفر بن محمد الباقر علیهما السلام است، چنانکه خود در اشعاری که سروده است بیان کرده است؛ اما چون در اشعار، نام جعفر را به کار نبرده است و لفظ ابی عبدالله بن الإمام محمد الباقر را به کار برده است، صاحب *بستان السیاحه* گمان کرده است از اولاد اسماعیل نامی، از ابو عبدالله نامی بوده است که او از اولاد امام باقر بوده است. با اینکه در اشعارش به خوبی پیدا است که منظور از ابی عبدالله حضرت صادق و منظور از اسماعیل همان شخصیت بارز و عظیم است.

شاه نعمت الله ولی که اسمش سید نور الدین است، پس از مدتی مسافرت در ایران و توران و دیار عرب و زیارت و خدمت مشایخ، در حرمین شریفین به خدمت شیخ عبدالله یافعی یمنی رسیده و اربعینات به جای آورده و پس از حصول کمال، با

۱- به نقل از رساله *تشویق السالکین* مرحوم مجلسی اول، آقا محمد تقی.

۲- این حقیر در این نسبت با بعضی مذاکره کردم، گفتند: صاحب *بستان السیاحه* شاه نعمت الله ولی را از اولاد حضرت امام صادق علیه السلام می داند، فلذا در سلسله نسبش گوید: ... ابن سید محمد ثالث بن سید اسماعیل بن سید ابی عبدالله بن الإمام محمد الباقر. الخ. ولی چون صوفیان حضرت صادق علیه السلام را به قطیبت و ارشاد، قبول ندارند - بر خلاف حضرت باقر علیه السلام - فلذا در شمارش سلسله نسب، او را به حضرت باقر که شخصیت ارشاد در نزد آنان دارند منتهی نموده است. خذلهم الله إن شاء الله.

اجازه شیخ به وطن مألوف مراجعت کرده است. و مدتی در شهر یزد اقامت کرد، بالاخره اهل یزد با او مخالفت نموده و او را بیرون کردند، و چون به شیراز وارد شد میرسید شریف به قلات که مرقد شیخ سعدی است برای استقبال او بیرون رفت، و حافظ شیرازی در آن زمان از شاگردان میرسید شریف بود.

حاکم شیراز در آن زمان اسکندر بن عمّ شیخ بن امیر تیمور بود، و دستور داد که روز جمعه او و آن سید بزرگوار و میرسید شریف با هم در قفصه مسجد عتیق شیراز به نماز مجتمع گردند؛ و چون خواجه حافظ سجاده استاد خود میرسید شریف را در سمت راست امام جمعه اسکندر انداخت، میرسید شریف آن را برداشت و در سمت چپ پهن کرد و به حافظ گفت: تو مقام اولیا را نمی دانی!

شاهرخ بن امیر تیمور که حاکم دارالملک هرات بود، از عظمت و شکوه و توجه مردم به شاه نعمت الله بترسید و او را به هرات احضار کرد. اکثر اُمراء هرات به شاه نعمت الله به نظر تعظیم می نگریستند، ولی سید نعمت الله نسبت به شاهرخ میرزا به نظر استعنا می نگریست و به همین جهت شاهرخ میرزا در دلش غباری از آن سید جلیل بود و اجازه مراجعت به وطن نمی داد؛ تا بالاخره بعد از واقع شدن داستان شیرینی که اتفاق افتاد اجازه مراجعت داد. شاه نعمت الله به ماهان کرمان آمد و در آنجا اقامت کرد تا از دنیای فانی رحلت نمود.^۱

۱- جنگ ۱۷، ص ۵۴ الی ۵۶.

احوال مرحوم آية الله
آقا سيد مهدي بحر العلوم
رضوان الله عليه

[مطالب منقوله از خاتمه مستدرک در احوال ایشان]

مرحوم حاج میرزا حسین نوری - رحمة الله عليه - در خاتمة مستدرک الوسائل، صفحه ۳۸۳، شرح حال [مرحوم] بحرالعلوم را قدری بیان می‌کند و گوید: در شب جمعه، در ماه شوال ۱۱۵۵ هجریه قمریه، در کربلا متولد شد و در سنه ۱۲۱۲ در نجف اشرف رحلت کرد.

و قضیه پاک کردن شیخ جعفر کاشف الغطاء خاک نعلین بحر العلوم را با حنک عمامة خود، و داستان حرکت بحرالعلوم را به کربلا و سؤال از مرد یمانی که در بین راه بود و از اقوام و عشیره او [بود] و جواب بحرالعلوم را به شیخ تقی که: سبحان الله لو سألتنی عن الأرض شبرًا شبرًا لأخبرتک بها، و داستان فرستادن بحرالعلوم در شب به دنبال مرحوم سید جواد عاملی صاحب مفتاح الكرامة و مؤاخذه از او [را] که: چرا از احوال همسایه گرسنه‌ات خبر نداری؟ بیان می‌کند.^۱ و در هامش صفحه ۴۰۱، کرامتی از بحرالعلوم را راجع به خبر دادن او از وفات خود و همشیره‌اش، و اینکه آیه الله شیخ حسین نجف، بر او نماز نمی‌خواند ولی بر خواهرش نماز می‌خواند بیان می‌کند؛^۲ و نیز در صفحه ۳۹۶ ضمن ترجمه آقا

۱- خاتمة المستدرک، ج ۲، ص ۴۵ و ۴۶.

۲- همان مصدر، ص ۱۳۵، تعلیقه ۲.

میرزا مهدی شهرستانی این قضیه را نقل می‌کند.^۱

[مطالب منقوله از کتاب دارالسلام در احوال ایشان]

و در کتاب دارالسلام، جلد ۱ از صفحه ۲۵۵ تا صفحه ۲۵۹، راجع به کرامات بحرالعلوم نیز مطالبی را بیان می‌کند:

از جمله: خواب دیدن پدرش سید مرتضی که حضرت امام رضا علیه السلام شمعی را در شب ولادت بحرالعلوم به محمد بن اسماعیل بن بزيع^۲ دادند و او آن را بر فراز منزل بحرالعلوم روشن کرد، فعلاً سناها و لم يدرك مداها.

و از جمله: پاسخ بحرالعلوم را در جواب محقق قمی که فرمود: من دیشب یا پریشب در مسجد کوفه نماز شب گزاردم و سپس بدون اختیار، با حرکت باد به مسجد سهله رفتم و حضرت حجّت ارواحنا فداه را در آنجا دیدم که دعا می‌خواندند و به من گفتند: «مهدی بیا حجّت».

و از جمله آنکه: کسی از ایشان پرسید: آیا امکان زیارت حضرت حجّت در زمان غیبت هست؟ بحرالعلوم در حالی که مشغول قلیان کشیدن بود، زیر لب چند بار گفت: چه بگویم در جواب او، و قد صمّنتی صلوات الله علیه و آله إلى صدره و ورد أيضًا في الخبر تكذيب مدّعی الرؤیة في أيام الغیبة؟! و در آخر به آن مرد فرمود: در اخبار اهل بیت عصمت وارد شده است که مدّعی رؤیت حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه را تکذیب نمائید!

۱- همان مصدر، ص ۱۱۰.

۲- بزيع بر وزن فعيل است و در همه کتاب‌های رجال چنین است؛ در تنقيح المقال گوید: بزيع بالباء الموحدة المفتوحة و الزای المعجمة المكسورة و الباء المثناة من تحت الساكنة و العين المهملة مكبراً. و در المنجد گوید: بزيع - بزاعة الغلام: صار ظریفاً فهو بزيع و هی بزيعة، و البزيع من الغلمان: اللبّيق الخفيف، و البزيع أيضًا السید الشريف.

و از جمله آنکه: روزی آن مرحوم در حرم عسکریین علیهما السلام نماز می خواند. چون تشهد رکعت دوم را قرائت نموده و خواست برای رکعت سوم برخیزد، قدری توقف کرد که موجب تحیر اقتدا کنندگان شد؛ و چون بعداً در منزل از علت این وقفه سؤال کردند، فرمود: در آن وقت حضرت حجّت عجل الله تعالی [فرجه] برای سلام بر پدرش داخل روضه و حرم شد، و از دیدن جمال انورش آن حالت به من دست داد، تا آنکه آن حضرت از حرم خارج شد.

و از جمله آنکه: در مکه در مدت اقامتشان پولشان تمام شد و ناظر امور مطلب را به ایشان گفت. چون صبحگاه از طواف فارغ شد، حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه در منزل آمدند و حواله برای مرد صراف در کوه صفا دادند، و چون ناظر رفت آن مبلغ به قدری زیاد بود که چهار حمّال پولها را به دوش گرفته و به منزل آوردند، و آن پولها ریال فرانسوی بود که هر یک از آنها از پنج قران ایرانی قدری بیشتر قیمت داشت، و چون ناظر بعداً در پرسش از آن صراف برآمد نه صرافی در بالای کوه صفا بود نه دکان صرافی.

و از جمله آنکه: مرحوم بحرالعلوم در مرض فوت خود به جماعتی از حاضران مجلسش که از جمله آنها ملاّ زین العابدین سلماسی بود، فرموده بودند که: من دوست دارم چون بمیرم شیخ حسین نجف بر من نماز بخواند، ولیکن هیچ کس نماز نخواهد خواند مگر آقا میرزا مهدی شهرستانی. و آقا میرزا مهدی ساکن کربلا بودند و اصلاً با نجف مربوط نبود. چون سید فوت می کند و غسل می دهند و کفن می کنند و در صحن مطهر برای نماز می آورند و اعظم آن زمان چون شیخ حسین نجف و شیخ جعفر کاشف الغطاء و غیرهما حاضر می شوند و آماده برای نماز می شوند در حالی که صحن مطروس از جمعیت بود، که ناگهان از در شرقی صحن مطهر مرحوم آقا میرزا مهدی شهرستانی با لباس مسافرت و آثار تعب و خستگی سفر وارد صحن می شود، و مشایخ نجف ایشان را به جهات اسباب تقدّم، مقدّم می دارند و او بر جنازه بحرالعلوم نماز می خواند، و

شاگردان از این اخبار بحرالعلوم به شگفتی می‌افتند.

و از جمله آنکه: شبی مرحوم بحرالعلوم که در سامراء بود و در یکی از حجره‌های صحن شریف سکونت داشت، بر خلاف عادت همه شب، زودتر حاضران را مرخص نمود و در حجره را بست و حتی اخصّ خواصّ خود را که از جمله آنان سید مرتضی داماد بحرالعلوم بر دختر خواهرش بود، او را نیز مرخص کرد. و چون پاسی از شب گذشت سید مرتضی از روزنه در حجره درون آن را دید، و دید که چراغ روشن است ولی بحرالعلوم در حجره نیست. و در صحن تفحص کرد و بالأخره در سرداب مطهر حضرت حجت رفت و دید که آن حضرت با کسی مشغول سخن گفتن و گفتگوست ولی او کسی را ندید، و صدای بحرالعلوم از دور بلند شد: ای سید مرتضی! اینجا چه می‌کنی و از حجره‌ات چرا بیرون آمدی؟! با آنکه سید مرتضی می‌گوید: رفتن من در روی پله‌های سرداب با آنکه سه چهار پله مانده بود که به آخر برسد به قدری آهسته بود که *أخفى من ديب النملة في الليلة الظلماء على الصخرة الصماء*.

و از جمله: حفظ و تقیة او تشیع را در مدت اقامت خود در مکه، و خداوند او را حفظ فرموده و سنیان و ساکنان مکه چنین می‌پنداشتند که او از عامه است، و به چهار مذهب درس می‌گفت و هر روزه طلاب برای استفاده به محضرش می‌آمدند.

[مطالب منقوله از کتاب اعیان الشیعة در احوال ایشان]

و در کتاب اعیان الشیعة، جلد ۴۸، از صفحه ۱۶۴ تا صفحه ۱۸۰، احوال بحرالعلوم و مشایخ و شاگردان او را آورده است،^۱ و قدری از اشعار او را در مرثیة حضرت أباعبدالله الحسین علیه السلام آورده است، و بعضی از اشعار او را در مطالب دیگر نیز آورده است که ملاً مهدی نراقی این دو بیت را انشاء کرده و از

۱- اعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۵۸ الی ۱۶۱.

کاشان برای او به نجف اشرف فرستاد:

أَلَا قُلْ لِسُكَّانِ دَارِ الْحَبِيبِ^۱ هَنِيئًا لَكُمْ فِي الْجَنَانِ الْخُلُودُ
أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ فَيُضًا فَنَحْنُ عِطَاشٌ وَأَنْتُمْ وُرُودُ

و مرحوم بحر العلوم این سه بیت را انشاء نموده و از نجف اشرف برای او به

کاشان فرستاد:

أَلَا قُلْ لِمَوْلَى يَرَى مِنْ بَعِيدٍ دِيَارَ الْحَبِيبِ بِعَيْنِ الشُّهُودِ
لَكَ الْفَضْلُ مِنْ غَائِبٍ شَاهِدٍ عَلَى شَاهِدٍ غَائِبٍ بِالْصُّدُودِ
فَنَحْنُ عَلَى الْمَاءِ نَشْكُوا الظَّمًّا وَفُزْتُمْ عَلَى بُعْدِكُمْ بِالْوُرُودِ

در کتاب *وفیات العلماء* یا دانشمندان اسلامی صفحه ۱۵۱، گوید:

مرحوم بحر العلوم دوازده بند اشعار در مصائب اهل بیت سروده است که

بعضی از آنها است:

قَامَتْ قِيَامَةُ أَهْلِ الْبَيْتِ وَانْكَسَرَتْ سُنْفُنُ النَّجَاةِ وَفِيهِ الْعِلْمُ وَالْعَمَلُ
هَذَا مُصَابُ الشَّهِيدِ الْمُسْتَضَامِ وَمَنْ فَوْقَ السَّمَاوَاتِ قَدْ قَامَتْ مَمَاتِمُهُ
سَبَطُ النَّبِيِّ أَبِي الْأَطْهَارِ وَالِدُهُ كَرَّارَ مَوْلَى أَقَامَ الدِّينَ صَارِمُهُ
حُزْنٌ طَوِيلٌ إِلَى أَنْ يَنْجِلَ أَبَدًا حَتَّى يَقُومَ بِأَمْرِ اللَّهِ قَائِمُهُ

و در *تاریخ سامراء*، جلد ۲، صفحه ۱۷۲، گفته است:

۱- آیه الله حاج شیخ حسن حسن زاده آملی در مقاله ای که درباره علامه آیه الله نراقی نوشته اند، از مجموعه مقالات خود، در ص ۱۹۷ به جای «دار الحبيب»، لفظ «دار الحمی» را ضبط نموده اند، و چون در جواب علامه بحر العلوم کلمه «جمال الحبيب» آمده است، به نظر حقیر استعمال لفظ «دار الحمی» به جهت عدم تکرار آنسب است.

۲- جناب محترم آقای حسن نراقی در مقدمه ای که بر کتاب جدش ان مرحوم ملامهدی نراقی نوشته اند و آن کتاب به نام *قرّة العیون* است در ص ۴۶، ضبط این کلمه را «جمال الحبيب» ذکر کرده اند و از جهت معنی این ضبط آنسب است.

قال في الترويضات و له أيضاً أشعار كثيرة في معاني شتى، منها عقودها الإثني عشر في مرثية أبي عبدالله الحسين عليه السلام.
تا آنکه گوید:

و من جمله عقودها الإثني عشر في مرثي الحسين عليه السلام ما يلي:
الله اكبر ما ذا الحادثُ الجَلُّ وقد تزلزل سهل الأرض والجبلُ
سپس این عقد را از این عقود دوازده گانه بیان می کند و نه بیت بیان می کند تا این بیت که:

جَلَّ الإلهُ فليس الحُزنُ بالغَةُ لكنَّ قلباً حَوَاهُ حُزْنُهُ جَلُّ
این حقیر اشعار بحر العلوم را (یعنی این دوازده بند را) در جنگ خطی شماره ۸، صفحه ۶۶، یادداشت کرده ام از روی نسخه آقای حلبی که از روی کتابی مسمی به سفینه النجاة یادداشت کرده اند.

و در تاریخ سامراء، جلد ۲، از صفحه ۱۴۰ تا ۱۷۳، طبع اول، شرحی راجع به بحر العلوم آورده است.

و در صفحه ۹۷ و ۹۸ از جنگ بزرگ شماره ۷ (سبز رنگ) نسب علامه بحر العلوم را که از طرف مادر به آمنه بیگم دختر مجلسی اول می رسد و از طرف پدر به ابراهیم طباطبایا پسر اسماعیل دیباج که از نواده های حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است آورده ایم؛ بدانجا رجوع شود.^۱

اشعار مرحوم سید مهدی بحر العلوم البروجردی النجفی رضوان

الله تعالی علیه

نقل از کتابی مسمی به سفینه النجاة از روی نسخه جناب آقای حاج شیخ

محمود حلبى دامت بركاته استنساخ شد.

الله أكبر ماذا الحادُّ الجَلُّ
 فقد تزلزل سهل الأرض والجبل
 ما هذه الزفارات الصاعدات أسى
 كما شعل ترمى بها شعل
 ما للعيون عيون الدمع جارية
 منها أخذ خدودًا حين تنهمل
 ماذا النياح التى عطّ القلوب و ما
 هذا الضجيج و ذا الصوضاء و الزجل
 (ه) كأن نفخة صور الحشر قد فجأت
 و الناس سكرى و لا سكر و لا ثمل
 قد هل عاشور لوعم الهلال به
 كأنما هو من شوم به زحل
 شهر دهمى ثقلها منه داهية
 ثقل النبى حصيد فيه و الثقل
 قامت قيامه أهل البيت و انكسرت
 سفن النجاة و فيها العلم و العمل
 و ارتجت الأرض و السبع الشداد و قد
 أصاب أهل السموات العلى الوجل

(۱۰) وَاهْتَزَّ مِنْ دَهَشٍ عَرْشُ الْجَلِيلِ فَلَوُ
 لَا اللَّهُ مَا سَكَّهُ أَذْهَى بِهِ الْمَيْلُ
 جَلَّ الْإِلَهُ فَلَيْسَ الْحُزْنَ بِالْغَةُ
 لَكِنْ قَلْبًا حَوَاهُ حُزْنُهُ جَلُّ
 قَضَى الْمُصَابُ بِأَنْ تَقْضَى النُّفُوسُ لَهُ
 لَكِنْ قَضَى اللَّهُ أَنْ لَا يُسَبِّقَ الْإِجْلُ
 هَذَا مُصَابُ الَّذِي جَبْرِيْلُ خَادِمُهُ
 نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ إِذْ نِيَطَّتْ تَمَائِمُهُ
 هَذَا مُصَابُ الشَّهِيدِ الْمُسْتَظَامِ وَمَنْ
 فَوْقَ السَّمَوَاتِ قَدْ قَامَتْ مَائِمَةٌ^۱
 (۱۵) سَبَطَ النَّبِيُّ أَبِي الْأَطْهَارِ وَالذُّهُ
 الْكَرَّازُ مَوْلَى أَقَامَ الدِّينَ صَارِمُهُ^۲
 صِنُو الزَّكِيِّ جَنَى^۳ قَلْبِ الْبِتُولِ لَهُ
 أَقْسُومَةٌ لَيْسَ فِيهَا مَنْ يُقَاسِمُهُ
 مَطْهَرٌ لَيْسَ يَغْشَى الرَّيْبُ سَاحَتَهُ
 وَكَيْفَ يُغْشَى مِنَ الرَّحْمَنِ عَاصِمُهُ

۱- و نیز در ص ۱۵۱ این بیت را آورده است.

۲- و نیز این بیت را آورده است.

۳- الجنى: ما يُجْنَى من ثمرٍ او ذهبٍ او عسلٍ ج اجزاء و اجنّ يعنى ميوه قلب فاطمه. اقسومی ج اقسامیم بمعنی النصیب و الحظوظ المقسمومه بین الناس و بنابر این اقسومه مبتدای مؤخر و له خبر مقدم است. قاسمته الهال مقاسمه: اخذ کلّ واحد منها قسمة یعنی از برای او حظ و نصیبی است که هیچ کس را در آن شرکتی نیست.

لِلَّهِ طُهُرٌ تَوَلَّى اللَّهُ عِصْمَتَهُ
 أَرْزَاهُ رِجْسٌ عَظِيمَاتٌ جَرَائِمُهُ
 لِلَّهِ مَجْدٌ سَمَا الْأَفْلَاكَ رَفَعْتُهُ
 مَاذَ الْعُلَى عِنْدَ مَا مَادَتْ دَعَائِمُهُ
 (٢٠) خَلِيفٌ^١ أَلَمَ بِأَرْضٍ وَرَدَّهَا^٢ شَرَعٌ
 قَضَى بِهَا وَهُوَ ظَامِي الْقَلْبِ حَائِمُهُ^٣
 هَفَى عَلَى مَا جِدَّ أَرْبَتٌ أَنَامِلُهُ
 عَلَى السَّحَابِ غَدَاً سُقِيَاهُ خَائِمُهُ
 هَفَى عَلَى الْأَلِ صَرَعى فِي الطُّفُوفِ فَمَا
 غَيْرُ الْعَلِيلِ بِذَلِكَ الْيَوْمِ سَائِمُهُ^٤
 أَغْتَمَ^٥ يَوْمٌ بِهِ حُمَّتْ مِلَاجِمُهُمْ
 ثُمَّ أَنْجَلَى وَهُمْ قَتَلَى غَنَائِمُهُ
 حُزْنٌ طَوِيلٌ أَبِي أَنْ يَنْجَلَى أَبَدًا
 حَتَّى يَقُومَ بِأَمْرِ اللَّهِ قَائِمُهُ^٦
 (٢٥) كَيْفَ السُّلُوءُ وَنَارُ الْقَلْبِ تَلْتَهَبُ
 وَالْعَيْنُ خَلْفَ قَذَاهَا دَمْعُهَا سَرِبُ

١- ن خ: صَيِّفٌ.

٢- ن خ: وَرَدَّهَا.

٣- ن خ: هَائِمُهُ.

٤- ن خ: سَائِمُهُ.

٥- ن خ: إِقْتَمَ.

٦- و نيز اين بيت را.

أَلْقَى الْمَصَابُ عَلَى الْإِسْلَامِ كُلِّكَهُ
 فَكُلُّ مُتَسَبِّبٍ لِلدِّينِ مُكْتَسِبٌ
 لَا صَبْرَ فِي فَادِحِ عَمَّتْ رَزِيَّتُهُ
 حَتَّى أُعْتَرَى الصَّبْرَ مِنْهُ الْحُزْنَ وَالْوَصْبُ
 لَا تَقْدِرُ الْعَيْنُ حَقَّ الصَّبْرِ^١ مِنْ صَبَبٍ
 وَإِنْ جَرَتْ^٢ حِينَ يَجْرِي دَمْعُهَا الصَّبَبُ
 يُسْتَحَقُّ الدَّمْعُ فَيَمْنُ قَدْ بَكَتَهُ دَمًّا
 أَرْجَأُهَا الْجَوْنَ وَالْحَضْرَاءُ وَالشُّهُبُ
 (٣٠) قَلَّ الْبُكَاءُ عَلَى رُزْءٍ يَقْلُ لَهُ
 شَوْقُ الْجِيُوبِ وَعَطَّ الْقَلْبُ وَالْعَطْبُ
 كَيْفَ الْعِزَاءُ وَجُثْمَانُ الْحُسَيْنِ عَلَى
 الرَّمَضَاءِ عَارٍ جَرِيحٍ بِالثَّرَى تَرِبٌ
 وَالرَّأْسُ فِي رَأْسِ مَيَّالٍ يُطَافُ بِهِ
 وَيَقْرَعُ السَّنَّ مِنْهُ شَامِتٌ طَرِبٌ
 وَاهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ فِي نَصَبٍ
 أَسْرَى النُّوَاصِبِ قَدْ أَنْضَاهُمْ التَّعَبُ
 وَالنَّاسُ لَا جَاذِعٌ فِيهِمْ وَلَا وَجِعٌ
 وَلَا حَزِينٌ وَلَا مُسْتَرْجِعٌ كَيْبٌ

١- ن خ: القَدْر.

٢- ن خ: يَجْرِي.

(٣٥) فليت عين رسول الله ناظرة

ما ذا جرى بعده من معشر نكبو

كم بعده من خطوب بعدها خطب

لو كان شاهدا لم تكثر الخطب

شاء من الناس لا ناس ولا شاء

هوت بهم في مهاوى الغى أهواء

دانوا نفاقا فلما أمكنت فرص

شنت بهم غارة في الدين شغواء

سألوا عليه سيوفا كان أرفها

لها مضاء إذا سلت وإمضاء

(٤٠) شبوا لإطفاء نور الله نار وغي

لولاها ما شبها قذح وإبراء

وزخزحوا الأمر للأذنان عن ترة

وأخروا من به العلياء علياء

حلت بذلك في الإسلام قارعة

وفتنة تقرع الأشماع صماء

وطخية غشت الأبصار ظلمتها

عمياء قد عممت الأبصار غماء

عدت على أسد الغابات أضبها

وفي الرعاة لها قد عانت الشاء

(٤٥) فَالْحَقُّ مُعْتَصِبٌ وَالْأَرْضُ مُنْتَهَبٌ
 وَفِيئَةُ آلِ رَسُولِ اللَّهِ أَفْيَاءُ
 وَالطَّاهِرُونَ وُلاةُ الْأَمْرِ تَحْتَكُمْ أَلْ
 أَرْجَاسُ فِيهِمْ بِمَا اخْتَارُوا وَمَا شَاؤُوا
 وَبَضْعَةُ الْمُصْطَفَى لَمْ يُرْعَ جَانِبُهَا
 حَتَّى قَضَتْ وَهِيَ غَضْبَاءُ دَاوُهَا دَاءُ
 قَدْ أَبَدَلُوا الْوُدَّ فِي الْقُرْبَى بِبُغْضِهِمْ
 كَأَنَّمَا وُدُّهُمْ فِي الذِّكْرِ بِغُضَاءِ
 (٥٠) هُمْ أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ جَدُّهُمْ
 أَجْرُ الرِّسَالَةِ عِنْدَ اللَّهِ وَوُدُّهُمْ
 هُمْ الْإِئِمَّةُ دَانَ الْعَالَمُونَ لَهُمْ
 حَتَّى أَقَرَّ لَهُمْ بِالْفَضْلِ ضِدُّهُمْ
 سَعَتِ أَعَادِيهِمْ فِي حَطِّ قَدْرِهِمْ
 فَازْدَادَ شَأْنًا وَمِنْهُ اِزْدَادَ حِقْدُهُمْ
 وَنَابَدُوهُمْ عَلَى عِلْمٍ وَمَعْرِفَةٍ
 مِنْهُمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ جَدُّهُمْ
 كَأَنَّ قُرْبَهُمْ مِنْ جَدِّهِمْ سَبَبٌ
 لِلْبُعْدِ عَنْهُ وَأَنَّ الْقُرْبَ بَعْدَهُمْ
 لَوْ أَنَّهُمْ أَمَرُوا بِالْبُغْضِ مَا صَنَعُوا
 فَوَقَّ الذِّي صَنَعُوا لَوْ جَدَّ جَدُّهُمْ

(٥٥) دَعُوا وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ وَ اغْتَصَبُوا
 إِرْثَ الْبَيْتِ وَأَوْزَى الظُّلْمِ زَنْدُهُمْ
 وَأَضْرَمُوا النَّارَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ وَلَمْ
 يَرْجُوا الْوُرُودَ فَبِئْسَ الْوَرْدُ وَرَدُّهُمْ
 وَمَهَّدُوا لِذَوِي الْأَحْقَادِ بَعْدَهُمْ
 أَمْرًا بِهِ تَمَّ مِلْأَقْوَامٌ قَصْدُهُمْ
 أَوْصَى النَّبِيُّ بِرَفْدِ الْأَلِّ أُمَّتَهُ
 فَاسْتَأْصَلُوا فَبِئْسَ الرِّفْدُ رِفْدُهُمْ
 أَبْتِ صَحِيفَتُهُمْ إِلَّا الَّذِي فَعَلُوا
 مِنْ بَعْدِهَا وَأَضَاعَ الْعَهْدَ عَهْدُهُمْ
 (٦٠) تَعَاقَدُوا وَأَعَانْتُهُمْ بِطَانَتُهُمْ
 وَحَلَّ مَا عَقَدَ الْإِسْلَامُ عَقْدُهُمْ
 نَزَتْ أُمِّيَّةٌ حَرْبٍ ثُمَّ مِرْوَانُ
 مَنَابِرًا مَا لَهُمْ فِيهِنَّ سُلْطَانُ
 وَأَعْلَنْتَ لِعِنْتِ لَعْنِ الْوَصِيِّ بِهَا
 وَقَدْ أُقِيمَتْ بِهِ مِنْهُمْ عِيدَانُ
 وَأَضْيَعَةَ الدِّينِ إِذْ قَدْ حَلَّ سَاحَتَهُ
 مِنْ بَعْدِ ذِي الْوَحْيِ غَنَاءٌ وَنِشْوَانُ
 كَمْ قَدْ عَلَا مَا عَلَاهُ الطُّهْرُ ذُو دَنْسٍ
 رَجَسٌ مِنَ النَّارِ بَلْ قِرْدٌ وَشَيْطَانُ

١- [أى من الأقوام، و هى كلمة ركبت من الكلمتين للضرورة الشعرية].

(٦٥) وَ حَارَبَتْ أَلَّ حَرْبٍ مِّنْ بِسَيفِهِمْ
 مِّنْ بَعْدِ مَا حَزَبُوا الْأَحْزَابَ قَدْ دَانُوا
 وَ أَلْجَأَتْ حَسَنًا لِلصُّلْحِ عَنِ مِضْضِ
 وَ جَعَجَعَتْ بِحُسَيْنٍ وَ هُوَ ظَمَّانٌ
 رَمَتْ بِسَهْمِ الرَّدَى مَنِ بِالْحِجَازِ وَ مَنِ
 أَمَّ الْعِرَاقَ وَ قَدْ خَانَتْهُ كُوفَانُ
 قَامَتْ تُطَالِبُ إِذْ دَانَتْ عَلَى تِرْوَةٍ
 أَوْ تَارَ بَدْرٍ بِأَشْيَاحٍ لَهَا بَانُ
 وَ بِالْقَلِيبِ هَوَتْ كَمَ فِيهِ مِنْ وَثْنٍ
 كَانَتْ لَهُ دُونَ وَجْهَةِ اللَّهِ أَوْثَانُ
 (٧٠) وَ قَدْ تَلَاهَا بَنُو الزَّرْقَاءِ ثُمَّ تَلَا
 أَبْنَاءُ ثَلَاثَةِ خَتَّارٍ وَ خَوَّانُ
 فَأَرْهَفُوا لِيْنِي بِنْتِ النَّبِيِّ شُبَا
 حَادَّ السِّيُوفِ وَ دَانَ اللَّبَّ خَوَّانُ
 هَذَا وَ كُلُّهُمْ لِلدِّينِ مُتَّحِلُّ
 سَيِّانٌ مِّنْ مِّثْلِهِمْ كُفْرٌ وَ إِيْمَانُ
 سَدُّ الْمَسَامِعِ مِّنْ أَنْبَائِهِمْ خَبْرٌ
 لَا يَنْقُضِي حُزْنُهُ أَوْ يَنْقُضِي الْعُمُرُ
 مَا حَلَّ بِالْأَلِّ فِي يَوْمِ الطُّفُوفِ وَ مَا
 فِي كَرْبَلَاءَ جَرَى مِنْ مَعْشَرٍ غَدْرُ

(٧٥) قَدْ بَايَعُوا السُّبُطَ طَوْعًا مِنْهُمْ وَرَضَى

وَ سَيَّرُوا صُحُفًا بِالنَّصْرِ تَبَتَدِرُوا
 أَقْبِلْ فَإِنَّا جَمِيعًا شَيْعَةٌ تَبَعٌ
 وَ كُنَّا نَاصِرًا وَ الْكُلُّ مُتَّصِرٌ
 أَقْبِلْ وَ عَجَلٌ قَدْ اخْضَرَ الْجَنَانَ وَ قَدْ
 زَهَتْ بِنَضْرَتِهَا الْأَزْهَارُ وَ الثَّمَرُ
 أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ
 خُلِدَ الْجَنَانُ إِذَا النِّيرَانُ تَسْتَعِرُ
 لَا رَأَى لِلنَّاسِ إِلَّا فِيكَ فَاتٍ وَ لَا

تَخَشُّ اخْتِلَافًا فَنِيكَ الْأَمْرُ مُنْخَصِرٌ
 (٨٠) وَ أَنْتُمْ لَهُ إِذَا لَمْ يَأْتِيهِمْ فَاتٌ
 قَوْمًا لِيَبْعِيَهُمْ بِالنُّكْثِ قَدْ خَفَرُوا
 قَوْمًا يَقُولُونَ لَكِنْ لَا فِعَالٌ لَهُمْ
 وَ رَأَيْهِمْ مِنْ قَدِيمِ الدَّهْرِ مُتَشِيرٌ
 فَعَادَ نَصْرُهُمْ خَذَلًا وَ خَذَلُهُمْ

قَتَلًا لَهُ بِسُيُوفِ لِيَلْعَدَى ادَّخَرُوا
 يَا وَيْلَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ كَمْ ذَبَحُوا
 وَ لَدَّا لَهُ وَ كَرِيهَاتٍ لَهُ أُسْرُوا
 مَا ظَنَّهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ نَظَرَتْ
 عَيْنَاهُ مَا صَنَعُوا لَوْ أَنَّكُمْ نَظَرُوا
 (٨٥) مَا آمَنَ الْقَوْمُ قَدَمًا أَوْ هُمْ كَفَرُوا

مِنْ بَعْدِ آيَاتِهِمْ لَوْ أَنَّكُمْ شَعَرُوا

قَدْ حَارَبُوا الْمِصْطَفَى فِي حَرْبٍ عِتْرَتِهِ
 وَ لَوْ أَغَاثَهُمْ فِي حَرْبِهِ ابْتَدَرُوا
 مَا كَانَ يَنْزِلُ عَنْ سُلْطَانِهِ مَلِكٌ
 وَ لَا لِمُنَيْتِهِ السَّاعَى لَهُا يَنْذُرُ
 مَهْمَا نَسِيَتْ فَلَا أَنْسَى الْحُسَيْنَ وَ قَدْ
 كَرَّتْ عَلَى قَتْلِهِ الْأَفْوَاجُ وَ الزُّمَرُ
 كَمَ قَامَ فِيهِمْ خَطِيئًا مُنْذَرًا وَ تَلَا
 آيَا فَمَا أَغْنَتْ الْآيَاتُ وَ النَّذُرُ
 (٩٠) قَالَ انْسِبُونِي فَجَدِّي أَحْمَدُ وَ سَلُّوا
 مَا قَالَ فِيَّ وَ لَمْ يَكْذِبْكُمْ الْحَبِيرُ
 دَعَوْتُمُونِي لِنَصْرِي أَيَّنَ نَصْرُكُمْ
 وَ أَيَّنَ مَا خَطَّتِ الْأَقْلَامُ وَ الزُّبُرُ
 خَلَاءُتُمُونَا عَنِ الْمَاءِ الْمُبَاحِ وَ قَدْ
 أَضَحَتْ تُنَاهَلُهُ الْأَوْغَادُ وَ الْغُمُرُ
 هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثِ الْآلَ مِنْ ظَمًا
 بِشَرِيَّةٍ مِنْ نَمِيرٍ مَا لَهَا خَطَرُ
 هَلْ رَاحِمٌ يَرَحِمُ الطِّفْلَ الرُّضِيعَ فَقَدْ
 جَفَّ الرُّضَاعُ وَ مَا لِلطِّفْلِ مُصْطَبِرُ
 (٩٥) هَلْ مِنْ نَصِيرٍ مُحَامٍ أَوْ أَخِي حَسَبٍ
 يَرَعَى النَّبِيَّ فَمَا حَامُوا وَ لَا نَصَرُوا

تِلْكَ الرَّزَايَا لَوْ أَنَّ الْقَلْبَ مِنْ حَجَرٍ
 أَصَمَّ كَانَ لِأَدْنَاهُنَّ مُنْفَطِرٌ
 الدِّينُ مِنْ بَعْدِهِمْ أَقْوَتٌ مَرَابِعَةٌ
 وَ الشَّرْعُ مِنْ فَقْدِهِمْ غَارَتِ شَرَائِعُهُ
 قَدْ اشْتَفَى الْكُفْرُ بِالْإِسْلَامِ مُذْ دَخَلُوا
 وَ الْبَغْيُ بِالْحَقِّ لَمَّا رَاحَ صَادِعُهُ
 وَ دَائِعُ الْمَصْطَفَى أَوْصَى بِحِفْظِهِمْ
 فَصَيَّعُوهَا وَ لَمْ تُحْفَظْ وَ دَائِعُهُ^۱
 (۱۰۰) صَنَائِعُ اللَّهِ بَدَاءٌ وَ الْأَنْامُ لَهُمْ
 صَنَائِعُ شَدَّ مَا لَاقَتْ صَنَائِعُهُ^۲
 أَزَالَ أَوَّلَ أَهْلِ الْبَغْيِ أَوَّلَهُمْ
 عَنْ مَوْضِعٍ فِيهِ رَبُّ الْعَرْشِ وَاضِعُهُ^۳
 وَ زَادَ مَا ضَعَّعَ الْإِسْلَامَ وَ انْصَدَعَتْ
 مِنْهُ دَعَائِمُ دِينِ اللَّهِ تَابِعُهُ
 كَمِينَ جَيْشٍ بَدَا يَوْمَ الطُّفُوفِ وَ مِنْ
 يَوْمِ الثَّقِيفَةِ قَدْ لَاحَتْ طَلَائِعُهُ
 يَا زَمِيَّةً قَدْ أَصَابَتْ وَ هِيَ مُخْطِئَةٌ
 مِنْ بَعْدِ خَمْسِينَ مَنْ شَطَّتْ مَرَابِعُهُ

۱ الى ۳- در اعيان الشيعه، ج ۴۸، ص ۱۷۲ در ضمن ترجمه احوال بحر العلوم اين ابیات را ذکر کرده است.

۴- هكذا رأيت في النسخة و الظاهر هو السقيفة يعنى سقيفة بنى ساعدة.

(١٠٥) وَفَجَعَةً مَا لَهَا فِي الدَّهْرِ ثَانِيَةً
هَانَتْ لَدَيْهَا وَإِنْ جَلَّتْ فَجَائِعُهُ
وَلَوْعَةً أَضْرَمَتْ فِي قَلْبِ كُلِّ شَجٍ
نَارًا بَلَاذِعَتِهَا صَابَتْ مَدَامِعُهُ
لَا الْعَيْنُ جَفَّ بِسَفْعِ النَّارِ مَدْمَعُهَا
وَلَا الْفُؤَادُ جَنَى بِالذَّمْعِ سَافِعُهُ
كُلُّ الرِّزَايَا وَإِنْ جَلَّتْ وَقَائِعُهَا
تُنْسَى سِوَى الطَّفِّ لَا تُنْسَى وَقَائِعُهَا
ذَاذُوا عَنِ الْمَاءِ ظَمَانًا مَرَاضِعُهُ
مِنْ جَدِّهِ الْمِصْطَفَى السَّاقِي أَصَابِعُهُ
(١١٠) يُعْطِيهِ إِبَاهَمَهُ أَنَا وَآوَنَةً
لِسَانَهُ فَاسْتَوَتْ مِنْهُ طَبَائِعُهُ
لِلَّهِ مُرْتَضِعٌ لَمْ يَرْتَضِعْ أَبَدًا
مِنْ ثَدْيِ أُنْثَى وَمِنْ طَه مَرَاضِعُهُ
سِرٌّ بِهِ خَصَّصَهُ بَارِيهِ إِذْ جُمِعَتْ
وَأُودِعَتْ فِيهِ مِنْ أُسْرَى وَدَائِعُهُ
عَرَسٌ سَقَاهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ يَدِهِ
وَطَابَ مِنْ بَعْدِ طَيْبِ الْأَصْلِ فَارِعُهُ
ذَوَتْ بِوَاسِقَتِهِ إِذْ أَظْمَأُوهُ فَلَمَّ
يُقَطِّفُ مِنَ الثَّمَرِ الْمَطْلُوقِ يَانِعُهُ

(١١٥) عَدَّتْ عَلَيْهِ يَدُ الْجَانِينِ فَانْقَطَعَتْ

عَنْ مُجْتَنَى يَنْعِهِ الزَّاكِي مَنَافِعُهُ

قَضَى عَلَى ظَمَأٍ وَ الْمَاءِ قَدْ مُنِعَتْ

بِمُشْرَعَةِ الْقَنَا عَنْهُ مَشَارِعُهُ

قَدْ حَرَّمُوهُ عَلَيْهِ فِي الْحَيَوَةِ وَ مِنْ

بَعْدُ اسْتَحَلُّوا لِكَيْ تَعْفُو مَضَاجِعُهُ

هَمُّوا بِاطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ وَ اجْتَهَدُوا

فِي وَضْعِ قَدْرِ مَنْ الرَّحْمَنِ رَافِعُهُ

لَمْ أَنْسِهِ إِذْ يُنَادِي بِالطُّغَاةِ وَ قَدْ

تَجَمَّعُوا حَوْلَهُ وَ الْكُلُّ سَامِعُهُ

(١٢٠) تَرَجُّونَ جَدِّي شَفِيعًا وَ هُوَ خَصْمُكُمْ

وَ يَلِّ لِمَنْ خَصَمُهُ فِي الْحَشْرِ شَافِعُهُ

يَوْمَ بَنُو الْمُصْطَفَى الْهَادِي ذَبَائِحُهُ

وَ الْفَاطِمِيَّاتُ أَسْرَاءُ نَوَائِحُهُ

وَ سَبَطُ أَحْمَدَ عَارٍ بِالْعَرَاءِ لَقِيَّ

مُرْمَلٌ بِالْأَدْمَا جَرَحِي جَوَارِحُهُ

فَوْقَ الْقَنَا رَأْسُهُ يُهْدِي لِكَاشِحِهِ

فَنَالَ أَقْصَى مُنَاهُ مِنْهُ كَاشِحُهُ

كَمْ هَامٍ عَزٌّ وَ أَيْدٍ لِلْسَّمَاحِ وَ كَمْ

أَقْدَامٍ سَبَقَتْ بِهَا طَاحَتْ طَرَائِحُهُ

(١٢٥) وكم حريم لأهل البيت مُحترَم
 قد استجَلَّ وكم صاحت صوائحه
 مُصابٌ خامس أصحاب الكساء وهم
 أهل العزاء بهم حَلَّت فوادحه
 لم يُنس قطُّ ولا الذكري مُجدده
 أوري بزند الأسي في الحشرِ قادحه
 كيف السُّلُو عن المكسورِ مُنفرِداً
 من غير نسوتهِ خلوا مطارحه
 يلقى الأعدى بقلبٍ منه مُنقسم
 بين الخيامِ وأعداء تكافحه
 (١٣٠) واللحظ كالقلب عينٌ نحو نسوتهِ
 تزئنو وعينٌ لِقومٍ لا تبارحه
 هُفَى عليه وقد مال الطغاة إلى
 نحو الخيامِ وخاض النقع سابعه
 قال اقصدوني بنفسى - و اتركوا حرمى
 قد حان حينى وقد لاحت لوائحه
 اعزز بناصر دين الله مُنفرِداً
 في مجمعٍ من بنى عبادة الوثن^١
 يوصى الأجابة ألا تقبضوا بيدي
 إلا على الدِّين في سرٍّ وفي علن

١- نفس المهموم، ص ٢٧٦، ابن اشعار را به شيخ كاظم ازرى نسبت مى دهد.

(١٤٠) وَإِنْ جَرَى أَحَدُ الْأَقْدَارِ فَاصْطَبِرُوا

فَالصَّبْرُ فِي الْقَدَرِ الْجَارِي مِنَ الْفِطَنِ

سَقِيًّا لِهَمَّتِهِ مَا كَانَ أَكْرَمَهَا

فِي سَقِي ظَامِي الْمَرَاضِي مِنْ دَمِ هَتِينٍ

يَقُولُ وَالسَّيْفُ لَوْلَا اللَّهُ يَمْنَعُهُ

أَبِي بِأَنْ لَا يَرَى رَأْسًا عَلَى الْبَدَنِ

يَا خَيْرَةَ الْغَدْرِ إِنْ أَنْكَرْتُمْ شَرَفِي

فَلِإِنَّ وَعِيَّةَ الْهَيْجَاءِ تَعْرِفُنِي

وَمُنْذَرَقِي مِنْبَرِ الْهَيْجَاءِ أَسْمَعَهَا

مَوَاعِظَ مِنْ فُرُوضِ الطَّعْنِ وَالسِّنِّ

(١٤٥) كَأَنَّ أَسْيَانَهُ إِذْ تَسْتَحِلُّ دَمًا

صَفَايِحُ الْبَرْقِ حَلَّتْ عُقْدَةَ الْمُزْنِ

لِلَّهِ حَمَلْتُهُ لَوْ صَادَفَتْ فَلَكَّا

لَحَرَّ هَيْكَلُهُ الْأَعْلَى عَلَى الذَّقَنِ

حَتَّى إِذَا لَمْ تُصَبِّ مِنْهُ الْعِدَى عَرَضًا

رَمَوْهُ بِالنَّبْلِ عَنِ مَوْتُورَةِ الضَّغَنِ

فَانْقَضَ عَنْ مُهْرِهِ كَالشَّمْسِ مِنْ فَلَكَ

فَغَابَ صُبْحُ الْهُدَى فِي الْفَاجِمِ الدُّجَنِ

وَاصْبَحَتْ ظُلُمَاتُ الشَّمْرِ مُحْدَقَةً

مِنَ الْحُسَيْنِ بِذَلِكَ النَّيْرِ الْحَسَنِ

(١٥٠) قُلْ لِلْمَقَادِيرِ قَدْ أَحْدَثَتْ حَادِثَةً
 غَرِيبَةَ الشِّكْلِ مَا كَانَتْ وَ لَمْ تَكُنِ
 أَمْثَلُ شِمْرٍ أَذَلَّ اللَّهُ جَبْهَتُهُ
 يَلْقَى حُسَيْنًا بِذَلِكَ الْمُلتَقَى الْحَشِينِ
 وَاحْسِرَةَ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا عَلَى قَمَرٍ
 يَشْكُو الْخُسُوفَ عَلَى غَسَّالَةِ اللُّدُنِ
 مَا لِلْحَوَادِثِ لَا دَارَتْ دَوَائِرُهَا
 أَصَابَتْ الْجَبَلِ الْقُدَيْسِيَّ بِالْوَهْنِ
 يَوْمٌ بَكَتْ فِيهِ عَيْنُ الْمُكْرَمَاتِ دَمًّا
 عَلَى الْكَرِيمِ فَبَلَّتْ فَاضِلُ الرَّدَنِ
 (١٥٥) يَوْمٌ أَجَالَ الْقَذَا فِي عَيْنِ فَاطِمَةَ
 حَتَّى اسْتَحَالَ وَعَاءُ الدَّمْعِ كَالْمُزْنِ
 لَمْ تَدْرِ أَيَّ رَزَايَا الطَّغْفِ تَنْدُبُهَا
 صَرَبًا عَلَى إِهَامِ أُمِّ سَيِّبَا عَلَى الْبَدَنِ
 هِيَ الْمَعَالِمُ أَبْلَتْهَا يَدُ الْغَيْرِ
 وَ صَارِمُ الدَّهْرِ لَا يَنْفِكُ ذَا أَثَرٍ
 أَيْنَ الْأُولَى كَانَ إِشْرَاقُ الزَّمَانِ بِهِمْ
 إِشْرَاقُ نَاحِيَةِ الْأَكَامِ بِالزُّهْرِ

١- همان مصدر، ص ٣٢٦، این اشعار را به شیخ کاظم ازری نسبت می دهد.

جَارَ الزَّمَانُ عَلَيْهِمْ غَيْرَ مُكْتَرِثٍ
 وَأَيُّ حُرٍّ عَلَيْهِ الدَّهْرُ لَمْ يَجْرِ
 (۱۶۰) لِلَّهِ مِنْ فِتْيَةٍ فِي كَرْبَلَاءَ تَوَا
 وَعِنْدَهُمْ عِلْمٌ مَا يَجْرِي مِنَ الْقَدْرِ
 صَالُوا وَلَوْ أَقْضَاءُ اللَّهُ يُمَسِّكُهُمْ
 لَمْ يَتْرُكُوا مِنْ بَنَى سُفْيَانَ مِنْ أَثَرِ
 سَلَّ كَرْبَلَا كَمْ حَوَتْ مِنْهُمْ هِلَالٌ دُجِي
 كَأَنَّهَا فَلَكُ لِلْأَنْجُمِ الزُّهْرِ
 وَصَفَقَةَ الدِّينِ لَمْ تُنْفِقْ بِضَاعَتَهُ
 فِي كَرْبَلَاءَ وَلَمْ تُزْبَحْ سِوَى الضَّرْرِ
 وَأَضْبَحَتْ عَرَسَاتُ الْعِلْمِ دَارَسَةً
 كَأَنَّهَا الشَّجَرُ الْخَالِي عَنِ الثَّمْرِ
 (۱۶۵) قَدْ غَيَّرَ الطَّعْنَ مِنْهُمْ كُلَّ جَارِحَةٍ
 إِلَّا الْمَكَارِمُ فِي أَمْنٍ مِنَ الْغَيْرِ
 لَمْ أَنَسَ مِنْ عَثْرَةِ الْهَادِي حَاجِحَةً
 يُسْقُونَ مِنْ كَدْرِ يُكْسُونَ مِنْ عَفْرِ
 لَهْفَى لِزَأْسِكَ وَالْحَطَّارُ يَرْفَعُهُ
 قَسْرًا فَيَسْجُدُ رَأْسَ الْمَجْدِ وَالْحَطَّارِ

۱- و حقیر گوید: سه بیت هی المعالم، این الاولی و جاز الزمان، را در وقایع الايام، ج محرم الحرام، از طبع حروفی اسلامیه، ص ۷۷، به شیخ کاظم ازری نسبت داده است.

مَنْ الْمُعَزَّى رَسُولَ اللَّهِ فِي مَلَأِ
كَانُوا بِمَنْزِلَةِ الْأَشْبَاحِ لِلصُّورِ

انتهى.^١

راجع به نسب مرحوم بحر العلوم

راجع به نسب مرحوم بحر العلوم در *روضات الجنات* جلد ٢ صفحه ١٣٨ فرماید: السيد مهدي بن السيد مرتضى بن السيد محمد الحسني الحسيني الطباطبائي النجفي. و در صفحه بعد از آن فرماید: ثم ليُعلم أن جهة تعبيره عن سمة سمينا العلامة المجلسي بخالنا العلامة - عند ذكره لرواية هذا السيد المعظم عليه عنه بواسطة أبيه القمامة - هي، كما ذكره بعض من نقدنا خبره أن جدّه الأجد الامير سيد محمد الطباطبائي (الذي هو والد ابيه السيد مرتضى و والد السيد عبدالكريم الواقع في مختم نسبه الذي مضى و أحد المشايخ الثلاثة لرواية سمينا المروّج البهبهاني) قد كان هو ابن اخت سمينا العلامة المجلسي و من جملة اولاد بنات والده المولى محمد تقى. [ثم ذكر وجه لقبه - رحمة الله عليه - بالطباطبائي ما مضمونه:]

و لما كان مثل هذا الموضوع انسب المقامات لبيان حقيقة هذه النسبة التي هي لجماعة من أعظم علمائنا السادات و فحول أرباب السعادات فنقول: إن خير من تعرّض لذلك هو صاحب عمدة الطالب الذي قد سبق منّا الاشارة الى اسمه و نسبه في ذيل ترجمة سيدنا المرتضى و السيد ابن معية الحسني الديباجي و ذلك أنه وضع كتابه المذكور (الذي جعله في انساب آل أبي طالب على) مقدّمة يذكر فيها اسم حضرة أبي طالب و نسبه و عدد اولاده ثم اصول ثلاثة يذكر فيها أعقاب أبنائه الثلاثة (الذين قد

١- جنگ ٨، ص ٦٨ الى ٧٨.

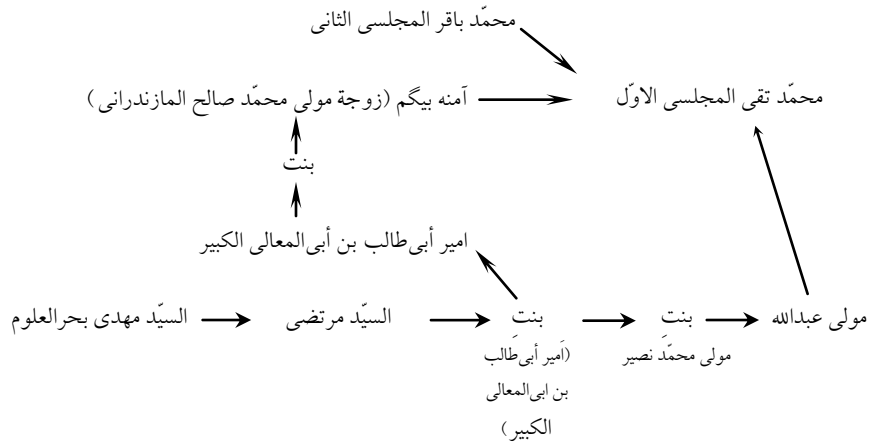
بقي منهم العقبُ والسَّليلُ وهم غير طالب الأكبر) بثلاثين من عليّ وبعشرين من جعفر وبعشر سنين من عقيل، ثمّ فصول خمسة يذكر فيها عقيب سيّدنا امير المؤمنين عليه السّلام من الحسن والحسين والعبّاس ومحمّد بن الحنفية وعُمَر الأُطرف على سبيل التفصيل، ثمّ مقصدين يذكر فيهما عقب مولانا الحسن المجتبي من زيد بن الحسن وابي محمّد الحسن المثني، ثمّ معالم خمسة يذكر فيها عقب هذا الحسن من الحسن المثلي و من عبدالله المحض الذي لُقّب به لمكانه من الحسين جميعاً من جهة كون امه فاطمة بنت الحسين الشّهيد فاطمة الكبرى و من جعفر بن الحسن الذي هو صاحب الخطب والكلمات الفصاح و من داود ينسب الى امه المحترمة رواية كيفية عمل الاستفتاح و من ابراهيم القمر الذي هو والد الامام زاده اسميعيل الديباج و هو والد ابراهيم الثاني الملقب بطباطبا ثم انه لما بلغ الى المعلم الثاني الذي كان قد جعله في خبر ابراهيم القمر قال والعقبُ من ابراهيم القمر في اسميعيل الديباج وحده ويكنّى أبا ابراهيم ويقال له: الشريف الخلاص و شهد فخاً والعقب منه في رجلين الحسن التج و ابراهيم طباطبا.

الى ان قال بعد ذكره اعقاب الحسن التج الذين من جملتهم سادات بنى مَعِيّة السابق اليهم الاشارة في ذيل ترجمة امامهم السيّد تاج الدين الحلّي احد مشايخ اجازة شيخنا الشّهيد.

وامّا ابراهيم طباطبا ابن اسميعيل الديباج ولُقّب بطباطبا لأنّ أباه اراد ان يقطع له ثوباً و هو طفل فخيره بين قميص و قباء فقال: طباطبا يعنى قبا قبا، وقيل: بل أهل السّواد لقّبوه بذلك و طباطبا بلسان النبطيّة سيّد السادات نقل ذلك ابونصر البخارى عن النّاصر للحقّ. انتهى. و رأيت ايضاً في بعض المواضع المعترية في وجه هذه التسمية انّ هذا الرّجل دخل في روضة جدّه رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم يوماً شريفاً و هو في حالة حسنة فلمّا سلّم على الحضرة المقدّسة سمع قائلاً من وراء السّتر يقول له: طباً طباً!

- بكسر الطاء - فلو صحَّ فهي عبارة أخرى عن قولهم: طوبى لك و نصَّبها على المصدرية من طاب يطيب و فتحة الطاء فيها من جهة كثرة الاستعمال قال صاحب كنز اللغة طب: بخشيدن و منه قوله تعالى ﴿فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ﴾^١ اي: وهبن، كذا في التفسير و خوش شدن و خوش بو شدن. فليتأمل و لا يغفل.

و در كتاب الكنى و الالتاب صفحه ٦٢ از جلد ٢ فرمايد: و ليعلم ان العلامة بحر العلوم يتصل بالمجلسيين من بعض جداته فانَّ والدة العالم الجليل السيد مرتضى كانت أمه بنت الامير أبي طالب بن أبي المعالي الكبير و أمها بنت المولى محمد نصير بن المولى عبدالله بن المولى محمد تقى المجلسى، و ام الامير أبي طالب بنت المولى محمد صالح المازندراني من أمته بيگم بنت المولى محمد تقى المجلسى فنسب العلامة بحر العلوم يتصل الى المجلسى الاول من طريقين فصار المجلسى الاول له جدًّا و المجلسى الثانى خالًّا كاستاذ الاكبر المحقق البهبهاني فانَّ أمه بنت الآغا نورالدين بن المولى محمد صالح المازندراني و امه أمته بيگم بنت المولى محمد تقى المجلسى.^٢



١- سورة النساء (٤) قسمتى از آيه ٤.

٢- جنگ ٧، ص ٤٠ الى ٤٢.

[مطالب منقوله از علامه طباطبائی رضوان الله علیه در احوال ایشان]

حضرت استاد گرامی ما علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - می فرمودند: روزی در حین تدریس، بحرالعلوم در بیان سند متصل روایتی که معنعناً می شمردند، در سلسله روایت یکی را مثلاً محمد بن الحسین گفتند. یکی از شاگردان گفت: حسین بن محمد است! مرحوم بحرالعلوم گفتند: چه می گوئی ای فرزند؟! می خواهی پدران او را تا آدم و پسران او را تا قیامت، یکایک بهشتی و جهنمی را برای شما بشمارم؟!]

و دیگر آنکه می فرمودند: بحرالعلوم مدت عمرش قلیل بود، ۵۷ سال عمر کرد (از ۱۱۵۵ تا ۱۲۱۲ هجریه قمریه)، و چون مریض شد و برای او طبیب آوردند؛ و طبیب نبض او را گرفت، تعجب کرد و گفت: این مرد متحمل کارهای سنگین و صعب بوده است، و نبض او بعینه مانند نبض یک چاروادار (چهار پادار) است.

اقول: در بین علمای نجف و کربلا مشهور و معروف است که دیوارهای فعلی مسجد کوفه و مقامهای مسجد کوفه و مقامهای مسجد سهله و مقام حضرت حجّت و قبر هود و صالح را در وادی السلام نجف اشرف، مرحوم بحرالعلوم تعیین و تعمیر نموده است.

درباره احوالات آن مرحوم به *روضات الجنات* و *تنقیح المقال* و *فوائد الرضویه* و *أعیان الشیعه* و *دارالسلام نوری* و *تاریخ سامراء*، جلد اول و غیرها مراجعه شود.

[مطالب منقوله از کتاب طرائق الحقائق در احوال ایشان]

در *طرائق الحقائق*، جلد سوم، صفحه ۲۱۷، فرماید:

«سید قطب الدین (سید محمد حسینی نیریزی شیرازی ذهبی) بعد از پی سپر

کردن اغلب بلاد ایران و توقّف در هرجا خاصّه نجف اشرف، جمعی کثیر از آن حضرت فیض و بهره‌ور آمده، در آن ارض اقدس فتوحات مکّیه درس می‌فرموده و بعد از تحقیقات بسیار، عبارت کتاب را با تحقیقات مطابق می‌فرموده، و جناب رضوان جایگاه آقا سیدمهدی طباطبائی بحر العلوم، مولی محراب گیلانی و آقا شیخ محمّد جعفر مجتهد نجفی از فیض تدریس و تذکیر و طریقت آن جناب فیض یاب شده، به کمال انسانیت فائض گردیدند.»

و همچنین در صفحه ۳۳۹، از میرزا جلال الدین مجد الاشراف ذهبی، در دیباچه‌ای که به نام *تامّ الحکمة* بر کتاب *شرائط الطریقه و قوام الانوار* مرحوم پدرش: میرزا بابای شریفی نوشته است، عین عبارت زیر را آورده است:

«دوره، منتهی به جناب سیدی سید قطب الدین محمّد - قدس سرّه العزیز - گردید و جمعی کثیر در خدمت ذی موهبت اکسیرخاصیت، تربیت شده عموماً، و از خواصّ حاضرین حوزه مبارکه چند نفری از رجال به نهایت رتبه علم و عمل و حال فائض آمده به نحوی که صاحب یرلیغ^۱ ولایت و اجازة معنویّه گردیده؛ هر یک نفر را به سمتی مأمور فرموده؛ وصیت نموده به آنها که حکمت مبتدعه فلاسفه یونانیّه از ازمّنه سابقه در میان خلق بی‌خبر از حقیقت باقیمانده و با قواعد این دین مبین تطبیق ندارد. جناب شامخ الألقاب آخوند ملاً محراب گیلانی - قدس سرّه العزیز - را به اصفهان و عراق عجم مأمور فرموده، و جنابان مستطابان مولانا آقا سید مهدی بحر العلوم و مولانا شیخ جعفر نجفی فقیه - قدس سرهما - را در سمت عتبات عالیات - علی مشرفها السلام و التّحیات - و عراق عرب مقرر فرموده، و جناب شامخ الفضائل و الاوصاف شیخ الشیوخ شیخ احمد أحسانی - قدس سرّه العزیز - را به اطراف ایران مأمور، که در حرکت باشند.» (و

۱- یرلیغ و یرلیغ [مأخوذ از مغولی] فرمان پادشاهی، از کتاب *قیاس*، اجازة و فرمان شاه یا امیر.

صفحه ۱۵۳، جلد ۳، طبع سنگی).^۱

راجع به بحر العلوم و رساله سیر و سلوک او

در *طرائق الحقایق* از طبع حروفی، جلد ۳، صفحه ۳۹۴، مرحوم معصومعلی شاه در ضمن احوالات پدرش رحمتعلی شاه آورده است که:
 «و رساله‌ای از سید بحر العلوم - اعلی الله مقامه - در عرفان به خط ایشان دیدم که جزوی هم شرح اربعینیات خود را ضمیمه فرموده بود، برای مرحوم حاجی عبدالعظیم هراتی که اظهار ارادات خدمت آن حضرت می‌نموده.»
 و در صفحه ۴۳۰ از همین جلد، در ضمن ترجمه حال حاجی عبدالعظیم هروی گوید:

«الحاج عبدالعظیم الهروی با برادرش حاج عبدالکریم ساکن طهران و از تجار معروف بودند؛ در سال هزار و دویست و نود و چهار راقم را ملاقاتش در طهران حاصل گردید. از هشتاد سنین عمرش تجاوز می‌نمود، چشم سرش به واسطه نزول نابینا شده بود و دیده دلش به نور ولایت روشن؛ از ارادتمندی خود خدمت رحمت مآب نقل‌ها داشت. و کتابی که نسبتش به مرحوم سید بحر العلوم در شرح کتاب سیر و سلوک سید ابن طاوس - علیه الرحمه - به خط جناب والد برای حاج مذکور مشاهده شد، و بعضی از وقایع اربعینیات خود را اضافه فرموده بودند.»

[کیفیت ارتباط سید بحر العلوم با نورعلی شاه]

و در صفحه ۱۹۹ از همین جلد، در ضمن احوال محمدعلی نورعلی شاه گوید:

۱- جنگ ۱۵، ص ۱۷ الی ۱۸/۱.

«مخالف و مؤلف محو او بودند. مدّت پنج سال در عراقِ عرب مجاور، و در حلقهٔ ارادتش بسیاری درآمدند.»
تا آنکه گوید:

«مخصوص بعضی از ساکنین آن دیار که مقدّس بودند متوحّش گردیدند و از در انکار و تفسیق، بل تکفیر که برهان بی‌خردان است در آمدند. علی‌الجمله جمعی از علماء و محقّقین که ارباب یقین بودند، در نهانی دست ارادت به وی دادند - و بعد از این ذکر ایشان بیاید - و بسیاری آشکارا محضری در طعن و ردّش نوشته و خدمت جناب حجة الاسلام آقا سیّد مهدی طباطبائی ملقّب به بحرالعلوم - طاب ثراه - که شرح فضائلش در کتب رجال مسطور و اقوالش در فقه مستشهد و مذکور و مرثی آن حضرت مشهور است، فرستادند، که آن بزرگوار را در این کار و آن کار شریک خود نمایند.

سیّد بحرالعلوم در جواب فرمود: اگر مرا در مسائل دینیّه مقلّد دانسته‌اید، از من چه امضای حکم خود می‌طلبید؟! و اگر مرا مجتهد می‌دانید تا بر من چیزی معلوم نشود حکمی نتوانم نمود! من در نجفم و شما در کربلا و این شخصی که نام می‌برید، ندیده‌ام و نمی‌شناسم، و معرفتی به کفر و ایمانش ندارم! عمّا قریب به عزم زیارت مخصوصه به کربلا خواهم آمد و تحقیق امر او خواهم کرد.

چون این جوابِ صواب به کربلا رسید، منکرین ساکت و منتظر بودند، تا هنگام زیارت مخصوصه رسید و حسب الوعده سیّد وارد شدند و در ایّام توقّف به فکر تحقیق امر افتادند. آخر الأمر جناب بحرالعلوم به عالمی آمین که به هر دو طرف راه داشت، (و ظاهراً مرحوم ملاّ عبدالصّمد همدانی باشد) فرمود: می‌خواهم این مرد را که جمعی تکفیر می‌کنند، و مستعدّ هلاکت او هستند در یک مجلس ببینم و از او عقائد او را جويا شوم؛ و خواهش دارم که او را دعوت نمائی در خانهٔ خود، شبی به طریق اختفا، و من نیز در ظلمت لیل به تنهائی به آنجا آمده او را

ملاقات نمایم!

آن مرد عالم آمین، حقیقت حال را به راستی خدمت نورعلی شاه عرض کرد؛ فرمودند: مضایقه ندارم و شبی را معین کردند. و جناب سید بحر العلوم رعایت احتیاط فرموده، دستورالعملی به شخص مُضیف دادند که جلوس، قریب به یکدیگر نباشد، قلیان جداگانه، و غذا در مجموعه و ظرف علیحده، و اگر قلیان سید را بکشد، بیرون برده تطهیر نماید.

الحاصل، بعد از ملاقات جناب سید خطاب فرمودند که: آقا درویش، این چه همه‌ای است که در میان مسلمانان راه انداخته‌ای؟!

در جواب گفت که: من «آقا درویش» نیستم! نام من نورعلی شاه است.

سید فرمود: شاهی شما از کجا رسیده؟!

جواب گفت: از جهت سلطنت و غلبه و قدرت بر نفس خود، و سایر نفوس!

سید فرمود: بر سایر نفوس از کجا؟!

مُضیف می‌گوید: تصرفی به ظهور رسید و تغییری پیدا و تحیری حاصل گردید که از وصف آن عاجز است! و جناب سید به من فرمودند: قدری در بیرون در باشید که مرا سخنی است! بیرون خانه رفته، بنشستم تا وقتی که مرا خواندند. و قلیان دیگر که آوردم، سید بزرگوار به دست خود به ایشان دادند و در یک ظرف غذا خوردند؛ و آن شب چنین گذشت.

و جناب سید شبی دیگر خواهش ملاقات کرد، به نورعلی شاه گفتم، فرمود: ما را کاری نیست و اگر ایشان را کاری است نزدیک بیایند.

لهذا بعضی از شب‌ها که کوچه خلوت می‌شد جناب سید و من عبا بر سر کشیده به منزل شاه می‌رفتیم. ولی چون اهالی کربلا به توقّف نورعلی شاه راضی نبودند، به سعی جناب سید بحر العلوم و آقا میر سید علی (صاحب ریاض)، نورعلی شاه به قصد زیارت مکه معظمه از سلیمانیه به جانب موصل مسافرت و

مهاجرت جسته، بدان مُلک وارد شد.

و بعضی نوشته‌اند که قریب پنج سال که نورعلی‌شاه توقّف در عتبات نمود، دو بار او را سمّ دادند و قضا نرسیده بود، و آخر الامر در ولایت موصل سنه هزار و دویست و دوازده، موافق کلمه غریب به جنّت عدن منزل گزید. «- الی آخر ما ذکره.

حضرت آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی - دامت برکاته - می‌فرمودند: تصرفی که حاصل شد در ظاهر این بود که سید که دور نشسته بود چنان مجذوب نورعلی‌شاه شد که آن‌قدر به جلو آمد که در مقابل هم قرار گرفته و نزدیک بود زانوهای آنها به هم بخورد...^۱ - انتهی.

[کیفیت تصویر مرحوم سید بحر العلوم]

روز یازدهم شهر ذوالحجّة الحرام ۱۴۱۱، جناب حجة الاسلام آقای حاج سید مهدی رجائی، آفازاده گرامی حضرت آیه الله حاج سید محمد رجائی اصفهانی - دام علاهما - که به بنده منزل در مشهد تشریف آوردند، در ضمن مذاکرات فرمودند: من از آقا شیخ کاظم کتبی (که از کتاب‌فروش‌های نجف اشرف بود) شنیدم که می‌گفت:

روزی در منزل مرحوم آیه الله حاج سید محمد صادق بحر العلوم (اخوی مرحوم آیه الله حاج سید محمد تقی) در مکتبه ایشان بودم و از مرحوم بحر العلوم (جدّ اعلای ایشان: سید مهدی بن سید مرتضی) سخن به میان آمد؛ ایشان برخاست و از قفسه کتاب‌ها تصویری را آورد و گفت: این عکس مرحوم جدّ ماست. شمایی بود که با قلم تصویر کرده بودند و عمامه ایشان سبز رنگ و به شکل عمامه درویشان بود. زی و لباس و شمایل او بعینه مانند درویشان بود و کشکولی هم داشت.

۱- همان مصدر، ص ۷۵ الی ۷۷.

شیخ کاظم می گفت: من متأسفم از آنکه چرا از ایشان آن را نگرفته و نمونه‌ای از آن برنداشتم.^۱^۲

۱- جنگ ۱۳، ص ۸۱.

۲- [حکایتی از معلّق محترم درباره حضرت آیه الله آقای حاج سید مهدی بحرالعلوم - رحمة الله علیه]

[پی بردن به روح تکلیف و حقیقت احکام و روح شرع (ت)]

از جمله حکایاتی که مرحوم والد - رضوان الله علیه - درباره مرحوم سید مهدی بحرالعلوم - رحمة الله علیه - می فرمودند اینک:

مرحوم بحرالعلوم در ایام تابستان، نماز مغرب و عشاء را در مسجد کوفه اقامه می کردند و بسیاری از علماء و فضلاء نجف هر شب در این نماز در مسجد کوفه شرکت می کردند، و پس از اقامه نماز مغرب و عشاء و گذشت پاسی از شب به نجف مراجعت می نمودند. ازدحام جمعیت از اصناف مختلف در مسجد کوفه به حدی بود که اگر فردی تأخیر می کرد جای نشستن پیدا نمی کرد.

خادم مسجد که فردی بسیار مخلص و پاک سرشت و صافی ضمیر بود نسبت به مرحوم سید ارادتی خالصانه و بی پیرایه و محبتی غریب داشت و هر روز قبل از آمدن ایشان با عشق و خلوصی بی شائبه قلیانی آماده می کرد و هنگام آمدن مرحوم سید آن را کنار جانماز ایشان قرار می داد و خود در کنار جانماز می نشست و از تماشای جمال سید هنگام کشیدن قلیان لذت می برد، و مرحوم سید نیز با او به مزاح و مطایبه و گفتگو می پرداخت تا اینکه وقت نماز مغرب می رسید و سید برای اقامه نماز آماده می گشت و آن فرد مخلص قلیان را برمی داشت و می برد. و لذا دأب مرحوم سید این بود که هر روز قریب نیم ساعت زودتر از موعد نماز مغرب به مسجد کوفه می آمد تا به واسطه این لطف و ارادت خادم تأخیری در نماز جماعت پیدا نشود. روزی بر حسب اتفاق مرحوم سید نتوانست به موقع در مسجد کوفه حضور یابد و هنگامی وارد مسجد شد که وقت نماز مغرب رسیده بود و طبعاً دیگر فرصت کشیدن قلیان و اختلاط با خادم از دست رفته بود، و مرحوم سید می بایست به اقامه نماز بپردازد. خادم مسجد که از این تأخیر ملول و دل شکسته شده بود با توجه به حلول وقت نماز و انتظار جمعیت، از آوردن قلیان صرف نظر نمود و حتی به جهت حال سید از برخورد و سلام به ایشان اجتناب نمود.

← مرحوم سید که دید از آن خادم خبری نشد خود به دنبال او فرستاد و از او پرسید: چرا برای ما قلیان نیاوردی؟ خادم عرض کرد: آخر شما تأخیر کردید و فرصت قلیان کشیدن از دست رفت و من شرم کردم که در چنین حالتی بیاورم. مرحوم سید فرمود: برو و قلیان را بیاور، تا من قلیان نکشم نماز نمی‌خوانم.

خادم که تصور چنین مطلبی را از مرحوم سید نداشت با شعفی خاص سر از پا نشناخته به اطاق خود رفت و قلیان آماده را برای مرحوم سید آورد و کنار ایشان قرار داد.

مرحوم سید او را دعوت به جلوس فرمود و طبق معمول همراه با مطایبه و مزاح با تانی و آرامش تام به کشیدن قلیان پرداخت؛ گوئی انگار نه انگار تأخیری روی داده است و جمعیتی این چنین در انتظار اقامه جماعت می‌باشند. و پس از اتمام تدخین با سرور و شعف و انبساط خاطر خادم مخلص، برخاست و به اداء نماز مغرب پرداخت.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - سپس اضافه فرمودند: این روش و کردار مرحوم سید فقط از عهده و شخصیت فردی بر می‌آید که به روح تکالیف و حقیقت احکام و ملاکات و وظائف شرع احاطه پیدا نموده است.

شکی نیست که اداء نماز در اول وقت دارای فضیلتی است که جز در بعضی از موارد مستثنی نمی‌توان برای او بدیل و جایگزینی فرض نمود؛ چنانچه در اخبار وارد است: نماز در اول وقت رضوان پروردگار و در انتهای آن، غفران خدای متعال می‌باشد.

از دیدگاه و منظر لواداران شریعت و اولیای الهی حلول وقت نماز به معنای اذن دخول به حریم قدس إله و زمان اتصال نفس و روح و سر بنده با معبود و معشوق و محبوب خویش است. اذان مؤذن در وقت نماز حکایت از فرا رسیدن وعده دیدار بنده‌ای را می‌کند که ساعت‌ها در انتظار رؤیت جمال محبوب خویش، دچار درد و محنت فراق گشته است؛ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام وقت زوال به بلال نمی‌فرمود: *أرحنا یا بلال*، ای بلال ما را با نوای دلنشین اذان از رنج و تعب اشتغال به کثرات و حرمان از انس و قرب به پروردگار خلاص کن! و مگر در احوال امام سجاد علیه السلام نیامده است که آن حضرت هنگام نزدیک شدن وقت نماز دچار انقلاب و اضطراب موعود وصال و لقای پروردگار می‌شدند؟

در منظر عرفاء الهی و حضرات معصومین علیهم السلام نماز ایجاد ربط و اتصال جمیع شراشر وجود با مبدأ هستی و توجه تام بنده به مقام عز و کبریائی حق تلقی می‌شود و کدام بنده‌ای است که برای وصول به این لحظه و افاضه اذن و اجازه ورود به حرم و حریم مولایی این چنین لحظه شماری نکند؟! ←

◀ مرحوم سید بحرالعلوم - اعلی الله مقامه - از زمره چنین برگزیدگانی بود که ادعای اتصاف به این اوصاف دور از واقع نمی‌باشد. او کسی بود که ارتباط مستمر و ملاقات‌های پی در پی او با حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، بر کسی پوشیده نبود و عنایت خاصه حضرت بقیة الله نسبت به او، در میان خواص و عوام زبازند همه شده بود.

گویند: مرحوم علامه اصولی و فقیه کم‌نظیر، میرزای قمی - اعلی الله مقامه - بارها با تحت‌الحنک عمامه خویش، غبار از نعال مرحوم سید می‌زدود و می‌فرمود: پدر و مادرم فدای تو، که همچون خورشید تابان به اتصال و ارتباط تو با حضرت بقیة الله، علم و یقین دارم ولی چه کنم که نمی‌توانم این مطلب را به همه اعلان نمایم.

این بنده خود در اوقات تشرّف به خدمت عارف واصل حضرت حدّاد - قدس الله سرّه - این حالات را هنگام نزدیک شدن وقت نماز در سیمای مبارکشان مشاهده می‌کردم.

حال با توجه به چنین جایگاهی برای نماز نزد امثال همچون سید بحرالعلوم چگونه است که ایشان اجابت طلب خادم مسجد را که چندان نیز ضروری و لازم نمی‌نماید، بر این امر مهمّ خصوصاً با این جمعیت عظیم و در انتظار قرارداد آنان در حدود بیست دقیقه و بیشتر، ترجیح می‌دهد و مقدّم می‌شمارد؟!!

مرحوم سید بحرالعلوم فردی نیست که کار لغو و عبثی از او سر زند و مواجهه او با مبانی شرع مانند سایر افراد نیست که اشتغال به امور دنیا و توغّل در کثرات را پیوسته در اولویت امور خویش قرار می‌دهند و نماز، این فریضه منحصر به فرد را در آخرین مرتبه از اشتغالات و امور روزمره خود بجای می‌آورند و ابداً از این تأخیر و اهمال خم به ابرو نمی‌آورند و باکی ندارند، و با توجهات عوام‌فریبانه در صدد تصحیح و توجیه رفتار قبیح و ناشایست خود در میان عوام و انظار عموم بر می‌آیند.

سید بحرالعلوم فردی است که قلب و سرّش به حقیقت ولایت مرتبط گشته و از آبشخوار مبدأ تشریح و منبع وحی سیراب شده است، کلام او برخاسته از نفس مستنیر به نور ولایت، و رفتار او مستفیض از فیضان علوم و معارف امامت است، اجتهاد و استنباط او منبعت از تجلّی بوارق بهار و عظمت صاحب شریعت و بانی طریق هدایت است. به اعمال و کردار او نمی‌توان آسان نگریست، و او را هم‌طراز و همانند سایرین از اهل علم و فضل نمی‌توان شمرد. کردار او حاکی از رضا و تحسین و امضاء صاحب ولایت است، و روش و منش او آینه تجلی انوار باهره مجلای اتمّ حضرت بقیة الله است. او می‌داند که شکسته شدن قلب و خاطر یک مؤمن مخلص که با صفائی مخصوص و خلوصی بی‌شائبه به این مسأله مبادرت ورزیده است، ▶

«هیچگاه قابل جبران با اداء فریضه در اول وقت نخواهد بود، و کثرت جمعیت و انتظار نمازگزاران نمی‌تواند موجب التیام و ترمیم آثار ناخوشایند این قلب افسرده و مغموم را بنماید. چنانچه خدای متعال در حدیث قدسی می‌فرماید: **أنا عند المنكسرة قلوبهم**،^۲ «جایگاه من پیوسته دل‌های دل‌شکسته از بندگانم می‌باشد.» و لذا می‌بینیم که برآوردن حاجت و توقع آن مرد خادم را بر نماز اول وقت، آن هم با آن شرایط استثنایی مقدم می‌دارد. ناگفته پیداست که این رفتار از مرحوم سید، هیچ ارتباطی با کردار ناپسند و خلاف منهج شرع بسیاری از افراد که با بهانه‌هایی واهی نماز اول وقت را، به تأخیر می‌اندازند، ندارد. مثلاً دیده می‌شود که مردم اکثراً مجالس جشن خود را مقارن با غروب آفتاب برگزار می‌کنند و به بهانه حضور میهمانان از انجام این فریضه الهی در اول وقت سر باز می‌زنند و اداء نماز مغرب و عشاء را به انقضای مجلس و چه بسا مقارن با وقت فوت و قضای آن موکول می‌کنند. بدیهی است کسی که اینقدر نماز را کوچک بشمارد و اهمیت آن را در مرتبت و منزلت اشتغالات آخر خود قرار دهد، تکلیفش با آن ولی الهی و عارف بالله همچون سید بحرالعلوم که برای حلول وقت نماز لحظه‌شماری می‌کند، از زمین تا آسمان فرق می‌کند و نباید خود را در رتبه آن بزرگ قرار دهد؛ زیرا آن عارف کامل با علم و وقوف به مرتبه و منزله این فریضه الهی و آثار مترتبه بر آن و رضای پروردگار بر تحفظ اوقات فضیلت آن، دست به چنین رفتاری می‌زند، و جبران قلب افسرده او را بر اداء نماز مقدم می‌شمارد. و این مسأله فقط و فقط به واسطه اشراف و معرفت بر منبع و سرچشمه ملاکات احکام و علل تشریح، برای خواص و نوادری از اولیاء بالله و عرفای الهی حاصل می‌گردد.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر.^۳
(معلق)

۱- بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۹۳؛ مفتاح الفلاح، ص ۱۸۲.

۲- منیه المرید، ص ۱۲۳؛ و لکن در بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۵۷ اینگونه آمده است: **سُئِلَ أَيْنَ اللَّهُ فَقَالَ عِنْدَ الْمُتَكَبِّرَةِ قُلُوبِهِمْ.**

۳- مثنوی معنوی، دفتر اول، حکایت بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان.

احوال سيّد رضى
و سيّد مرتضى علم الهدى
رضوان الله عليهما

ترجمه احوال سید رضی، چهارمین نواده ابراهیم مجاب

در جلد ۴/الغدیر از صفحه ۱۸۰ تا صفحه ۲۲۱، درباره سید رضی و احوال او و کتاب‌های او و اشعار او بحث می‌کند.

سید رضی ذوالحسین است:

از ناحیه پدر با پنج واسطه به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌رسد، نسبش: أبوالحسن محمد بن أبی أحمد الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم ابن الإمام أبی ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام است.

و مادرش: فاطمه بنت الحسین بن أبی محمد الحسن الأطروش بن علی بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن أبی طالب علیه السلام است.

سید رضی در بغداد در سنه ۳۵۹ متولد شد و در روز ۶ محرم ۴۰۶ در بغداد رحلت کرد و بنابراین عمر او ۴۶ سال بوده است.

در وقت وفاتش وزیر: ابوغالب فخرالملک و سایر وزراء و اعیان و اشراف و قضات، پیاده و با پای برهنه بر جنازه او حاضر شدند و فخرالملک بر او نماز خواند، و در منزل خودش در کرخ بغداد موقتاً دفن کردند و سپس به کربلا برده و پهلوی قبر پدرش که در جوار قبر ابراهیم مجاب (جدش) در رواق مطهر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به خاک سپردند و بعداً سید مرتضی را هم در همانجا

دفن کردند؛ چون پدرش که نقیب بوده است، قبور کربلا و سادات دست او بوده و تمام اختیار را در دفن داشته است.

سید مرتضی از شدت تأثر نتوانست بر جنازه برادرش حاضر شود و قدرت نگاه کردن به تابوت او را نداشت، فلذا یکسره به سوی حرم حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام رفت و همانجا ماند تا در آخر روز، فخر الملک خودش به حرم مطهر رفت و او را ملزم کرد که به خانه اش برگردد. (صفحه ۲۱۰)

پدر سید رضی ابواحمد الحسین در دو دولت عباسیه و بویه دارای منزلتی عظیم بوده است. ابونصر بهاء الدین به او لقب «الطاهر الأوحَد» داده بود و نقابت طالبین را پنج بار عهده دار شد، و در حال فوتش با آنکه چشم های خود را از دست داده بود، باز منصب نقابت را داشت. در سنه ۳۰۴ متولد شد و در شب ۲۵ جمادی الثانی سنه ۴۰۰ رحلت کرد، و ۹۶ ساله بود.

عضد الدوله دیلمی او را گرفت و به فارس در قلعه ای تبعید کرد و در همان قلعه بود تا عضد الدوله فوت کرد، و فرزندش شرف الدوله او را آزاد کرد، و چون به بغداد آمد خودش در مصاحبتش بود. در فوتش دو فرزندش (مرتضی و رضی) و مهیار دیلمی و ابوالعلاء معری درباره او مرثیه گفته اند. (صفحه ۱۸۱).

در صفحه ۱۸۴ گوید: یکی از اساتید سید رضی شیخ مفید است (ابوعبدالله ابن المعلم محمد بن نعمان) که در سنه ۴۱۳ رحلت کرده است؛ قرأ علیه هو و أخوه المرتضی. قال صاحب الدرجات الرفیعة:

كان المفیدُ رأی فی منامه فاطمة الزهراء بنت رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و آله و سلم، دخلتُ إليه - و هو فی مسجده بالكرخ - و معها و لداها: الحسنُ و الحسينُ عليها السلام صغيرين؛ فسلمتُهما إليه و قالت له: عَلَّمَهَا الفقهة! فَانْتَبَه متعجباً من ذلك. فلما تعالی النهارُ فی صبيحة تلك الليلة التي رأی فيها الرؤيا، دخلتُ إليه

المسجد فاطمة بنت الناصر و حولها جواربها و بین یدیها ابناها: علی المرتضی و محمد الرضی صغیرین؛ فقام إلیهما و سلم علیهما، فقالت له: أیها الشیخ هذان و کدای قد أحصرتهما إلیک لتعلمهما الفقه. فبکی الشیخ و قصَّ علیها المنام، و تولَّى تعلیمهما و أنعم الله تعالى و فتح لهما من أبواب العلوم و الفضائل ما اشتهر عنهما فی آفاق الدنیا و هو باقٍ ما بقی الدهر. و ذکرها ابن أبی الحدید فی شرحه، جلد ۱ صفحه ۱۳.

[الغدیر مجموعاً ۸۱ شرح برای نهج البلاغة ذکر می کند]

از صفحه ۱۸۶ تا صفحه ۱۹۸ درباره نهج البلاغة و بزرگانی از علماء متقدمین و متأخرین که نهج البلاغة را همانند قرآن حفظ می کرده اند و از حفظ می خوانده اند و می نوشته اند، مجموعاً ۸۱ شرح برای نهج البلاغة ذکر می کند و نام شراح را یکایک می برد. از جمله شرح جهانگیرخان قشقائی، متوفی در اصفهان سنه ۱۳۲۸ می باشد. و از صفحه ۱۹۳ تا صفحه ۱۹۸ به خصوص درباره صحت استناد نهج البلاغة به امیرالمؤمنین علیه السلام مطالب نفیس و ارزشمندی را آورده است.

در صفحه ۱۹۹ و صفحه ۲۰۰ گوید:

و له دیوان شعره السایر المطبوع؛ قال ابن خلکان: و قد عُنی بجمع دیوان الرضی جماعةً و آخر ما جمع الّذی جمعه أبو حکیم الخبّری.. انتهى.

و أنفَذَ الصاحبُ ابنُ عبّادٍ إلى بغداد من ینسخ له دیوانه و کتب إلیه بذلك سنة ۳۸۵ (و هی سنة وفاته)، و عند ما سمع المترجم له به و أنفذه، مدّحه بقصیده منها قوله:

بینی و بینک حرمتان تلاقتا	نثری الّذی بک یفتدی و قصیدی
و وصائلُ الأدب الّتی تصلُ الفتی	لا باتّصال قبائلٍ و حدودٍ

إِنْ أَهْدِ أَشْعَارِي إِلَيْكَ فَإِنَّهَا كَالسَّزْدِ أَعْرِضْهُ عَلَى دَاوُدَ
وَأَنْفَذَتْ تَقِيَّةً (بنت سيف الدولة التي توفيت سنة ۳۹۹) مِنْ مِصْرَ مَنْ يَنْسَخُ
دِيْوَانَ الشَّرِيفِ الرَّضِيِّ لَهَا؛ وَهِيَ لَا تَرَى هَدِيَّةً أَنْفَسَ مِنْهُ يَوْمَ حُمْلِ إِلَيْهَا؛ وَ يُعَرِّبُ
ذَلِكَ عَنِ عُنَايَةِ الشَّرِيفِ بِشَعْرِهِ وَ جَمْعِهِ فِي حَيَاتِهِ؛ وَ لَعَلَّ جَمْعَهُ كَجَمْعِ أَخِيهِ الشَّرِيفِ
الْمَرْتَضِيِّ لِذِيْوَانِهِ كَانَ عَلَى تَرْتِيبِ سَنَى نَظْمِهِ الْمَتَمَادِيَةِ.

شعر و نقابت سيّد رضی

سیّد رضی را از شعراء درجه اول در عربیت و ادبیت شمرده اند.
[الغدير جلد ۴] در صفحه ۲۰۳ از ابن جوزی در منتظم صفحه ۲۷۹ و از ابن
أبي الحديد در شرح نهج البلاغة، نقل کرده است که:
سیّد رضی پس از آنکه عمرش از سی سال گذشته بود، قرآن کریم را در
مدّت کوتاهی از حفظ کرد. و کان عفيفاً شريف النفس، عالی الهمة، مستلزمًا بالدين
و قوانينه؛ و لم يقبل من أحدٍ صلّةً و لا جائزةً، حتّى أنّه ردّ صلّات أبيه.
و در صفحه ۲۰۴ القاب و مناصب سيّد رضی را آورده است که:
بهاء الدولة در سنه ۳۸۸ به او لقب «شريف أجلّ» را داد و در سنه ۳۹۲ لقب
«ذوالمنقبين» و در سنه ۳۹۸ لقب «ذوالحسبين» و در سنه ۴۰۱ امر کرد که تمام
مخاطبات و مکاتبات با او به عنوان «شريف أجلّ» باشد؛ و هو أوّل من خوطب
بذلك من الحضرة الملوکیّة.

إِنَّ الْمَنَاصِبَ وَ الْوَلَايَاتِ كَانَتْ مَتَكَثِرَةً عَلَى عَهْدِ سَيِّدِنَا الشَّرِيفِ؛ مِنَ الْوَزَارَةِ
التَّنْفِيزِيَّةِ وَ التَّفْوِيزِيَّةِ، وَ الْإِمَارَةِ عَلَى الْبِلَادِ بِقَسَمِيَّهَا: الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ، وَ الْعَامَّةِ
بِضَرْبَيْهَا: اسْتِكْفَاءً بِعَقْدِ عَنِ اخْتِيَارِ وَ اسْتِيْلَاءً بِعَقْدِ عَنِ اضْطِرَارِ، وَ الْإِمَارَةِ عَلَى جِهَادِ
الْمَشْرُكِينَ بِقَسَمِيَّهَا: الْمَقْصُورَةَ عَلَى سِيَاسَةِ الْجَيْشِ وَ تَدْبِيرِ الْحَرْبِ، وَ الْمَفْوُضَ مَعَهَا

إلى الأمير جميع أحكامها: من قسم الغنائم و عقد الصلح، و الإمارة على قتال أهل الردة و قتال أهل البغي و قتال المحاربين، و ولاية القضاء و ولاية المظالم و ولاية النقابة بقسميها: العامة و الخاصة، و ولاية امامة الصلوات، و إمارة الحج و ولاية الدواوين بأقسامها، و ولاية الحسبة و غيرها من الولايات. تا أنكه گوید: و هناك ما يخص بجامع تلکم الفضائل و مجتمع هاتيك المائر كسيدنا الشريف؛ ذلك المثل الأعلى في الفضائل كلها.

مناصب سيد رضى

و در صفحه ٢٠٥ گوید:

تولى الشريف بنقابة الطالبين و إمارة الحاج و النظر في المظالم سنة ٣٨٠، و هو ابن ٢١ عاماً على عهد الطائع. و صدرت الأوامر بذلك من بهاء الدولة و هو بالبصرة سنة ٣٩٧، ثم عهد إليه في ١٦ محرم سنة ٤٠٣ بولاية أمور الطالبين في جميع البلاد فدعى «نقيب النقباء» و يقال: إن تلك المرتبة لم يبلغها أحد من أهل البيت إلا الإمام على بن موسى الرضا سلام الله عليه الذى كانت له ولاية عهد المأمون. و أتيحت للشريف الخلافة على الحرمين على عهد القادر، كما في المجلد الأول من شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، و كان هو و الولايات؛ كما قيل:

لم تُشَيِّدْ لَهُ الْوَلَايَاتُ مَجْدًا لَا وَلَا قِيلَ: رَفَعَتْ مَقْدَارَهُ

بَلْ كَسَاهَا وَقَدْ تَحَزَّمَهَا الدَّهْرُ رُجْلًا وَأَبْهَجَةً وَنِصَارَةَ

و در صفحه ٢٠٨ در ضمن آداب حج و شرائط سفر در ولایت حج فرموده

است:

يُفَرِّقُ بَيْنَهُمْ فِي السَّيْرِ حَتَّى لَا يَعْبُزَ عَنْهُ ضَعْفُهُمْ وَلَا يَضِلُّ عَنْهُ مُنْقَطِعُهُمْ؛ و روى عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال: الضَّعِيفُ أَمِيرُ الرَّفِيقَةِ؛ يريد أن من

ضعف دوابّه کان علی القوم أن یسیروا بسیره.

مراثی سید رضی دربارۀ حضرت أباعبدالله علیه السّلام

سید رضی دربارۀ افتخار به أهل بیت سلام الله علیهم اجمعین و دربارۀ مراثی حضرت سید الشهداء أباعبدالله الحسین سلام الله علیه در روز عاشورا قصائد نغز و آبداری دارد که حقّاً از دل سوخته او برخاسته است، و در صفحه ۲۱۲ تا صفحه ۲۲۱ آورده است؛ از جمله قصیده‌ای است که در صفحه ۲۱۵ و صفحه ۲۱۶ آورده است و ما در اینجا چند بیت از آن را متفرّقاً انتخاب نموده و ذکر می‌کنیم:

هدی المنازل بالغمیم فناها	و اسکب سخیّ العین بعد جمادها
لم یبق دُخْرٌ للمدامع عنکم	کلاً و لا عینٌ جری لرقادها
شغلّ الدُموع عن الدیار بکاؤنا	لبکاء فاطمة علی اولادها
لم یخلفوها فی الشّهِید و قد رأى	دُفَع الفرات یذاذ عن اورادها
أترى دَرَّتْ أنّ الحسین طریدة	لَقْنَا بنی الطّرداء عند ولادها
کانت مئاتم بالعراق، تُعدّها	أمویّة بالشّام من أعیادها
ما راقبت غضب التّبیّ و قد غدا	زرع التّبیّ مظنةً لحصادها
واهُفتاه لعصبة علویّة	تبعّت أمیّة بعد عزّ قیادها
زعمت بأنّ الدّین سوغ قتلها	أو لیس هذا الدّین من أجدادها
طلبت ثراث الجاهلیّة عندها	و شفت قديم الغلّ من أحقادها
تروی مناقب فضلها أعداؤها	أبداءً و تُسنده إلى أضدادها
یا غیرة الله اغضبی لنبیّه	و ترّحّحی بالبیض عن أغمادها
من عصبة ضاعت دماء محمد	و بنیه بین یزیدها و زیادها

یا یومَ عاشوراءَ کَم لَک لَوَعَةً^۱ تترَقَّصُ الأحشاءُ من إیقادِها
ما عُدتَ إلاّ عادِ قلبی غُلَّةً حَرّی و لو بالغتُ فی إبرادِها
مِثْلُ السَّلیمِ مَضیضَةٌ أَناءُهُ خَزَرُ العیونِ تَعوُدُهُ بِعادِها

مراثی سید رضی درباره سبط شهید أباعبدالله الحسین علیه السلام

در الغدیر، صفحه ۲۱۷ تا صفحه ۲۱۹ قصیده غرائی در مرثیه گفته است که ما

چند بیت از آن را می آوریم:

و رُبَّ قائلَةٍ و الهَمُّ یُتَحَفَّنِی بناظرٍ من نِطافِ الدَّمعِ مَمطورٍ
حَفْضُ عَلیک؛ فَلَاحزانِ آوَنَةٌ و ما المُقِیمِ عَلی حُزنی بِمعدورٍ
فَقَلْتُ هِیهاتَ فَاتِ السَّمعِ لائِمَةٌ لا یُفهِمُ الحُزْنَ إلاّ یومَ عاشورٍ
یومٌ حَدی الطَّعَنَ فیهِ بابنِ فَاطمَةَ سِنانٌ مَطَّردِ الكَعَبَینِ مَطرورٍ
و خَرَّ لِلموتِ لا کَفَّ تُقَلِّبُهُ إلاّ بِوَطِی من الجُرْدِ المَحاضِرِ
ظَمَّانَ سَلَى نَجِیعُ الطَّعَنِ غُلَّتَهُ عَن بارِدِ مِن عُبَابِ الباءِ مَقرورٍ
لِللَّهِ مُلقِی عَلی الرَّمضاءِ عَضَّ بِه فَمُ الرَّدی بَینِ إقْدامِ و تَشمیرِ
تَحَنُّو عَلیهِ الرُّبُی ظِلالاً و تَسْتُرُهُ عَن النِّواظرِ أذیالِ الأَعاصِرِ
تَهابُهُ الوَحْشُ أن تَدنو لِمَضَرَعِهِ و قد أقام ثلاثاً غیرَ مَقبورِ
بنی أُمیَّة ما الأَسِیافُ نائِمَةٌ عَن شاهرِ فی أَقاصی الأَرْضِ مَوثورِ
و البارقاتِ تَلَوّی فی مَغامِدِها و السَّابِقاتِ تَمَطَّی فی المَضامِرِ
إِنِّی لأَربُغُ^۲ یوماً لا خِفاءَ لَه عَریانَ یَقَلِّقُ مِنه کُلُّ مَغرورِ

۱- اللوعة: الحرقه، مضيضة: حرقه.

الخزَر: كسر العين بصرها خِلقة؛ وقيل هو ضيق العين و صغرُها. (محقق)

۲- در الغدیر بلفظ: لأرقب أمده است. (محقق)

و للّصّوارم ما شاءت مضارِبُها من الرّقاب شرابٌ غير منزورِ
 ما لي تعجّبتُ مِن همّى و نقرّتهُ و الحزْنُ جرحٌ بقلبي غيرُ مسبورِ
 بأى طرفٍ أرى العلياءَ إن نَضَبت عيني؟ و جَلَجَت عنها بالمعاذيرِ^١

غديريّة سيّد رضی

و در صفحه ١٨٠ غدیریّه‌ای از سیّد رضی آورده است:

نَطَقَ اللِّسَانُ عَنِ الضَّمِيرِ وَ البِشْرُ عَنَوانُ البَشِيرِ
 أَلَا نَ أَعْفَيْتِ القَلْبَ بٌ مِنَ التَّقَلُّبِ وَ النُّفُورِ
 وَ انْجَابَتِ الظُّلَمَاءُ عَنِ وَصَحِ الصَّبَاحِ المِستَتِيرِ
 إلى أن قال:

عَدَرَ السَّرُورُ بِنَا وَ كانَ وَ فَاؤُهُ يَوْمَ الغَدِيرِ
 يَوْمَ أَطافَ بِهِ الوَصْـ يُى وَ قَد تَلَقَّبَ بِالأَمِيرِ
 فَتَسَلَّ فِيهِ وَرْدٌ عَا رِيَّةَ الغَرَامِ إلى المُعِيرِ
 وَ ابْتَزَّ أَعْمَارَ الهِمومِ بطولِ أَعْمَارِ السَّرورِ
 فَلَغَيْرُ قَلْبِكَ مَن يعلُّلُ هَمَّهُ نُطْفُ الخُمورِ

١- النطفة: الماء الصافي و الجمع النّطاف. الأونة: جمع الأوان، مطرد، أى مستقيم على جهته. مطرور: أى صقيل؛ وطأ الشيء وطياً: داسه. الجرد: جمع لأجرد، يقال فرسٌ أجرد: أى قصير الشعر. فرسٌ محضير و محضار: أى شديد الحضر و هو العدو. المعصرات: الرياح ذات الأعاصير و هو الرّهج و العُبار. موتور: يقال: وَ تَرَّتْ الرّجُلُ إذا قتلت له قتيلاً و أخذت له مالاً. تمطى: أى تمدد أعناقها أو تتبختر في المشى. المضار: مكانٌ لتربية الخيل للسباق. قَلِقَ يَقَلُقُ: أى اضطرب. عطاءٌ منزور و طعامٌ منزور: أى قليل. نقرّه و نقرّ عنه: بحث عنه. سَبَرَ الجُرحَ يسبُرُهُ و يسبُرُهُ سَبْرًا: نظر مقداره و قاسه ليعرف عَوْرَهُ. نضب الشيء: سأل؛ و نضب الماء: إذا ذهب في الأرض. يقال لجلج الشيء: إذا دار. (محقق)

لا تَقْنَعَنَّ عِنْدَ الْمَطَا	لِبِ بِالْقَلِيلِ مِنَ الْكَثِيرِ
فَتَبْرُضُ الْأَطْمَاعِ مِثْلُ	تَبْرُضِ الثَّمَدِ الْجَرُورِ
هَذَا أَوْ أَنْ تَطَاوُلِ الْحَا	جَاتِ وَالْأَمَلِ الْقَصِيرِ
فَانْفَحْ لَنَا مِنْ رَاحَتَيْ	كَ بِلَا الْقَلِيلِ وَلَا النَّزُورِ
لَا تُحْوَجَنَّ إِلَى الْعِصَا	بِ وَأَنْتِ فِي الضَّرْعِ الدَّرُورِ
أَثَارُ شُكْرِكَ فِي فَمِي	وَسِمَاتٍ وَدُّكَ فِي ضَمِيرِي
وَقَصِيدَةٌ عِذْرَاءٌ مِثْ	لُ تَأَلَّقِ الرَّوْضِ النَّضِيرِ
فَرَحْتِ بِمَالِكِ رِقَّتِهَا	فَرَحَ الْخَمِيلَةَ بِالْغَدِيرِ ^۱

مهیار دیلمی، سراینده غدیریّه در قرن پنجم

در *الغدیر*، جلد ۴ از صفحه ۲۳۲ تا صفحه ۲۶۱ درباره مهیار دیلمی بحث کرده است.

ابوالحسن مهیار بن مرزویه دیلمی بغدادی که در کرخ بغداد منزل داشته است از بزرگترین مردان ادب و عربیت است، و از زمره شعرای درجه اول از جهت اتقان به شمار می‌رود. بزرگان علم و ادب از محضر او استفاده می‌کرده‌اند؛ زیرا که بزرگترین رایت ادب عرب را در بین مشرق و مغرب بلند کرد.

مهیار از بزرگان تشیع است و در اشعار خود با حجّت و بیان قوی و استدلال

۱- تَقْلُقٌ فِي الْبِلَادِ: إِذَا تَقَلَّبَ فِيهَا. إِتْجَابَ السَّحَابِ: إِتْكَشَفَ. الْوَصْحُ: بِيَاضِ الصَّبْحِ. إِبْتِزَّ ثِيَابِي: جَرَدَنِي مِنْهَا. تَبْرُضٌ مَا عِنْدَهُ: أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ. الثَّمَدُ وَالْثَّمَدُ: الْمَاءُ الْقَلِيلُ الَّذِي لَا مَادَّةَ لَهُ. عَصَبُ النَّاقَةِ يَعْصِبُهَا عَصَبًا وَ عِصَابًا: شَدَّ فَخَذَهَا أَوْ أَدْنَى مُنْخَرِهَا لِتَدِيرَ. السَّمَةُ وَالسَّمَاتُ، مِثْلُ عِدَّةٍ وَ عِدَاتٍ: الْأَلَّةُ الَّتِي يُكْوَى بِهَا وَ يُعَلَّمُ. الْخَمِيلَةُ: الشَّجَرَةُ الْكَثِيرُ الْمُتَلَفُ، الْمَوْضِعُ الْكَثِيرُ الشَّجَرِ، الْمُنْهَبِطُ مِنَ الْأَرْضِ. الْخَمِيلَةُ: الشَّجَرَةُ الْكَثِيرُ الْمُتَلَفُ، الْمَوْضِعُ الْكَثِيرُ الشَّجَرِ، الْمُنْهَبِطُ مِنَ الْأَرْضِ. (مَحَقِّق)

متین پیش می‌رود و از مهمترین ارکان شعر علوی و مؤید مذهب در زمان خود به شمار می‌رود.

مهیار اصلاً مجوسی و ایرانی الأصل بود و به دست سید رضی در سنه ۳۹۴ اسلام آورد و در تحت تربیت و تعلیم او تربیت شد، و در شعر و ادب آنچه را که در توان داشت از استاد خود آموخت، و در ۲۵ جمادی الثانیة در سنه ۴۲۸ رحلت کرد. و عجیب آن است که مهیار که اصلاً پارسی زبان و ایرانی بود چنان در عربیت استاد شد که شعرای عرب اشعار خود را بر او عرضه می‌داشتند و تصحیح می‌کردند، و بزرگان از شعرای عربیت بر استادی او صحه گذارده‌اند. مهیار از شعرای عصر خود برتری جست و کسی هم میزان با او نبود.

آری، کسی که همچون مهیار به دنبال ولای اهل بیت برود و از آثار علمین شریفین، همچون سید مرتضی و سید رضی و از آثار شیخ مفید دنبال کند، عجبی ندارد که چنین سرآمد روزگار و زبانزد خاص و عام گردد.

در *الغدیر* از مهیار دیلمی چندین قصیده، چه غدیریّه و چه در مدح اهل بیت علیهم السلام و چه در مرثی آنها آورده است. و نیز در صفحه ۲۵۶ مرثیه‌ای را که در وفات شیخ مفید (ابن المعلم محمد بن محمد بن نعمان متوفی ۴۱۳) سروده است آورده است؛ این قصیده ۹۱ بیت است.

ترجمه احوال سید مرتضی علم الهدی

در *الغدیر*، جلد ۴، از صفحه ۲۶۲ تا صفحه ۲۹۹، در ترجمه احوال و قصائد غدیریّه و مرثی و سایر قصائد و القاب و مناصب و علوم سید مرتضی بحث کرده است.

سید مرتضی علم الهدی، ذوالمجدین، ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن الإمام موسی الکاظم علیه السلام، بوده است. سید

مرتضی در رجب سنه ۳۵۵ متولد شد و در یکشنبه ۲۵ ربیع الأول سنه ۴۳۶ رحلت کرد و عمر او هشتاد سال و هشت ماه بوده است.

القاب او: مرتضی، و الأجل الطاهر، و ذو المجدین بوده و در سنه ۴۲۰ به علم الهدی ملقب شده است.

در صفحه ۲۷۶ آورده است که:

[إنّ] الوزير أبا سعيد محمد بن الحسن بن عبدالرحيم مَرَضَ في تلك السنّة، فرأى في منامه أمير المؤمنين عليه السلام يقول له: قُلْ لَعَلَّكَ الهدى يَقْرَأُ عَلَيْكَ حَتَّى تَبْرَأَ. فقال: يا أمير المؤمنين! و من عَلَّمَ الهدى؟ فقال: على بن الحسين الموسوي. فكتب إليه؛ فقال رضى الله عنه: الله الله في أمرى! فإنَّ قبولى لهذا اللقب سَنَاعَةٌ عَلَى. فقال الوزير: و الله ما كتبتُ إليك إلا ما أمرنى به أمير المؤمنين عليه السلام.

و كان يُلقَّب بالثمانين لِمَا كان له من الكتب ثمانون ألف مجلداً، و من القرى ثمانين قرية تُجَبَّى إليه، و كذلك من غيرهما؛ حَتَّى إِنَّ مَدَّةَ عمره كانت ثمانين سنة و ثمانية أشهر و صَنَّفَ كتاباً يقال له الثمانون.

غدیریة شیوای او را در صفحه ۲۶۲ تا صفحه ۲۶۴ آورده است و در آخر این قصیده فرموده است:

غدیریة سید مرتضی

أَمَّا الرَسُولُ فَقَدْ أَبَانَ وَ لَاءَهُ	لو كان يَنْفَعُ حَائِراً أَنْ يُنْذَرَا
أَمْضَى مَقَالاً لَمْ يَقُلْهُ مَعْرُضاً	و أشادَ ذِكْراً لَمْ يَشُدَّهُ مَعْدَرَا
و ثنى إليه رقابهم و أقامه	عَلَمًا عَلَى بابِ النِّجاةِ مُشْهَرَا
و لقد شفى يوم الغدير معاشرًا	ثَلَجَتْ نَفوسُهُم و أودى معشِرا
قامت به أحقادهم فمرججٌ	نَفْساً و مانِعٌ أَنَّهُ أَنْ تُجْهَرَا

یا راکباً رَقَصْتُ بِهِ مَهْرِيَّةً أَشْبَتَ لِسَاحَتِهِ الْمَهْمُومُ فَأَصْحَرَا
عُجَّ بِالْغَرِيِّ فَإِنَّ فِيهِ ثَاوِيَا جَبَلًا تَطَاطَأَ فَاطْمَأَنَّ بِهِ الشَّرِي
وَأَقْرَ السَّلَامَ عَلَيْهِ مِنْ كَلْفٍ بِهِ كُشِفَتْ لَهُ حُجُبُ الصَّبَاحِ فَأَبْصَرَا
وَلَوْ اسْتَطَعْتُ جَعَلْتُ دَارَ إِقَامَتِي تِلْكَ الْقُبُورَ الزُّهْرَ حَتَّى أَقْبِرَا،^۲
در صفحه ۲۶۸ گوید:

و عن الشيخ عزالدین أحمد بن مقبل، أنه قال: لو حَلَفَ انْسانٌ أَنْ السَّيِّدَ
المرتضى كان أَعْلَمُ بالعربيَّة من العرب لم يكن عندي آثماً؛ وقد بلغني عن شيخ من
شيوخ الأدب بمصر أنه قال: واللَّهِ إِنِّي اسْتَفَدْتُ مِنْ كِتَابِ الْغُرَرِ وَالذُّرَرِ مَسَائِلَ لَمْ
أَجِدْهَا فِي كِتَابِ سَيُويِهِ وَغَيْرِهِ مِنْ كِتَابِ النُّحُو؛ وَكَانَ نَصِيرُ الدِّينِ الطُّوسِي إِذَا جَرَى
ذِكْرُهُ فِي دَرْسِهِ، يَقُولُ: صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ! وَيَلْتَفِتُ إِلَى الْقِضَاةِ وَالمُدْرَسِينَ الحَاضِرِينَ
وَيَقُولُ: كَيْفَ لَا يُصَلِّي عَلَى السَّيِّدِ المَرْتَضَى!؟

و در صفحه ۲۷۱ و ۲۷۲ آورده است که:

قال أبو الحسن العمري في المجدى: اجتمعتُ بالشريف المرتضى سنة ۴۲۵
ببغداد، فرأيتُه فصيحَ اللسان يتوقَّد ذكاءً. و حضر مجلسه أبو العلاء المعري ذات يوم،
فجرى ذكر أبي الطيب المتنبي. فنقَّصه الشريف و عاب بعض أشعاره؛ فقال
أبو العلاء: «لو لم يكن لأبي الطيب المتنبي إلا قوله: لك يا منازلُ في القلوب منازلُ»
لكفاه؛ فغضب الشريف و أمر بأبي العلاء فسُجِبَ و أُخْرِجَ. فتعجَّب الحاضرون من
ذلك؛ فقال لهم الشريف: أعلمتم ما أراد الأعمى!؟ إنَّما أراد قوله:

و إِذَا أَتَيْتُكَ مَدَمَّتِي مِنْ نَاقِصٍ فَهِيَ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَامِلٌ

۱- أشاد ذكوه و بذكره: اشاعه. أودى فلان: هلك. أصحَرَ الرَّجُلُ: نزل الصحراء. (محقق)

۲- این ابیات در دیوان سید مرتضی به تصحیح رشید صفار، ج ۲، ص ۳۶ و ۳۷ آمده است؛ و در
ألفاظ ابیات تصحیح قابل ملاحظه‌ای شده است.

در صفحه ۲۷۷ گوید:

و هناك فتاوی مجرّدة من قذف سیدنا المترجم بالإعتزال تارةً و بالمیل إليه أخرى، و بنسبة و وضع کتاب نهج البلاغة إليه طوراً من أبناء حزم و جوزی و خلکان و کثیر و الذّهبی و من لفّ لفّهم من المتأخرین؛^۱ و بها أنّها دعاوی فارغة غیر مدعومة بشاهد و کتّب سیدنا الشّریف یهتفُ بخلافها، و من عرفه من المنقّبین لا یشکّ فی ذلك. و قد أثبتنا نسبة نهج البلاغة إلى الشّریف الرضی بترجمته، نضرب عن [تنفیذ] تلکم الهلّجات صفحاً. و لابن کثیر فی البداية و النّهایة، جلد ۱۲ صفحه ۵۳، عند ذکر السید سبأب مُقدّم، و تحامل علی ابن خلکان فی ثنائه علیه جریاً علی عاداته المطرّدة مع عطاء الشّیعة «و کُلّ إناء بالذی فیہ ینضح».

و نحن لا نقابله إلاّ بما جاء به الذکر الحکیم: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا

سَلَامًا﴾.^۲

و در صفحه ۲۶۹ و ۲۷۰ مشایخ سید مرتضی را ده نفر شمردده است؛ از جمله: شیخ مفید (متوفی ۴۱۲) و هارون بن موسی تلعبکبری (متوفی ۳۸۵) و شیخ صدوق محمّد بن علی بن بابویه (متوفی ۳۸۱) و برادرش حسین بن علی بن بابویه و تلامذه او را ۲۲ نفر شمردده است؛ از جمله: شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) و سلار دیلمی، و ابوصلاح حلبی، و قاضی عبد العزیز بن البرّاج (۴۸۱) و ابن حمزه علوی (متوفی ۴۶۳) و ابو الفتح کراچکی، و محمّد دوریستی، و مفید ثانی عبدالرحمن بن احمد رازی، و ابن قدامه، و شیخ احمد بن حسن بن احمد نیشابوری خزاعی، که از أجلّ تلامذه او محسوب می شده است.

در صفحه ۲۷۴ گوید: سید مرتضی برای شاگردان خود شهریه و جرایات و

۱- نظراء جرجی زیدان فی آداب اللّغة، ج ۲، ص ۲۸۸، و الزرکلی فی الأعلام، ص ۶۶۷.

۲- سوره فرقان (۲۵) ذیل آیه ۶۳.

مُسانَهات معین کرده بود تا بتوانند با آرامش خیال بدون فکر در معاش به درس و بحث پردازند؛ و برای قاضی ابن برآج حلبی و بقیه تلامیذش ماهیانه ۸ دینار معین کرده‌اند، باستثناء شیخ طوسی که برای او فقط ۱۲ دینار می‌داد.

یک قریه از املاک خود را فقط برای کاغذ فقهاء وقف کرده بود، و یقال:

إِنَّ النَّاسَ أَصَابَهُمْ فِي بَعْضِ السَّنِينَ قَحْطٌ شَدِيدٌ، فَاحْتَالَ رَجُلٌ يَهُودِيٌّ عَلَى تَحْصِيلِ قُوَّتِهِ؛ فَحَضَرَ يَوْمًا مَجْلَسَ الشَّرِيفِ الْمَرْتَضَى وَ سَأَلَهُ أَنْ يَأْذِنَ لَهُ فِي أَنْ يَقْرَأَ عَلَيْهِ شَيْئًا مِنْ عِلْمِ النَّجُومِ فَأْذِنَ لَهُ، وَ أَمَرَ لَهُ بِجَرَايَةِ تَجْرِي عَلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ؛ فَقَرَأَ عَلَيْهِ بُرْهَةً ثُمَّ أَسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ.^۱

و كان لم يرَ لثروته الطائفة قيمةً تُجَاهَ مكارمه و كراماته؛ و كان يقول:

و ما حُزِنِي إِلَّا مَلَأُ وَ الثَّرْوَةُ الَّتِي يَذُلُّ بِهَا أَهْلُ الْيَسَارِ ضَلَالٌ
أَلَيْسَ يُبْقَى الْمَالُ إِلَّا ضَنَانَةً وَ أَفْقَرُ أَقْوَاماً نَدَى وَ نَوَالٌ
إِذَا لَمْ أَنْلِ بِالْمَالِ حَاجَةَ مُعْسِرٍ حَصُورٍ عَنِ الشُّكُورِ فَمَا لِي مَالٌ^۲

در پاورقی صفحه ۳۲۹ به بعد از جلد دوم / احتجاج شیخ طبرسی، طبع نجف، راجع به ترجمه علم الهدی سید مرتضی مطالب مفیدی است.^۳

أبوعلی بصیر (ضریر)

در صفحه ۳۰۰ و صفحه ۳۰۱ از غدیریة ابوعلی بصیر (ضریر) و ترجمه احوال او بحث کرده است.

ابوعلی از شعرای اهل بیت علیهم السلام بوده است و در قرن پنجم می‌زیسته؛

۱- الدرجات الرقیعة للسید علیخان.

۲- جنگ ۱۵، ص ۲۰۱ الی ۲۱۴.

۳- جنگ ۶، ص ۱۹.

وفاتش ۴۲۲ است و غدیریة او این است:

سبحان من لیس فی السماء ولا	فی الأرض نذلّه وأشباهه
أحاط بالعالَمین مُقْتَدِرًا	أشهد أن لا إله إلاّ
و خاتم المرسلین سیّدنا	أحمد ربّ السماء سماءه
أشَرَقَتِ الأرضُ یومَ بعثتِه	و حصّص الحقّ من حیّاه
إختار یومَ الغدیر حیدرّة	أخأله فی الوری و آخاه
و باهل المشرکین فیهِ و فی	زوجته یقتنیهما ابناه
هم خمسة یرحم الأنام بهم	و یستجاب الدّعا و یرجاءه

أبو العلاء معری

در الغدیر، جلد ۴، صفحہ ۳۰۲ و صفحہ ۳۰۳، از ترجمه احوال ابو العلاء معری فی الجملة بحث شده است، و اشعاری از او را که در آن اشاره به قضیه غدیر شده است بیان می کند؛ و آن اشعار این است:

أ دُنیاى اذْهَبى و سِوای اُمّی	فقد أَلَمَمْتُ لِتِکِ لَمْ تَلْمِی
و کان الدّهْرُ ظرفاً لا لِحْمِیدِ	تُوهُلُّه العَقْوُلُ و لا لِذَمِّ
و أحسب سانح الأزمیم نادى	ببین الحىّ فی صحراء ذمّ
إذا بکرُ جنى فتوقّ عمراً	فإنّ کلّیهما لأب و أمّ
و خفّ حیوان هذى الأرض و احذر	مجى الطّعن من روق و جُمّ ^۳
و فی کلّ الطّباع طباع نکز	و لیس جمیعهنّ ذوات سُمّ

۱- در نسخه الغدیر «إلاّ هو» موجود است. (محقق)

۲- إزمیم: ليلة من لیالی المحاق، و الهلال إذا دقّ فی آخر الشهر و استقوس. ذمّ: الهلاك.

۳- الرّوق: القرن من کل ذی قرن. جُمّ: جمع الأجم، الكبش لا قرن له.

و ما ذنب الضَّراغِمِ حين صيغت
 و صُيِّرَ قوتُهُما مَّا تُدْمِي
 فقد جُبِلَتْ على فَرْسٍ و ضَرْسٍ
 كما جُبِلَ الرَّفُودِ على التَّنْمِي
 ضياءً لم يُبْنَ لِغُيُونِ كُفْمِهِ
 و قولٌ ضاعَ في آذانِ صُمَّ^۱

[سید مرتضی در مرثیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام اشعاری

سروده است]

برادر بزرگ مرحوم سید رضی، سید مرتضی علم الهدی نیز اشعاری در مرثیه حضرت سید الشهداء علیه السلام سروده است و مرحوم امینی در جلد ۴/الغدیر در صفحه ۲۸۰ تا صفحه ۲۹۶ آورده است؛ این اشعار نیز راقی است و مناسبت دارد با مجموعه سابق الذكر^۲ ترجمه و شرح شود.^۳

راجع به رسمیت مذاهب اربعه عامه و إلغاء مذاهب دیگر

مرحوم آقا میرزا عبدالله افندی اصفهانی در کتاب ریاض العلماء، جلد ۴، در صفحه ۳۳ و صفحه ۳۴، در ضمن بحث در ترجمه احوال علم الهدی: علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام، راجع به علت حصر مذاهب، مطالبی را آورده است که ما عین گفتار او را در اینجا می آوریم: «قال السید النسابة ابوالحسن محمد بن محمد بن علی بن الحسن الحسيني الموسوي، و هو من اولاد عم السید المرتضى في كتاب تهذيب الأنساب و نهاية الأعتاب عند البحث عن احوال السید المرتضى:

۱- جنگ ۱۵، ص ۲۱۴ الی ۲۱۵.

۲- مراد اشعار سید بحر العلوم - رحمة الله عليه - می باشد که در همین مجلد ص ۱۶۵ آمده است. (محقق)

۳- جنگ ۱، ص ۱۰۵.

اشتهر على ألسنة العلماء أنّ العامّة في زمن الخلفاء لمّا رأوا تشتّت المذاهب في الفروع واختلاف الآراء وتفرّق الأهواء (بحيث لم يُمكن ضبطها، فقد كان لكل واحد من الصحابة والتابعين ومن تبعهم إلى عصر هؤلاء المخالفين مذهباً برأسه، ومعتقداً بنفسه في المسائل الشرعيّة الفرعيّة والأحكام الدينيّة العلميّة) التّجأوا إلى تقليدها واضطروا في تحليلها؛ فأجمعوا على أن أجمعوا على بعض المذاهب، وذلك بعينه على نهج تفرّق أقوال النصارى وطبق تشتّت أحوال هؤلاء دين الحيارى بعد غيبة نبيهم عيسى و على وفق وفور الأناجيل وظهور كثير من الأقاويل وشيوع غفير الأباطيل.

فلما تحيروا في ذلك احتالوا بالإجماع على صحّة الأناجيل الأربعة (أعنى إنجيل متى ومرقس ولوقا ويوحنا) وبطلان الباقي منها والقول بعدم صحّته. فأسسوا في الفروع على الظنّ والحسبان والتشهيّ والاستحسان؛ على ما أوضحناه في القسم الثاني من كتابنا الموسوم بوثيقة النّجاة، وبيّناه أيضاً في بعض رسائلنا المعمولة في ردّ تلك الكفّرة الغواة.

و بالجملة لمّا اضطربت العامّة و ازدحمت العامّة أيضاً اتفق كلمة رؤسائهم و عقيدة عقلائهم على أن يأخذوا عن أصحاب كلّ مذهبٍ خطيراً من الهال و يلتمسوا آلاف ألف درهم و دنائير من أرباب الآراء في ذلك المقال. فالحنفيّة و الشافعيّة و المالكيّة و الحنبلية لوفور عدّتهم و بهور عدّتهم جاؤوا بما طلبوه فقرروهم على عقائدهم الباطلة و أبقوهم في آرائهم العاطلة. و كلّفوا الشّيعة (المعروفة في ذلك العصر بالجعفرية) لمجىء ذلك الهال الذي أرادوا منهم، و لمّا لم يكن لهم كثرة مال توائوا في الإعطاء و لم يمكنهم ذلك.

و كان في عصر السيّد المرتضى (رض) و هو قد كان رأسهم و رئيسهم و عليه كان تأويل الإماميّة و اعتمادهم. و هو - قدّس الله سرّه - قد بذل جهده في تحصيل

ذلك الهال و جمعه من الطائفة المحققة الشيعة. فليقله ذات يدهم أو لعلّة مقادير الله تعالى و حكمه لم تساعدهم ما تيسر لهم جمعه و لا بذله إلى تلك الزمرة الملاعين؛ حتى أنّ السيّد (قده) قد كلّف عصابة الشيعة بأن يجيئوا بنصف ما طلبوه و يُعطى النصف الآخر من خاصّة ماله رحمه الله. فما أمكن للشيعة هذا العطاء و لا وُفقوا لذلك الأداء؛ فلذلك لم يُدخلوا مذهب الشيعة و الخاصّة في تلك المذاهب. فأل أمر الشيعة إلى ما آل في العمل بقول الآل السادة الأنجاب.

و العامّة قد جوّزوا الاجتهاد في المذهب و لم يجوّزوا الاجتهاد عن المذهب؛ حتى أنّهم لم يجوّزوا تليق أقوال هؤلاء الأربعة و القول في بعض المسائل بقول بعض الأربعة، و في بعض الآخر من المسائل بقول الآخر منهم؛ و شدّدوا في ذلك الباب و سدّدوا سائر الابواب و شيّدوا الجبال و الأطناب على نحو ما ذكرناه مشروحاً في القسم الثالث من كتاب وثيقة النجاة و استمروا على هذا الرأى إلى يومنا هذا.

و لم يخالفهم أحد منهم في تلك الأعصار المتمادية، سوى محيي الدين العربي (الصوفي المعروف، المعاصر لفخر الرازي) حيث خالفهم هو في عمل الفروع؛ فتارة يقول بقول واحد من هؤلاء الأئمّة الأربعة في مسألة و يقول في مسألة أخرى بقول الآخر فيلقت بين أقوال الأربعة، و تارة يخترع في بعض المسائل و ينفرد بقول لم يدخل في تلك الأقاويل. و قد سبق شرح ذلك في ترجمته، فليلاحظ.

أقول: إنّ استاذنا المحدث العلامة الشيخ آغا بزرك الطهراني، صنّف رسالة في تاريخ حصر المذاهب و سبّاه تاريخ حصر الاجتهاد و بعد شرح و تفصيل قال في صفحة ١٠٠ إلى صفحة ١٠٧:

و يظهر من المقرّيزي (في الخطط، ٢ / ٣٤٤) أنّ في عصر بيبرس البندقاري ولى مصر أربعة قضاة: شافعيّ و مالكيّ و حنفيّ و حنبليّ؛ فظهر من نصب القاضي

لكل مذهب يومئذ أن بدء رسمية مجموع المذاهب الأربعة في مصر كان في عصر البندقدارى (و هو الذي ولى السلطنة في سابع عشر ذى القعدة، سنة ثمان و خمسين و ستمائة ٦٥٨ إلى أن مات سنة ٦٧٦) و قبل عصره لم يكن للحنفية و الحنبلية رسمية كذلك. ثم قال المقرئى: فاستمر ذلك (ولاية القضاة الأربعة) من سنة ٦٦٥ حتى لم يبق في مجموع أمصار الإسلام مذهب يعرف من مذاهب الإسلام سوى هذه الأربعة؛ و عودى من تمذهب غيرها و أنكر عليه و لم يؤل قاضٍ، و لا قبلت شهادة أحد ما لم يكن مقلداً لأحد هذه المذاهب و أفتى فقهاؤهم في هذه الأمصار في طول هذه المدة بوجوب اتباع هذه المذاهب و تحريم ما عداها و العمل على هذا إلى اليوم. - انتهى ما أردنا نقله من مضمون كلام المقرئى، الذى يستفاد منه أمور:

منها: ما أشرنا إليه من أن تأثير العلل و الأسباب في نشر هذه المذاهب الأربعة كان أتم؛ حتى أتمها بعد انقراضها رأساً من مصر سنة ٣٥٨ في عدة سنين متطاوله من عصر الخلفاء الفاطمية عادت إليها ثانية بعد انقراضهم في سنة ٥٦٧، حتى صارت جميعها معروفة رسمية في سنة ٦٦٥ إلى زمن تأليف الخطط، حدود سنة ٨٠٤ .

و منها: أن في حدود سنة ٦٦٥ أُلصقت بدين الإسلام فضائع و شنائع و أحدثت منكرات في الدين بعنوان أتمها من الدين، الخ، من تفريق كلمة المسلمين و القتال بينهم و الجدل.

و منها: أن في حدود سنة ٦٦٥ قد حكم الفقهاء بوجوب اتباع المذاهب الأربعة و حرمة التمدذهب بها عداها من سائر المذاهب. و هذا أيضاً من أعظم المصائب على الإسلام حيث إنه قد مضى على الإسلام الشريف قرب سبعة قرون و مات فيها على دين الإسلام ما لا يحصى عدتهم إلا خالقهم؛ و لم يسمع أحد من أهل القرنين الأولين منها إسم المذاهب أبداً. - إلى أن قال:

كما أفصح عن بعض ذلك نابغة العراق، المورّخ ابن الفوطى، في الحوادث الجامعة في صفحة ٢١٦، في وقائع سنة ٦٤٥ يعنى قبل انقراض بنى العباس بإحدى عشر سنة، في أيام المستعصم الذى قتله «هلاكو» سنة ٦٥٦.
وقال في صفحته ١٠٧ و صفحته ١٠٨ ما ملخصه:

و يستفاد من كلام ابن الفوطى جميع ما استفدناه من كلام المقرئى، غير أنّ بحثه كان في خصوص مصر؛ ولذا ذكر أنّ بلوغ المذاهب الأربعة رتبة الرسمية في مصر و صيرورة جميعها في عرض واحد، من الحكم بوجوب الرجوع إليها دون غيرها، كان في عصر البندقدارى من لدن نصب القضاة الأربعة في سنة ٦٦٥، و قبل ذلك لم يكن لها رسميّة كذلك. أمّا ابن الفوطى فذكر أنّ رسميّة مجموع المذاهب الأربعة في دارالخلافة و قبة الإسلام بغداد، كانت من سنة ٦٣١ التى افتتحت فيها المدرسة المستنصرية و قسّمت أربعة أقسام لأهل المذاهب الأربعة، إلى سنة ٦٤٥ التى التزم فيها المدرسون بأن لا يتجاوزوا عن قول المشايخ القدماء و آرائهم، حفظاً لحُرمتهم و تبرّكاً بسابقتهم في العلم و الدين؛ و قبل ذلك لم يكونوا مُلتزمين به.^١

١- جنك ١٦، ص ١١٧ الى ١٢١.

احوال ابوعلی سینا
و سید محمد باقر داماد
و محمد غزالی
رحمة الله عليهم

[مطالبی از دهخدا در مادهٔ ابوعلی بن سینا]

در لغت‌نامهٔ دهخدا/ در مادهٔ ابوعلی سینا از صفحه ۶۴۱ الی صفحه ۶۶۰
مفصلاً احوالات ابن سینا را بیان نموده است. در صفحه ۶۵۲ گوید که بوعلی در
حال احتضارش مکرراً این بیت را بر زبان می‌راند:

نَمُوْتُ وَ لَيْسَ لَنَا حَاصِلٌ سِوَى عِلْمِنَا أَنَّهُ مَا عُلِمَ

و نیز گوید:

تا بادهٔ عشق در قدح ریخته‌اند و اندر پی عشق عاشق انگیخته‌اند
با جان و روان بوعلی مهرِ علی چون شیر و شکر به هم بر آمیخته‌اند
و نیز گوید:

بر صفحهٔ چهره‌ها خط لم یزلی معکوس نوشته است نام دو علی
یک لام، دو عین، با دو یای معکوس از حاجب و عین و انف، با خط جلی
و نیز گوید در صفحه ۶۵۳:

ز منزلت هوس گر برون نهی قدمی نزول در حرم کبریا توانی کرد
ولیکن این عمل رهروان چالاک است تو نازنینِ جهانی کجا توانی کرد
و نیز در صفحه ۶۵۳ گوید:

هَدَّبَ النَّفْسَ لِلْعُلُومِ لِتَرْقَى وَ ذَرِ الْكُلَّ فَهِيَ لِلْكُلِّ بَيْتٌ

إِنَّمَا النَّفْسُ كَالزَّجَاجَةِ وَالْعِلْمُ سِرَاجٌ وَحِكْمَةُ الْمَرْءِ زَيْتٌ
فَإِذَا أَشْرَقَتْ فَإِنَّكَ حَيٌّ فَإِذَا اظْلَمَتْ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ
و نیز گوید:

عَجَبًا لِقَوْمٍ يَجْحَدُونَ فِضَائِلِي مَا بَيْنَ عِيَابِي إِلَى عُدَائِي
عَابُوا عَلَيَّ فَضَلِي وَ ذَمُّوا حِكْمَتِي وَ اسْتَوْحَشُوا مِنْ نَقِصِهِمْ وَ كَمَالِي
إِنِّي وَ كَيْدُهُمْ وَ مَا عَابُوا بِهِ كَالظُّودِ تَحْضُرُ نَطْحَةَ الْأَوْهَالِ

کلام بوعلی راجع به اهمیت قرآن مجید

آقای حاج سید مهدی امام جمارانی، در مقدمه کتاب الجامع لمواضيع آیات القرآن الکریم تألیف محمد فارس برکات، در صفحه «ز» و صفحه «ح» گویند:

«اهتمام مسلمین به قرآن کریم از همان آغاز امر به جائی رسید که قبل از تعلیم هر گونه علم و فنی، آن را به کودکان خود تعلیم می دادند؛ و چنین سنت و راه و رسمی بعدها تداوم یافت تا آنجا که ابن سینا با الهام از نصوص دینی ضمن توصیه های تربیتی خود به همه مربیان و معلمان سفارش می کرد که: باید قرآن کریم به عنوان نخستین و اساسی ترین ماده درسی در مراکز تعلیم مورد استفاده قرار گیرد، تا تمام معلومات و معارفی که در خود فراهم می آورد، بر اساس مبانی و تعلیم قرآنی مبتنی باشد.»^۲

[کلماتی از بوعلی سینا که روی صندوق قبر او نوشته شده است]

دور صندوق قبر بوعلی سینا در روی بام مقبره او واقع در همدان، مطالب

۱- جنگ ۶، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲- جنگ ۱۳، ص ۶۶.

زیر را به چهار دور نوشته بودند:

قال الشيخ الرئيس أبوعلی الحسین ابن عبد الله بن سینا فی الشفاء من خوف الموت: أمّا مَنْ جَهِلَ الموتَ و لم یدرِ ما هو فأنا أُبَيِّنُ له: إنَّ الموتَ لیس شیئاً أكثرَ من ترك النفس استعمال آلاتها و هی الأعضاء التي مجموعها یسمی بدنًا، كما یترك الصانع آلاته. فإنَّ النفس جوهرٌ غیرُ جسمانیّ لیست عَرَضًا و لا قابلاً للفساد، فإذا فارق هذا الجوهرُ البدنَ بقیَ البقاءُ الذي یخصّه، و صفاً من كَدْرِ الطبيعة و سَعِدَ السعادة التامة و لا سبیل إلى فئاته و عدمه؛ فإنَّ الجوهر لا یفنی و لا تبطل ذاته و إنّما تبطل الأعراض و الخواصّ و النسب و الإضافات التي بینه و بین الأجسام. و أمّا الجوهر الروحانی الذي لا یقبل استحالةً و لا تغیراً فی ذاته و إنّما یقبل كمالاته و تمامات صورته فكیف یتصوّر فیهِ العدمُ و التلاشی؟! و أمّا مَنْ یخاف الموتَ لأنّه لا یعلم من أين تصیرُ نفسه أو لأنّه یظنّ أنّ بدنه إذا انحلّ و بطل تركيبه فقد انحلت ذاته و بطلت نفسه و جهل بقاء النفس و كیفیة المعاد، فلیس یخاف الموتَ علی حقیقته و إنّما یجهل ما ینبغی أن یعلّمه؛ فالجهل إذاً هو المخوف الذي هو سبب الخوف و هذا الجهل هو الذي حمّل العلماء علی طلب العلم و التعب فیهِ و تركوا لأجله لذات الجسم و راحة البدن.. انتهى.^۱

[وجه تسمية مرحوم مير داماد]

در صفحه ۴۲۴ از خاتمه مستدرک^۲ فرموده است:

العالم المحقق النحریر السید السند النقاد الخیر میر محمد باقر بن السید الفاضل
الأمیر شمس الدین محمد الحسینی الاسترآبادی الملقب بالداماد، لأنّ أباه كان صهراً

۱- جنگ ۵، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۲- خاتمة المستدرک، ج ۲، ص ۲۴۸.

للشيخ الأجل المحقق الثاني على بنته فافتخر بهذا اللقب و ورثه منه وكدّه.^۱

[در احوال میرداماد و شیخ بهائی]

و در صفحه ۴۲۵ از کتاب محبوب القلوب از مرحوم میرداماد این رباعی را آورده است: و له - برَدَ اللهُ مَضْجَعَهُ - :

از خوان فلک قرص جوی بیش مخور انگشت عسل مخواه و صد نیش مخور
از نعمت الوان شهان دست بدار خون دل صد هزار درویش مخور

قال في الحاشية: إنّ المشهور أنّ هذه الرباعية تعريضٌ منه لمُعاصره شيخنا البهائي - طاب ثراه - وقد أنشد الشيخ في جوابه هذه الرباعية:

زاهد به تو تقوا و ریا ارزانی من دانم و بی دینی و بی ایمانی
تو باش چنین و طعنه می زن بر من من کافر و من یهود و من نصرانی

أقول: في نسبة هذه الرباعية إلى البهائي اشكال واضح؛ لأنّ البهائي كان سالکاً إلى الله مراقباً و معذک کان من قُرْناء الدّاماد و کان یحترمه اشدّ الحرمة. شاهد بر این گفتار این مطلب است: در کتاب طاعت آل محمد تالیف علی بن محمد جعفر بن المسيح الطهرانی که در آخر کتاب مجموعه افادات شهید ثانی طبع شده است در صفحه ۷۲ فرماید:

کتب السيد الدّاماد إلى جناب الشيخ بهاء الدين العاملي - عليهما الرحمة - بلسان الفارسية:

ای سرّ ره حقیقت، ای کان سخا در مشکل این حرف جوابی فرما
گوئی که خدا بود و دگر هیچ نبود چون هیچ نبود پس کجا بود خدا

۱- جنگ ۶، ص ۱۹۶.

فأجابه الشيخ رحمه الله :

ای صاحب مسأله تو بشنو از ما تحقیق بدان که لا مکانست خدا خواهی که ترا کشف شود این معنی جان در تن تو بگو کجا دارد جا^۱ و شاهد دیگر بر بطلان این نسبت آنکه: مرحوم میرداماد و شیخ بهائی هر دو از ملازمان سلطان بوده‌اند و برای حفظ و صیانت حکام و سلاطین از جور و ستم، پیوسته آنان را ارشاد می‌کرده‌اند و بنابراین این رباعی را نوشتن به کسی که او در شأن و منزلت مانند خود میرداماد بوده است بی‌معنی است.

و دلیل دیگر آنکه: در *روضات الجنات* صفحه ۱۱۵ ضمن ترجمه احوال میرداماد (محمد باقر) گوید:

و كان من قُرْناء شيخنا البهائيِّ و المُتلمذين على بعض أساتيده و كان بينهما أيضًا خُلطة تامّة و مواخاة عجيبة، قلما يُوجد نظيرها في سلسلة العلماء و لاسيما المعاصرين منهم؛ بحيث نُقل أنّ السلطان شاه عباس الماضى ركب يومًا إلى بعض تنزّهاته و كان الشيخان المذكوران أيضًا في موكبه المبارك، لهما أنّه كان لا يُفارقهما غالبًا. و كان سيّدنا المبرور مُتبدّنًا عظيم الجُمّة بخلاف شيخنا البهائيِّ فإنّه كان نحيفَ البدن في غاية الهزل، فأراد السلطان أن يختبر صفاء الخواطر فيما بينهما، فجاء إلى سيّدنا المبرور و هو راكبٌ فرسه في مؤخر الجمع (و قد ظهر من وجناته الإعياء و التعب لغاية ثقل جثته و كان جواد الشيخ (ره) في القُدّام يركض و يرقص كأنها لم يُحمل عليه شيء) فقال: يا سيّدنا ألا تنظر إلى هذا الشيخ في القُدّام كيف يلعب بجواده و لا يمشي على وقارٍ بين هذا الخلق مثل جنابك المتأدّب المتين؟!

فقال السيّد: أيها المَلِك! إنّ جواد شيخنا لا يستطيع أن يتأنى في جريه من شَعْفٍ ما حُمِل عليه؛ ألا تعلم من ذا الذي ركبه؟!

ثم أخفى الأمر إلى أن رَدَف شيخنا البهائيّ في مجال الرِّكْض، فقال: يا شيخنا ألاتنظر إلى ما خلفك كيف أتعب جُثمانُ هذا السيّد المركب و أورده من غاية سَمِينِه في العيِّ والنَّصَب؟! و العالمُ المطاع لا بدّ أن يكون مثلك مرتاضاً خفيفَ المؤنّة.

فقال: لا! أيها المَلِك! بل العيِّ الظَّاهر في وجه الفرس من عَجْزه عن تحمُّلِ حَمَلِ العلم الذي يَعِجْزُ عن حملة الجبالِ الرّواسيُّ على صلابتها. فلما رأى السلطان المذكور تلك الألفَة النامّة و المودّة الخالصة بين عالمي عصره، نَزَلَ مِنْ ظَهْر دابّته بين الجمع و سَجَدَ لِلَّهِ تَعَالَى و عَفَّرَ وَجْهَهُ فِي التَّرَابِ، شَكَرًا عَلَى هَذِهِ النِّعْمَةِ الْعَظِيمَةِ.

فأكرم به من مَلِكٍ كاملٍ و سلطانٍ عادلٍ و بهما من عالمين صفيين و مخلصين رضيين.

و حكايات سائر ما وقع أيضاً بينهما من المصادقة و المصافاة و تأييدهما الدين المبين بخالص النيات، كثيرة جداً يُخرِجنا تفصيلها عن وضع هذه العجالة... انتهى^١.

[إنّ هذا العربيّ رجلٌ فاضلٌ]

[معلّق شرح صحيفه سجاديه ميرداماد در تعليقه صفحه ١٧ گوید]:
و حكايات سائر ما وقع أيضاً بينهما من المصادقة و المصافاة و تأييدهما الدين المبين بخالص النيات كثيرة جداً، يُخرِجنا تفصيلها عن وضع هذه العجالة. على أنّ ذلك لم يذهب بروح التنافس بينهما، شأن كلّ عالمين متعاصرين عادة؛ فقد ورد أنّ الشّيخ البهائيّ حين صَنَّفَ كتابه الأربعين أتى به بعض الطلبة إلى السيّد الدّاماد، فلما نَظَرَ فِيهِ قَالَ: إِنَّ هَذَا الْعَرَبِيَّ رَجُلٌ فَاضِلٌ لَكِنَّهُ لَمَّا جَاءَ فِي عَصْرِنَا لَمْ يَشْتَهَرْ وَ لَمْ يُعَدَّ عَالِمًا.

١- جنگ ٦، ص ١٩٤ الى ١٩٦.

ميرداماد مشرب فلسفه إشرافيّه داشته است: اللهم اهدني بنورك لنورك و جَلِّني من نورك لنورك

[شرح صحيفه سجّاديّه ميرداماد] صفحه ١٨:

مَسَلُّكُهُ فِي الْفَلْسَفَةِ:

يَغْلِبُ عَلَى تَفْكِيرِ السَّيِّدِ الرُّوحِ الْإِشْرَاقِيَّةِ، يَتَحَرَّكُ فِي تَيَّارِ الرُّوحِ الْعِرْفَانِيَّةِ، وَ
قَدْ أَثَّرَ بِاتِّجَاهِهِ الْإِشْرَاقِي هَذَا عَلَى تَفْكِيرِ تَلْمِيذِيهِ صَدْرِ الْمُتَأَهِّلِينَ وَ مَلَأَ مُحْسِنِ الْفَيْضِ
وَ تَرَكَ عَلَى أَفْكَارِهِمَا مَلَامَحَ كَثِيرَةً وَاضِحَةً، وَ لَعَلَّ أَسْمَاءَ كَثِيرٍ مِنْ كُتُبِ السَّيِّدِ تُوحِي
لَنَا بِهَذِهِ الرُّوحِ الْإِشْرَاقِيَّةِ. وَ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ إِخْتِتَامُ كِتَابِهِ الْقَبَسَاتِ بِدَعَاءِ النُّورِ، وَ
هُوَ:

«اللَّهُمَّ أَهْدِنِي بِنُورِكَ لِنُورِكَ، وَ جَلِّنِي مِنْ نُورِكَ بِنُورِكَ، يَا نُورَ السَّمَوَاتِ وَ
الْأَرْضِ، يَا نُورَ النُّورِ، يَا جَاعِلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ يَا نُوراً فَوْقَ كُلِّ نُورٍ، يَا نُوراً
يَعْبُدُهُ كُلُّ نُورٍ، وَ يَا نُوراً يَخْضَعُ لِسُلْطَانِ نُورِهِ كُلِّ نُورٍ، وَ يَا نُوراً يَدُلُّ لِعَزِّ شِعَاعِهِ كُلِّ
نُورٍ.»

وَ كَثِيراً مَا يُعَبَّرُ عَنْ ابْنِ سَيْنَا بِشَرِيكِنَا السَّالِفِ فِي رِيَاسَةِ الْفَلْسَفَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ، وَ
عَنِ الْفَارَابِيِّ بِشَرِيكِنَا التَّعْلِيمِيِّ وَ غَيْرِهِ.

قصيده ميرداماد در طوس [و] زيارت مرقد مطهر حضرت امام رضا

عليه السلام

شعره:

له ديوان شعر جيد، نقتبس منه بعض أشعاره العربيّة و الفارسيّة، فمن
مناشداته عند زيارة مولانا الرضا عليه السلام:

طارت المهجة شوقاً بجناح الطرب لثمت سدة مولى بشفاه الأدب
نحو أوج لسماء قصد القلب هوى ولقد ساعدنى الدهرُ فيما من عجب
أفق الوصل بدى إذ ومض البرق وقد رفض القلب سوى ميتة تلك القلب
لا تسل عن نضل الهجر فكم فى كبدى من تغور فيه وكم من ثقب
كنت لا أعرف هاتين أعيناي هما أم كؤوس ملئت من دم بنت العنب
بكرة الوصل أتتى فقصصنا قصصاً من هموم بقيت لى بليال كرب
قيل لى قلبك لم يؤثر من نار هوى قلت دعنى أنا ما دمت بهذا الوصب
أصدقائى أنا هذا وحببى دارى روضة الوصل ولم أغش غوامش الحجب
أنا فى مشهد مولاي بطوس أنا ذا ساكب الدمع بعين وربت كالسحب

أشعار عربى و فارسى ميرداماد

و له أيضاً ينشد مولانا أمير المؤمنين عليه السلام:

كالدّر وُلدت يا تمام الشرف فى الكعبة واتخذتها كالصّدف
فاستقبلت الوجوه شطر الكعبة و الكعبة وجهها تُجاه النّجف
و له أيضاً فى أوّل الجذوات:

عينان عينان لم يكتبها قلم فى كلّ عين من العينين عينان
نونان نونان لم يكتبها رقم فى كلّ نون من النونين نونان

قيل: العينان عين الإبداع و عين الإختراع، و القلم قلم العقل الفعّال، و فى عين الإبداع عالم العقل و عالم النفس و فى عين الإختراع عالم الموادّ و عالم الصّور. و النّونان نون التّكوين و نون التدوين، و فى نون التّكوين الإمكان الدّاتى و الإمكان الاستعدادى، و فى نون التدوين أحكام الدّين و قوانين الشّرع المبين.

و له أيضاً بالفارسيّة:

ای ختم رسل دو کون پیرایه تست
 گر شخص تو را سایه نیفتد چه عجب
 و له أيضاً:

گویند که نیست قادر از عین کمال
 نزدیک شد اینکه رنگ امکان گیرد
 بر خلقت شبه خویش حقّ متعال
 در ذات علیّ صورت این امر محال

أشعار میرداماد در وصف أمير المؤمنين عليه السلام

و له أيضاً:

ای علم ملت و نفس رسول
 ای به تو مختوم کتاب وجود
 داغ کش ناقه تو، مشک ناب
 خازن سبحانی تنزیل وحی
 آدم از اقبال تو موجود شد
 تا که شده کنیت تو بوتراب
 راه حق و هادی هر گمرهی
 آنکه گذشت از تو و غیرگی گزید
 در کعبه قل تعالوا از مام که زاد
 بر ناقه «لا یؤدی الا» که نشست
 در مرحله علی نه چون اوست نه چند
 بی فرزندی که خانه زادی دارد
 حلقه کش علم تو گوش عقول
 وی به تو مرجوع حساب وجود
 جزیه ده سایه تو، آفتاب
 عالم ربّانی تأویل وحی
 چون تو خلف داشت که مسجود شد
 نه فلک از جوی زمین خورده آب
 ما ظلماتیم و تو نور الهی
 نور بداد ابله و ظلمت خرید
 از بازوی باب خطه خیبر که گشاد
 بر دوش شرف پای کراسی که نهاد
 در خانه حقّ زاده به جانش سوگند
 شک نیست که باشدش بجای فرزند

أشعار میرداماد در موضوعات مختلفه

و له أيضاً:

تجهیل من ای عزیز آسان نبود
 بی از شبّهات

محکم تر از ایمان من ایمان نبود
مجموع علوم ابن سینا دانم
وینها همه ظاهر است و پنهان نبود
و له ایضاً

چشمی دارم چو حسن شیرین همه آب
بختی دارم چو چشم خسرو همه خواب
جانی دارم چو جسم مجنون همه درد
جسمی دارم چو زلف لیلی همه تاب

و له ایضاً

از خوان فلک قرص جوی بیش مخور
انگشت عسل مخواه و صد نیش مخور
از نعمت ألوان شهان دست بدار
خون دل صد هزار درویش مخور

تحقیق میرداماد راجع به معنی إملاء و معنی ولایت

[شرح صحیفه سجّادیّه میرداماد] صفحه ۵۷:

قوله: «أملاه عليه»: الإملاء على الكاتب، و تصاریفه فی أملا علی و أملیت علیه
مثلاً، أصله إملا و أملّ و أمّلت من المضاعف، فقلبت اللام للأخيرة ياء؛ كما فی
التّظنّي و التّقصّي و تصاریفهما، و هذا القلب فی لغة العرب شائع، و علی الأصل فی
التّنزیل الحکیم: ﴿وَلِيَمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ﴾^۱

۱- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۸۲.

فَأَمَّا الإِمْلاءُ بِمعنى الإِمهالِ فِي «فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ»^۱ أَى أَمَهَلْتَهُمْ، «وَأُمَلِي لَهُمْ
 إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»^۲ أَى أَمَهَلْتَهُمْ. وَ الإِمْلاءُ بِمعنى التَّوسِعةِ فِي أَمَلِيَتِ لِلبَعِيرِ فِي قِيدهِ أَى
 وَسَّعَتْ لَهُ؛ فَلَيْسَ الأَمْرُ فِيهَا عَلَى هَذَا السَّبِيلِ، فَإِنَّهَا مِنَ النَّاقِصِ لَا مِنَ الْمُضَاعَفِ؛ فَالأَوَّلُ
 مِنَ المِلاوَةِ وَ المِلاوَةُ وَ هُمَا المِدةُ وَ الزَّمانُ، وَ الثَّانِي مِنَ المِلاءِ وَ هُوَ المُتَّسِعِ مِنَ الأَرْضِ.
 عَلَى ما قَدْ تَلَوْنَا عَلَيْكَ فَخُذْ ما آتَيْناكَ بِفَضْلِ اللَّهِ، وَ اسْتَقِمَّ وَ تَحَفَّظْ، وَ لَا تَكُنْ
 مِنَ الغَافِلِينَ.

[شرح صحیفه سجّادیه میرداماد] صفحه ۵۹:

قوله: «بَوْلَايَتِكُمْ»: بفتح الواو بمعنى النُّصرة و المَحَبَّةِ وَ الوَدادِ وَ الإِنقيادِ، وَ
 المُوالاةِ المَحابَةِ وَ المِتابَعَةِ، وَ الإِضاَفَةِ إِلى ضَميرِ خِطابِ الجَمعِ إِذْ نِ إضافةً إِلى
 المِفعولِ، وَ بِكسرها بِمعنى تَوَلَّى الأُمورَ وَ تَدبِيرها وَ مالِكيَّةِ التَّصَرُّفِ فِيها، وَ ولىّ
 اليَتيمِ وَ ولىّ البلدِ مالِكُ أَمْرهما، وَ الإِضاَفَةُ عَلَى هَذَا الفاعِلِ.
 وَ كَذَلِكَ الوَلاءُ (بِالفتح) لِلْمَعْتَقِ بِالفتحِ، وَ الوِلاءُ (بِالكسر) لِلْمَعْتَقِ بِالكسرِ. وَ
 مِراثِ الوِلاءِ، بِالكسرِ لَا بِالفتحِ، إِذْ مالِكُ الإِراثِ هُنَاكَ سُلطانُ المَعْتَقِ لِاتِّباعَةِ المَعْتَقِ.
 وَ حَسبانِ بَعْضِ شَهادَةِ المِتاخِرِينَ فِي شِرحِ اللِّمعةِ: أَنَّهُ بِفِتاحِ الوِاوِ وَ أَصلُهُ
 القِربُ وَ الدَّنو، لَا أَصلُ لَهُ يَرَكُنُ إِليه.^۳

[شرح احوال غزالی در کتاب المُنْقَدُ مِنَ الضَّلَالِ]

غزالی داستان ترک بحث خود را در بغداد و مسافرت به شام را برای عزلت

۱- سوره الحجّ (۲۲) قسمتی از آیه ۴۴.

۲- سوره الأعراف (۷) آیه ۱۸۳.

۳- جنگ ۲۲، ص ۲۹۵ الی ۳۰۱.

و ریاضت، و اقامت خود را به مدت دو سال در شام، و سپس مراجعت به ماوراءالنهر و اقامت ده سال در آنجا را نیز به عزلت و ریاضت، و فتح باب مکاشفات و مشاهدات را بر خود، در کتاب خود که به نام *الْمُنْقَذُ مِنَ الضَّلَالِ* است و در حاشیه کتاب *الإنسان الكامل* عبدالکریم جیلی طبع شده است بیان می‌کند، نه در رساله *المُضْنُون* به علی غیر *أهله*.^۱

احوال و اندیشه‌های سیاسی

مرحوم احمد شاه

رحمة الله عليه

[مطالبی از کتاب زندگانی سیاسی احمد شاه تألیف حسین مکی]

در صفحه ۱۱ آورده است که:

لرد کرزن، وزیر خارجه انگلستان گفته است: در حقیقت و واقع امر، ایران بایستی همیشه مقدرات و سرنوشت خویش را با کمک و مساعدت ما تعیین نماید.

[ای مرده شور این سلطنت را ببرد که شاه حق ندارد به شمال و جنوب

مملکتش مسافرت نماید!]

و در صفحه ۱۲ گوید: نگارنده در یادداشت‌های شخصی ناصرالدین شاه دیده است که قریب به این مضمون نوشته است:

«می‌خواهم به شمال مملکت بروم سفیر انگلیس اعتراض می‌کند، می‌خواهم به جنوب بروم سفیر روس اعتراض می‌کند، ای مرده شور این سلطنت را ببرد که شاه حق ندارد به شمال و جنوب مملکتش مسافرت نماید!»

و در صفحه ۱۵ گوید: و آخرین ضربت در چهارم آبان ماه ۱۳۰۴ خورشیدی بر تخت و تاج سلسله کهن سال قاجار زده شد.

[تاریخ تولد، تاج گذاری، و وفات احمد شاه]

و در صفحه ۲۰ و صفحه ۲۱ گوید:

احمد شاه در تاریخ ۲۷ شعبان المعظم به سال ۱۳۱۴ قمری متولد شد. مادرش ملکه جهان، دختر نایب السلطنة کامران میرزا، به عفت و عصمت و تقدس و پاکی نیت و خیرخواهی معروف و موصوف بود. و در سال ۱۳۲۷ قمری (یعنی در سن ۱۲ سالگی) پس از خلع محمد علی شاه به سلطنت رسید، و در تاریخ هفدهم ربیع الاول ۱۳۳۴ قمری تاجگذاری نمود، و در تاریخ ۱۳ ربیع الآخر ۱۳۴۴ قمری (برابر نهم آبانماه ۱۳۰۴ خورشیدی) به عللی چند که شمه‌ای از آن را در این کتاب می‌آوریم با یک دنیا افتخار، از سلطنت ایران - بر خلاف میل و اراده حقیقی ملت ایران - برکنار شد، و بالأخره در سال ۱۳۴۷ قمری (برابر با ۱۳۰۷ خورشیدی) پس از یک سلسله کسالت و بیماری طولانی برای همیشه چشم از جهان پوشید و به سرای جاودانی شتافت.

بر حسب وصیت او جنازه آن مرحوم از کشور فرانسه بوسیله هواپیما به عتبات عالیات حمل و در کربلا به خاک سپرده شد. هنگام ورود جنازه در بغداد کلیه سفارتخانه‌های مقیم بغداد (غیر از سفارتخانه دولت ایران که بیرق آن تمام افراشته بود) بیرق‌های خود را به احترام ورود جنازه، نیمه افراشته نموده، احترامات رسمی معمول گردید، و از طرف دولت عراق نیز احترامات نظامی به وسیله گارد احترام، به عمل آمد.

[نطق لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس]

و در صفحه ۱۲۳ و صفحه ۱۲۴ در ضمن نطق «لرد کرزن» وزیر خارجه انگلیس، آورده که او گفته است که:

«ولی اگر از طرف دیگر، پارلمان ایران از تصویب قرارداد (قرارداد اوت

۱۹۱۹) امتناع ورزد، دولت ایران بایستی راه خویش را در پیش گیرد.»

و در صفحه ۱۲۵، در پایان نطق گفته است:

«در حقیقت و واقع امر، ایران بایستی همیشه مقدرات و سرنوشت خویش را

با کمک و مساعدت ما تعیین نماید.»

اقول: این نطق در ۱۷ نوامبر ۱۹۲۰ برابر با ۲۵ آبان ۱۲۹۹ ایراد شد؛ و چون از طرف شاه ایران امضاء نشد لذا بوسیله یادداشت سفارت انگلیس کابینه مشیر الدوله استعفا داد و کابینه سپهدار پیش آمد، و بعد از سه ماه از نطق گذشته (یعنی در سوّم حوت ۱۲۹۹) کودتای نرمان^۱ انگلیسی که به نام کودتای سید ضیاء و رضاخان قزاق بود، واقع شد.

[نطق دکتر مصدق در مجلس، بر علیه وثوق الدوله]

و در صفحه ۱۶۳ و صفحه ۱۶۴ در ضمن نطق دکتر مصدق در مجلس بر علیه وثوق الدوله راجع به قرارداد می گوید که گفته است:

«امروز در مملکت ما اصل اسلامیت اقوی است؛ زیرا یک مسلمان حقیقی تسلیم نمی شود مگر اینکه حیات او قطع شده؛ و برای جلب این قبیل از مسلمین است که دول مسیحی در پایتخت های خود مسجد بنا می نمایند، ولی یک متجدّد سطحی و بی فکر را می توانند به یک تعارفی تسلیم نمایند.»

[نطق مرحوم مدرس در مجلس]

و در صفحه ۱۷۵، در ضمن نطقی مرحوم مدرس گفته است:

«آنچه من توانستم ضبط کنم، تعداد افراد کارکن های قرارداد هشتصد نفر بودند، که در کتاب زردی که بعد از مردن من منتشر می شود اسم آنها نوشته شده است.»

و در صفحه ۱۷۹، مثال شیرینی را مدرس در ضمن نطق خود آورده است:

شاعری در زمستان برای ملاکی قصیده گفت، رفت توی خانه پای بخاری

۱- نرمان، وزیر مختار انگلیس بود.

قصیده را خواند. ارباب ملک خوشش آمد، صد خروار گندم حواله به ناظرش داد سرِ خرمن، این شاعر هم حواله را گذاشت توی جیبش و نگهداشت تا سر خرمن. سر خرمن که شد برد پیش ناظر، ناظر دید صدخروار گندم اربابش حواله کرده در صورتی که می‌دانست اربابش گندم را دانه دانه می‌شمارد؛ خیلی تعجب کرد و گفت: آقا اجازه بدهید که من ارباب را ببینم! گفت: عیبی ندارد.

ناظر شب رفت پیش ارباب، حواله را نشان داد گفت: این چیست؟

گفت: شب پیش بخاری نشسته بودیم، آن، بعضی چیزها گفت ما خوشمان آمد، ما هم چیزی نوشتیم دادیم خوشش بیاید.

و در صفحه ۱۸۰ نیز مدرّس مثلی شیرین آورده است:

یک شتر داری از اصفهان می‌خواست برود یزد، نزدیک یک آبادی شترش را رها کرده توی بیابان. یکی از توی ده آمد و بنا کرد شتر را زدن؛ صاحب شتر گفت: چرا شتر را می‌زنی؟ گفت: بلکه من اینجا کاریده بودم، تو هم چریده بودی.

[گزارشی از سخنرانی احمد شاه در شهر نیس]

و در صفحه ۲۰۰ گوید:

دو سه ماه که از جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ (جلسه انقراض قاجاریه در مجلس) گذشته بود، در شهر نیس (در جنوب فرانسه، که اغلب لردهای انگلیسی و سایر متمولین دنیا هم برای تفریح به آن شهر می‌روند) در یک دعوت رسمی که از طرف احمد شاه به عمل آمده بود، شاه مخلوع ایران به منظور دفاع از تاج و تخت خود یک سخنرانی مشروح و مفصّلی ایراد نموده، برداشت نطق خود را از تاریخ سیاسی ایران شروع و در حدود یک ساعت با بلاغت، روی تاریخ ایران بحث کرده، و سپس مطالب مهمّی راجع به تغییر سلطنت در ایران ایراد نموده که ما به عللی چند فعلاً از زمینه و مفهوم این سخنرانی تاریخی صرف نظر می‌کنیم.

[ملت ایران لیاقت یک چنین پادشاه مشروطه و قانونی را نداشت]

و در صفحه ۲۰۱ گوید:

چنانچه اغلب در مواقع باریک و سخت با رئیس الوزراهای وقت تباری کرده به استعفای آنان، قضایای سیاسی صورت دیگری پیدا می‌کرد و در نتیجه آن، حیات سیاسی کشور دچار لطمه و سخته نمی‌گشت؛ و همین وطن دوستی و اتخاذ رویه سیاسی آن مرحوم بود که پس از عزل مشاراً الیه، در اغلب جراید خارجی از مشاراً الیه تعریف و تمجید شد؛ حتی یکی از جراید در مقاله خود این عبارت را نوشته بود:

«ملت ایران لیاقت یک چنین پادشاه مشروطه و قانونی و وطن پرستی را

نداشت.»

تا آنکه گوید:

دو قوای مخالف، کشور را اشغال کرده بود و در اثر نفوذ خود و عدم قدرت حکومت مرکزی ایران، دائماً اسنادی از مشاراً الیه می‌خواستند تحصیل نمایند. احمد شاه خود را مصنوعاً و سواسی نشان داده، به این بیماری مدتها تمارض نموده، و به قدری نقش خود را خوب بازی می‌کرده است و حتی اغلب برای اینکه امر را کاملاً مشتبّه نماید به عنوان اینکه اشخاصی که گرد او هستند ممکن است آلوده به میکرب باشند، سماور و قند و چای می‌خواست و خودش شخصاً چای درست می‌کرد که به دست دیگری تهیه نشود، مبادا آلوده گردد. و انعکاس این موضوع و این تمارض برای این بود که مطلقاً قلم در دست نگیرد و به همین بهانه اصولاً قلم در دست نمی‌گرفت و چیزی را امضاء نمی‌کرد. اگر احياناً از نمایندگان خارجی با شاه ملاقات می‌کردند و تقاضائی داشتند، احمد شاه اصولاً از کسی چیزی نمی‌گرفت، اظهار می‌کرده کاغذ را بگذارید روی میز، به هیئت وزراء می‌فرستم و دستور می‌دهم که جواب آن را هرچه زودتر به شما بدهند.

و در صفحه ۲۰۳ و صفحه ۲۰۴ [گوید]:

چون برای غلبه بر خصم مخالفین به او می‌گفتند: تشکیل حزب بده، او در جواب می‌گفت: «من وقتی پادشاه مشروطه هستم، رئیس حزب ملت و عموم افراد کشور عضو آن خواهند بود، اما اگر عدهٔ قلیلی از این حزب را جدا نموده متمایز کردم و گفتم که استثنائاً این حزب من خواهد بود و اختصاص به من خواهد داشت، لازم می‌آید که نسبت به سایرین با نظر تحقیر نگریسته آنها را جزو حزب خودم ندانم؛ آن وقت عکس‌العمل این کار این خواهد شد که مردم هم در مقابل این حزب، حزب دیگری ایجاد نمایند که مرا مقاومت با آن حزب محال و غیر ممکن خواهد بود.»

و در صفحه ۲۱۱ گوید: موقعی که در قشون ایران جمعی از صاحب منصبان وفادار نسبت به سلطان احمد شاه تصمیم گرفتند رئیس دولت یاغی را گرفته تسلیم نمایند؛ و او [شاه] از قبول نقشه آنان استنکاف نمود.

به نمایندهٔ آزادی خواهان، شاه تلگراف رمزی را ارائه داد که منتظر اجازهٔ او می‌باشند و به محض وصول دستور اجازه، دو نفر از آجودانهای مخصوص رئیس الوزراء و وزیر جنگ (سردار سپه) و چند نفر که عده‌های مجاور شهر تهران در زیر فرمان آنهاست، این اقدام را اجراء خواهند نمود.

و شاه پیشنهاد مزبور را با دو کلمهٔ تلگراف «اجازه نمی‌دهم. شاه» ردّ نموده بود و چنین اظهار داشت:

«آقا... جدّ اعلای من یکبار مرد خودسری را مجازات نمود که داعیهٔ سلطنت داشت، سالها می‌گذرد و همه می‌گویند: این کار بخت ایران را به طلسم انداخت؛ من دوباره اجازه نمیدهم امامزاده‌ای در این مملکت ساخته شود. من به حفظ اصول مشروطیت قسم یاد کرده‌ام و حاضر نیستم چنین قضاوت غلطی را نسل آینده نسبت به من بنمایند.»

و در صفحه ۲۱۳ و صفحه ۲۱۴ گوید:

پس از نهم آبان ۱۳۰۴ که در کابینه مستوفی الممالک، مجلس، قاجاریه را از سلطنت خلع کرد، صاحب منصبان مهمّ در تهران با هم قرار گذاشتند که به مجردّ اجازه شاه حکومت را واژگون کنند، و برادر شاه (سلطان محمود میرزا) هم به طهران آمده بود و مقدمات کار به تمام معنی تمام بود، و اگر طهران در این امر پیشقدم می شد بدون شک سایر ولایات هم تبعیت می کردند؛ احمد شاه باز مخالفت نمود و اجازه نداد، بطوری که بسیاری از هواخواهان او عصبانی شدند. ولی مراسله ای از این پادشاه در دست آمده که جریان امور را توضیح می دهد و برای مخالفین راه اعتراضی نمی گذارد و چنین می نویسد:

«مملکت ایران چون مریضی است که ضعف ناخوشی طولانی، او را از پا در آورده است؛ این مریض نیازمندی به استراحت و آسایش داشت. و حتی دوستان من که هیچوقت آنها از یاد من نمی روند (آنها ایرانی پاک و آزادی طلب واقعی بودند) به من پیشنهاد کردند با قوه قهریه به مملکت مراجعت نمایم و وسائل آن را هم ظاهراً حاضر نموده بودند من پس از مطالعه کامل صلاح مملکت را در مراجعت خود ندانستم؛ زیرا این مراجعت باید به زد و خورد انجام می گرفت و دو دستگی پیش آمد می نمود و دامنه پیدا می کرد. (زیرا امور داخلی ایران به تنهایی حل اشکال را نمی کرد و من هم مایل به هیچ قسم رفع مشکل سیاسی نبودم؛ بنابراین، خونریزی بی فایده و رفتن یک نفر و آمدن نفرات دیگری را ایجاب می نمود.) با اظهار امتنان از این دوستان به آنها نصیحت دادم فداکاری نموده، برای خاطر مملکت، از هر پیش آمدی که منتهی به اغتشاش داخلی بشود خودداری کنند.

البته کسی نمی تواند نسبت ترس به من بدهد؛ زیرا این زد و خورد و قیام مسلّح در غیاب من انجام می گرفت.»

[من اگر می‌خواستم با وسائل غیر مشروع به ایران مراجعت کنم، تسلیم

انگلیس‌ها می‌شدم]

و در صفحه ۲۱۵ گوید:

چون آتا ترک (سلطان عثمانی) انوشیروان سپهبدی را که سفیر ایران بود، در ترکیه احضار کرد و به او برای احمد شاه پیغام داد و دعوت کرد که به ایران برگردد و از کُردهای ترکیه و ایران قوای کافی در اختیار او بگذارد که از مغرب ایران به مقر سلطنت خود مراجعت کند، احمد شاه در جواب می‌گوید: «از طرف تشکر کنید!»

سپهبدی اظهار می‌کند: اینکه جواب نشد، اعلی‌حضرت دعوت را قبول می‌کنید یا خیر؟!

شاه می‌گوید: «این در قاموس سلسله ما نبوده که اجداد من با کمک یک کشور خارجی تاج و تخت خود را به دست آورده یا حفظ کرده باشند و این ننگ را برای من به ارث گذارده باشند؛ فقط از طرف من تشکر کنید و بگوئید: قبول نکرد.» و به سپهبدی می‌گوید: «من اگر می‌خواستم با وسائل غیر مشروع به ایران مراجعت کنم تسلیم انگلیس‌ها می‌شدم و به آنها در مقابل تقاضاهایشان سر فرود می‌آوردم!»

[قانون اساسی به من چنین اختیاری نداده]

و در صفحه ۲۱۶ و صفحه ۲۱۷ می‌گوید:

محمدعلی‌شاه مخلوع، چندین بار برای فرزندش کاغذ نوشت و از او خواسته بود که در امور مملکت دخالت کند، و حتی در سفر اول سلطان احمد شاه به اروپا همین که شاه ایران به اسلامبول می‌رسد، محمد علی میرزا در اولین ملاقات با فرزند خود مذاکره، و بالأخره خواهش می‌کند که در دو مورد بخصوص، نصایح و تقاضاهای پدر خود را قبول کرده و به انجام آن اقدام نماید؛

و آن دو مورد عبارت از این بوده که:

أولاً: نسبت به همسایه جنوبی، رویه ملایمی پیش گرفته در انجام پاره‌ای از تقاضاهای آنها اقدام نماید.

ثانیاً: در امور جاریه کشور مداخله نموده و در تمام موارد و قضایا نظریه خویش را عملی سازد.

ولی سلطان احمد شاه زیر بار نرفته، در پاسخ اظهار داشته بود که:

«قانون اساسی به من چنین اختیاری نداده و من جز صورت تشریفات چیز دیگری نمی‌توانم باشم.»

بالآخره محمدعلی میرزا خود را ناگزیر می‌بیند که این را با مرحوم احتشام السلطنه (سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی) در میان نهد و او را واسطه قرار دهد که از جانب خود با فرزند خویش سلطان احمد شاه در دو موردی که سفارش کرده وارد مذاکره شود و به هر نحوی که ممکن است انجام آن را خواستار گردد. سلطان احمد شاه نیز به احتشام السلطنه در حضور پدر خود محمدعلی میرزا پاسخ می‌دهد:

«قانون اساسی به منزله کتترت‌نامه‌ای است بین دو نفر، و این کتترت‌نامه را من تنظیم نکرده‌ام و شما آن را امضاء کرده که اجرا نمائید. من فعلاً در مقابل امر انجام شده‌ای واقع شده‌ام، نمی‌توانم از این کتترت و موادی که در آن ذکر شده کوچکترین تخطی را بنمایم. بدین معنی که قانون اساسی مملکت کتترت‌نامه‌ای است بین ملت و شاه؛ من وقتی به سلطنت رسیدم در مقابل امر انجام شده‌ای واقع شده‌ام، نمی‌توانم آن را قبول نکرده زیر آن بزنم. اگر این قانون در زمان من تصویب شده بود من آن را با این کیفیت امضا نمی‌کردم و حقوقی برای خودم قائل می‌شدم، حالا هم اگر در قانون اساسی تجدید نظر شد و به من ملت ایران اختیاراتی داد، البته مداخله خواهم کرد و الاً به هیچ وجه حاضر نیستم که بر خلاف

قانون اساسی کوچکترین اقدام و کمترین تخطی را بنمایم. و اما در مورد طرز رفتار و سلوک من با انگلیس‌ها و سایر همسایگان، هرچه را مصالح مملکت اقتضا نماید عمل خواهم کرد ولو اینکه [به] برکناری من از سلطنت یا به انقراض سلسله قاجاریه هم تمام شود.»

و در صفحه ۲۱۸ گوید:

و این مسأله بخوبی می‌رساند که سلطان احمد شاه نسبت به قانون اساسی مملکت فوق‌العاده با نظر توقیر و احترام می‌نگریسته و هرگز حاضر نبوده است که کوچکترین اقدامی بر علیه آن کرده باشد.

گویا روی همین سوابق بوده که پوانگاره (رئیس جمهور اسبق فرانسه) که با احمد شاه خیلی دوست بوده است و اغلب با یکدیگر ملاقات‌هایی گرم غیر رسمی و دوستانه می‌نموده‌اند، به احمد شاه اظهار کرده است که:

«من تعجب می‌کنم که با تمام هوش و فراستی که در شما سراغ داریم و با این متانت و درایتی که دارید، چگونه عاجز از اداره تشکیلات خود هستی؟! و شاید ملت ایران لیاقت یک چنین پادشاه مشروطه خواه قانونی را نداشته باشد؟ و تو با این کیفیت، برای سلطنت مملکتی مثل سوئیس خوب و شایسته می‌باشی تا ملت آن بتواند از وجود تو استفاده نماید.»

[عارف قزوینی، کینه دیرینه با قاجاریه داشته است]

و از صفحه ۲۲۲ تا صفحه ۲۲۴ گوید:

عارف قزوینی، کینه دیرینه با قاجاریه داشته است و لذا با تبلیغات زهرآگین علیه سلطنت احمد شاه و ایجاد نمایشنامه‌ها و کنسرت‌ها، با اشعار دروغین که خود می‌سروده است و بر نفع سردار سپه تبلیغ می‌کرده است، نقش مهمی را ایفا کرده است.

عارف قزوینی مبتلا به افیون بوده و در ازاء این کمک‌ها که به رضاخان کرد، بنا شد تا آخر عمر هر ماهی، حقوق یک سروان به او بدهند؛ و او همدان را انتخاب نموده بدان صوب رفت و تا آخر عمر چنان از کرده خود پشیمان بود که حدّ نداشت و بالأخره با فلاکت و بدبختی در آنجا جان داد.

اقول: از اشعار ایرج میرزا که در دیوان او مذکور است و روابط او [عارف قزوینی] را با ایرج در نهایت صمیمیت می‌رساند، می‌توان به درجهٔ فساد اخلاق عارف قزوینی پی برد. در صفحه ۲۲۳ اشعاری عارف، بر علیه احمد شاه گفته است که ما چند بیت آن را ذکر می‌کنیم:

به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد

زدیم تیشه بر این ریشه هرچه بادا باد

پس از مصیبت قاجار، عید جمهوری

یقین بدان بود امروز بهترین اعیاد

خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار

چراغ سلطنت شاه بر دریچهٔ باد

تو نیز فاتحهٔ سلطنت بخوان عارف

خداش با همه بد فطرتی بیامرزاد

و در صفحه ۲۲۴ گفته است:

سوی بلبل دم گل باد صبا خواهد برد

خبر مقدم گل تا همه جا خواهد برد

مژده ده مژدهٔ جمهوری ما تا همه جای

هاتف غیب به تأیید خدا خواهد برد

سر بازار جنون، عشق شه ایران را

در اروپا چه خوش انگشت‌نما خواهد برد

کس نپرسید که آن گنج جواهر کز هندی
 نادر آورد شهنشه به چه جا خواهد برد
 تا که آخوند و قجر زنده در ایرانند این
 ننگ را کشور دارا به کجا خواهد برد
 زاهد ار خرقه سالوس به میخانه برد
 آبروی همه میکرده‌ها خواهد برد
 شیخ طرار به تردستی یک چشم زدن
 اثر از مصحف و تسبیح و دعا خواهد برد
 تاج کیخسرو و تخت جم اگر آبرویی
 داشت آن آبرو این شاه گدا خواهد برد
 باد سردار سپه زنده در ایران، عارف
 کشور رو به فنا را به بقا خواهد برد

[تعطیل و فترت مجلس، به اشاره سلطان احمد شاه به نفع ملت تمام شد]

و در صفحه ۲۲۷ گوید:

ولی زمامداران وقت با اطلاع و تبانی با شاه چند نقش خوب بازی کرده‌اند که برای حفظ استقلال و حیثیت ایران کاملاً مفید بوده است؛ از جمله تعطیل و فترت مجلس بوده. به این معنی که بر اثر اشاره سلطان احمد شاه و رئیس الوزرای وقت (مستوفی الممالک)، مجلس به واسطه مهاجرت نمایندگان از اکثریت افتاد و طبعاً به حال فترت و تعطیل در آمد. این تعطیل مجلس به نفع کشور تمام شد؛ زیرا هر یک از دول متحارب تقاضائی داشتند و چون کشور تحت اشغال آنها بود ممکن بود با فشار از تصویب مجلس بگذرد، اما تعطیل آن به عملیات دول متحارب و تقاضای آنها صورت رسمیت نداد.

[ملاقات‌های نصرت‌السلطنه و عضدالسلطان (عموهای احمد شاه) با

لُردکُرن]

در صفحه ۲۴۲ و صفحه ۲۴۳ راجع به تصمیم انگلیس‌ها به خلع قاجاریه، داستانی را از ملاقات‌های نصرت‌السلطنه و عضدالسلطان (عموهای احمد شاه) و آقاخان محلاتی با لُردکُرن و مدیر کل امور شرق انگلستان ذکر کرده است که نهایت سيطرة انگلستان را به ایران می‌رساند. مراجعه شود.

[من پیش وجدان خود و در مقابل نسل‌های آینده ایران سرافرازم]

در صفحه ۲۴۵ و صفحه ۲۴۶ گوید:

به جهات عدیده‌ای در مجلس نهم آبان قاجاریه را خلع از سلطنت کردند و آن جهات دلالت بر عدم قانونیت آن مجلس داشت، و این امر ممکن بود بعداً اشکال برای سردار سپه پیش آورد و حکومت او را حکومت قهری و جبری نشان دهد. از طرف پهلوی، ذکاء الملک فروغی مأمور به اروپا گردید که در پاریس با احمد شاه ملاقات نماید و مشارالیه را هرطور که ممکن است تطمیع نموده و حاضر سازد که استعفانامه خود را نوشته و تسلیم نماید و در مقابل پولی هم بگیرد.

پس از آنکه فروغی با سلطان احمد شاه ملاقات کرد و تقاضای خود را به عرض رسانید، جواب منفی شنید. فروغی در خاتمه تقاضای خود اضافه نمود که من مأمورم و اجازه دارم که تا یک میلیون لیره، استعفانامه آن جناب را خریداری نمایم. احمد شاه متغیر شده اظهار داشت که:

من حاضر نیستم حتی به هزار برابر این مبلغ بفروشم! و تو به ارباب خود از قول من بگو که این خیال باطلی است که کرده‌ای؛ زیرا من پیش وجدان خود و در مقابل نسل‌های آینده ایران سرافرازم که حتی حاضر شدم از سلطنت برکنار شوم، ولی خیانت نکردم و جز وظیفه‌ای که به من محوّل شده بود کار دیگری انجام نداده‌ام. و تاریخ

قضاوت خواهد کرد که من برخلاف اراده ملت ایران از سلطنت برکنار شده‌ام؛ بنابراین اگر استعفا نمایم مثل این است که من رضایت داده‌ام و سلطنت را حق خود ندانسته‌ام، لذا اگر تمام دنیا را به من بدهید استعفا نخواهم داد.

[آقا آنها هم من و هم تو را بهتر از خودمان می‌شناسند]

و در صفحه ۲۸۴ گوید:

چون انگلیس‌ها پیشنهاد کردند که راه‌آهن را از جنوب تا بندر جز بکشند و او مشروحاً معایب این راه را تذکر داد و گفت: «مصلحت راه‌آهن ایران شرقی به غربی است و تجارت هند را به ایران، و ترانزیت ایران را کمک می‌کند، ولی راه‌آهن جنوب به شمال فقط جنبه نظامی و سوق الجیشی دارد و بر مصلحت ملت ایران نیست، و من نمی‌توانم پول ملت را گرفته و یا از خارج وام بگیرم، صرف راه‌آهنی که فقط جنبه نظامی برای انگلیس‌ها دارد بکنم.» وزیر که واسطه و حامل پیغام بود، به سلطان احمد شاه عرض کرد که: با این صراحت هم نمی‌شود به وزیر مختار انگلیس جواب یأس و منفی داد، خوب است یک قدری ملایم‌تر جواب داده شود. سلطان احمد شاه قدری تأمل کرده سپس در جواب می‌گوید:

«آقا آنها هم من و هم تو را بهتر از خودمان می‌شناسند. اگر غیر از این جواب داده شود، خواهند فهمید که به آنها جواب دروغ داده‌ایم؛ بهتر این است که به همین صراحت گفته شود که من با این نقشه هیچ‌گونه موافقت ندارم.»

[چرا سلطان احمد شاه با ترور کردن رضاخان مخالف بود؟]

و در صفحه ۲۸۶ گوید:

چرا سلطان احمد شاه با ترور کردن رضاخان مخالف بود؟
بیش از دو سه ماه به انقراض سلسله قاجاریه و جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ نمانده بود، سلطان احمد شاه در سوئیس بسر می‌برد، یکی دو نفر از نزدیکان و منسوبان

وی که قصد عزیمت به ایران را داشتند به منظور خداحافظی نزد سلطان احمد شاه رفته اظهار داشتند که می‌خواهیم به ایران مراجعت نمائیم اجازه می‌فرمائید؟ در ضمن این ملاقات گلایه از طرفین شروع شد، شاه از آنها گله کرد که چرا کمتر نزد من می‌آئید؟ آنها به قسمی دیگر گله کردند؛ شاه در حالی که اشک از گوشه چشمانش جاری بود اظهار داشت:

«حق دارید پیش خودتان این طور فکر کنید که سلسله قاجاریه را من منقرض خواهم کرد و من باعث بدبختی دودمان قاجاریه شده‌ام؛ ولی این فکر و نیت را تا موقعی می‌توانید داشته باشید که موقعیتی نظیر موقعیت من نداشته باشید، ولی اگر بجای من بودید تصدیق می‌کردید که هرچه من کرده‌ام به صلاح ملت و مملکت و خانواده قاجاریه کرده‌ام.»

یکی از آنها جواباً در لفافه اظهار داشت که: شما خودتان وسائل انقراض را فراهم می‌کنید، اگر اجازه داده بودید کلک رضاخان را کنده بودند دیگر امروز دچار این همه مشکلات نبودیم! شاه حرف او را قطع کرده اظهار داشت:

«اگر به فرض رضاخان را کشته بودیم رضاخان دیگری برای ما می‌تراشیدند. اگر رضاخان کشته شده بود فوراً رضاخان دیگری با هزار درجه شدت برای ما می‌تراشیدند و در اطراف کشته شدن رضاخان هم برای ما چیزها می‌گفتند و همه جور نسبتی به ما می‌دادند؛ پس صلاح ما نبود که راضی شویم رضاخان را ترور یا معدوم نمایند.»

یکی دیگر از آنها اظهار داشت: کار مشکلی نیست، ما روابط شما را با انگلیس‌ها التیام می‌دهیم، در این صورت مراجعت شما به ایران اشکالی نخواهد داشت. شاه بدون تأمل در جواب گفت:

«اگر شما بدانید که تقاضای آنها چیست هرگز چنین پیشنهادی را نمی‌کردید. من اگر تسلیم آنها بشوم در هر صورت نقشه‌ای که طرح شده عملی می‌شود، با این شرط که کلیه تقاضاهای آنها عملی می‌شود منتهی با دست من و در این صورت من

مفتضح و بدنام خواهم شد و رضاخان جنت مکان؛ بگذارید خود رضاخان نقشه آنها را عملی نماید در این صورت بالأخره او رسوا و مفتضح خواهد بود و من جنت مکان!

قضاوت این امر هم با تاریخ است که گذشته و آینده را خواهد دید، آن وقت هر دو را باهم سنجیده، قضاوت خواهد کرد.

فعلاً از من جز تسلیم مقدرات گشتن کار دیگری ساخته نیست، و اگر خانواده قاجاریه هم منقرض می شوند بشوند، ولی موجبات بدبختی کسی را فراهم نیاورده‌ام، و حاضر نیستم به هیچ وجه تسلیم اراده دیگران بشوم و تا دنیا باقی است و نامی از تاریخ برده می شود به بدنامی نام خود را ثبت نمایم؛ حالا هر که هر چه تصور می کند بکند.

اگر نسبت جبن و ترس به من می دهند بدهند، نسبت خیانت به من نمی دهند، باز این خود یک خوشبختی است برای من و برای خاندان من!
و در صفحه ۲۸۹ گوید:

احمد شاه در پاریس زندگانی دردناک خود را خاتمه و در آنجا جان سپرد؛ و چند نفر از دوستان وفادارش پس از تشریفات مذهبی به آئین محمدی، طبق وصیت او [جنازه را] به عراق آوردند تا در آن خاک مقدس به خاک سپارند. - انتهی.

اقول: جنازه او را در مقبره پشت سر حضرت سیدالشهداء علیه السلام، در کربلا در مقبره خانوادگی قاجاریه به خاک سپردند؛ رحمة الله علیه.^۱

۱- جنگ ۱۷، ص ۱۴ الی ۲۶؛ جهت اطلاع بیشتر از احوالات احمد شاه به کتابهای امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۳۲، وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام، ص ۱۱ و ۴۶، نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۷۳ الی ۱۹۱، نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۸۰ و رساله نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، ص ۲۳۳ مراجعه شود.

احوالات و افكار
سيّد جمال الدين أسد آبادي

[تردد سید جمال الدین نزد مرحوم آخوند ملا حسینقلی]

در صفحه ۱۰۰ و صفحه ۱۰۱ از کتاب «مجموعه اسناد مدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین، مشهور به افغانی» دو نامه از آقا شیخ محمد حسن نامی از قم به مرحوم حاج محمد حسن امین الضرب راجع به مرحوم سید جمال الدین وارد است که در هر دو تصریح است بر آنکه آن مرحوم در نجف اشرف نزد مرحوم آخوند ملا حسینقلی در جزینی همدانی تردد می کرده و درس می خوانده است.^۱

[ایرانی بودن سید جمال الدین]

در کتاب تاریخ سامراء جلد دوم، صفحه ۳۵ و در کتاب اعلام الشیعه در جلد ۱ از نقباء البشر فی القرن الرابع عشر در صفحه ۳۱۰ و صفحه ۳۱۱ با أدله اثبات می کنند که سید جمال الدین ایرانی و شیعه بوده و بعضی از غربیین و مصریین که او را افغانی می دانند غلط محض است.

[نامه سید جمال الدین به میرزا محمد حسن شیرازی]

و در تاریخ سامراء جلد ۲، از صفحه ۲۸ تا صفحه ۳۴، نامه سید جمال الدین را از

۱- جنگ ۶، ص ۱۳۸.

بصره به امام مجدد مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی راجع به قضیه تنباکو و احتلال دولت انگلستان اراضی ایران را مفصلاً می نویسد و در ذیلش می نویسد که: شکیب ارسال در تعلیقه خود بر کتاب حاضر العالم الاسلامی می گوید:

فكان هذا النداء من السيد الحسيني من أعظم أسباب الفتوى التي أفتاها ذلك الإمام ببطلان هذا الامتياز و اضطرت الحكومة الفارسية خوف انتقاض العامة إلى إلغائه. - انتهى.

ولیکن علامه سید محسن عاملی گوید:

إن الإمام الشيرازي أفتى بتحريم تدخين التّبناك حينما بلغه إعطاء الإمتياز إلى الدولة البريطانية قبل أن يُرسل له السيد جمال الدين هذا الكتاب.

و این نامه را در اعیان الشیعه جلد ۱۶ از صفحه ۲۷۷ تا صفحه ۲۸۲ آورده است.

[بازی های کودکانه سید جمال الدین]

در کتاب شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی که به قلم میرزا لطف الله اسدآبادی و مقدمه ای از حسین کاظم زاده ایران شهر، طبع شده است، در صفحه ۱۸ گوید:

حیرت افزاتر اینکه بازی های بچه گانه اش اکثر، تهیه سفر روم و مصر و هند و افغان و فرنگستان بوده، زاد و راحله خود را بر اسب های چوبی می بسته، خود و یکی دو نفر از اطفال را منتخب می کرده است، همین طور بر اسب های چوبی سوار شده با پدر و مادر و همشیره های خود وداع می کرده که: باید به هند و مصر و روم و افغان و غیره و غیره بروم؛ ایشان به زبان کودکانه با او هم ساز می شدند و او هم نویدهای چند از مسافرت خود به پدر و مادرش می داده است.

[مختصری از زندگی نامه سید جمال الدین و خطبه مشهور او در مصر]

و اجمال مطالب کتاب آن است که: سید جمال الدین در شعبان ۱۲۵۴ در اسدآباد همدان متولد شده و قرآن را با معنایش نزد پدرخوانده و در ده سالگی در ۱۲۶۴ با پدر خود برای درس و تحصیل به قزوین رفته است و مدت دو سال با پدر خود در قزوین در مدرسه بوده است. پدرش او را در ۱۲۶۶ با خود به طهران می آورد و در نزد عالم و مجتهد بزرگ طهران آقا سید صادق عمامه می گذارد و در همان سال با پدر به قصد اعتاب عالیه کربلا و نجف حرکت می کنند و در خدمت شیخ انصاری (ره) می رسند. شیخ از او بسیار تحسین می کند و بعد از دو سه ماه پدرش به اسدآباد برمی گردد؛ ولیکن سید مدت چهار سال در نجف می ماند و به مباحثاتی که مورد اعتراض دیگران بود اشتغال می ورزد، تا آنکه شیخ انصاری [او را] در سنه ۱۲۷۰ که عمرش ۱۶ سال بوده است با پیری روشن ضمیر که سیدی جلیل القدر بوده است به جانب بمبئی و هندوستان روانه می کند. یک سال و چند در هندوستان می ماند و به علوم عصری آشنا می شود و عازم مکه می شود و در راهها بسیار توقف می کند و بحثها می کند تا آنکه سفرش طول می کشد و در سنه ۱۲۷۴ وارد مکه می شود و از مکه عازم اعتاب عالیه، نجف و کربلا می گردد و سه سال در نجف می ماند و در سنه ۱۲۷۷ عازم افغانستان می شود. پنج شش ماه در طهران درنگ می کند و سپس به افغان می رود و پنج سال در افغانستان می ماند و تاریخ افغان را که به عربی و از نیکوترین آثار برجسته اوست می نویسد؛ و در سنه ۱۲۸۵ از افغان به جانب مکه می رود و پس از یک ماه توقف در هند با کشتی به مصر می رود و چهل روز در مصر مانده و از مکه منصرف می شود و عازم اسلامبول می شود، و پس از رفتن بدانجا برای بار دوم به مصر می رود و ده سال در مصر درنگ می کند و شاگردانی تربیت می کند و به تدریس مشغول شد و بحثها نمود و خطبهها خواند. از جمله خطبه مشهور

او که در باب رجوع به قرآن و در صفحه ۲۸ تا صفحه ۳۰ این کتاب آمده است، ما در اینجا ذکر می‌کنیم؛ البته خطبه به عربی بوده ولیکن ترجمه آن را در این کتاب آورده است:

«بار الها گفته توست: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱ و کلام تو محض حق است؛ از آنجا که دعوت من و اجابت این نفوس زکیه خالصاً مخلصاً لوجهک الکریم بود، مرا به موجب گفته حق خودت به سبیل هدایت راهنمایی فرمودی.

آقایان! مدینه فاضله انسانی و صراط المستقیم سعادت بشری قرآن است. گرامی دستور مقدس که نتیجه شرافت کل ادیان حقه عالم و برهان قاطع خاتمیت مطلقه دین اسلام الی یوم القیامه و ضامن سعادت دارین و فوز نشأتین است؛ آه آه! چنان از فرط غفلت مهجور شده. گرامی دستور مقدس که مختصر شراره از قبسات انوار مضيئه اش عالم قدیم و دنیای جدید را به آن حقارت به این تمدن رسانید.

آها آها! چسان فوائد امروز آن از فرط جهل و غفلت منحصر در امور ذیل شده است: تلاوت بالای قبور شب‌های جمعه، مشغولیت صائمین، زیاله مساجد، کفاره گناه، بازیچه مکتب، چشم زخم، نظر قربانی، قسم دروغ، مایه گدائی، زینت قنناق، سینه بند عروس، بازوبند نانوا، گردن بند بچه‌ها، حمایل مسافرین، سلاح جنزده‌ها، زینت چراغانی، نمایش طاق نصرت، مقدمه انتقال اسباب، حرز زورخانه، کار مال التجاره روسیه و هند، سرمایه کتابفروش‌ها، سرمایه گدائی زنان بی تقوی و مردان بی سر و پا در معابر.

آه! وا اسفا! یک سوره العصر فقط که سه آیه بیش نیست، اساس نهضت یک دسته اصحاب صغه گردید که از فیض مقدس همین مختصر سوره مبارکه،

۱- العنکبوت (۲۹) آیه ۶۹.

شركزار بتخانه مكّه را قبل از هجرت، بستان وحدت و يزدان خانه بطحاء نمودند.
 آه! والَهفاه! اين كتاب مقدّس آسمانى، اين گرامى تصنيف حضرت سبحانى،
 اين مآيه كلّ السعادات انساني، از ديوان سعدى و حافظ و مثنوى و ابن فارض
 امروزه كمتر محلّ اعتناء و مورد اهتمام است.

در هر مواعظ عرشى و فرشى از او استفاده كنند. بر عكس، در جمعى كه
 يكى از منسوجات شعريّه خوانده مى شود، نفس ها از ته دل كشيده، چشم ها،
 گوش ها و دهن ها براى او باز مانده و چه اندازه قرآن، بر عكس كه هرگز در هيچ جا
 با قيل و قال فكر و كار كسى مزاحم نخواهد بود.

أَيُّ وَ حَقِّكَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْقَائِلُ وَ قَوْلِكَ حَقٌّ: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ
 أَنْفُسَهُمْ﴾^۱، تو را فراموش كرديم تو هم آئينه قلوب ما را از انعكاس توفيق حقايق
 ذكر مقدّست محروم نمودى.

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ قَوْلِكَ حَقٌّ: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا
 بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۲، وجه نفوس خودمان را از اطاعت مقدّست برگردانديم، تو هم سعادت
 و شرافت ما را به ذلّت و نكبت تبديل فرمودى.

عليكم بذكرِ الله الأعظم و بُرْهَانِهِ الْأَقْوَمِ فَإِنَّهُ نُورُهُ الْمَشْرِقُ الَّذِي بِهِ يُخْرَجُ مِنَ
 ظُلُمَاتِ الْهَوَاجِسِ وَ يُتَخَلَّصُ مِنَ عَتَمَةِ الْوَسَاوِسِ، وَ هُوَ مِصْبَاحُ النَّجَاةِ مَنْ اهْتَدَىٰ بِهَا
 نَجَىٰ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ، وَ هُوَ صِرَاطُ اللَّهِ الْقَوِيمِ، مَنْ سَلَكَ هُدَىٰ وَ مَنْ أَهْمَلَهُ
 عَوَىٰ.

عليكم بالفوز ممّا انتشر من لئالي مقالاتِ صاحبه عليه السلام، لقوله صلوات
 الله على قائله:

۱- سوره الحشر (۵۹) قسمتى از آيه ۱۹.

۲- سوره الرعد (۱۳) قسمتى از آيه ۱۱.

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا قَلَّ فِيهِمُ الْعَمَلُ وَكَثُرَ فِيهِمُ الْجَدَلُ. وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ فِيهِ، وَالنَّصِيحَةُ لِأَمْرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، وَ لُزُومُ جَمَاعَتِهِمْ. الْمُسْلِمُونَ تَكَافَأُوا دِمَائِهِمْ أَدْنَاهُمْ، يَسْعَى بِدَمَتِهِمْ مَنْ وَالَاهُمْ، وَ هُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ.^۱

و قوله عليه السلام: لا يزال الأمر في أمتي ما لم يتخلقوا بأخلاق القرس. و أشباه هذه الغرور الزاهرة التي تضمن واحدة منها سعادة الأمم كلها. و السلام عليكم ورحمة الله و بركاته.

از کرسی خطابه پائین می آید در حالی که یک ثلث از اعضاء انجمن غش نموده اند و بقیه را هم حالی نمانده؛ سید بزرگوار به گریه بر می آید و هی می گوید: «أَيُّ وَحَقِّكَ اللَّهُمَّ نَبِيِّنَاكَ فَأَنْسَيْنَا!» هی می گوید: تا اینکه می افتد و غش می کند. سه ساعت در انجمن حالت غشوه و شیون حکم فرما بوده تا آنکه حسن عطابک، داماد خدیو مصر (پادشاه مصر) به وسیله عطریات سید و اعضاء انجمن را به هوش می آورد، و سپس سید برای عمل به قرآن انجمنی با موادی تشکیل می دهد که به طور حیرت آور مؤثر بوده، و مدت نه ماه و چند روز طول می کشد و سپس امراء مصر و انگلیس ها آن را به هم می زنند و سید را از مصر بیرون می کنند. این داستان که مفصل آن در گفتار خوش یارقلی تألیف شیخ محمد محلاتی غروی است، فرزند مؤلف کتاب بالمناسبه در اینجا ذکر کرده است.

باری، در سال ۱۲۹۶ سید را با خادمش و شاگردش ابوتراب از مصر خارج می کنند. سید به هند می رود و در سنه ۱۲۹۷ رساله نیجریه را در ردّ دهریین

۱- این حدیث در *مالی صدوق* با اندکی اختلاف در ص ۴۳۲، نشر مؤسسه بعثت، چاپ اول، آمده است: «... إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَ النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، وَ اللَّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِمْ، الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَكَافَأُ دِمَائِهِمْ، يَسْعَى بِدَمَتِهِمْ أَدْنَاهُمْ...»

نوشت و در بمبئی طبع شد، و در سنه ۱۳۰۰ از هند به لندن رفت. و بعداً به پاریس می‌رود و سه سال در آنجا ماند و رساله العروة الوثقی را به محرری شیخ محمد عبده بر ضد پلتیک‌های^۱ انگلستان و اروپائیان در سال ۱۳۰۱ تأسیس و مجاناً به جمیع نقاط شرق فرستاد؛ ولی افسوس که هجده شماره از آن بیشتر منتشر نشد و سپس توقیف شد.

و در حدود سنه ۱۳۰۳ از پاریس عازم مشرق زمین شد و ناصر الدین شاه او را به طهران توسط صنیع الدوله دعوت کرد. سید در سنه ۱۳۰۴ وارد طهران شد و ناصر الدین پیشنهاد ریاست وزرائی و ریاست دارالشوری را به وی نمود، ولی او قبول نکرد و گفت: من طالب دنیا و ریاست نبوده و نیستم و مقصود من فقط اصلاح امور مسلمین است.

در سنه ۱۳۰۴ از طهران به روسیه می‌رود و دو سال در شهر پترسبورگ می‌ماند و سپس به اطیش می‌رود و ناصر الدین در سفر اخیرش به فرنگستان او را در وین ملاقات می‌کند و سپس با مواعید و موثیقی و تمهداتی که می‌کند که به گفتار او عمل نماید، دو مرتبه او را به طهران دعوت می‌کند.

سید به طهران می‌آید ولی ناصرالدین شاه نقض عهد می‌کند و به پیشنهادهای سید در امور اصلاحیه واقعی نمی‌گذارد. سید نیز علناً با او مخالفت نموده و در حضرت عبدالعظیم ۷ ماه بست می‌نشیند تا آنکه عاقبت به حکم ناصر الدین شاه، میرزا علی اصغر خان (صدر اعظم) در سنه ۱۳۰۸ او را گرفته و با حالت مرض در زمستان سرد با قاطر او را به کرمانشاه و خانقین تبعید می‌کنند، و از آنجا حاکم بغداد او را به بصره می‌فرستد.

سید از بصره یک کاغذ بسیار مفصلی راجع به تسلط انگلیس بر ایران و خریدن اراضی و استحکامات ایران و امتیاز تنباکو و عواقب وخیم آن و غفلت و

۱- سیاست و روش (محقق)

جرم ناصرالدین شاه را در این مسأله به مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی می‌نویسد و از بصره به صوب لندن می‌رود؛ و در لندن در سنه ۱۳۰۹ یک روزنامه عربی و انگلیسی به اسم ضیاء الخافقین تأسیس می‌کند.

انگلیس‌ها آن را توقیف می‌کنند و در این هنگام سفیر ترکیه از طرف سلطان عبدالحمید او را به ترکیه دعوت می‌کند، و بین او و سلطان صمیمیت و محبت زائد الوصفی پیدا می‌شود و سید درباره اتحاد دول اسلامی کوشش فراوان می‌کند و سلطان اجابت می‌کند؛ لیکن در عاقبت امر بین او و سلطان کدورت رخ می‌دهد و در سنه ۱۳۱۴ یا ۱۳۱۵ در ماه شوال به وسیله عمل جراحی که در حنک او به عمل آورده شد، یا به وسیله سمی که به او خورانیده شد، یا به موت حتف انف از دنیا رحلت نموده است.

در صفحه ۸۲ گوید:

در اسلامبول با آنکه سفره طعامش بر روی میزی بلند و به طرز فرنگی چیده می‌شد و مهمانان او همه با کارد و چنگال غذا می‌خوردند، او (میزبان) تنها با پنج انگشت صرف غذا می‌کرد و وقتی به آداب و عادات زمان نمی‌نهاد.

و در صفحه ۸۵ گوید:

شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر هم که سرآمد مجتهدان و نویسندگان عرب شمرده می‌شد، چنان مفتون سید جمال الدین بود که می‌گفت: *أنا أحدٌ من تلامذته، فإني لو قلت إن ما آتاه الله من قوة الذهن وسعة العقل ونفوذ البصيرة هو أقصى ما قدر لغير الأنبياء لكنت غير مبالغ.*

و در صفحه ۸۷ گوید:

سید جمال الدین هرگز حاکم بر احتراصات نفس خود نبود، و ترک دنیا و قناعت به اندک و ریاضت و غیره که از علامات درویشان و صفات صوفیان است در او نبود. من بارها از او شنیدم که می‌گفت: دو نوع فلسفه در دنیا هست،

یکی آنکه هیچ چیز در دنیا مال ما نیست و قناعت به یک خرقه و یک لقمه باید کرد، و دیگر آنکه همه چیزهای خوب و مرغوب دنیا مال ماست و باید مال ما باشد؛ این دویمی خوب است، این دویمی را باید شعار خود ساخت نه اولی را که پیشیزی نمی‌ارزد؛ و پر واضح است که چنین کسی نه درویش می‌تواند بود، نه زاهد، نه مرشد و نه مرید. از اینجاست که می‌گوییم: سید جز از یک مقلب (Revo Lutionnaire) بسیار آتشین با بصیرت و دانا، و یک محرک (Agitateur) فلسفی مشرب غلیظ القلب و شدید البطش، چیز دیگر نبود و به پیشرفت یک ملت از راه تکامل (Evolution) اعتقاد نداشت.

و در صفحه ۸۸ گوید:

تمامی روی زمین به چشم جمال الدین گویا یک تخته شطرنج بود؛ همواره می‌گفت: «الدُّنْيَا لَعِبٌ، هر که بُرد، بُرد و هر که باخت، باخت.»

و در صفحه ۸۹ گوید:

وقتی که صحبت از باب و بابی می‌شد، سید جمال الدین به هر ملاحظه که بود علناً جرح دین ایشان را می‌کرد، و با وجود بودن طالب اصلاح دین اسلام، فائده و مزیتی در دین باب نمی‌دید و می‌گفت:

«بابیان چه همّتی در راه تخفیف تکالیف دین محمدی کرده‌اند؟ چه خدمتی به مسلمانان نموده‌اند، جز اینکه قرآن را مبدّل به بیان کنند و مکّه را مبدّل به عکّه؟! این را نمی‌توان در حقیقت اصلاح نامید. مسلمانان هیچ احتیاج به دین تازه دیگر نداشتند، دین اسلام تنها به مقتضای مکان و زمان احتیاج به ساده‌تری و بهتری داشت و بس، دین بابی رفع این احتیاج را نکرد.»

باز درباره لزوم تعدیل احکام و قوانین دین اسلام می‌گفت که:

«اسلام باید بر موجب حاجات و لوازم هر قرن تبدیل یابد تا تطابق آن با آن احتیاجات کند، و الا آن را ترس زوال است که: إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ فِي رَأْسِ كُلِّ قَرْنٍ رَجُلًا

لِيَصْلِحَ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ. سنائی با وجود اینکه در دورهٔ زندگانی او، اسلام هشت قرن نزدیک‌تر از امروز به منبع ظهورش بود و هنوز چندان آلوده با خرافات نشده بود، خطاب به پیامبر آخرالزمان کرده می‌گفت:

دین تو را در پی آرایشند در پی آرایش و پیرایشند
بس که بیستند بر او برگ و ساز گر تو بینی شناسیش باز»
و در صفحه ۹۰ و صفحه ۹۱ گوید:

چون در سال ۱۸۸۳ مسیحی، سید در پاریس با فیلسوف و مورخ مشهور «ارنست رنان» (Ernest Renan) آشنا شد و در یک کنفرانس او در مدرسهٔ سوربون (Sorbonne) در باب «دین اسلام و علوم» مقاله‌ای در روزنامهٔ دبا (Debats) انتشار داد، فردای آن روز (یعنی در ۱۹ ماه آیار ۱۸۸۳) رنان حکیم جوابی بسیار مؤدبانه در همان روزنامه به او داد. رنان در آن مقالهٔ جوابی خود، دربارهٔ سید جمال الدین چنین می‌گوید، و وصفی و حکمی پر نوازش‌تر از این، از زبانی صالح‌تر از این، در حق سید هیچ‌وقت کسی نشنیده است:

«کمتر اشخاصی در من تأثیری شدیدتر از این تولید کرده‌اند؛ همین مکالمهٔ من با وی (سید جمال الدین) بیشتر از همه مرا وادار کرد که موضوع کنفرانس خود را در سوربون به قرار ذیل انتخاب کنم: «روابط روح علمی و اسلام» شیخ جمال الدین یک افغانی است که کاملاً از خرافات اسلام آزاد و رسته است. او از این نژادهای قوی نهاد سمت فراز ایران است که همسایه هند می‌باشد؛ و در آنجا روح آریائی، در زیر طبقه سطحی اسلام رسمی هنوز زنده است.

شیخ بهترین دلیلی است به وجود آن حقیقت بزرگ که ما غالباً اعلام کرده‌ایم و آن عبارت است از اینکه قیمت ادیان به قدر آن قیمتی است که پیروان آن ادیان دارند.

حریت افکار شیخ، طبیعت نجیب و درست وی در موقع صحبت، مرا به این

اعتقاد واداشت که من در پیش خود یکی از آشنایان قدیم خویش را، مثلاً ابن سینا یا ابن الرشد را، بار دیگر زنده شده می‌بینم، یا یکی از آن آزادمردان بزرگ را که در دنیا مدّت پنج قرن تمام، نماینده روح انسانیت بوده‌اند مشاهده می‌کنم.» - انتهی .

مطالبی که از صفحه ۸۲ کتاب تا اینجا نقل کردم، همه از آقای میرزا حسین دانش اصفهانی مقیم اسلامبول است، که در تاریخ ۲۱ ژانویه ۱۹۲۶ مسیحی، در نامه‌ای نوشته و آقای کاظم‌زاده ایرانشهر، به عنوان ملحقات به کتاب شرح حال و آثار سید ضمّ نموده است. و چون برای ادراک طرز تفکر و سلوک شیخ مفید بود ما در اینجا جداگانه آوردیم؛ باید جداً تجزیه و تحلیل شود تا به طرز تفکر سید بیشتر آشنا گشت.

و نیز در صفحه ۶۸، مؤلف خود کتاب، میرزا لطف الله می‌گوید:

میرزا رضای کرمانی که از طهران زجر دیده و در اثر تازیانه‌های آقا بالاخان مفلوج و دو انگشت پایش افتاده و در محبس قزوین بدن او را داغ کرده بودند و در منزل کامران میرزا از شدت ظلم به ستوه آمده و با مقرض شکم خود را پاره کرده بود، از روی عشق و فرط علاقه به سید وارد اسلامبول می‌شود و در آن موقع سید در باب عالی، و میهمان عبدالحمید بوده است.

میرزا رضا اذن حضور می‌خواهد. ملازمان می‌گویند: یک ایرانی معلول مفلوج به این نام و نشان استدعای شرفیابی دارد، سید می‌گوید: این شخص زمانی که در طهران در خانه امین‌الضرب بودم از طرف صاحب‌خانه به سمت مهمانداری من تعیین شد و او را می‌شناسم، ولی مع الأسف چون به سفالت طبع و سخافت فکر اغلب ایرانی‌ها که در خارجه اقامت دارند مطلعم، از پذیرفتن ایشان معذورم زیرا که شاید این شخص هم مثل بعضی ایرانی‌ها که با حرارت و التهاب بی‌اندازه به من وارد شدند و بعد معلوم شد جاسوس باب عالی و سفارت ایرانند، باشد.

خلاصه سید او را راه نداد و دستور داد او را از همان‌جا به مریضخانه فرانسوی‌ها برای معالجه بردند و چهل روز طول کشید و سپس به خدمت سید

آمد و پس از گزارشات و ظلم‌هائی که به او شده بود و مفصلاً بیان کرد به گریه افتاد؛ سید در این حال عصبانی شده به وی گفت: گریه کار پیرزنان است! مادامی که دروازه مرگ برای انسان باز است، تن به ظلم دادن و پستی نمودن غلط است.

از ملاحظه این قسم سلوک سید با میرزا رضا کیفیت روش و سلوک سید با افراد عامه و طبقه ضعیف معلوم می‌گردد.

در کتاب *اعیان الشیعة* در جلد ۱۶، از صفحه ۲۵۳ تا صفحه ۲۸۵، مفصلاً احوالات سید جمال الدین را نقل می‌کند. در صفحه ۲۶۳ در ضمن کلماتی که شیخ محمد عبده درباره او گفته است، من جمله گوید:

«يَحْمِلُنَا عَلَى ذِكْرِ شَيْءٍ مِنْ سِيرَةِ هَذَا الرَّجُلِ الْفَاضِلِ مَا رَأَيْنَاهُ مِنْ تَخَالُفِ النَّاسِ فِي أَمْرِهِ وَتَبَاعُدِ مَا بَيْنَهُمْ فِي مَعْرِفَةِ حَالِهِ وَتَبَايُنِ صُورِهِ فِي مَخَيَّلَاتِ اللَّاقِفِينَ لِحُبْرِهِ، حَتَّى كَأَنَّهُ حَقِيقَةٌ كَلِيَّةٌ تَجَلَّتْ فِي كُلِّ ذَهْنٍ بِهَا يُلَاثِمُهُ أَوْ قُوَّةٌ رُوحِيَّةٌ قَامَتْ لِكُلِّ نَظَرٍ بِشَكْلِ يُشَاكِلُهُ وَالرَّجُلُ فِي صِفَاءِ جَوْهَرِهِ وَزَكَاءِ مَخْرَجِهِ لَمْ يُصِبْهُ وَهُمُ الْوَاهِمِينَ وَ لَمْ يَمَسَّهُ ضَرَرُ الْخِرَاصِينَ...»

و در صفحه ۲۶۴ نیز از [محمد] عبده نقل می‌کند که:

«أَمَّا مَقْصِدُهُ السِّيَاسِي الَّذِي قَدِ وَّجَّهَ إِلَيْهِ أَفْكَارَهُ وَ أَخَذَ عَلَى نَفْسِهِ السَّعْيَ إِلَيْهِ مَدَّةَ حَيَاتِهِ وَ كُلُّ مَا أَصَابَهُ مِنَ الْبَلَاءِ أَصَابَهُ فِي سَبِيلِهِ فَهُوَ إِنْهَاضُ دَوْلَةِ إِسْلَامِيَّةٍ مِنْ ضَعْفِهَا وَ تَنْبِيْهِهَا لِلْقِيَامِ عَلَى شَتُونِهَا، حَتَّى تَلْحَقَ الْأُمَّةُ بِالْأُمَّمِ الْعَزِيْزَةِ وَ الدَّوْلَةُ بِالْدَوْلِ الْقَوِيَّةِ فَيَعُودَ لِلْإِسْلَامِ شَأْنُهُ وَ لِلدِّينِ الْحَنِيفِيِّ مَجْدُهُ. وَ يَدْخُلُ فِي هَذَا تَنْكِيْسُ دَوْلَةِ بَرِيْطَانِيَا فِي الْأَقْطَارِ الشَّرْقِيَّةِ وَ تَقْلِيصُ ظَلْمِهَا عَلَى رُؤُوسِ الطَّوَائِفِ الْإِسْلَامِيَّةِ، وَ لَهُ فِي عِدَاوَةِ الْإِنْكَلِيزِ شَوْوْنٌ يَطُولُ بَيَانُهَا.^۱

۱- تمام مطالبی که ما در اینجا راجع به روش سیاسی سید جمال الدین از شیخ محمد عبده ←

أما منزلته من العلم و غزارة المعارف فليس يحدها قلمى إلا بنوع من الإشارة إليها: لهذا الرجل سلطنة على دقائق المعانى و تحديدها و إبرازها فى صورها اللائقة بها كأن كل معنى قد خلق له، و له قوة فى حل ما يعضل منها كأنه سلطان شديد البطش فنظرة منه تفكك عقدها. كل موضوع يلقى إليه يدخل للبحث فيه كأنه صنع يديه فىأتى على أطرافه و يُحيط بجميع اكنافه و يكشف سر الغموض عنه فيظهر المستور منه. و إذا تكلم فى الفنون حكّم فيها حكم الواضعين لها. ثم له فى باب الشعريات قدرة على الإختراع كأن ذهنه عالم الصنع و الإبداع، و له كسن فى الجدل و حدق فى صناعة الحجّة لا يلحقه فيها أحد إلا أن يكون فى الناس من لا نعرفه. و كفاك شاهداً على ذلك أنه ما خاصم أحداً إلا خصمه و لا جادله عالم إلا ألزمه. و قد اعترف له الأوروبيون بذلك بعد ما أقر له الشرفيون.

و بالجملة فإنّ لو قلت إنّ ما آتاه الله من قوة الذهن و سعة العقل و نفوذ البصيرة هو أقصى ما قدر لغير الأنبياء لكنت غير مبالغ و ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۱.

أما أخلاقه فسلامة القلب سائدة فى صفائه و له حلم عظيم يسع ما شاء الله أن يسع إلى أن يدنو منه أحد ليمس شرفه أو دينه فينقلب الحلم إلى غضب تنقض منه الشهب فبينا هو حلیم أواب إذا هو أسد و ثاب.

← آوردیم، همه را میرزا حسین خان دانش اصفهانی مقیم اسلامبول، در مکتوب خود در ص ۸۶ و ص ۸۷ که ملحق به شرح احوال و آثار سید شده است به فارسی آورده و سپس گوید: «اما در اینکه آرزوی شهرت ذاتی و غرور نفس جبلی، مدخلی بزرگ در این حرکات داشت جای هیچ اشتباه نیست؛ سید همواره خوش می داشت که با بزرگتر از خود بیاویزد و با قویتر از خود بستیزد.» - انتهى.

۱- سورة الجمعة (۶۲) آیه ۴؛ سورة الحديد (۵۷) ذیل آیه ۲۱.

و هو كريم يبذل ما بيده، قوئى الإعتماد على الله، لا يبالي ما تأتى به صروفُ الدهر، عظيمُ الأمانة، سهلٌ لمن لاينه، صعبٌ على من خاشنه، طموحٌ إلى مقصده السياسى الذى قدمناه إذا لاحت له بارقةٌ منه، تعجيلُ السير للوصول إليه و كثيراً ما كان التعجيل علةَ الحرمان. و هو قليل الحرص على الدنيا، بعيدٌ من الغرور بزخارفها، ولوعٌ بعظائم الأمور، عزوفٌ عن صغارها، شجاعٌ مقدامٌ لا يهاب الموت كأنه لا يعرفه؛ إلا أنه حديد المزاج و كثيراً ما هدمت الحدة ما رفعته الفطنة إلا أنه صار اليوم فى رسوخ الأطواد و ثبات الأفناد. فخورٌ بنسبه إلى سيد المرسلين صلى الله عليه و آله و سلم، لا يعدُّ لنفسه مزيةً أرفع و لا عزاً أرفع من كونه سلاله ذلك البيت الطاهر. و بالجملة ففضله كعلمه و الكمال لله و حده.»

و در صفحه ٢٨٤ از جمله كلمات قصار او را از سيد صالح شهرستاني نقل کرده، و ما بعضى از آن را در اينجا ذكر مى كنيم:

من لا معاش له لا معاد له. و له كلمات بالفارسيه هذه ترجمتها: أعظم ركن فى بقاء الإنسانية معرفة حقوق ذوى الحقوق. أطلب الراحة لرفقائك و تحمّل المشاق فى سبيلهم. إن و طننا العزيز إيران يسير فى سياسته فى طريق معوج، و فى ديانتته فى طريق معوج. أيها الناس تمسكوا بحقائق الدين المحمدي! إن الذى تتمسكون به الآن هو شريعة الملالى و هى غلط؛ فقد كتب كل ملاً كتاباً على مقدار تفكيره، و ليس ذلك المثلاً مقصراً فيها كتب، إذ أن مقدار تفكيره و معلوماته كانت محدودةً إلى هذه الدرجة؛ و لو أننا جمعنا كل هذه الكتابات و أضفناها إلى بعضها لما تمكنت أن تزيد فى عظمة الإسلام، بل بالعكس تُصغره. - انتهى.

قال السيد محسن العاملى: «و أنت إذا تأملت فى هذا الكلام الأخير وجدته خالياً من المعنى؛ فحقائق الدين المحمدي إما ضرورية أو نظرية، و الضرورية لا

تُوخَذ من العلماء الذین سَمَّاهم المُلَّالی و النَّظَریَّة لا سبیل إلى معرفتها إلا من العلماء.
 فقولہ: الذی تتمسکون به هو شریعة المُلَّالی و هی غلط غلط.»

[تحصیلات و اساتید سید جمال الدین]

در کتاب نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر در صفحه ۳۷ و ۳۸ گوید:

«از نظر اکتسابی اولین امتیازش (سید جمال الدین) این است که فرهنگش فرهنگ اسلامی است. تحصیلات اوّلیه سید در قزوین و طهران و نجف بوده؛ مخصوصاً در نجف از محضر دو شخصیت بزرگ بهره‌مند شده: یکی مجتهد بزرگ خاتم الفقهاء حاج شیخ مرتضی انصاری - اعلی الله مقامه - و دیگر حکیم متألّه و فیلسوف عالیقدر و عارف بزرگ آخوند ملا حسینقلی همدانی درجزینی شوندی. ظاهراً سید علوم عقلی را از این مرد بزرگ که خود از شاگردان برجسته مرحوم حاج ملا هادی سبزواری بوده فرا گرفته است؛ و به علاوه در محضر این مرد بزرگ که ضمناً همشهری سید نیز بوده با مسائل معنوی و عوالم عرفانی آشنا شده است. دوستی و رفاقتش با دو بزرگ دیگر در نجف: یکی مرحوم آقا سید احمد طهرانی کربلائی عارف و حکیم بزرگ عصر خودش و دیگر مرحوم سید سعید حبّوبی شاعر و ادیب و عارف و مجاهد بزرگ عراقی که در انقلاب عراق نقش برجسته‌ای داشته است، در محضر مرحوم آخوند همدانی صورت گرفته است.

کسانی که شرح حال سید را نوشته‌اند به علت آنکه با مکتب اخلاقی و تربیتی و سلوکی و فلسفی مرحوم آخوند همدانی آشنائی نداشته‌اند و همچنین شخصیت مرحوم آقا سید احمد کربلائی طهرانی و مرحوم سید سعید حبّوبی را نمی‌شناخته‌اند به گزارش ساده قناعت کرده، درنگ نکرده و از آن به سرعت گذشته‌اند. توجه نداشته‌اند که شاگردی سید در محضر مرحوم آخوند همدانی و معاشرتش با آن دو بزرگ دیگر چه آثار عمیقی در روحیه سید تا آخر عمر داشته

است. این بنده از وقتی که به این نکته در زندگی سید پی بردم شخصیت سید در نظرم بُعد دیگر و اهمیت دیگری پیدا کرده است.» - انتهى موضع الحاجة.

[نظریه مرحوم علامه طهرانی درباره سید جمال الدین]

نگارنده این سطور سید محمد حسین حسینی گوید:^۱ آنچه از طرز رفتار و معاشرت‌های سید در مسافرت‌های خود و میهمان شدن در نزد بزرگان و سلاطین و اعیان هر کشور و عدم اعتناء به معاشرت با طبقه ضعیف و استمالت از آنان، و دیگر حشر و نشر با خصوص علماء و فلاسفه و اهل جدل بر می‌آید، آن است که سید - رحمه الله - به مقام ولایت الهیه نرسیده و حقیقت مراتب توحید بر او منکشف نگردیده است.

و با دقت و تأمل در این صفحاتی که ما در اینجا از کتب تراجم و غیره ذکر کردیم به خوبی می‌توان دریافت که سید دارای استعداد فوق‌العاده بود و به علوم

۱- نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۵۹: «این جانب در رساله جداگانه و مختصری که نوشته‌ام،* درباره سید جمال الدین نظر خوشی ندارم و او را مرد الهی نمی‌دانم. گرچه مسلماً از نوابغ دهر و از فلاسفه عالی‌مقام بوده، و در خطابه و عربیت ممتاز بوده، و سعی وافری در تشکیل حکومت واحده و مرکزی برای مسلمین داشته است، ولی از این نمی‌توان اثبات معنویت و حتی اسلام او را به معنائی که متداول و معروف است نمود؛ و بالأخص از جواب خطابه ایرنست رنان بر می‌آید که معتقد به نبوت انبیاء و اتصال به عالم غیب نبوده است. او گرچه میل به اتحاد مسلمانان داشت ولی در سایه ریاست و حکم و محوریت خودش؛ و به همین جهت کامیاب نشد و در حال ذلت و سرافکنندگی در ترکیه نزد سلطان عبدالحمید عثمانی جان سپرد. و از بسیاری از سخنان او مشهود است که: تجدّد و تغییر اسلام را می‌خواسته است، نه فقط تجدّد و تغییر مسلمین را، و آرزو می‌کرده است کسی پیدا شود و زنجیرهایی را که اسلام بر مسلمین بسته است بگسلد و مسلمین رها شوند. و این سخنان جز غرور و جهل و ناپینائی در واقعیات و حقائق، محمل دیگری ندارد.»

*- مراد حضرت علامه - رضوان الله تعالی علیه - از رساله جداگانه، همین متن موجود می‌باشد. (محقق)

عربی و فلسفی و تاریخ آشنائی داشته است و نسبت به قرآن و اسلام علاقه شدید و در صدد دفع ظلم و استیلاء کفار بوده و برای اتحاد ملل اسلامی کوشش‌ها نموده است و طبعاً چون به خدمت مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی مشرف می‌شده و کسب فضائل معنوی می‌نموده است بصیرتش توسعه پیدا نموده و هم‌تش عالی گشته و بعد از دیدن آن مکتب دیگر طبعاً به زخارف و تعینات دنیا بی‌علاقه بوده است، ولی چون در رشته سلوکی و عرفانی مرحوم آخوند راه را تا به پایان نرسیده است آن قوا و استعداد و آن فضائل و کمالات را در امور دنیوی و سیاحت و خطابه و ملاقات با بزرگان نموده و در صدد اصلاح جامعه مسلمین برآمده؛ ولی نه با نیروی الهی و معنوی و توحیدی مانند انبیاء و اولیاء بلکه بر اساس اتکاء به نفس و اعتماد به سرمایه‌های وجدانی. و لذا در همین مراحل دانیه متوقف و در همین منازل نازله در دوران و جریان و از این کوی به آن کوی در تعینات و کلاسه‌های میانه راه گرفتار بوده است.

و لذا به منظور خود نرسید و از آن همه تلاش‌ها بهره‌برداری نمود و جز تعریف و تمجید و افتخار فیلسوف بودن عائدی نبرد. در حالی که اگر با نیروی الهی کار می‌کرد (یعنی در مقام سیر و سلوک راه را تا به آخر طی می‌نمود و از هر کتاب به چند ورق قناعت نمی‌کرد و در مکتب آن مرحوم زانوی شاگردی را تا آخرین مرحله بدون خستگی و ملالت و بدون اتکاء به نفس به زمین می‌زد و از هوای نفس آماره و هواجس و غرائز جبلّیانه می‌جست و در مقام صفا، پاک و چون در تابناک شده و از همه غلّ‌ها و غش‌ها رها می‌شد) کافی بود با نور دل خود یک جرقه به تمام سوختگان عالم زند و تمام عاشقان و پاکان را به گرد محور ضمیر منیر خود جمع نموده و از ناحیه بالا و امر الهی مأمور به اتحاد ملل اسلام گردد و صد در صد نتیجه بگیرد؛ چون قدم و قلم و سرمایه وجودی را به خدا سپرده و در این صورت خدا نیز در وجود حکم فرما بوده است.

ولی خدا که از طرف خدا مأمور اصلاح جامعه می‌گردد دارای علائم و نشانه‌هایی است، از جمله آنکه دیگر خودش را طرف دعوا نمی‌بیند و امر و تحکمی ندارد؛ بلکه آنچه امر می‌کند می‌گوید: امر خداست، من هم مانند شما بنده عاجزی هستیم و باید همه ما راه حق را بپوئیم و از حق تبعیت کنیم.

[عدم انطباق کلام سید جمال الدین با فعل انبیاء]

در نامه‌ای که میرزا حسین خان عدالت، راجع به شرح حال سید می‌نویسد، در صفحه ۱۰۲ از کتاب شرح حال و آثار سید چنین نوشته است:

«در طهران به حضور ناصرالدین شاه رسیده و در ضمن سؤالات اعلی حضرت فرمودند: از من چه می‌خواهی؟ سید مشارالیه گفت: دو گوش! شاه از جرأت او متعجب شد.»

این طرز جواب، جواب انبیاء و اولیاء نیست، آنها می‌گویند: گوش‌های ما و شما باید حاضر برای شنیدن سخن حق باشد؛ همه باید مطیع حق باشند.

اگر بنا شد به عنوان شخصیت علمی یا اعتباری یا عشیره‌ای یا سایر جهات کسی خود را حاکم بداند طرف مقابل نیز بالمقابل روی عنوانی از عناوین، خود را حاکم دانسته و لذا زد و خورد و جنگ و جدال در می‌گیرد و برای آنکه هر یک از دو صف متقابل بخواهند خود را بر دیگری پیروز کنند و حرف خود را به کرسی بنشانند فتنه‌ها برخیزد و خون‌ها به ناحق بریزد؛ اما اگر نفس کنار رفت و خدا پیش آمد دیگر زد و خورد دو گروه مبتلای به خواهش‌های نفسانی نیست، بلکه معارضه حق و باطل است و البته پیروزی با حق است و باید هم پیروز شود.

ببینید در سوره ابراهیم چگونه خداوند حال انبیاء را در دعوت و برخورد خود با کفار بیان می‌کند و چگونه طرز گفتار و جدال آنها را با خصم بازگو می‌کند و چگونه آنها را از خودی و خودپسندی و تحکم دور داشته و فقط بر اساس عبودیت به خدا و عدم تفضیل بعضی به بعضی (مگر به تفضیل الهی آنها) دعوت

را شروع می کنند:

﴿الْمَرِيضَاتُ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِء وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ * قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَنَا عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُء أَبَاؤُنَا فَآتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِء وَمَا كَانُوا لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَىٰ اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ * وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾^۱

از دقت و تأمل در این آیات مبارکات یک دنیا نکته به دست می آید که حقا انبیاء که دارای مقام تبلیغ و مأمور به دعوت بوده اند دارای چه مزایا و خصائصی بوده اند.

باری، این چند جمله بر حسب ضیق وقت علی العجالة مکتوب افتاد؛ و برای تجزیه و تحلیل افکار و روحيات مبلغین الهی و شناخت واقعی آنان با سیمای الهی، از فیوضات الهیه باید مدد گرفت نه با چشم خودبین.

۱-سوره ابراهیم (۱۴) آیات ۹ تا ۱۴.

دیده‌ای وام کنم از تو برویت نگریم
زانکه شایسته دیدار تو نبود بصرم

[پاسخ سخیف سید جمال الدین به ارنست رنان]

شاهد گفتار ما پاسخی است که سید به ارنست رنان می‌دهد و در این پاسخ نکات ضعف بلکه إلحاد و زندقه در افکار سید مشهود است. ما در اینجا عین عبارات کتاب سیری در اندیشه سیاسی عرب در قرن اخیر (از حمله ناپلئون به مصر تا جنگ جهانی دوم)، نوشته سید حمید عنایت را از صفحه ۱۰۴ تا صفحه ۱۱۱ به طور اختصار می‌آوریم تا مطلب مکشوف افتد:

پاسخ به رنان

ارنست رنان در سخنرانی خود به عنوان «اسلام و علم» در دانشگاه سوربون که بعد متن آن در ژورنال ددبا (Journal des Debats) چاپ شد، گفته بود که:

اسلام با روح علمی و فلسفی مخالفت اساسی دارد و خاصه اعراب به طور ذاتی از فراگرفتن علم و فلسفه ناتوانند. آنچه از علم و فلسفه نیز در جهان اسلامی پیدا شده به همت مردم غیر عرب به میان مسلمانان راه یافته است. بدین جهت آنچه به نام علم و فلسفه عرب مشهور شده در واقع علم و فلسفه یونانی یا ایرانی است.

به نظر رنان از میان فیلسوفان بزرگ اسلام تنها یک تن، یعنی یعقوب کندی، عرب بود. و از این رو نامیدن باقی آنان به صفت «عرب» تنها به دلیل آنکه به عربی چیز می‌نوشته‌اند، به همان اندازه غیر منطقی است که فیلسوفان اروپائی قرون وسطی را لاتینی بخوانیم.

پس از انتشار این مقاله، عده‌ای از روشنفکران و متفکران مسلمان از جمله «نامق کمال بک» متفکر ترک، و سید جمال نیز به آن پاسخ نوشتند. پاسخ سید

جمال که به ظاهر نخست به زبان عربی نوشته و بعد به فرانسه برگردانده شد، بالطبع، انعکاسی وسیعتر از همه داشت.

او در پاسخ خود مطالب سخنرانی رنان را در همان دو نکته‌ای که گذشت خلاصه کرد؛ یعنی نخست آنکه اسلام در جوهر خود با علم و فلسفه دشمنی دارد و این دشمنی در زمانی که اعراب حکومت می‌کردند به بالاترین پایه خود رسید و در زمان ترکان نیز به همان قوت باقی بود و تنها با رواج اندیشه‌های یونانی و ایرانی در میان مسلمانان، به طور موقت و آن هم تا اندازه‌ای، از شدت مخالفت اسلام با علم و فلسفه کاسته شد. نکته دوم آنکه اعراب به حکم خوی و سرشت خویش با علم و فلسفه مخالف بودند.

بنیاد استدلالی پاسخ سید که بیش از گفته‌های رنان با طرز فکر علمی اروپائیان در روزگار او سازگار بود این بود که: تاریخ هر قوم را باید به صورت جنبشی پایدار و تطوری هموار نگریست که دارای مراحل و مراتب گوناگون است. و درباره هر خصوصیتی از آن قوم با توجه به مرحله تاریخی خاص به روز آن خصوصیت داوری کرد و هیچ رفتار و خصلتی را ذاتی یک قوم نباید دانست.

سید بر اساس این دو اصل، هر دو عقیده رنان را رد می‌کند.^۱

درباره عقیده نخست (یعنی مخالفت ذاتی اسلام با علم و فلسفه) می‌نویسد که:

مخالفت با علم و فلسفه منحصر به اسلام نیست، بلکه همه ادیان در آغاز کار خود از دلائل عقلی محض و علم و فلسفه روی گردانند؛ زیرا ملت یا ملت‌هایی که در حوزه خطاب آنها در می‌آیند، گوئی در مرحله کودکی به سر می‌برند و از عقل و علم و فلسفه چیزی در نمی‌یابند تا به خودی خود حق را از باطل تمیز دهند.

پیامبران از میان جامعه بشری برخاستند و کوشیدند تا آدمی‌زادگان را به پیروی از فرمان عقل فراخوانند، ولی چون در این کوشش کامیاب نشدند ناگزیر

۱- آنچه در اینجا نقل می‌شود، از ترجمه فرانسه نامه سید به رنان است.

اندیشه‌های خردمندانه خویش را به خدای بزرگ و یکتا نسبت دادند تا مردم را به پیروی از آنها وادارند. از این رو چون انسان در آغاز، علل اموری را که در برابر دیدگانش می‌گذشت و همچنین راز چیزها را نمی‌دانست ناگزیر از اندرزاها و فرموده‌های این آموزگاران پیروی کرد. این پیروی به نام خدای بزرگ و یکتا بر مردمان تحمیل شد، که آموزگاران همه رویدادها را به او نسبت می‌دادند و به مردمان رخصت نمی‌دادند تا دربارهٔ سود و زیان این فرمانبرداری بحث کنند.

من می‌پذیرم که این فرمانبرداری یکی از گرانترین و حقارت‌آورترین یوغها برای انسان است، ولی انکار نتوان کرد که در پرتو همین تربیت دینی بود که همه ملت‌ها (خواه مسلمان و خواه مسیحی) از درنده‌خوئی رستند و به سوی مدنیته پیشرفته شتافتند.^۱

سید در ادامه همین استدلال که سرگذشت ملت‌ها را به صورت تطوری دائمی تبیین می‌کند، می‌گوید که:

درست است که اروپائیان امروزه در خرد و دانش و حکمت از مسلمانان برترند، لیکن این امر نه معلول نبوغ ذاتی اروپائیان بلکه حاصل تصادفی تاریخی است؛ بدین معنی که چون دین مسیح شش قرن زودتر از دین اسلام پیدا شده، مرحلهٔ پختگی و بلوغ جامعهٔ پیروان آن زودتر از جامعهٔ مسلمانان فرا رسیده است. بدین جهت باید امیدوار بود که مسلمانان نیز روزی زنجیرها را بگسلند و در راه ترقی گام بردارند.

درست است که دین اسلام بنا بر این مقدمات مانع پیشرفت علم شده، ولی مسیحیت با اهل علم رفتاری بدتر داشته، چنان که کشیشان کاتولیک هنوز شمشیرهای خود را بر ضد علم، آخته داشته‌اند.

۱- جواب جمال الدین به رنان، در ترجمهٔ فرانسه کتاب *رد بر نیچریه* از «گواشون»، ص ۱۷۶ الی ۱۷۷.

Dans: La refutation des materialistes, traduit par A.M. Goichon Paris. 1942p. 176-177.

... و از این رو است که مؤمن، علم را خوار می‌دارد.^۱

... سرانجام سید این پرسش را طرح می‌کند که: چرا تمدن عرب و اسلام پس از گذشته درخشان، یکباره دچار رکود و انحطاط شد؟ و چرا مشعل فروزان این تمدن دوباره روشن نگشت؟

در روایت فرانسوی پاسخ سید، جمله‌ای که در پاسخ به این پرسش آمده آن است که: «مسئولیت دین اسلام در اینجا کامل به نظر می‌آید»^۲ ولی در ترجمه عربی، این جمله خود به صورت پرسش دیگری تعدیل یافته است: «آیا مسئولیت به عهده دین و مذهب است؟...»^۳ پاسخ سید به این عبارت پر معنی پایان می‌یابد:

ادیان به هر نامی که خوانده شوند همانند یکدیگرند. میان دین و فلسفه هیچ‌گونه آشتی و سازشی ممکن نیست، دین به انسان می‌آموزد که: صاحب ایمان باشد، ولی فلسفه می‌خواهد او را از قید ایمان برهاند؛ بدین‌سان چگونه این دو می‌توانند باهم سازگار باشند؟

تا زمانی که بشر در جهان است پیکار میان پژوهش آزادانه، و احکام جزمی دوام خواهد داشت. و بیم من آن است که فرجام این پیکار، پیروزی اندیشه آزاد نباشد. زیرا توده مردم از عقل بیزارند و تنها خواص و هوشیارانند که از عقل بهره‌مندند، و علم هرچند که لذت بخش باشد آدمی را سیراب نمی‌کند؛ زیرا انسان جویای کمال مطلوب است و خوش دارد که در جهان‌های تاریک و دوردستی زیست کند که فیلسوفان و پژوهندگان نه آنها را درک می‌کنند و نه می‌جویند.^۴

این نامه را با توجه به نوشته‌ها و گفته‌های دیگر سید در دفاع از اسلام، و مثلاً

۱- همان کتاب، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

۲- همان کتاب، ص ۱۸۳.

۳- ترجمه سید هادی خسروشاهی از پاسخ سید جمال به رنان، در کتاب *اسلام و علم* انتشارات سعدی، تبریز (۱۳۴۸)، ص ۷۲.

۴- گواشون، کتاب یاد شده [رد بر نیچریه]، ص ۱۸۳ الی ۱۸۵.

آنچه از رساله حقیقت مذهب نیچری درباره سازگاری دین اسلام با اصول عقلی باز گفتیم، چگونه توجیه می‌توان کرد؟ خاصه که مفاد برخی از عبارات‌های نامه به نظر بعضی،^۱ از حدود تجدّدخواهی گذشته و به کفر و إلحاد پیوسته، و در یکی دو جا نیز سید به دین اسلام (نه روش مسلمانان) حمله کرده و آن را عامل عقب افتادگی مسلمانان دانسته است.

به همین سبب برخی از مریدان سید در درستی انتساب این نامه به سید جمال، دست کم به شکلی که در *ژورنال ددبا* انتشار یافته، تردید کرده‌اند... ولی با توجه به خودداری سید از تکذیب پاسخ [این] به خود، و نیز نامه‌ای که از شیخ محمد عبده در دست است،^۲ (در این باره که پاسخ به رنان به شکلی که در *ژورنال ددبا* منتشر شده است، شاید با حذف یا تعدیل پاره‌ای عبارات، از خود سید بوده است) تردیدی نمی‌توان داشت...

[آزادی در اسلام فقط در دایره دین توحید وجود دارد]

متفکر اسلامی معاصر، سید محمد حسین طباطبائی، نیز ضمن بحثی درباره اسلام و آزادی می‌نویسد که:

آزادی در اسلام فقط در دایره دین توحید، (یعنی سه اصل مسلم توحید، نبوت و معاد) وجود دارد و اگر آزادی عقیده را در خارج از این دایره نیز جاری و ساری بدانیم، دین را از اصل ویران کرده‌ایم؛ اما این امر مانع از آن نمی‌شود که اسلام مؤمنان را به

۱- مثلاً مقاله زیر از الی خضوری (Elie Kedourie) استاد دانشگاه لندن که خلاصه مطلب آن این است: سید جمال و عبده هر دو در باطن متفکرانی غیر دینی بوده‌اند، و یکی از دلایل نویسنده همین پاسخ به رنان است؛ *روشنائی تازه‌ای درباره افغانی و عبده* در *مجله اوریان*، ج ۷ و ۸ سال ۱۹۶۴، ص ۸۳ الی ۱۰۶.

۲- *اسلام و علم*، ص ۳۲.

تفکر در حقایق دینی فرا بخواند و به آنان در این زمینه آزادی کامل بدهد تا به طور دسته جمعی و با ارتباط با یکدیگر در رفع شبهات خویش بکوشند.^۱

[سید جمال به قلم انتقاد سبب جنگ انگلیس و مصر شد]

در تاریخ رجال ایران تألیف مهدی بامداد، در جلد ۱ از صفحه ۲۵۷ الی صفحه ۲۸۰، احوالات سید را می نویسد؛ در صفحه ۲۷۷ گوید: هدایت در صفحه ۱۱۶ و ۴۴۰ کتاب *خاطرات و خطرات* تألیف خود در این باره چنین گوید:

سید جمال همان است که به قلم انتقاد سبب جنگ انگلیس و مصر شد. سید مردی بود ناراحت؛ چنانکه هر جا زیست نتوانست کرد، در افغانستان، هند، پاریس، اسلامبول حضورش را منشأ فتنه دانسته. در لندن انگلیس از شاه خواهش کرد سید در ثانی احضار به ایران شود، و در ثانی دعوت شد و آمد و مشغول جلب افکار شد. اوراق در شهر منتشر نمود در دعوت به انقلاب، که منجر شد به اخراج سید از ایران، سر از لندن در آورده به روزنامه نویسی پرداخت، - «خدا را زین معماً پرده بردار» - پس از چندی باز در اسلامبول پیدایش شد.

این اشخاص حکم ستاره دنباله دار را دارند، خوش منظرند و منحوس الأثر. سید روابط مخصوص با ملکم خان داشت؛ الجنس مع الجنس یمیل. بهترین حرفها با نیت بد سم است؛ سید جمال هیکلی جالب و نطقی جالب داشته است. تلاش بی اندازه می کرده است به مقامی برسد و ناصواب را صواب می پنداشته؛ بالفرض در مصر انقلاب می شد، مصر به روز بدتری می افتاد. ظاهراً سید از اتحاد اسلام سخن می گفت؛ نادر با همه قدرتی که داشت اتحاد اسلام را عنوان نمود و به جایی نرسید؛ غرض گل کردن آب و گرفتن ماهی است؛ عنوان اتحاد اسلام هم برای خدمتی به

۱- علامه سید محمد حسین طباطبائی *روابط اجتماعی در اسلام*، ترجمه محمد جواد صحت کرمانی، انتشارات بعثت، طهران ۱۳۴۸، ص ۶۸.

عبدالحمید دشمن ناصرالدین شاه.

پرفسور ادوارد براون، در کتاب *انقلاب ایران* راجع به اقامت اخیرش در لندن می‌نویسد: در پائیز سال ۱۸۹۱ (۱۳۰۹ هـ . ق) او در لندن بوده و من در دعوت پرنس ملکم‌خان در خانه هولند پارک، او را ملاقات کردم. در مدت توقّفش در لندن او چندین میتینگ داد. با مقالات گوناگون زیر عنوان «سلطنت ترور در ایران» نوشته به سرشت شاه و همچنین نابخردی و بی‌شعوری او با کمال شدت حمله نموده. در سال ۱۸۹۲ (۱۳۱۰ هـ . ق) سید دوباره به اسلامبول رفت و مدت پنج سال آخر عمرش در آنجا می‌زیست.

[نظریات اشخاص نسبت به سید جمال الدین]

نظریات اشخاص نسبت به سید جمال الدین:

اعتماد السلطنه می‌گوید: «و خیلی مرد با علم معتبری است؛ دو سه زبان می‌داند؛ در نوشتن عربی اوّل شخص است.» و بعد در جای دیگر می‌گوید: «باشد تا وجود این شخص اسباب فتنه بزرگی در ایران شود که هیچ فائده به حال دولت نداشته باشد.»

م . ق هدایت مخبر السلطنه در کتاب *خاطرات و خطرات* تألیف خود می‌نویسد:

«سید جمال الدین هم دنبال ریاست بود؛ راهی اختیار کرده بود که از افغان و هند و مصر و انگلیس رانده شد. ناصرالدین شاه او را از پترزبورگ (لنین گراد کنونی) دعوت به ایران کرد و آخر تبعید نمود. سید مردی جاه‌طلب و خودخواه بود. سخنان عوام‌فریب می‌گفت و مؤثر می‌افتاد...» - الخ.

و در صفحه ۲۷۸ گوید: حاج حسین آقا امین‌الضرب در شرح حال خود

می‌نویسد:

«مدتی مرحوم مزبور در منزل ما بودند و مقالات مفصلی هر شب می فرمودند به فارسی، و من به عربی ترجمه می کردم که تمام آن مقالات نصایح و حکم و فلسفه بود و اغلب آنها به خط خودم گویا فعلاً در کتابخانه موجود است. آقا سید جمال الدین مرد حکیم فیلسوفی بود و مرحوم پدرم درباره او عقائد دینی فوق العاده ای داشت ولی عقیده بنده نه چنین است؛ و هر چند مشارالیه از کمترین دهر و افاضل عالم و از جمله مشاهیر است، اما بنده شخصاً تردستی ایشان را زیادتر از مراتب کمالات ایشان می دانم. متهور بود، شجاع بود، عالم بود، فیلسوف بود نه چندان؛ ولی بخت و اقبال با او مساعد نبود، هر جا رفته کتک خورده، به هر جا قدم نهاده آشوبی برپا کرده، ولی نتوانسته نتیجه مطلوبه به دست آورد.»

میرزا رضای کرمانی درباره عقائد مذهبی سید چنین گوید:

«سید پرستش ساخته های دست انسان را هر چه باشد بت پرستی می داند و می گوید آدمی می باید فقط آفریننده جهان را ستایش نماید و تنها در پیشگاه او نیایش و سر تسلیم فرود آورد، نه در پیش مخلوق او. معتقد به ساختن بقعه نیست، آراستن قبور را با سیم و زر روا ندانسته. او دادن جان را در راه حق و امر بزرگی، به هیچ می شمرد و وقع و اهمیتی برای جانبازی در راه مشروع قائل نیست.»

ادوارد براون در کتاب *انقلاب ایران* تألیف خود، او را به عنوان قهرمان اتحاد اسلام یاد می کند، و در صفحه ۲ همان کتاب پس از دادن شرحی از نهضت ملی مصر که از سال ۱۸۷۱ میلادی (۱۲۸۸ هـ. ق) و با عصیان اعرابی پاشا که منجر به اشغال آن در سال ۱۸۸۲ (۱۲۹۹ هـ. ق) به توسط انگلیس گردید و نیز مخالفت ایرانیان در امتیاز رژی (انحصار دخانیات) به بیگانه و قیام ایران که منتهی به اعطای مشروطیت از طرف مظفرالدین شاه گردید، به سید جمال الدین فوق العاده اهمیّت

داده و تمام این نهضت‌های مذکوره را از افکار او دانسته و راجع به وی این‌طور بیان مطلب می‌نماید:

«هنوز این مطلب در پیشگاه بررسی است که آیا مردان بزرگ برپا کننده نهضت‌های بزرگ هستند یا نهضت‌های کلان مردانی بزرگ به بار می‌آورند؟! ولی دست کم این دو کیفیت از هم جدائی‌ناپذیر هستند؛ چه در این دو جنبش مسلمانان به سوی یگانگی و آزادی، هیچ‌کس مانند سید جمال الدین رولی چنین شایسته و برجسته ایفاء نکرده است. این یگانه مرد دارای قدرت خلاقه با معلوماتی شگفت‌آور، پشتکاری خستگی‌ناپذیر و دلاوری بی‌باکانه و با فصاحت فوق العاده، چه در گفتار و چه در نگارش، و با طلعتی گیرا و شاهانه، و یک‌باره یک فیلسوف، نویسنده، سخنور و روزنامه‌نگار، بلکه بالاتر از همه مردی سیاستمدار که در نزد مداحانش یک وطن‌خواه آقامنش و در پیش بدخواهانش معترضی بس خطرناک می‌نمود. و یک دو بار یا بیشتر کشورهای اسلامی و پایتخت‌های اروپا را دیدن کرده با مردان سیاسی و پیشوایان معاصر خود چه در خاور و چه در باختر، گاهی دوستانه و بیشتر معترضانه روابط نزدیکی داشته است.»

و نیز می‌نویسد: «باز یقین دارم که اکثر هموطنان من که این فصل را می‌خوانند بدون تأمل او را مردی خطرناک، و ماجراجوئی بی‌پروا خواهند دانست که پافشاری می‌کرده در جولانگاه خود تا آخرین نقطه پیشروی نماید. من یک ماه پس از واقعه و کشتن ناصر الدین شاه در مجله نو شرح جامعی در صفحات ۶۵۱ الی ۶۵۹، تاریخ ژون ۱۸۹۶، تحت عنوان «شیخ جمال الدین» مندرج ساخته و مدلل نمودم که صرف نظر از عداوت شخصی، بدون شک ایده‌آل بزرگی در متحد ساختن ملت و وحدتی از کلمه محمدیان، به سرداشته و باز آوردن قدرت و افتخار باستانی صدر اسلام را آرزو می‌کرده است. برای جلوگیری اروپائیان از

دست‌اندازی به شرق که قسمتی از برنامه او را تشکیل می‌دهد باید ضروراً هر واحد نیرومند اسلامی (حکومت یا دولت مستقلی) شجاعانه و به طیب خاطر نفوذ دامن‌دار غربی را به دستیاری موجدین این نهضت دفع و آن را مانند دشمنی نسبت به مردم خود بداند.»

جرجی زیدان در صفحه ۶۵ و ۶۶ کتاب *مشاهیر الشرق* می‌نویسد:

«ماحصل زندگانی و کارهایش و هدفی که در مسیر فعالیتش قرار داشت و زمینه‌ای که به روی آن آرزوهایش دور می‌زد و در این خلاصه جمع آمده عبارت است از اتّفاق کلمه اسلام و وحدت مسلمین اقالیم جهان تحت لوای یک امپراطوری و خلافت عالیه بوده است که برای رسیدن به این هدف با صرف کلیه قوای خود مجاهدت کرده، لذاًذ جهانی را ترک گفته، نه زن اختیار کرد و نه حرفه‌ای؛ با این وصف کوشش او به جایی نرسیده و ناکام جهان را بدرود گفت.»

مهدی بامداد در صفحه ۲۸۰ گوید:

«چون دولت افغانستان او را از اهالی مملکت خود می‌دانست بنا به درخواست دولت مزبور از دولت ترکیّه جنازه او را در سال ۱۳۲۳ خ (۱۳۶۳.ه.ق) به کابل حمل و در آنجا استخوان‌های پوسیده او را دفن نمودند.»

راجع به تاثیر نامه سید جمال الدین به میرزای شیرازی درباره جلودگیری از امتیازات و مفاسد انگلستان و قضیه تنباکو در صفحه ۴۱ همین کتاب ذکر کردیم^۱ که شکیب ارسلان می‌گوید: «نامه سید، سبب مهم فتوای میرزای شیرازی شد.» ولی سید محسن عاملی در *اعیان الشیعه* این سببیت را ردّ نموده است و برای تحقیق این مسأله می‌گوئیم که در نامه سید که به میرزا از بصره نوشته در آخرش می‌نویسد: «و لَمَّا قَدِمَ الْعَالَمُ الْمَجْتَهِدُ الْقُدْوَةُ الْحَاجُّ سَيِّدُ عَلِيٍّ أَكْبَرُ إِلَى الْبَصْرَةِ طَلَبَ مِنِّي إِلَى الْحَبْرِ

۱- مراد از همین کتاب جنگ شماره ۷، ص ۴۱ می‌باشد که در همین مجلد، ص ۲۵۱ عبارت آن آمده است.

الأعظم كتاباً أثبت فيه هذه العوائل و الحوادث و الكوارث، فبادرت إليه امتثالاً و علمت أن الله تعالى سيحدث بيدك أمراً.»

در جلد ۲ از تاریخ رجال ایران در صفحه ۴۳۱ می‌گوید:

«حاج سید علی اکبر شیرازی فال اسیری، داماد مرحوم میرزای شیرازی بوده و در روی منبر در شیراز خطبه‌ای مهم برای مخالفت با قضیه تنباکو خوانده و شمشیر از زیر عبا درآورده و مردم را به جهاد تحریک نموده است، و لذا محمد رضاخان قوام‌الملک او را دستگیر و به بصره تبعید می‌کند، و در بصره مصادف می‌شود با ورود سید جمال الدین که از حضرت عبدالعظیم او را تبعید نموده بودند و پس از ملاقات و گفتگوها نامه را از سید می‌گیرد و به سامراء می‌برد و به میرزا می‌دهد.»

تا آنکه می‌گوید: «خلاصه آقا سید علی‌اکبر، جناب آقا میرزا حسن را به حرکت در آورده فتوائی به این مضمون نوشتند: الیوم استعمال تنباکوی بأی نحو کان در حکم محاربه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.»

و نیز در جلد ۱ از همین تاریخ، در صفحه ۲۷۱ از قول اعتماد السلطنه نوشته که: «سید جمال الدین یک نسخه از آن نامه را برای ایشان فرستاده...» تا آنکه می‌گوید: «چون بنای فتنه تنباکو و فتوای جناب میرزا در این خصوص یقیناً نتیجه همین کاغذ بود، نتوانستم در دولت‌خواهی از شاه این کاغذ را پنهان کنم.» الخ^۱.

احوال مرحوم آية الله العظمى
ميرزا محمد حسن شيرازى (صاحب تنباكوى)
و ميرزا محمد تقى شيرازى،
و مرحوم مدرس
رضوان الله عليهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[اخذ رشوه برای اعلان اباحه تنباکو]

در جلد دوم تاریخ سامراء از صفحه ۶۳ تا صفحه ۷۸ داستان تنباکو و شرائط امتیازات آن را با فتوای مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی نقل می‌کند^۱ و در صفحه ۷۵ گوید:

«آرسن نماینده صاحب امتیاز در ایران برای مفرّ از این فتوا، جَعَلَ یَسْأَلُ عَنِ أحوال علماء دار الخلافه و مراتب زهدهم و تقواهم إلى أَنْ وَجَدَ فِيهِمْ مَنْ كَانَ يَطْلُبُهُ، فَدَخَلَ دَارَهُ خُفِيَةً وَرِشَاهُ بِثَلَاثَةِ آلَافِ تومَانٍ لَهُ وَخَمْسِ مِئَةِ تومَانٍ لِكَاتِبِهِ، فَقَبِلَ تِلْكَ الرِّشْوَةَ فَقَالَ لِرئيس الامتياز: أَنَا أَفْتَيْتُ بِالْحَرَمَةِ لِحُجَّتِ السَّاعَةِ أَفْتَى بِالْإِبَاحَةِ، فَشَرِبَ فِي الْوَقْتِ الدَّخَانَ. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ آرسِنَ فَرِحَ بِذَلِكَ وَزَعَمَ أَنَّهُ نَالَ مِنْ مَرَامِهِ مِنْ هَذَا الْفَاسِقِ الْمَتَهِّتِكُ فَقَالَ الْمَرْتَشِيُّ: أَنَا مَتَعَهَّدٌ بِإِبْقَاءِ مَعَامَلَةِ الْإِمْتِيَازِ

۱- آقای شیخ ذبیح الله محلاتی در تاریخ سامراء گوید: قد أَلَّفَ بَعْضُ الْفَضَلَاءِ مِنَ الْمُتَأَخِّرِينَ رِسَالَةً وَاسِعَةً فِي الْمَسْأَلَةِ الدَّخَانِيَّةِ بِاللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ وَرَأَيْتُ نَسْخَةً مِنْهَا مَخْطُوطَةً عِنْدَ الْعَلَامَةِ الْمِيرْزَا مُحَمَّدِ الطَّهْرَانِيِّ بِسَامَرَاءَ، فَأَجَبْتُ إِيرَادَ بَعْضِ عِبَارَاتِهَا الْمَهْمَةَ. - الخ.

على حالها و استعمال شعب الدُّخان ولكن يجب عليك أن تُواجه السلطان و تستدعى منه إخراج مَنْ هو معارضٌ لنا مِن طهران. فقام آرسن و أتى إلى السلطان و قال ما جئنا إلى إيران إلاّ معتمدين عليك لتُزيل عنّا كلّ غائلة حَدَثَتْ و اليوم أصابتنا مِن خسائر فادحة و فيها مسئوليةٌ عند السّفراء، فنستدعى من حضرتكم إمّا أن تتحمّل خسائرنا لِنرجع إلى بلادنا أو تأخذ لنا الإجازة من العلماء، - و لَمّا لم يكن الأوّل ممكناً للسلطان وَعَدَه بالثاني إضطراراً - ثمّ حَدَّثَه بالقصه و ما وَقَعَ الاتفاق عليه مع المرتشي المذكور. فَبَقِيَ السلطان متحيراً فكتب إلى الاشتياني بما مضمونه: أن جنابك مخيرٌ بين أن تُعلنَ بإباحة استعمال الدُّخان أو تُسافر مدّةً قليلةً من طهران فإنّ الأمر كذا و كذا؛ فكتب إليه الاشتياني: إمّا نقضُ حكم الإمام الشيرازي فمحالٌ و أمّا المسافرة فأسافر من الغد إن شاء الله...» - الخ.

در جلد ۲ تاریخ رجال ایران در صفحه ۲۸۴ و ۲۸۵ در احوالات آقا سید عبدالله بهبهانی (قائد مشروطیت) گوید:

در موقع شورش و بلوای مردم بر ضدّ امتیاز توتون و تنباکو که دولت به انگلیس‌ها داده بود، در مجلسی که از طرف دولت از وجوه علماء و تجّار طهران برای اقناع آنان در منزل کامران میرزا تشکیل یافت، فقط سید عبدالله با نظر دولت موافقت کرد و حتّی برای این که تحریم را بشکند قلیان هم کشید.

[اخذ رشوه برای اعطاء کرسی نمایندگی به زردشتیان]

در جلد ۱ تاریخ رجال ایران در صفحه ۲۸۰ می‌نویسد:

ارباب جمشید (پسر بهمن زردشتی یزدی) روزی در ضمن صحبت به نگارنده می‌گفت که: در آغاز تأسیس مشروطیت و تدوین قانون اساسی بعضی از نمایندگان چندان تمایلی نداشتند که به زردشتیان نماینده‌ای در مجلس شورای ملی

داده شود. من پول زیادی به سید عبدالله بهبهانی که متنفذترین فرد در مجلس بود دادم تا اینکه بالأخره او راضی شد و اعمال نفوذ کرد که به زردشتیان نماینده‌ای داده شود و نماینده هم داده شد.

در جلد دوم از تاریخ سامرا از صفحه ۹۱ تا صفحه ۹۸، راجع به انقلاب و نهضت عراق و قیام مجتهد بزرگ مرحوم آقای میرزا محمد تقی شیرازی - اعلی الله مقامه - در استقلال عراق از آیادی اجنبیه مطالبی وارد است.^۱

ترجمه احوال و فرزندان آیه الله مجدد شیرازی

در کتاب هدیه الرّازی إلى الإمام المجدد الشّیرازی صفحه ۱۹ و ۳۶ و ۱۹۲ آورده است که: امام مجدد شیرازی که در سنه ۱۲۳۰ تولّد یافته بود، مجموعاً سه زوجه داشت:

اول: مادر پسر بزرگ او، حاج میرزا محمد، و دختر او که زوجه آقا سید میرزا آقا (پسر برادر او) بود.

تولّد حاج میرزا محمد در چهل سالگی از عمر مجدد یعنی در سنه ۱۲۷۰ واقع شد و در حیات مجدد در سنه ۱۳۰۷ رحلت کرد، و این زوجه و این دختر هر دو در سنه ۱۳۳۶ فوت کردند.

دوم: مادر پسر دوم او، حاج میرزا علی آقا، و دختر دیگر او که زوجه پسردائی خود آقای آقا میرزا علی محمد شد.

این مادر، دختر عموی مجدد مرحوم آقا سید میر رضی بود و بسیار زن فهمیده و با درایت بود. گویند: علّت تمکّن إقامت مجدد، در سامراء و رسیدگی به امور طلاب و بیوت اهل علم، این بانو بود.

۱- جنگ ۷، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

باری، این مخدّره در حیات مجدّد در سنه ۱۳۰۳ فوت کرد و پسر او حاج میرزا علی آقا از اعظام علماء شد و به نجف مهاجرت کرد و پس از نیل به مرجعیّت فی الجمله در سنه ۱۳۵۵ رحلت کرد، و چون تولّد او در سنه ۱۲۸۷ بود بنابراین هفده سال از برادرش حاج میرزا محمّد کوچکتر بود.

سوّم: علویّه ناظر، که چون او با فرزندان کوچک خود از جمله آقا میرزا محمّد طهرانی و از جمله شهربانو، (که بعداً به حباله نکاح آقا سید ابراهیم طهرانی درآمد)، پس از فوت شوهر خود (رجبعلی) به معیت برادران خود: آقا سید زین العابدین طهرانی (متوفی در حدود ۱۳۰۳ معروف به آقا سید آغا) و آقا سید میرزا در سنه ۱۲۸۹ به نجف اشرف مشرف شدند، و مرحوم سید زین العابدین از جمله شاگردان مجدّد، درآمد. در همان موقع مرحوم مجدّد این علویّه را به نکاح خود در می آورد و فرزندان علویّه همگی ربیب و ربیبه مرحوم مجدّد می شوند.

و چون مجدّد به سامراء هجرت می کند، علویّه و اولاد او که ربائب مجدّد بودند، جزء عیالات مجدّد به سامراء هجرت می کنند. و سید زین العابدین در سنه ۱۲۹۲ (که یک سال بعد از هجرت مجدّد است) به سامراء می رود و از زمره اعظام علماء و اجلاء فقهاء واقع می شود.

آقا سید زین العابدین یکی از دختران خود را به آقا میرزا محمّد طهرانی و دیگری را به آقا سید حسن بروجردی می دهد؛ و بنابراین آقا میرزا محمّد با دختر دایی خود ازدواج کرده است.

علویّه ناظر به جهت امانت و وثاقت در نزد مجدّد، امین و خازن و ناظر بر صادرات و واردات منزل مجدّد می گردد و تمام مصاریف معیشت کسانی که قصد مجدّد را می کرده اند (از طعام و لباس و غیرهما) در منزل مجدّد، از ناحیه مجدّد به عهده او سپرده می شود و به طور کلی نظارت خانه مجدّد با او بوده است؛ و به همین

جهت به «علویّه ناظر» ملقب شده و وفات او در ۱۳۳۴ واقع شد.
 آقا سید زین العابدین غیر از آقا سید میرزا برادر دیگری به نام آقا حاج سید
 مصطفی قنات آبادی داشته است.

(شرح این مطالب در جلد ۲ *تقباء البشر* صفحه ۷۹۷ و ۷۹۸، ضمن ترجمه آقا
 سید زین العابدین طهرانی آمده است.)

آقا سید ابراهیم طهرانی با آقا میرزا محمد طهرانی با دو فرزند مجدد حاج
 میرزا محمد و حاج میرزا علی آقا، در نزد مجدد درس خصوصی داشته‌اند. مرحوم
 مجدد بی بی شهربانو خواهر آقا میرزا محمد طهرانی را به حبالة نکاح آقا سید
 ابراهیم طهرانی در می آورد و اولین فرزند آنها که متولد می شود (در سامراء) والد
 این حقیر است که به نام سید محمد صادق و تولدش در حدود سنه ۱۳۰۰ بوده
 است.

در کتاب *هدیة الرازی* در صفحه ۵۶، در احوال جدّ ما مرحوم آقا سید ابراهیم
 طهرانی که از فضلاء تلامذ آیه الله مجدد بوده‌اند بحث کرده است.

و در صفحه ۶۲ دربارهٔ حاج میرزا ابوالفضل طهرانی بحث کرده است که
 چون به طهران آمد، بین او و مرحوم شیخ المشایخ عصر حاج میرزا محمد حسن
 آشتیانی معارضه و مزاحمت واقع شد فکان ما کان، و از دنیا رفت و عمر او به پنجاه
 سال نرسیده بود.

و در صفحه ۳۰ و صفحه ۳۷ گوید: خال مجدد شیرازی مجدّ الأشراف بود
 که تربیت او را به عهده داشت.

بعضی از تلامذهٔ مجدد شیرازی

و در صفحه ۶۶ گوید:

«یکی از شاگردان مجدد حاج سید احمد کربلائی نجفی طهرانی الأصل بوده

است كه: تَشَرَّفَ بِسَامِرَاءَ بَعْدَ ثَلَاثِ مِئَةٍ وَ تَوَقَّفَ سَنِينَ مُسْتَفِيداً مِنْ بَحْثِ آيَةِ اللَّهِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى النَّجَفِ وَ حَضَرَ بَحْثَ الْعَلَامَةِ الْحَاجِّ مِيرْزَا حَبِيبِ اللَّهِ وَ شَيْخِنَا الْحَاجِّ مِيرْزَا حَسَنِ الطَّهْرَانِيِّ وَ صَارَ مِنْ خَوَاصِّ أَصْحَابِ الْعَلَامَةِ الْمَوْلَى حَسِينَقَلِيِّ الْهَمْدَانِيِّ كَامِلاً فِي مَرَاتِبِ تَهْذِيبِ النَّفْسِ وَ الْأَخْلَاقِ؛ وَ كَانَ لَهُ دَرْسٌ يَحْضُرُهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الطَّلَابِ إِلَى أَنْ تُؤَفَّقَ بِالنَّجَفِ سَنَةَ ١٣٣٢ هـ .»

و در صفحه ٨٦ گوید: «السَّيِّدُ الْحَاجُّ آغَا حَسَنِ الْبُرُوجَرْدِيِّ، الْعَدِيلُ فِي الْمَصَاهِرَةِ مَعَ مَوْلَانَا الْمِيرْزَا مُحَمَّدِ الطَّهْرَانِيِّ عَلِيِّ بَنِيِّ خَالِهِ السَّيِّدِ آغَا - طَابَ ثَرَاهُ -، وَالِدُهُ الْحَاجُّ سَيِّدُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ مِنْ عُلَمَاءِ بُرُوجَرْدٍ. تَشَرَّفَ إِلَى سَامِرَاءَ نَيْفَ وَ ثَلَاثَ مِئَةٍ وَ كَانَ يَسْتَفِيدُ مِنْ بَحْثِ آيَةِ اللَّهِ. وَ لَهُ اخْتِصَاصٌ بِالسَّيِّدِ عَزِيزِ اللَّهِ الطَّهْرَانِيِّ، وَ تَزَوَّجَ فِي سَامِرَاءَ ثُمَّ رَجَعَ بَعْدَ وَفَاةِ آيَةِ اللَّهِ بِسَنَةِ إِلَى طَهْرَانَ، وَ هُوَ الْيَوْمَ هُنَاكَ مُشْغُولٌ بِالتَّصْنِيفِ وَ الْإِمَامَةِ وَ غَيْرِهِمَا.»

و در صفحه ٩٢ گوید:

«الْحَاجُّ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ حَسِينِ الْأَصْفَهَانِيِّ النَّجْفِيِّ، ابْنُ الْعَلَامَةِ الْحَاجِّ شَيْخِ مُحَمَّدِ بَاقِرِ بْنِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ تَقِيِّ، مُحْتَسِي الْمَعَالِمِ؛ وُلِدَ سَنَةَ ١٢٦٦ وَ تُؤَفَّقُ بِالنَّجَفِ سَنَةَ ١٣٠٨ وَ دُفِنَ فِي مَقْبَرَةِ الْعُلَمَاءِ (وَ هِيَ الْحَجْرَةُ الَّتِي عَلَى يَمَنِى الدَّخْلِ مِنَ الْبَابِ السُّلْطَانِيِّ إِلَى الصَّحْنِ الشَّرِيفِ الْمَرْتَضَوِيِّ)، تَتَلَمَّذَ عَلَى آيَةِ اللَّهِ فِي النَّجَفِ.»

و در صفحه ١٠٠ گوید:

«الْأَغَا مِيرْزَا حَسِينِ النَّائِنِيِّ أَخَذَ الْحِكْمَةَ وَ الْكَلَامَ فِي إِصْفَهَانَ عَنْ جِهَانْغِيرْخَانَ، وَ الْفِقْهَ وَ الْأُصُولَ عَنِ الْعَلَامَةِ الْحَاجِّ شَيْخِ مُحَمَّدِ حَسِينِ ابْنِ مُحَمَّدِ بَاقِرِ بْنِ مُحَمَّدِ تَقِيِّ الْمَجْلِسِيِّ.»

أقول: لا بد من التأمّل. وجه تأمل اینست كه بین فرزند مجلسی ثانی كه در

سنهٔ ۱۱۳۴ فوت کرده است و بین مرحوم نائینی که در سنهٔ ۱۳۵۵ فوت کرده است، ۲۲۱ سال فاصله است و نمی‌تواند طبعاً چنین تلمذی تحقق یافته باشد. و آنچه پس از تحقیق معلوم شد: **اولاً:** مجلسی ثانی (محمد باقر) فرزندی به نام محمد حسین نداشته است و آنچه از فرزندان او به نام یاد شده است آقا محمد رضا است که با دو برادرش در فتنهٔ افغانه کشته شده‌اند، و ما در جنگ شمارهٔ ۷، ص ۹۵ [مطلع/انوار، ج ۱، ص ۵۴] ذکر کرده‌ایم.

و **ثانیاً:** مرحوم آقا میرزا محمد حسین نائینی در نزد آقا میرزا محمد باقر بن آقا میرزا محمد تقی (صاحب حاشیه معالم) تلمذ نموده است، و او از متبحرین در فقه و اصول همانند پدرش بوده است، و شاگردی نائینی نزد آقا میرزا محمد باقر معروف و مشهور است. و علی‌هذا در عبارت مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی [در کتاب هدیهٔ الرازی] سهوی به عمل آمده و به دنبال محمد تقی، لفظ مجلسی اضافه شده است و نسبت شاگردی را از استادی که فرزند آقا محمد باقر بوده است ذکر کرده است. باری، مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی مسجدشاهی صاحب تفسیر، گرچه پسر مرحوم آقا میرزا محمد باقر است ولیکن تلمذ نائینی نزد او نبوده است، بلکه نزد پدرش بوده است. آقای شیخ محمد حسین از معاریف به خدا پیوستگان است همچنان‌که از تفسیر او ظاهر است. و پسرش آقا شیخ محمد رضا اصفهانی صاحب *وقایهٔ الأذهان و نقد فلسفهٔ داروین* و غیرهما که با مرحوم حاج شیخ عبدالکریم رفاقت خاصی داشته است، از مشاهیر و معاریف اعلام است. رضوان الله علیهم جميعاً.

و در صفحه ۱۰۶ گوید:

«السید زین العابدین الطهرانی المعروف بالسید آغا بن السید أبی القاسم الطباطبائی الزواری، من أجلاء تلامذ آية الله و الخِصصین به، و استفاد من برکاته مدّة فی النجف و له تصانیف و رسائل. و تشرّف من النجف إلى سامراء سنهٔ ۱۲۹۲ و

توقف قُربَ خمس سنين ثمَّ رجع إلى طهران حدودَ سنة ١٢٩٧ و تُوفِّي هناك، و يأتي أخوه السيّد الحاج ميرزا و ابن أخته مولانا الميرزا محمّد؛ و كانت أخته العلويّة والدّة مولانا الميرزا محمّد نظارة بيت آية الله، و لُقِّبت بعلوية الناظر.

أقول: في صفحہ ٧٩٩ إلى صفحہ ٨٠١ بحث تفصيلاً عن أحوال الرّجل المذكور من كتاب تقباء البشر في المجلد الثاني.

و در صفحہ ١٤٣ گوید:

«السيّد الميرزا فخرالدين القميّ ابنُ شيخ الإسلام و من أسباط المحقّق القميّ و ابنُ خالة المتولّي باشي و صهرُ السيّد ابراهيم الطهراني على أخته، دامت بركاته.»

و در صفحہ ١٥٢ گوید:

«الحاج ميرزا محمّد بنُ الحسن الشيرازي آية الله - قدّس سرّه - وُلِدَ سنة ١٢٧٠ في النّجف الأشرف و هاجرَ مع والده آية الله إلى سامراء سنة ١٢٩١، و كان يستفيد من بحثه في الأواخر إلى أن تُوفِّي قبل وفاة آية الله بسنين و هي سنة، و كان أوائل أمره في تربية السيّد زين العابدين خالِ مولانا الميرزا محمّد ثمَّ كان يُحضر عند العلامة السيّد محمّد.»

و در صفحہ ١٥٣ گوید:

«الآغا ميرزا محمّد الطهراني بنُ رجب على الطهراني، وُلِدَ في شعبان سنة ١٢٨١ و تُوفِّي والده سنة ١٢٨٧ و هي سنة المجاعة التي تشرّف فيها السلطان ناصرالدين شاه إلى العتبات. و تشرّف مع خاله السيّد زين العابدين المشهور بالسيّد آغا و أمّه العلويّة إلى النّجف سنة ١٢٩٠ و هاجرَ منه إلى سامراء معها في سنة ١٢٩٢، فصارت نظارة بيت آية الله إلى أمّه العلويّة و كان هو معها في بيت آية الله فُربّي في حجره سنين. و من سنة ١٣٠٠ إلى زمان وفاته كان يستفيد من بحثه المخصوص له و لولده السيّد

الجليل الميرزا على آغا، و بعد مدّة دخل في ذلك البحث الحاج ميرزا محمد بن آية الله و السيد إبراهيم الطهراني أيضاً. و بعد وفاة آية الله كانت استفادته من بحث شيخنا الميرزا محمد تقى و أخذ علوم الحديث عن شيخنا العلامة النورى. و هو إلى اليوم قاطن في سامراء مشغول بالتأليف و التصنيف و تزوج بابنة خاله السيد آغا المذكور المولودة في سامراء سنة ۱۲۹۸.

و در صفحه ۱۵۷ گوید:

«السيد مرتضى الكشميرى ابن السيد مهدي بن السيد محمد بن السيد كرم الله الطوسى القمى الكشميرى النجفى الموطن، الحائرى المدفن، المتوفى في الثالث عشر من شوال سنة ۱۳۲۳، و هو من أوائل المهاجرين. و توقّف في سامراء سنين مستفيداً من بحث آية الله و كان شريك البحث مع الحاج شيخ باقر القمى و الحاج مولى على محمد النجف آبادى. هو من الأعاظم الأجلّاء الأعلام و هو مع تبخره في العلوم الرّسميّة و اجتهاده في الفقه و الأصول و اطلاعه بالتواريخ و الرجال و الدرّاية و التّفاسير و غيرها من الفنون الإسلاميّة و شدّة حفظه و ضبطه و حدّة ذهنه و ذكائه، كان في غاية الورع و التقوى و الزّهد عن حطام الدّنيا؛ ما رأيت أحداً مثله في جامعيّة هذه المراتب في النجف في عصره.»

اقول: ترجمه احوال آقا حاج شيخ على محمد نجف آبادى را در صفحه ۱۳۵

آورده است.

و در صفحه ۱۶۸ گوید:

«الحاج السيد ميرزا الطهراني بن السيد الجليل السيد أبي القاسم الطباطبائي الزوّارى الإصفهانيّ أخو السيد زين العابدين السابق ذكره و الحاج سيد مصطفى القنات آبادى من محلات طهران و كان وسطاً بينهما في السن؛ و كان عابداً زاهداً ورعاً مرتاضاً منزويّاً عن الخلق. تشرف بعد الثلاثمئة من النجف إلى سامراء و كان في النجف يحضّر

بِحَثِّ الْعَلَامَةِ الْمَوْلَى حَسِينَقَلَى الْهَمْدَانِيّ؛ وَ كَانَ بِسَامَرَاءَ سَنِينَ وَ يَسْتَفِيدُ مِنْ بَحْثِ آيَةِ اللَّهِ إِلَى أَنْ هَاجَرَ فِي حَيَاتِهِ إِلَى طَهْرَانَ، وَ هُوَ الْآنَ مِنَ الْمُتَزَوِّينَ هُنَاكَ لَا يَأْتِسُّ بِأَحَدٍ غَيْرِ اللَّهِ. وَ قَدْ تَشَرَّفَ لِلْحَجِّ مَرَّتَانِ إِحْدَاهُمَا مَعَ الْحَاجِّ مِيرْزَا أَرْسَطُو وَ الْأُخْرَى وَحْدَهُ وَ مَرَّةً مَعَ الْحَاجِّ مَوْلَى زَمَانَ سَنَةِ ۱۳۱۷ وَ الْحَاجِّ سَيِّدِ ابِوَالْحَسَنِ الطَّالِقَانِي وَ الْحَاجِّ السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ.»
و در صفحه ۱۹۲ گوید:

«مولانا الحاج الميرزا محمد الطهراني هو المُرَبِّي في حجر آية الله من أوائل صِغَرِهِ.» سپس كرامتی از آقا میرزا محمد درباره آیه الله مجدد نقل می کند.
و در صفحه ۱۴۲ و ۱۴۳ گوید:

«الحاج الآخوند المولى فتحعلي السلطان آبادي من أوائل المهاجرين؛ و كان في سامراء إلى أن تُوفِّي آية الله ثم تشرف إلى الحائر الشريف و كان هناك حتى تُوفِّي ثم حُمِلَ إلى النجف و دُفِنَ بها في الحُجْرَةِ الرَّابِعَةِ الْمُتَّصِلَةِ بِبَابِ السُّلْطَانِي عَلَى يَمِينِ الدَّخْلِ مِنْهُ إِلَى الصَّحْنِ الشَّرِيفِ الْمُرْتَضَوِي فِي حُدُودِ إِثْنَاعَشَرَ بَعْدَ الثَّلَاثِمِئَةِ. تَرَجَّمَهُ شَيْخُنَا الْعَلَامَةُ النَّوْرِي فِي دَرِّ السَّلَامِ قَائِلًا مَا لَفْظُهُ:

العالمُ العاملُ و مَنْ إِلَيْهِ يَنْبَغِي أَنْ يُشَدُّ الرُّوْحُ، مُسْتَخْرِجُ الْفَوَائِدِ الطَّرِيفَةِ وَ الْكُنُوزِ الْمُخْفِيَّةِ مِنْ حَبَايَا زَوَايَا الْكِتَابِ الْمَجِيدِ وَ مُسْتَنْبِطُ الْفَرَايِدِ اللَّطِيفَةِ وَ الْقَوَاعِدِ الْمَكْنُونَةِ الْإِلَهِيَّةِ مِنَ الْبَيْتِ الْمَعْطَلَةِ وَ الْقَصْرِ الْمَشِيدِ، رَأْسُ الْعَارِفِينَ وَ قَائِدُ السَّالِكِينَ إِلَى أَسْرَارِ شَرِيعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، جَمَالُ الزَّاهِدِينَ وَ ضِيَاءُ الْمُسْتَرَشِدِينَ صَاحِبُ الْكِرَامَاتِ الشَّرِيفَةِ وَ الْمَقَامَاتِ الْمُئِنَّةِ، أَعْرَفُ مَنْ رَأَيْنَاهُ بِطَرِيقَةِ أُمَّةِ الْهُدَى وَ أَشَدُّهُمْ تَمَسُّكًا بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى مِنَ النَّعْمِ الَّتِي نُسئِلُ عَنْهَا يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي، شَيْخُنَا الْأَعْظَمُ وَ مَوْلَانَا الْأَكْرَمُ الْمَوْلَى فَتْحَعَلِي بِنُ الْمَوْلَى حَسَنِ السُّلْطَانِ آبَادِي.»

مرحوم آقا شيخ آغا بزرگ طهرانی در جلد ۱ از نقباء البشر در صفحه ۲۶۳ در ضمن ترجمه احوال آقا میرزا محمد تقی شیرازی گفته است:

«و كان - أعلى الله مقامه - من بيت علم و فضل و شرف و تقوى؛ فعلمه الحكيم
الميرزا حبيب الله «قآنى» من الشعراء الخالدين و والده العبد الصالح «محبّ على» من
العرفاء الكاملين و جدّه گلشن و أخوه الميرزا محمد على من أعظم العلماء بشيراز.»^۱

[مطالبی منتخبه از مجله حوزه یادواره صدمین سال درگذشت

[میرزای شیرازی]

آنچه از این به بعد در این جنگ [مجلد از مطلع/انوار] می آید منتخباتی است از
شماره ۲ و ۳ از سال نهم (خرداد و تیر و مرداد و شهریور ۱۳۷۱) و شماره مسلسل ۵۱
و ۵۲ از مجله حوزه: یادواره صدمین سال درگذشت میرزای شیرازی.

جمیع این دو شماره که مجموعاً در یک مجلد تجلید گردیده است راجع به
احوال آن زعیم بزرگ، بالأخص درباره فتوای تحریم توتون و تنباکو، بسط کلام و
تحقیق بیشتری نموده است.

حقیر به بعضی از مجلدات حوزه که برخورد کرده ام آن را مجله مضرّ و
إلحادی یافته ام که در آن مطالب ضدّ دین و ضدّ اسلام بسیار دیده می شد؛ فلهاذا در
کتابخانه منزل از آن ندارم. اما این جلد را جناب صهر مکرم، آقای سید محمد
سیادت موسوی هدیه نمودند و افزودند که: در این جلد مطالب مفیدی درباره
مرحوم حجة الإسلام شیرازی (قدّه) وارد است؛ لهذا حقیر قبول نموده و دقیقاً تا به
آخر مطالعه کردم، و الحقّ همینطور بود که فرمودند؛ چون مطالب جمع آوری شده در
آن، ناظر به کتب دیگر است و در جرح و تعدیل راه انصاف پیموده و حقّ مطلب را
بهتر و نیکوتر ادا کرده است.^۲

۱- جنگ ۱۷، ص ۵۶ الی ۶۲.

۲- جنگ ۲۵، ص ۳۴۳ به نقل از مجله حوزه یادواره صدمین سال درگذشت میرزای شیرازی.

آیه الله شیخ کاظم شیرازی: در بحثها اول ما زاد نباشید

مرحوم آیه الله محمد کاظم شیرازی، جد امی و استاد بنده^۱ در بسیاری از مراحل تحصیلی [است]. از خصوصیات این بزرگوار این بود که شاگرد را پرورش می داد؛ این شیوه را ایشان از مکتب سامراء گرفته بود. نه تنها به شاگردان مجال اشکال کردن می داد، که اگر شاگرد نمی توانست اشکال خود را درست تقریر کند و یا این که اصلاً اشکال نابجا بود، آن مرحوم ابتداءً اشکال را به صورت صحیح مطرح می کرد و می گفت: منظور شما حتماً همین است، آن گاه به پاسخ آن می پرداخت.

یکی از توصیه های ایشان این بود که می فرمود: «هیچگاه در مباحثات و موارد اظهار نظر، اول ما زاد نباشید.» مقصودش این بود که طبق مرسوم بازاریان، وقتی جنس را برای مزایده به بازار می آورند، آن کس که اول قیمت بگذارد سخن او حرف آخر نیست، دیگران قیمت بالاتر پیشنهاد می کنند و در نتیجه آنچه او گفته ارزش خود را از دست می دهد. در مباحثات هم وقتی مسأله ای مطرح می شود، شما اولین نفر نباشید که نظر خود را بیان می کنید، بلکه همیشه صبر کنید تا دیگران مطالب خود را بگویند و شما حرف آخر را بزنید.

خوراک ایشان در سامراء تهر هندی و شکر قرمز بوده است

صفحه ۲۹: خاطره ای هم از دوران سخت زندگی طلبگی خود برای من نقل^۲

می کردند:

«روزی یکی از نوه های دختری میرزا به نام سید احمد سبط به حجره من در

۱- مراد آیه الله آقا سید رضی شیرازی نوه مرحوم میرزای شیرازی است که در مصاحبه با مجله حوزه شرکت کرده اند. (محقق)

۲- ناقل این مطلب میرزا حسن شیرازی برای نوه خود مرحوم آیه الله سید رضی شیرازی است. (محقق)

سامراء آمد که ناهار را پیش من بماند. برای ایشان دو عدد تخم مرغ نیمرو کردم، گفتم: آقا سید احمد قدر این غذا را بدان! زیرا شش ماه است که از حجره من دود غذا برنخاسته است.» به ایشان عرض کردم: پس چه می خوردید؟ فرمود: «اکثر اوقات، تمر هندی را در آب خیس می کردیم و قدری هم شکر قرمز به آن می افزودیم، آنگاه نان ترید می کردیم و می خوردیم.»

[مرحوم آية الله شعرانی جامع معقول و منقول بود]

مرحوم شعرانی، وی جامع معقول و منقول بود؛ طب، ریاضیات، زبانهای انگلیسی، فرانسوی، عبری و... را به خوبی می دانست، به حق می توان گفت: بوعلی سینای کوچکی بود و در عین حال در حدّ اعلای تواضع و دور از تعلقات مادی.

بنده^۱ از محضر ایشان زیاد بهره برده ام غیر از معقول، قوانین، رسائل و فصول را در مدرسه مروی پیش ایشان خوانده ام. هنگامی که در نجف بودم تابستانها به تهران می آمدم و از محضر ایشان بهره می بردم. نکته بسیار آموزنده ای که از ایشان به یاد دارم و هیچ وقت از خاطرم نمی رود برای شما نقل می کنم:

«ایشان / اشارات را از نمط چهارم تا به آخر فقط برای من تدریس کردند؛ یک وقتی خدمت ایشان عرض کردم: آقا برای شما خسته کننده نیست که برای یک نفر درس می گوید؟ خیلی آرام فرمود: آنچه ما داریم امانتی است که از اسلاف پیش ماست و باید این امانت را به اخلاف تحویل بدهیم، این وظیفه ماست؛ اگر تحویل گیرندگان کم هستند، تقصیر ما چیست؟»

بعد از آنکه به رحمت ایزدی پیوسته بود شبی ایشان را در خواب دیدم،^۲ در

۱- مراد آية الله سید رضی شیرازی، نوه مرحوم میرزا حسن شیرازی است که در مصاحبه با مجله حوزه شرکت کرده اند. (محقق)

۲- بیننده خواب مرحوم آية الله سید رضی شیرازی است.

خواب به ایشان عرض کردم: آقای میرزا! از مارها و عقربها چه خبر؟ ایشان فرمود: اینجا مار و عقرب نیست، سیب و پرتقال است. از خواب که بیدار شدم؛ از چنین سؤالی که از آن مرحوم کرده بودم ناراحت شدم.

تفاوت آیه الله رفیعی با علامه آیه الله طباطبائی، آیه الله رفیعی کتوم بود

صفحه ۳۳:

«یک وقتی کسی از من پرسید: به نظر شما تفاوت بین مرحوم علامه طباطبائی و آقای سید ابوالحسن [رفیعی] قزوینی در چیست؟ گفتم: به نظر من خصوصیت مرحوم قزوینی این بود که سخنان قوم را خیلی خوب می دانست.

ایشان برای ما فصوص می گفتند، سعی می کرد خصوصی باشد و هر کسی در درس شرکت نکند؛ اگر غریبه ای به جلسه وارد می شد فوراً کتاب را می بست. می گفتیم: چرا چنین می کنید؟ می فرمود: اینان که از درون ما خبر ندارند و نمی دانند ما چه می کنیم؛ ظاهر را می بینند که ما داریم فصوص می خوانیم و بعد برای ما دردرس درست می شود.»^۱

منظور مهم از مهاجرت میرزا به سامراء، تقریب میان شیعه و سنی بوده است

صفحه ۳۵:

حوزه: بفرمایید علت مهاجرت مرحوم میرزای شیرازی از نجف به سامراء چه بوده است؟

۱- جنگ ۲۵، ص ۳۴۴ الی ۳۴۷ به نقل از مجله حوزه یادواره صدمین سال درگذشت میرزای شیرازی.

استاد:^۱ به نظر من مرحوم میرزا در مهاجرت از نجف به سامراء، چند هدف را دنبال می‌کرد:

۱- اسکان شیعه در سامراء. با توجه به اینکه سامراء مدفن عسکریین علیهما السلام [است] و منزل آن بزرگواران، خیلی چیزها که مورد علاقه و احترام شیعه است در آنجا قرار دارد، مرحوم میرزا سعی کرد که شیعیان در آن مکان اسکان بیابند.

۲- تبلیغ تشیع در نواحی عراق.

۳- تقریب بین شیعه و سنی. به نظر من این مهمترین هدف میرزا بود؛ زیرا نجف و کربلا ممتحّض در شیعیان بود و میرزا می‌خواست با رفتن به سامراء، شیعیان را به آنجا بکشاند تا عملاً بین آنان و اهل سنت خلط و آمیزشی به وجود بیاید و از این رهگذر گامی در مسیر وحدت و تقریب برداشته شود. زیرا مرحوم شیرازی به ایجاد وحدت و الفت بین شیعه و سنی اهتمام می‌ورزیده است؛ شواهد بسیاری از زندگی میرزا وجود دارد که بیانگر این مدعاست.

از جمله: روزی که مصادف بوده است با آخر ماه مبارک رمضان، مرحوم میرزا از کنار شطّ برمی‌گردند که برای ایشان خبر می‌آورند شیعیان ماه را ندیده‌اند ولی اهل سنت ادعا می‌کنند که ماه را دیده‌اند. مرحوم میرزا می‌فرمایند: «کسانی که از سنّیان ماه را دیده‌اند، برای شهادت بیاورید!» چند نفر از اهل سنت که ماه را دیده بودند، خدمت ایشان می‌آورند پس از اثبات وثاقت، آنان شهادت به رؤیت هلال می‌دهند. مرحوم میرزا، شهادت آنان را می‌پذیرد و حکم به رؤیت هلال می‌دهد.

حکم میرزا باعث جلب توجه اهل سنت می‌شود و تأثیر خوبی در میان

۱- مراد از استاد و متکلم در سراسر این مصاحبه آیه الله سید رضی، نوه مرحوم شیرازی بزرگ است که در مصاحبه با مجله حوزه شرکت کرده‌اند.

آنان می‌گذارد. پس از جلسه مرحوم آقا میرزا علی آقا (فرزند ایشان) به میرزا عرض می‌کند:

آیا مبنای شما در باب قبول شهادت، تغییر کرده است؟ زیرا شما معتقد بودید شاهد باید شیعه باشد. میرزا می‌فرماید: نه، خودم ماه را دیده بودم اما خواستم با این عمل دل آنان را به دست بیاورم و تحیب کرده باشم.

شاهد دیگر اینکه: وقتی که مرحوم میرزا شروع به ساختن مدرسه در سامراء می‌کند، علمای اهل سنت هم تصمیم می‌گیرند مدرسه‌ای بسازند. این خبر به گوش مرحوم میرزا می‌رسد و آنان را در ساختن مدرسه مساعدت مالی می‌کند.

داستان اهانت بعضی از عامّه به میرزا و دخالت روس و انگلیس و والی

عثمانی و عفو مرحوم میرزا

شاهد سوم: از مرحوم میر سید حسین فشارکی (برادر زاده سید محمد فشارکی) در ایام جوانی در مشهد شنیدم که فرمود:

در سامراء بین طلبه‌ای و بقالی که از اهل سنت بود، نزاعی درگرفت. این نزاع کم‌کم گسترش پیدا کرد، به طوری که عده‌ای از اهل سنت تحریک شدند و خانه میرزا را سنگسار کردند. عشایر اطراف که شیعه بودند از قضیه با خبر شدند؛ خدمت میرزا می‌آیند و از محضر میرزا اجازه می‌خواهند تا اهل سنت را که نسبت به شیعیان و ایشان بی‌ادبی کرده‌اند سرکوب کنند. مرحوم میرزا درخواست را نمی‌پذیرد.

مسأله رنگ سیاسی می‌گیرد؛ روس و انگلیس می‌خواهند از جوّ به وجود آمده استفاده کنند. سفیر روس و انگلیس از بغداد به سامراء می‌آیند و از مرحوم میرزا درخواست ملاقات می‌کنند؛ مرحوم میرزا آنان را نمی‌پذیرد.

والی عثمانی و نماینده سلطان عبدالحمید در بغداد، وقتی از این قضیه مطلع می‌شود خوشحال شده و به سامراء می‌آید. اجازه ملاقات می‌گیرد؛ مرحوم میرزا به

او اجازه ملاقات می دهد. به آقا عرض می کند: اجازه بدهید این متجاسرین را تنبیه کنیم. آقا می فرماید: اینان فرزندان ما هستند که با هم نزاع کرده اند، خودمان آن را حل خواهیم کرد.

والی عثمانی از مرحوم میرزا تشکر می کند و پس از آن ملاقات، موقوف را به سلطان عبدالحمید گزارش می دهد. سلطان عبدالحمید به میرزا تلگراف می زند و پس از تشکر می نویسد: «به خاطر این اسائه ادبی که به حضرت عالی شده است هر دستوری بدهید در حق متجاسرین اجرا می کنیم.» میرزا در پاسخ می نویسد: «ما آنان را عفو کردیم.»

مرحوم میرزا با این برخورد کریمانه خود چنان ایجاد الفت و محبت کرده بود که عمویم مرحوم آقا میرزا حسن می گفت: تا این اواخر، پیرمردهای اهل سنت سامراء که آن واقعه را به یاد داشتند می گفتند: نحن الطلقاء؛ زیرا میرزا هر کاری که می خواست می توانست در حق ما انجام بدهد، ولی ما را عفو کرد.

اینها نمونه هایی بود از روش عملی مرحوم میرزا، در راه ایجاد وحدت و الفت بین شیعه و سنی.

صفحة ۴۰:

از آقا سید عباس اصفهانی، نجل جلیل آقا سید محمد فشارکی شنیدم: بعد از مرحوم ابوی خواستم از کسی تقلید کنم از بزرگی پرسیدم: آقا میرزا محمد تقی شیرازی عادل است؟... ایشان به من گفت: از عصمت آقا میرزا محمد تقی پرس نه از عدالت ایشان!

مرحوم میرزا حالت انصراف نفسی داشته است؛ یعنی اگر می خواسته ذهنش را از چیزی منصرف نماید و فقط متوجه خدا بکند می توانسته است؛ این مقام بزرگی است.

نقل می کنند: شیخی خدمت مرحوم میرزا می آید و از ایشان نماز استیجاری

طلب می‌کند؛ مرحوم میرزا چون اطمینان به وی نداشته است نمی‌دهد. شیخ عصبانی می‌شود و به مرحوم میرزا توهین می‌کند.

در مناسبت دیگری مرحوم میرزا به آن شیخ کمک مالی می‌کند؛ اطرافیان می‌گویند: آقا این شخص فاسق است؛ آن روز به شما توهین کرد! میرزا می‌فرماید: من اصلاً نشنیدم.

در قضیهٔ تحریم تنباکو مستقیماً نظر میرزا دخالت داشته است

صفحهٔ ۴۱:

استاد: یک وقتی حضرت امام - رحمة الله علیه - از من، آقا میرزا باقر آشتیانی، آقا سید احمد شهرستانی، آقا سید علی محمد سبط و... خواستند که خدمتشان برویم. زمان ریاست جمهوری بنی صدر بود، هنوز جراحی پایم بهبود نیافته بود، از این روی مجبور بودم روی صندلی بنشینم، همین امر موجب شد که حضرت امام اول از من احوالپرسی کند؛ صحبت از میرزا به میان آمد، حضرت امام فرمود:^۱

اخیراً بعضی از گروهها سعی دارند قضیهٔ تحریم تنباکو را به خارجی‌ها نسبت بدهند؛ هدفشان هم این است که به طور کلی روحانیت را از نهضت‌ها کنار بگذارند.

عرض کردم: بله، من هم این خبر را دارم. لذا اینکه شما گفتید عده‌ای چنین تلاشی دارند واقعیت همین است، ولی دلایل و شواهد فراوان داریم بر این که فتوای تحریم از خود میرزاست و هیچ دست بیگانه‌ای در صدور آن دخالت نداشته است. رابطهٔ سید جمال اسد آبادی با میرزای شیرازی هم به گونه‌ای نبوده است که سید بتواند در میرزا اثر بگذارد.

۱- قائل این کلمات حضرت آیه الله آقا سید رضی شیرازی می‌باشند. (محقق)

آیه الله آقا سید رضی شیرازی، ادله‌ای اقامه می‌کند بر دخالت مستقیم

مرحوم میرزا

همان‌طور که در ابتدای صحبت گفتم، بیشتر مطالبی را می‌گویم که خود شنیده‌ام و در نوشته‌ها و کتاب‌ها کمتر به آنها اشاره شده است؛ اینک بر این اساس دلایل خود را مبنی بر اینکه فتوای تحریم از آن میرزای شیرازی است و هیچ‌کس در آن دخالت نداشته است:

۱- وقتی که مرحوم آقا میرزا علی آقای نائینی آمده بود تهران به ملاقات ایشان رفتم صحبت از قضیهٔ تحریم تنباکو شد ایشان گفت:

از پدرم (مرحوم نائینی) شنیدم: در جریان دخانیه بین میرزای شیرازی و ناصرالدین شاه، مکاتبات بسیاری شد، رفت و آمدهایی هم بود. مرحوم میرزا شب‌ها با عده‌ای از شاگردان جلوس داشت؛ در یکی از شب‌ها به آن عده از شاگردانش گفت: در جلسه آینده هر کدام از شما صورت تلگرافی مبنی بر تحریم تنباکو بنویسید و بیاورید! در جلسه بعد هر کدام از افراد شرکت کننده نوشته‌ای آورده بودیم، خواندیم و خدمت میرزا تقدیم کردیم. میرزا هر نوشته‌ای را می‌گرفت زیر تشک خود می‌گذاشت؛ بعد خود میرزا از زیر تشک صورت تلگرافی را بیرون آورده و خواند:

«الیوم استعمال تنباکو و دخانیات، در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام است.»

و فرمود: این تلگراف از ناحیه مقدسه شرف صدور یافته است؛ این‌گونه فرمودند که صادر کنیم. آنگاه همه ساکت شدیم.

۲- از آقای سید عباس اصفهانی (نجل جلیل آقا سید محمد فشارکی) شنیدم که گفت:

«پدرم پس از صدور فتوا از طرف میرزا، خدمت میرزا می‌رود و عرض

می‌کند: این فتوا تنها مربوط به ایران است یا شامل بلاد دیگر هم می‌شود؟ مرحوم میرزا می‌فرماید: مخصوص ایران است.»

۳- شاهد دیگر رجالی است که ناصر الدین شاه آنان را به عنوان پیک مخصوص به سامراء می‌فرستاده است تا اینکه او را از موضع گیری و مخالفت منصرف سازند و نسبت به فوائد امتیاز توجیه کنند. شیخ الملک اورنگ که ناظر جریانها بوده است، در اواخر عمر برای من نقل می‌کرد:

«ناصرالدین شاه فرد متشخصی را به عنوان نماینده مخصوص خدمت میرزا فرستاد تا از نزدیک به طور مشروح فوائد امتیاز را برای میرزا بگوید؛ وقتی خدمت میرزا می‌رسد درباره فوائد امتیاز بسیار صحبت می‌کند.

میرزا در پاسخ می‌گوید: لا إله إلا الله! پس از گفتن این ذکر، دستور می‌دهد قهوه بیاورند؛ (آوردن قهوه به معنای اجازه مرخصی است).

باز دوباره وقت می‌گیرد و خدمت میرزا می‌رسد، مجدداً درباره امتیاز توضیح می‌دهد. این بار میرزا در پاسخ می‌گوید: ثم لا إله إلا الله و دستور می‌دهد که قهوه بیاورند. فرستاده ناصر الدین شاه وقتی که می‌بیند ملاقات با میرزا فایده‌ای ندارد به تهران برمی‌گردد.

از او پرسیدم: نتیجه چه شد؟

گفت: هیچ! یک لا إله إلا الله و یک ثم لا إله إلا الله . «

۴- از جمله مؤیدات: در هفده یا هیجده سال پیش به نجف اشرف، مشرف شدم. آیه الله آقا سید علی سیستانی که داماد عموی ماست، یک روز برای ناهار مرا به منزلش دعوت کرد. در ضمن صحبت گفت:

«از ترکه مرحوم میرزا، دو چیز پهلوی من است که شما شایسته‌تر به آنها

هستید:

۱- جلد دوم اصول تقریر مرحوم روزدری. (این تقریرات در دو جلد بوده

است که یک جلد آن پیش پدرم بود و جلد دیگر آن نزد عمویم، و از ایشان رسیده به دامادش آیه الله آقا سید علی سیستانی).

۲- نامه‌ای است از مرحوم حاج میرزا حسین نوری که از تهران برای مرحوم میرزا فرستاده بوده است. (این نامه زرد شده بود و آثار پوسیدگی داشت).
مرحوم نوری در این نامه تمامی جریاناتی که در رابطه با تحریم تنباکو اتفاق افتاده بود، خیلی فشرده در یک صفحه برای میرزا نوشته بود؛ از جمله: مخالفت یکی از علمای تهران را با تحریم تنباکو و قلیان کشیدن او را نیز نوشته بود! من بخاطر اینکه نام این آقا برده شده بود و این نقطه ضعفی بود برای آن آقا، نخواستم این نامه به عنوان یک سند تاریخی بماند، از این روی متأسفانه نامه را پاره کردم! آنچه این نامه گویای آن بود، این بود که: نه تنها میرزا خود اقدام کننده بوده است، بلکه کسانی هم بوده‌اند که میرزا را از کم و کیف قضایا پس از صدور فتوا با خبر می‌ساخته‌اند؛ مرحوم حاجی نوری - طاب ثراه - مبعوث مرحوم میرزا به همین منظور به تهران بود.

تلگراف‌های ناصرالدین شاه به میرزا، اوج و حضيض داشته است و

تلگراف‌های میرزا به او یکسان بوده است

۵- مؤید دیگر: تلگراف‌هایی است که بین ناصرالدین شاه و مرحوم میرزا رد و بدل می‌شده است.

تلگراف‌هایی که از طرف ناصرالدین شاه صادر شده است، اوج و حضيض دارد. در ابتداء که ناصرالدین شاه احساس قدرت می‌کند، تعبیراتی که برای میرزا به کار می‌برد خیلی سبک است؛ هرچه جریان ریشه‌دارتر می‌شود ناصرالدین شاه احساس ضعف می‌کند، از این روی تعبیرات و القاب محترمانه‌تری به کار می‌برد. در مقابل، تلگراف‌های مرحوم میرزا از اول تا به آخر بر یک منوال است.

۶- از جمله شواهد: داستان گریه مرحوم میرزاست در برابر کسانی که به وی به خاطر پیروزی در نهضت، تبریک گفته‌اند.
 وقتی از ایشان علت گریه را می‌پرسند پاسخ می‌دهد: «از این پس، دشمنان به فکر مبارزه با روحانیت می‌افتند؛ زیرا کانون خطر را شناختند.»
 با این توضیحات روشن شد که بیگانگان و یا درباریان هیچ نقشی در صدور فتوا و ایجاد نهضت نداشته‌اند.

میرزا، سید جمال الدین را به ملاقات خویشتن نپذیرفت و سید جمال الدین در قضیه دخالت نداشت

اما نقش سید جمال الدین اسد آبادی: شواهد بسیاری در دست است که از مرحوم میرزا اساساً، تمایلی در رابطه با سید جمال الدین اسد آبادی دیده نشده است:
 ۱- آقای سید علی گلپایگانی از آقا میرزا علی نائینی و ایشان از پدرش مرحوم میرزای نائینی، برای من نقل کرد که:
 «سید جمال اسد آبادی، در زمان مرحوم میرزا، به سامراء آمد و در مدت اقامت در سامراء میهمان من بود. از میرزا وقت ملاقات خواست، میرزا به او وقت ملاقات نداد.»

مؤید این مطلب این که: مرحوم سید جمال الدین دو نامه به میرزا می‌نویسد ولی میرزا پاسخی به آنها نمی‌دهد.

۲- مرحوم آیه الله مرعشی نجفی - رحمه الله علیه - برای من نقل کرد:
 «سید جمال برای ملاقات با میرزا به سامراء می‌رود، میرزا به وی وقت ملاقات نمی‌دهد. سید شبانه از دیوار خانه میرزا بالا می‌رود و وارد اطاق میرزا می‌شود و با او ملاقات می‌کند.»

به هر حال، مرحوم میرزا از داشتن رابطه با مرحوم سید جمال اجتناب داشته

است؛ حالا به چه دلیل؟ شاید بتوان مطالبی حدس زد! این چنین فردی چگونه می‌توانسته است در إلقاء صدور فتوا مؤثر باشد؟!

علاوه بر این، مرحوم سید محسن امین معتقد است: نامه‌های سید جمال الدین اسد آبادی، بعد از صدور حکم به مرحوم میرزا رسیده است.

[پیام سید جمال به میرزا در عزل ناصرالدین شاه و زمامداری خودش با

پشتوانه سلطان عبدالحمید]

یکی از سؤالاتی که ممکن است به ذهن بیاید این است که: چرا میرزا، ناصر الدین شاه را عزل نکرد با اینکه زمینه موجود بود و سید جمال هم بر این اصرار داشت؟ داستانی در این رابطه نقل می‌کنم که تا حدودی پاسخگوی این گونه سؤالات است:

آیه الله شیخ عبدالنبی نوری، از شاگردان میرزا و در تهران ساکن بود. نجل جلیل ایشان شیخ بهاء الدین نوری در ۱۰۳ سالگی مرحوم شد. من گاهی خدمت ایشان می‌رفتم؛ از قول پدرش برای من نقل کرد:

یک بار از سامراء از طریق ترکیه به مکه مشرف شدم. در بازگشت به استانبول که رسیدم، سید جمال با خبر شد و از من ملاقات خواست؛ وقتی که آمد گفتم:

پیامی دارم برای میرزا که می‌خواهم به وسیله شما برای ایشان بفرستم؛ به میرزا بگو: ناصرالدین شاه فرد فاسدی است، او را ابتدا تکفیر و سپس عزل کند.

به سید گفتم: اگر ناصرالدین شاه را عزل کند چه کسی به جای او بیاید؟

سید جمال گفت: خود من.

گفتم: با چه پشتوانه‌ای؟

گفت: به پشتوانه سلطان عبدالحمید!

با این سخن سید مخالفت کردم؛ بگو مگو بالا گرفت، در عین حال نتیجه‌ای نداد. به سامراء که آمدم خدمت مرحوم میرزا رفتم؛ میرزا خارج شهر بود. جریان ملاقات با سید را به ایشان گفتم.

میرزا فرمود: شما چه جواب دادی؟

گفتم: مخالفت کردم با این پیشنهاد.

مرحوم میرزا گفت: اگر موافقت کرده بودی رابطه من با تو قطع می شد! می دانی این پیشنهاد چه مفسده‌ای دارد؟ معنایش این است که تنها کشور مستقل شیعه، استقلال خودش را از دست بدهد و تبعه دولت عثمانی گردد! این به مصلحت نیست. اگر ما ناصرالدین شاه را عزل نمی کنیم، به خاطر حفظ این ظاهر است.

من، قبل از اینکه داستان فوق را از مرحوم شیخ بهاء الدین نوری بشنوم، این مسأله در ذهنم بود که چرا مرحوم میرزا در تلگراف‌هایش به ناصر الدین شاه، تعبیرات محترمانه‌ای به کار می برد و با القاب زیادی وی را مورد خطاب قرار می دهد؟! بعد فهمیدم که سر این مطلب چیست. میرزا به خاطر حفظ موقعیت موجود و اینکه کسی که بتواند در آن شرائط جانشین ناصر الدین شاه بشود و این استقلال ظاهری را حفظ کند وجود ندارد و صلاح نمی داند هیمنه ظاهری شاه را درهم بشکند، از این روی در تعبیرات مانند یک رعیت با ناصر الدین شاه برخورد می کند.

ملاقات با آقا آخوند ملا علی همدانی و بیان خواب آقا شیخ عبدالنّبی

صفحه ۴۹:

این همه تقید به خاطر آن بوده است که شاگردان میرزا، میرزا را انسان فوق العاده‌ای می دانسته‌اند و برایش کراماتی هم ذکر می کنند. این کرامات در برخی از کتاب‌هایی که مربوط به میرزا است آمده است؛ در اینجا من یک مورد را که مستند شنیده‌ام و شاید در جایی مکتوب نباشد برای شما نقل می کنم:

حدود بیست سال پیش، آیه الله مرحوم آخوند ملا علی همدانی برای معالجه به تهران آمده بود. ظاهراً ماه مبارک رمضان بود؛ با یکی از دوستان به عیادت ایشان رفتیم. حدود نیم ساعتی خدمتشان بودیم؛ فرع فقهی هم مطرح شد. همراه ما گفته بود: ایشان آقای شیرازی هستند ولی آن مرحوم درست نشناخته بود.

وقتی خواستیم بیائیم بیرون از همراه ما پرسیده بود: کدام شیرازی هستند؟

گفته بود: آقا سید رضی، نوۀ مرحوم میرزا.

در این هنگام مرحوم آخوند مرا صدا زد و به خاطر اینکه مرا نشناخته بود معذرت خواهی کرد. فرمود: بنشین تا داستانی از مرحوم میرزا برای تو نقل کنم! گفت:

من در تهران شاگرد عبدالنبی نوری بودم؛ ایشان به من گفت: وقتی سامراء بودم و در خدمت مرحوم میرزای شیرازی، از نور برای من کمک‌هایی می‌فرستادند؛ لذا با پولی که مرحوم میرزا به من می‌داد، زندگی طلبگی من به خوبی می‌گذشت. تا اینکه سالی از نور برای من چیزی نفرستادند، در این حال *وسائل الشیعة* را داده بودم تا برایم استنساخ کنند؛ به واسطه این امر و امور دیگر به پول آن زمان، یکصد و بیست تومان مقروض شده بودم!

خیلی نگران بودم. روزی در حجره، پس از نماز حالت توسلی برای من پیش آمد، از وضعیت خودم به آقا امام [زمان] *عجل الله تعالی فرجه شکایت کردم*. با همان حالت به خواب رفتم؛ در عالم خواب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که با شالی سبز که در سر داشتند، نشسته بودند. وارد بر آن جناب شدم و سلام کردم؛ حضرت فرمود:

«شیخ عبدالنبی یکصد و بیست تومان در دولابچه هست، بردار و قرض‌های

خود را بپرداز!»

از خواب بیدار شدم. هنوز در عالم فکر و خیال بودم که در حجره را زدند.

دیدم نصر الله، نوکر مخصوص و اندرونی مرحوم میرزاست؛ گفت: آقا با شما کار دارند.

رفتم خدمت آقا؛ ایشان در سرداب نشسته بود. تا چشمم به آن جناب افتاد، دیدم آن مرحوم با همان قیافه‌ای است که در عالم خواب، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده‌ام! سلام کردم، جواب داد، فوراً فرمود:
«آقا شیخ عبدالنبی! یکصد و بیست تومان در آنجا هست بردار و قرض‌های خود را بپرداز.»

خواستم خوابم را بگویم، فرمود: لازم نیست.

مثل اینکه ایشان از خواب من اطلاع داشت.

آقا شیخ محمود یاسری همین خواب را از شیخ عبدالنبی برایم نقل کرد.

[سید جمال الدین: اگر میرزا جهان خارج را دیده بود از بهترین رهبران

جهان بود]

صفحة ۵۱:

می‌گویند: سید جمال الدین اسد آبادی گفته بوده است:

«میرزا بهترین رهبر و رئیس شیعه است؛ اگر جهان خارج را دیده بود از

بهترین رهبران جهان بود...»

چون از شیخ جواد شری دربارۀ نجف سؤال شد در جواب گفت: قطعة

مُنْفَصَلَةٌ عَنِ كُرَّةِ الْأَرْضِ

یک وقتی به شیخ جواد شری که مرد فاضل و نجف دیده‌ای است و در امریکا

سال‌هاست که امام جماعت است، گفتم: نجف را چگونه دیده‌ای؟

در پاسخ گفت: قطعةٌ منْفَصَلَةٌ عَنِ كُرَّةِ الْأَرْضِ!

[علت مرگ مرحوم میرزا]

حوزه: آیا مرحوم میرزا به مرگ طبیعی از دنیا رحلت نموده است؟
استاد: مرحوم میرزا مدتی بود که دچار برنشید بوده است، ولی می‌گویند: ایشان را مسموم کرده‌اند.

من از خواهر مرحوم آقا میرزا عبدالهادی که هنگام فوت مرحوم میرزا نه ساله بوده است پرسیدم: آیا میرزا به مرگ طبیعی از دنیا رفت یا او را کشتند؟ گفت: در آن وقت در سامراء شایع بود که میرزا را مسموم کرده‌اند.

حدود بیست سال پیش در مجله رنگین کمان نوشته شده بود:
 «طیبی از خارج به سامراء می‌آید و مدت‌ها در آنجا می‌ماند و در بین مردم شهرت و مکانتی پیدا می‌کند تا اینکه به میرزا دسترسی پیدا می‌کند و برای معالجهٔ مریضی برنشید وی دوايي را به آن مرحوم می‌دهد. پس از چند روز بدن میرزا سیاه می‌شود و دار فانی را وداع می‌کند؛ آن طیب هم از آن پس مفقود می‌شود.»

مناسب است جمله‌ای را هم دربارهٔ حال احتضار میرزا بگویم:
 میرزا در حال احتضار بوده است، نمی‌دانسته‌اند آیا در حال اغماست یا خیر؟ آقا میرزا علی آقا فرزند مرحوم میرزا می‌گوید: فرع فقهی مطرح کنید، اگر میرزا در حال بیهوشی نباشد حتماً پاسخ می‌دهد.

از مرحوم میرزا می‌پرسند: آیا خوردن سوخته نان جایز است یا خیر؟
 می‌فرماید: به نظر می‌آید چون از خبائث است، خوردنش جائز نیست.

علت نقل جنازهٔ مرحوم میرزا از سامراء به نجف، قول به یکی از راجوهای هندی بوده است

حوزه: علت انتقال جنازهٔ مرحوم میرزا از سامراء به نجف اشرف چه بوده است؟

استاد: می‌دانید که قبر خواجه نصیر الدین طوسی در کاظمین است؛ می‌گویند: خواجه وصیت کرده بود جنازه‌اش را به نجف ببرند. خواب می‌بیند یکی از جوادین علیهما السلام را که می‌فرماید:

أمامان لا یقدران علی شفاعة رجل واحد!

به همین خاطر، خواجه از وصیتش منصرف می‌شود و می‌گوید همان‌جا دفنش کنند. اما نقل جنازه مرحوم میرزا به نجف، به خاطر قولی بود که به یک راجه هندی که از مقلدینش بود، داده بود.

فردی از راجوهای هندی در نجف اشرف خانه‌ای می‌سازد به صورت مدرسه، و از مرحوم میرزا خواهش می‌کند که آنجا را برای محلّ دفن خود انتخاب کند و او را شفاعت کند. خود آن راجو هم وصیت می‌کند که آنجا دفنش کنند. مرحوم میرزا به خاطر اینکه موجب ناراحتی این هندی را فراهم نکند می‌پذیرد و بر آن اساس وصیت می‌کند جنازه‌اش را به نجف ببرند. با اینکه بین سامراء و نجف شصت فرسنگ راه است، اما جنازه میرزا روی دست عشایر دست به دست می‌گشته است و سه روز جنازه در راه بوده است! چنین تشییع جنازه‌ای هنوز هم بی سابقه است.

شواهد دالّه بر آنکه عکس میرزا در نماز جماعت، از خود میرزا است

صفحه ۵۴:

شاهد دیگر اینکه: از اخوی زاده میرزا مرحوم حاج میرزا علی طبیب شیرازی سؤال کردم: این عکس کیست؟ ایشان گفت: عکس میرزا است. گفتم: به چه دلیل؟ گفت: از تحت الحنکی که انداخته است؛ زیرا مرحوم، تحت الحنکش را بر خلاف دیگران به صورت دسته‌ای می‌انداخت.

سومین شاهد: خوابی است که مادرم دیده‌اند؛ مطمئن هستم از رؤیای صادق است. خلاصه آن چنین است:

خانه ما قبلاً اینجا نبود، دهه فاطمیّه روضه داشتیم، هیأت فرش فروش‌ها یک روز از دهه را می‌آمدند منزل و در مراسم عزاداری شرکت می‌کردند. در یکی از این دهه‌ها، شب جمعه‌ای بود که فردای آن هیأت فرش فروش‌ها به منزل بیایند، در آن شب حضرت آیه الله آقا شیخ محیی الدین مامقانی (فرزند آیه الله مامقانی) میهمان ما بود، ایشان وقتی آمد کتابخانه من و عکس مرحوم میرزا را دید، فرمود: چه خوب است در مراسم فردا این عکس را در مجلس نصب کنید تا یادی باشد از مرحوم میرزا! من پذیرفتم.

فردا صبح زود افراد آمدند برای تهیّه مقدمات مجلس، از جمله بنا شد این عکس را هم به دیوار نصب کنند. تا خواستند عکس را نصب کنند، تلفن مرا خواست، پشت تلفن مادرم بود گفت:

«آقا رضی! دیشب مرحوم پدرت را خواب دیدم، خیلی خوشحال بود، سرش را پرسیدم، گفت: فردا میرزا می‌رود خانه آقا رضی! قرآنی هم به من داد گفت: بده آقا رضی تا همراهش باشد و پولی هم داد تا به تو بدهم که صدقه بدهی.»

این خواب را در حالی مادرم برای من نقل کرد که از این جریان (یعنی نصب عکس در مجلس برای یادبود مرحوم میرزا) تنها من خبر داشتم و آقای مامقانی.^۱

**گفتگوی آیه الله شیرازی با آیه الله خوئی در اینکه حوزه نیاز به افراد متخصصی
مانند تلامیذ علامه طباطبائی دارد**

صفحه ۵۵:

۱- تخصّصی کردن علوم ضروری^۲

ما باید این مسأله را جدی بگیریم و برنامه‌ریزی کنیم، به گونه‌ای که طلاب

۱- تصویر مذکور در انتهای همین مجلد ص ۴۵۵ آمده است. (محقق)

۲- این عبارت جزء پیشنهادات آیه الله آقا سید رضی شیرازی به آیه الله خوئی است. (محقق)

پس از گذراندن مرحله عمومی، به مراحل تخصصی مطابق با استعدادی که دارند راه یابند. برای این منظور باید زمینه لازم را ایجاد کنیم تا بتوانیم در رشته‌های مختلف، افراد قوی و کارآمدی تحویل جامعه بدهیم.

حدود سی سال پیش، به مناسبت فوت مرحوم آقا میرزا عبدالهادی شیرازی به عتبات مشرف شدم. خدمت آیه الله خوئی رسیدم. در این باره با ایشان صحبت مفصلی کردم. از جمله: از ایشان سؤال کردم: فایده حوزه چیست؟

ایشان با تعجب پرسید: این چه سؤالی است؟! اشاره کرد به آقا سید علاء الدین بحرالعلوم که در آن جلسه حضور داشت و گفت: فایده‌اش تربیت ده‌ها نفر مانند ایشان و نوشتن کتاب‌ها و تقریرها و...

گفتم: پاسخ سؤال من داده نشد، با این همه که فرمودید؛ ما چند نفر داریم که بتواند اسلام را در دنیا به صورت منطقی و درست تبلیغ کنند؟! فرمود: زیاد هستند.

گفتم: ممکن است نام ببرید؟!

فرمود: آقای سید محمد باقر صدر، شیخ محمد رضا مظفر.

ایشان دیگر اسم کسی را نبردند. گفتم: آیا این افراد را برنامه حوزه تربیت کرده است یا خودشان انگیزه داشته‌اند؟! فرمود: خودشان برنامه داشته‌اند.

گفتم: کار خوبی کرده‌اند؟!

فرمود: بله.

گفتم: پس چرا شما آن را تعقیب نمی‌کنید؟!

فرمود: نمی‌شود.

گفتم: شما آقای طباطبائی را می‌شناسید؟!

فرمود: بله، از رفقا است.

گفتم: ایشان در قم همین روش را دارند. ایشان افرادی را که پاسخگوی نیاز زمان باشند تربیت می‌کند به جای متخصص شدن در فقه و اصول.

گفت: ایشان تک است و خود را تضحیه کرده است!

گفتم: پس ما از نجف مأیوس باشیم؟!

فرمود: «نه، من به سهم خود حاضرم هرچه را شما بگویید انجام دهم، ولی مانعی وجود دارد و آن متقدّسین هستند. یک وقتی ما خواستیم یکی از همین افرادی را که اهل تحقیق و نوشتن مقاله درباره مسائل روز بود (منظور ایشان آقای محمّد تقی جعفری بود) کمک کنیم و مورد تشویق قرار بدهیم، مورد اعتراض برخی از متقدّسین واقع شدیم، به طوری که گفتند: سهم امام را در ترویج غیر فقه و اصول بکار می‌برد.»^۱

در هر صورت، اگر اسلام را بخواهیم درست و منطقی در جهان مطرح کنیم ناگزیریم دروس حوزه را تخصصی کنیم.

۱- این داستان را برای حقیر، صدیق گرامی مرحوم شیخ مرتضی مطهری بعد از بازگشت آیه الله حاج سید رضی شیرازی از عتبات و پس از دیدن او برای اولین بار نقل کرد. و در این پاسخ ضعیف آیه الله خوئی پیداست که می‌خواهد بفرماید: افکار و آراء و اداره امور ما در دست عوام الناس است و فی ذلک خطر عظیم بل أعظم المخاطر! زیرا صراحت دارد بر آنکه آن مردی که از خود گذشته است علامه بوده است نه من! و در این صورت چگونه متصور است مرجع حکم و فتوا و امر و نهی قرار گیرد کسی که خود مبتلای به نفس می‌باشد و از خود استقلال فکری در عمل ندارد و تابع مردم ضعیف الدرایه و سخیف الفهم می‌باشد؟! و التّیجَةُ تابعَةٌ لِأَخْسِ الْمَقْدَمَتین فافهم و لاتغفل!

و ثانیاً این داستان و ما شابهه به ما می‌رساند که مراجع باید عارف و حکیم و عالم بالله و بامر الله باشند و از خطرات نفس اماره عبور کرده باشند و الا خود و جمیع تابعین را سوق می‌دهند به همان هدفی که دارند. آن وقت ببینید چقدر از مقصد و مقصود واقعی دور می‌گردند و سیرشان لایزید من الله و التّبوة و الولاية و الحقّ و الحقیقة إلاّ بعداً!

[در اجرای قوانین جزایی اسلام مسأله اسلامی بودن محیط شرط است]

صفحة ۵۸:

گفتم: شاهدهی دارم بر اینکه در اجرای قوانین جزایی اسلام، مسأله اسلامی بودن محیط شرط است و باید مورد توجه قرار بگیرد.

در بحار الأنوار چاپ قدیم، جلد ۱۲، و چاپ جدید جلد ۴۹، ص ۲۸۸، در

روایتی چنین آمده است:

«کسی را آوردند پیش مأمون و گفتند: دزدی کرده است.

مأمون سؤال کرد: چرا دزدی کرده‌ای؟!

گفت: چون حقّم را ندادی، ناچار شدم دزدی کنم!

مأمون: چه حقی؟!

گفت: من ابن سبیل هستم و خداوند هم در خمس و هم در فیه برای من حقی قرار داده است.

مأمون خواست بر او حدّ جاری کند.

گفت: باید بر تو حدّ جاری شود که سزاوارتری!

مأمون رو کرد به امام رضا علیه السّلام و گفت: چه می‌گویند؟!

حضرت فرمود: حجّت دارد، حرفش منطقی و از روی دلیل است.

مأمون ناراحت شد، به طوری که مجلس را ترک کرد.

راوی می‌گوید: این موضع‌گیری امام، سبب گردید که مأمون آن حضرت را به

قتل برساند.»

این روایت نشان می‌دهد که اگر دزدی از روی ناچاری و اضطرار باشد،

موجب حدّ نمی‌شود.

[قد قیل الأدب و الشعر فی النجف الأشرف]

صفحة ۶۴:

بنده از همان آغاز، علاقه‌ای خاصّ به تاریخ و ادبیات عرب داشتم. اساساً

نجف در ادبیات مشهور است؛ قد قیل: الأدب و الشعر فی النّجف الأشرف.

ناصرالدین شاه به نجف می‌رود، و مرحوم میرزا به دیدنش نمی‌رود و هدیه وی را قبول نمی‌کند

صفحة ۷۵:

تاریخ زندگی مرحوم میرزای شیرازی پر است از حوادثی که بیانگر شخصیت سیاسی اجتماعی اوست و نشان دهنده نقشی که در جامعه و تاریخ داشته است. من در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنم:

۱- امتناع از استقبال ناصرالدین شاه.

در سال ۱۲۸۷ ناصرالدین شاه به قصد زیارت عتبات به عراق می‌آید. این در زمانی است که مدحت پاشا از طرف حکومت عثمانی، والی بغداد است؛ ناصرالدین شاه به هنگام ورود به کربلاء از طرف علمای آن شهر استقبال می‌شود. همچنین به هنگام ورود به نجف عده‌ای از علماء تا چند فرسخی به استقبالش می‌روند، پس از آمدن به نجف هم تمامی علماء به دیدنش می‌روند؛ اما مرحوم میرزا نه به استقبال شاه می‌رود و نه دیدن او.

ناصرالدین شاه مقداری پول برای علمای نجف به رسم هدیه می‌فرستد، مرحوم میرزا نمی‌پذیرد. این امر بر ناصرالدین شاه گران می‌آید، وزیر خود حسن خان را به خدمت میرزا می‌فرستد تا پس از سرزنش میرزا آن جناب را برای ملاقات شاه متقاعد کند؛ میرزا نمی‌پذیرد.

خلاصه پس از رفت و آمدهای بسیار، میرزا قبول می‌کند که فقط در صحن مطهر ملاقاتی باشد؛ شاه هم می‌پذیرد. میرزا همان‌جا شاه را می‌بیند بدون اینکه هیچ چیزی از او درخواست کند.

عامه مردم، از این برخورد میرزا با شاه استقبال کردند. همین امر باعث ازدیاد

مقلدین میرزا شد. از آن پس این عمل میرزا سنت حسنه‌ای شد برای علماء و مراجع بعدی، در برخورد با سلاطین و رؤسای حکومت‌ها.

مرحوم مغنیه می‌نویسد:

«از آن به بعد هر وقت پادشاهی یا از مسؤولان بالای حکومتی، کسی به نجف می‌آمد، علماء از استقبال و دیدار او امتناع داشتند و در صورت اضطرار، قرار ملاقات به پیروی از میرزا در صحن مطهر بود.» (علماء النجف الأشرف، ص ۱۱۰)

مرحوم میرزا به شریف مکه پیغام داد: إذا رأيتم العلماء على أبواب الملوك فقولوا. - الخ

مرحوم آیه الله حکیم، حتی در منزل خودشان از پذیرفتن رؤسای جمهور عراق و ملاقات با آنان امتناع می‌کرد. مرحوم میرزا مشابه این جریان را به هنگام تشرّف به مکه با شریف مکه دارند.

مرحوم میرزا در سال ۱۲۸۷ به مکه مشرف می‌شوند. شریف مکه عبدالله حسنی، از تشرّف میرزا به مکه با خبر می‌شود، وقتی را برای ملاقات با ایشان تعیین می‌کند. مرحوم میرزا به پیام رسان شریف این سخن مشهور را می‌گوید:

«اگر علماء را بر در خانه سلاطین دیدید بگوئید چه بد عالمانی و چه بد سلاطینی! و اگر سلاطین را بر در خانه علماء دیدید بگوئید چه خوب عالمانی و چه خوب سلاطینی!»

شریف وقتی این سخن را شنید خود به دیدار میرزا شتافت.

مرحوم میرزا به مصداق این حدیث شریف عمل کرده است که:

«قدر و منزلت خود را بدان، و گرنه کسی که قدر و منزلت خود را نداند هیچ

نداند.»^۱

۱- میزان الحکمة، ج ۶، ص ۱۴۲.

[۲- تلاش در راه وحدت مسلمین]^۱

از علل مهم مهاجرت میرزا به سامراء خاموش کردن آتش اختلاف [بود]، او برای از بین بردن نزاع‌های فرقه‌ای و قومی بین مسلمانان آن منطقه به آنجا مهاجرت کرد.

سامراء مرکز اهل سنت بود، عشایر اطراف آن از شیعیان بودند. هر از چند گاهی درگیریهای خونین بین شیعیان و اهل سنت صورت می‌گرفت.

مرحوم میرزا معتقد بود با هجرت به سامراء و ایجاد عمران و آبادی در آنجا باعث الفت و محبت بین شیعه و سنی خواهد شد و آتش کینه‌ها فروکش خواهد کرد؛ از این روی وقتی که به سامراء هجرت کرد در جهت آبادی و عمران آن شهر تلاش فراوان کرد.

علیرغم همه این تلاش‌ها، استعمار و آبادی آن در ایجاد تفرقه و نزاع سخت می‌کوشیدند تا اینکه بر اثر فتنه‌گری‌های اینان، بین اهالی سامراء (سنیان) و مهاجرین و عشایر اطراف (شیعیان) نزاع سختی درگرفت که اگر حسن تدبیر میرزا نبود، کشتاری عظیم رخ می‌داد.

منشأ نزاع این بود که: حسن پاشا (والی عثمانی) به دیدن میرزا می‌آید، میرزا هم طبق سنتی که دارد، به والی حکومت خیلی اعتنا نمی‌کند؛ این امر موجب حقد و کینه او می‌شود و متعصبین اهل سنت را علیه شیعیان تحریک می‌کند.

فتنه بالا می‌گیرد. نماینده انگلستان در بغداد متوجه قضیه می‌شود، به سامراء می‌آید تا مگر بتواند از این حادثه به نفع دولت خود بهره بگیرند. از این روی ضمن درخواست ملاقات از میرزا، برای کمک به سرکوب مخالفین و دار و دسته

۱- این عبارت جزء پیشنهادات آیه الله آقا سید رضی شیرازی به آیه الله خوئی است که پیشنهاد اول ایشان در ص ۳۱۱ تحت عنوان: «تخصصی کردن علوم حوزوی» آمده است. (محقق)

حکومت عثمانی إعلان آمادگی می‌کند. میرزا به او اجازه ملاقات نمی‌دهد و در پاسخ او می‌گوید:

«این موضوع به انگلستان ارتباطی ندارد. دین ما و حکومت عثمانی یکی است، قبله ما یکی است و قرآن ما هم یکی است.»
صفحه ۷۸:

[شیخ انصاری ره: من درسم را برای سه نفر می‌گویم.]

مرحوم شیخ انصاری می‌گوید:

«من درسم را برای سه نفر می‌گویم: میرزا محمد حسن، میرزا حبیب الله، آقا حسن تهرانی.»

در درس خصوصی میرزا، سید ابراهیم طهرانی و آقامیرزا محمد طهرانی شرکت می‌کرده‌اند

صفحه ۸۵:

میرزا دارای دو درس خصوصی و عمومی بود که هر دو تا زمان وفاتش ادامه داشت.

در مجلس خصوصی برای فرزندش میرزا علی آقا و میرزا محمد طهرانی درس می‌گفت. پس از مدتی حاج میرزا محمد و سید ابراهیم طهرانی نیز در این بحث شرکت می‌کردند.^۱

۱- مرحوم آیه الله سید ابراهیم طهرانی جدّ حقیر، و مرحوم آیه الله آقا میرزا محمد طهرانی دائی پدر حقیر و صاحب کتاب مستدرک البحار می‌باشند.
توضیح آنکه: مرحوم آقا سید ابراهیم و آقا حاج میرزا محمد، عالم‌تر از آن دو نفر دیگر بوده‌اند و تفاوت سنّشان نیز بسیار بوده است؛ و این درسهای خصوصی برای این چهار نفر بواسطه ↵

میرزا در سال، دو سه ماه بیشتر درس نمی‌گفت و بقیه اوقات، شاگردان را به کوشش و تفحص و امیداشت

صفحه ۹۲:

و در دروس خویش بویژه اصول، به اختصار سخن می‌گفت و اوقات شاگردان را به تحقیق و تتبع در مسائل لازم اختصاص می‌داد. بدین جهت میرزا در

☞ قرابت و خویشاوندی بلکه چون اهل بیت مرحوم میرزا بوده‌اند صورت می‌گرفته است. مرحوم حاج میرزا محمد و حاج میرزا علی آقا دو فرزند خود میرزا بوده‌اند از دو عیال با تفاوت سنّ قریب بیست سال، و آقا میرزا محمد طهرانی ربیب میرزا بوده‌اند و از طفولیت یعنی از زمانیکه میرزا در نجف بوده‌اند در خانه میرزا بوده‌اند. چرا که مادر ایشان را که سیده بود و به نام «علویّه ناظر» معروف بوده است و از نوادگان دختری مجلسی ثانی (یعنی از فاطمه بیگم) بوده است، پس از فوت شوهرش و مهاجرت او با چهار فرزند و با سه برادرش به نجف اشرف، مرحوم میرزا به نکاح خود در می‌آورد.

بنابراین این علویّه، زوجه سوم میرزا می‌باشد و پسرانش از جمله آقا میرزا محمد طهرانی ربیب (پسر زن) میرزا محسوب می‌شوند و از طفولیت با پسر اول خود میرزا: مرحوم حاج میرزا محمد نزد میرزا درس می‌خوانده‌اند. بعداً که جدّ حقیر مرحوم آقا سید ابراهیم طهرانی با ربیبه میرزا مرحومه شهربانو که خواهر آقا میرزا محمد می‌باشد ازدواج می‌کند، به واسطه آنکه داماد میرزا محسوب بوده‌اند با مرحوم حاج میرزا محمد (فرزند میرزا) به درس میرزا اضافه می‌شوند؛ زیرا درسهای حاج میرزا علی آقا و آقا میرزا محمد طهرانی به قدری بالا آمده بود که تدریس میرزا به آنان برای مرحوم آقا سید ابراهیم و آقا حاج میرزا محمد با تفاوت سنّ بسیار، قابل استفاده بوده است. این شرح مختصری بود برای توضیح عبارت.

و از اینجا نسبت و خویشاوندی ما با خاندان مرحوم میرزا خوب روشن می‌شود: ۱- جدّه حقیر (یعنی مادر مادر پدر) مرحومه علویّه ناظر زوجه مرحوم میرزا بوده است. ۲- دایه پدر حقیر (یعنی آقا میرزا محمد طهرانی) ربیب و پسر زن میرزا بوده است. ۳- جدّ حقیر (یعنی سید ابراهیم طهرانی) داماد مرحوم میرزا از ربیبه او مرحومه شهربانو بوده است.

سید محمد حسین حسینی طهرانی

سال، دو یا سه ماه پیش درس نمی گفت.

اما اینکه چرا برای تدریس وقت کم می گذاشت و در سال، دو سه ماه بیشتر درس نمی گفت، دو تحلیل وجود دارد:

۱- مرجعیت و ریاست مانع از تدریس بیشتر بود. این تحلیلی است که صاحب معارف الرجال ارائه کرده است:

«كُلُّ ذَلِكَ لِعَجْزِ السَّيِّدِ الْمِيرْزَا مِنْ عِنَاءِ الْمَرْجِعِيَّةِ الْعَامَّةِ وَ التَّدْرِيسِ.»

۲- میرزا نیازی به تدریس بیشتر احساس نمی کرد، طرح امهات مسائل را برای رسیدن به فقاہت و کمال کافی می دانست. بر این باور بود که: تحقیق و بررسی های علمی می بایست مکمل روزهای تحصیل قرار بگیرد.

این مطلب از سخنان مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری درباره روش مرحوم میرزا استنباط می شود؛ وی این روش را برخاسته از عقل و اندیشه خدادادی میرزا می دانست:

«در آن زمان مرحوم میرزا در سال، بیش از دو یا سه ماه درس نمی گفتند. ظاهراً حوزه سامراء را بیشتر، از لحاظ فکری مرحوم فشارکی اداره می کرده است. مرحوم میرزا به واسطه کثرت عقل - از آن عقلهایی که: يُعْبَدُ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ يُكْتَسَبُ بِهِ الْجَنَانُ - زحمت بی سبب به خود راه نمی داده است.»

این شیوه بعدها در حوزه نجف تأثیرات مثبتی را بر جای گذاشت و مرحوم آخوند در اولین اقدام، درس خارج اصول خویش را به شش سال تقلیل داد.

پیوسته قبل از درس های مرحوم میرزا مقداری از نهج البلاغه خوانده

می شده است

صفحه ۹۷:

بعدها نهج البلاغه متروک شد و بحث و استدلال های غیر لازم در حوزه های

علمی جای آن را گرفت.

سید مجدد، این کتاب شریف را إحياء کرد و بسیاری از خطبه‌های آن ورد زبانش بود و در عمل دستورات آن را نصب العین قرار داده بود. هر روز قبل از شروع درس، به دستور ایشان مقداری *نهج البلاغه* خوانده می‌شد. شیخ مهدی یزدی (واعظ از مهاجرین نخستین به سامراء) برای شاگردان میرزا قبل از شروع درس مقداری از کتاب *نهج البلاغه* را می‌خواند، تا اینکه به مشهد رفت و این وظیفه بر عهده علامه حاج شیخ حسنعلی تهرانی نهاده شد. این حرکت میرزا موجب شد که *نهج البلاغه* بیش از پیش جایگاه خود را بازیابد و تا حدودی در سطح حوزه‌ها مطرح شود.

صفحة ۹۸:

مرحوم میرزا علی آقای شیرازی که از مریدان مدرس بود، از مروّجان *نهج البلاغه* بشمار می‌رفت؛ وی در راه جمع‌آوری *نهج البلاغه* و پیدا کردن قطعات محذوف آن تلاش می‌کرد. *نهج البلاغه* محور درس‌های اخلاق و عقایدش بود.

فتوای میرزا در حرمت کت و شلوار: لا تلبسوا ملابساً أعدائی...
۳۲۱

صفحة ۱۰۲:

از میرزا درباره پوشیدن لباس‌هایی که از کشورهای اجانب وارد می‌شود، سؤال شده است؛ ایشان در پاسخ فرموده است: در حدیث است که:
لا تلبسوا ملابساً أعدائی و لا تطعموا مطاعم أعدائی و لا تسلكوا مسالك أعدائی، فتكونوا أعدائی كما هم أعدائی.^۱

۱- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۵۲ (با اندکی اختلاف).

صفحة ۱۰۵:

مسلماً، تنباکو حرمت ذاتی ندارد. قبل از فتوا مورد استفاده اکثریت مردم و علماء و مراجع بوده است و تصرف مالکانه در آن مجاز. با فتوای میرزا، استفاده از تنباکو حرام و استفاده کنندگان از آن نجس و حق مالکیت آن ساقط می شود.

حرمت سیگار و استفاده از لباس خارجی

صفحة ۱۰۶:

در عصر میرزا، نفوذ فرهنگی و اجتماعی غرب به جوامع اسلامی در حال پیشرفت بود. در این راستا پوشیدن لباس های خارجی و سیگار که نوع جدیدی از تدخین بود، توسط اجانب رواج می یافت. در استفتایی که مؤمنان متعهد از مجدد در این باره کردند میرزا از باب تشبه و همرنگ شدن با دشمنان اسلام حرام اعلام کرد.

سؤال: تشبه به غیر مذهب از بابت لباس و چقاره (سیگار کشیدن) و غیره، تشبه است و بد است یا خیر؟

جواب: در حدیث است که: لا تلبسوا ملابس أعدائی و لا تطعموا مطاعم أعدائی... لباس دشمنانم را نپوشید و از غذاهای آنان نخورید.

صفحة ۱۰۶:

پس از فتوای تحریم تنباکو، از طرف علمای مبارز تهران و پیروان میرزا، فتوایی به این مضمون منتشر شد:

«استعمال تنباکو حرام و حمایت کنندگان فرنگی مرتد و عمله جات دخانیات نجس اند، و کسی از این جماعت را که دخالت در کار فرنگی دارند به حمام و مسجد و سقاخانه راه ندهند...»

میرزا برای ازدیاد مصارف حوزه، وجوه را به تجار می‌داد تا با آن کسب کنند و منافعش بطلاب برسد

صفحة ۱۱۳:

و له وُكَلَاءٌ فِي الْأَطْرَافِ يُرْسِلُ إِلَيْهِمْ دَفَاتِرَ بِأَسْمَاءِ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ فِي نَوَاحِيهِمْ لِيُثْبِتُوا فِيهِمُ الْعَطَاءَ.

از آغاز مرجعیت و اخذ وجوهات، به این مسأله توجه داشت و همیشه در تلاش بود که بر میزان درآمد حوزه بیفزاید و به فقر و فلاکت حوزه‌ها پایان دهد. مهمترین راه در آن روزگار برای افزودن به درآمد، تجارت و بازرگانی بود. در این راستا میرزا وجوهات را در اختیار تجار امین قرار می‌داد، آنان غالباً سرمایه را در راه تأمین کالاهای مورد نیاز مردم به کار می‌گرفتند. ضمناً کسری پول نقد در بازار مسلمین که از مشکلات اقتصادی آن روزگار بود، جبران می‌شد و بازار مسلمین رونق می‌گرفت؛ افزوده بر این، طلابی که دارای پول نقد بودند از این سیره متابعت کردند:

«شیخ هادی قائنی، زمانی به میرزا گفت: من دویست تومان از مال خود موجودی دارم، می‌خواهم با آن تجارت کنم. میرزا بدو گفت: پول را به دست وکیل ما، حاج محمد اسماعیل مازندرانی بده تا با آن تجارت کند و سودش را به تو بدهد. او هم چنین کرد.»

[در فضیلت شعر و شعرا]

صفحة ۱۲۷:

شعر، زبان رسای یک فرهنگ و اندیشه است. قرآن، شعر متعهد و صالح را تثبیت فرموده و پیامبر آن را به حکمت تعبیر نموده است. در کنار پیامبر شاعران بسیار همچون: حسّان بن ثابت، کعب بن مالک،

عبدالله بن رواحه، عبّاس و اُروی بنت عبدالمطلب، بودند که هر یک در جبهه‌ای خاصّ فعالیت می‌کردند و فضائل اسلام را منتشر می‌ساختند و به دشمنان اسلام پاسخ می‌دادند.

صفحه ۱۲۸:

تأثیر شعر در جامعه و دل‌های دوست و دشمن، امامان را بر آن داشت که از برخی لغزشهای شخصی شعراء چشم پوشی کنند و برای آنان از خداوند مغفرت بطلبند و دل‌های آنان را نرم کنند و بر صراط هدایتشان نگهدارند.

چنین بود که قصاید شعراء اهل بیت همچون: فرزدق، کُمیت اُسدی، سید اسماعیل حمیری، دعبل خُزاعی، ابوفراس همدانی، سفیان عبدی و... نقش بسزایی در گسترش ولایت اهل بیت ایفا کرد. و شاعران در روزگاران وحشت مروانی و عبّاسی چوبه دار را بر دوش حمل کردند، و مظلومیت فاطمه و علی و شهدای کربلا و فح را فریاد کردند و با زبان شعر فضائل علی را به هر سو بردند و قلب‌ها و روان‌ها را تصرف کردند و لباس زهد و تقدّس را بر تن جلّادان اُموی و عبّاسی دریدند و ماهیت پلیدشان را برملا کردند. چنین است که شعر اهمیت خود را آشکار می‌سازد.

نامه میرزا، به میرحامد حسین در تجلیل از کتاب جلیل *عَبَقَاتِ الْأَنْوَارِ*

صفحه ۱۲۹:

میرزا، در ارزیابی کتاب *عَبَقَاتِ* در نامه‌ای چنین می‌نویسد:

«من در کتاب شما مطالب عالی و ارجمند خواندم. نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده‌اید بر هر مشک پرورده و معجون دماغ‌پروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است، و اشارات جهل‌زدای آن مایه دقت و آموختن؛ و چگونه چنین نباشد درحالی که کتاب از سرچشمه‌های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوا

تألیف یافته است؟! آری، کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه... و اگر غیر از این باشد، هرگز مباد و مباد.»

مرحوم میرزا در فوت سید حیدر حلّی، سه روز حوزه را تعطیل کرد

صفحة ۱۳۱:

«میرزا در فوت مرحوم سید حیدر حلّی، سه روز دروس حوزه را تعطیل کرد.»

صفحة ۱۳۵:

میرزا حبیب الله رشتی، از عالمان بزرگ و معاصر میرزا، درباره میرزا گفته است:

«شیخ انصاری سه چیز ممتاز داشت: علم و سیاست و زهد؛ سیاست را به حاج میرزا حسن شیرازی داد...»

صفحة ۱۳۶:

مرحوم شهید شیخ فضل الله نوری، طی نامه‌ای، درباره مایحتاج مردم و روی آوری آنان به واردات خارجی از میرزا استفتاء می‌کند. حضرتش ذوی الشوکه را برای رفع احتیاجات عمومی مکلف می‌کند:

«مورد مذکور، باب سیاسات و مصالح عامّه است و تکلیف در این باب بر عهده ذوی الشوکه از مسلمین است که با عزم محکم مبرم در صدد رفع احتیاج خلق باشد به مهیا کردن ما یحتاج آنها.»

بعضی از سنی‌های سامره، پسر بزرگ میرزا را مضروب ساختند تا بر اثر آن بمرد و چون خارجیان می‌خواستند مداخله کنند میرزا فرمود: قضیه ساده‌ای بوده است که میان دو برادر صورت گرفته است.

صفحة ۱۳۹:

۲- کسی از مردم سامراء که به دلیلی عاطفی نسبت به میرزای شیرازی کین

می‌ورزید، پسر بزرگ میرزا (میرزا محمد شیرازی) را مضروب ساخت و میرزا محمد به علت این ضربت درگذشت. میرزای شیرازی در این واقعه لام تا کام نگفت و کمترین واکنشی نشان نداد.

دشمنان اسلام، واقعه را مورد توجه قرار دادند و خواستند برای ایجاد فتنه‌ای در دنیای اسلام از آن بهره‌برداری کنند؛ بدین منظور عده‌ای به سامراء آمدند و به خدمت میرزا رسیدند و از وی درخواست کردند تا در مورد از بین رفتن فرزندش و کار ناشایستی که به خصوص با توجه به مقام میرزا واقع شده است، اقدام کند و دستوراتی بدهد. میرزای بزرگ به شدت آنان را از خود راند و فرمود:

«می‌خواهم خوب بفهمید! شما حق ندارید در هیچ یک از امور مربوط به ما مسلمانان و سرزمینهای ما مداخله کنید! این یک قضیه ساده است که میان دو برادر اتفاق افتاده است.» آن عده با بینی‌های به خاک مالیده، از حضور میرزا مرخص شدند.

این جریان، در آن ایام در استانبول به باب عالی رسید. خلیفه عثمانی از این موضعگیری هوشمندانه مرجع شیعه شادمان شد و به والی بغداد دستور داد که خود به حضور میرزا برسد و از وی تشکر کند و از وقوع حادثه اعتذار جوید و ابراز تأسّف نماید.

توجه به محرومان و مستضعفان

صفحه ۱۴۳:

از امور مهمی که در سرلوحه کارها و خدمات اقتصادی میرزا قرار دارد، توجه به محرومان و مستضعفان مسلمان است. میرزا به آنان بسیار توجه داشت و از حالشان تفقد می‌کرد و برای بهبود زندگیشان در تلاش بود، تا جایی که اگر فقرای مسلمان از صدقات زکویّه تأمین نمی‌گردیدند، آنان را در خمس شریک می‌کرد و حتی آنان را مقدم بر حوزویان می‌داشت.

آقا بزرگ طهرانی می نویسد:

«میرزا در هر شهر وکلایی از میان تجار داشت که فهرست اسامی فقرای آن شهر را برای آنان فرستاده و میزان کمک به آنان را نیز معین می کرد، نه تنها تمام شهرهای عراق بلکه نقاط مختلف ایران مورد توجه میرزا بود و به تنگدستان آن شهرها به اندازه توان کمک می کرد. ایشان به من گفت: دور از انصاف است که وجوهات یک شهر را بگیریم و فقرای آنجا را فراموش کنیم. مردم هرچه دارند نزد ما می فرستند، به کسی چیزی نمی دهند.»

برخورد شدید انیس الدوله زن شاه با شاه

صفحه ۱۴۶:

نوشته‌اند: قلیانها به دستور انیس الدوله، همسر محبوب ناصرالدین شاه، جمع می شد. در این هنگام شاه وارد شد، از انیس الدوله پرسید:
خانم چرا قلیانها را از هم جدا و جمع می کنند؟
جواب داد: برای آنکه قلیان حرام شده.
ناصرالدین شاه، روی درهم کشیده با تغییر گفت: که حرام کرده؟!
انیس الدوله هم با همان حال گفت: همان کس که مرا به تو حلال کرده است! شاه هیچ نگفت و برگشت.

در قضیه تنباکو زنان نیز به راه افتادند

صفحه ۱۴۷:

زنان همدوش مردان وارد میدان شدند و اقداماتی مهم انجام دادند؛ از جمله روحانی نمای مزدوری که حکم میرزا را اطاعت نکرده بود، از منبر به زیر کشیدند.

گروه گروه به خیابانها آمدند، روانه بازارها شدند و هر دگانی را که باز

دیدند بستند و سپس روانه میدان ارک شدند و از ادای هیچ دشنامی به شاه دریغ نوزیدند و فغان برآوردند که:

«ای خدا! می‌خواهند دین ما را ببرند، علمای ما را بیرون کنند تا فردا عقد ما را فرنگیان ببندند، اموات ما را فرنگیان کفن و دفن کنند، بر جنازه ما فرنگیان نماز گزارند.»

... و نیز تلگراف بسیاری به آقای آخوند خراسانی و سایر مراجع نجف مخبره کرده و یکدل و یکزبان اظهار داشته بودند:

«اگر مردها جرأت مبارزه و جهاد را ندارند اجازه بدهید ما به جهاد برویم.»

سید عبدالحسین لاری مصنوعات خارجی را تحریم کرد

صفحة ۱۴۸:

در قسمتی از نامه مرحوم سید عبدالحسین لاری، در جواب سؤال از ساخته‌های دست خارجیان و واردات لباس و غذا آمده است:

«علاوه بر نهی صریح: ﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ امروز آنچه پول از بلاد اسلامیّه به بلاد خارجه می‌رود، اعانت به اعداء دین و استعداد کفار است برای ریختن خون اسلام و مسلمین؛ پس حرام است استعمال آنها سیاستاً و دیانتهً، للإسلام و المسلمین. مگر در صورت اضطرار و عدم وجود اشیاء وطنی اسلام به هیچ وجه من الوجوه، آن هم پس از عدم علم به نجاست. واجب است بر جمیع مسلمانان استعمال مطعومات و ملبوسات و مصنوعات بلاد اسلامیّه و قطع علائق احتیاج از کفره خارجه و فراهم نمودن وسائل قطع وابستگی از کفار، چنانچه مرحمت پناه آقای حجّة الاسلام الحاج میرزا محمد حسن شیرازی - اعلی الله مقامه - ایماً به مراتب مزبوره فرموده‌اند.»

همفر می گوید: علمای شیعه پاکدامنند ولی از جهان خبر ندارند

صفحة ۱۵۰:

همفر، جاسوس معروف انگلیس در خاطرات خود، دربارهٔ اوضاع نجف چنین می نویسد:

«علماء شیعه را بسیار پاکدامن و پرهیزکار یافتم، اما متأسفانه روح تجدد خواهی و هماهنگی با تحولات زمان در آنها مشهود نیست و تحولات عالم هیچ تغییری در افکارشان به وجود نیاورده بود.

آنان تمام اوقات خود را صرف درس و بحث در علوم دینی می کردند و مانند کشیشهای قرون وسطی، به دانش های جدید چندان علاقه ای نداشتند و اگر چیزی می دانستند به میزان کمی بود که سودی در بر نداشت. آنان کوچکترین اطلاعی از جریان های سیاسی جهان نداشتند و اصولاً اندیشه در این گونه مسائل را عبث و بیهوده می شمردند.

من با خود گفتم: چه تیره روزند اینان، جهان بیدار شده است ولی اینان هنوز از خواب سنگین خود بیدار نشده اند! باشد که به زودی سیل بنیان کنی آنان را از خواب نوشین بیدار کند.

این علماء، به خلافت چون امری محتوم و ضروری می نگریستند و بر این باور بودند که هیچ اقدامی علیه آل عثمان نباید کرد، مگر پس از ظهور مهدی موعود.»

در عین آنکه بستن سدّ کار لازمی است، هیچ گاه نباید از تأثیرات معنوی

هرگونه گناه غافل گردید

صفحة ۱۵۱:

مرحوم حاج سراج انصاری، که سالیانی از محضر مرحوم شهرستانی فیض

برده بود، نقل کرده است:

«یکی از سال‌ها، رودخانه دجله طغیان کرد و سیلاب قسمتی از ساختمان‌های کنار سدّ دجله را خراب کرد و تلفات جانی و مالی بسیاری به بار آورد. در همان ایام، روزی در محضر مرحوم شهرستانی از طغیان دجله و جریان آب و تلفات آن سخن به میان آمد. یک نفر در آن میان گفت: آری، تمام اینها از گناه و معصیت و نکبت اعمال ما سرچشمه گرفته است. مرحوم شهرستانی گفت: آری، این بلا و سانحه از نکبت اعمال ما و بر اثر گناه ماست، اما کدام گناه؟ دروغ گفتن، غیبت کردن، نماز نخواندن، روزه نگرفتن؟! اینها همه گناه است و مسلماً تأثیر سوء و عاقبت بدی دارد، اما نه در اینجا! طغیان دجله و آمدن سیل چه مناسبت با این گناهان دارد؟! گناه ما در اینجا این است که: چرا قبلاً و به موقع سدّ را تعمیر نکرده‌ایم و آن را بلندتر ننمودیم و علاج واقعه را قبل از وقوع نکردیم و دست روی هم نهاده و بی‌خبر نشستیم تا سیل آمد و این صدمات را وارد ساخت.

لغو امتیاز در ایران مؤثر شد، ولی در سوریه و لبنان که فرانسویان اعتنائی به مخالفت‌ها نکردند، قراردادها مجدداً تجدید می‌شد

صفحه ۱۵۴:

البته نقش علمای ایران وقتی خوب فهمیده می‌شود که در قضیه تنباکو مقایسه‌ای بین ایران و لبنان و سوریه صورت بگیرد. مرحوم سید محسن امین در این باره می‌نویسد:

«تأثیر فتوای سید سبب لغو این قرارداد گردید، ولی در سرزمینهای تحت اشغال فرانسویان (سوریه و لبنان) اعتنائی به مخالفت‌ها نکردند و قرارداد مجدداً تجدید شد.»

[ائمه عليهم السلام برای رفع تحير مردم افراى را به عنوان مرجع احكام معرفى مى کردند]

صفحة ۱۶۰:

اما برای افراى که امکان فراگيرى مستقيم از آن بزرگواران را نداشتند، اشخاصى را به عنوان مرجع احكام و تعاليم دين معرفى مى کردند، تا مردم متحير و بلا تکليف نمانند.

عبدالله بن ابى يعفور مى گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: برايم مقدور نيست همه وقت خدمت شما برسم و احكام دينم را فراگيرم؛ در صورتى که اصحاب از من سؤالاتى مى کنند و قادر به پاسخ آنها نيستم چه کنم؟
حضرت فرمود: «وَمَا يَمْنَعُكَ مِنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ؟! فَإِنَّهُ سَمِعَ مِنْ أَبِي وَكَانَ عِنْدَهُ وَجِيهًا؛^۱ چرا از محمد بن مسلم نمى پرسى؟! او از پدرم مسائل و احكام را شنیده و از شاگردان بزرگوار وى به شمار مى آمده است.»

دستورات ائمه عليهم السلام بر اينکه: خودتان اجتهاد کنید؛ آنچه برعهده

ماست إلقاء اصول مى باشد

عبدالعزیز مهتدی که از اصحاب خاص حضرت رضا عليه السلام و وکیل ایشان بوده است، مى گوید: از ایشان سؤال کردم که همیشه نمى توانم از محضر شما استفاده کنم؛ در هنگام ابتلاء به مسائل دينى، معالم دينى را از چه كسى فراگيرم؟
حضرت فرمود: «خُذْ عَنِ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ.»^۲

حارث بن مغيرة نضرى، زكريا بن آدم، بريد بن معاوية، أبوبصير، زرارة، أبان

۱- رجال الكشي، ص ۱۶۲.

۲- رجال النجاشي، ص ۴۴۷.

بن تغلب و... نیز از کسانی هستند که ائمه علیهم السلام شیعیان و پیروان خود را به آنان إرجاع داده‌اند. علاوه بر این روایاتی داریم که ائمه علیهم السلام دستور صدور فتوا و تفریع فروع داده‌اند، عملاً مسأله مرجعیت و رجوع جاهل به عالم را ترویج نموده‌اند. به چند نمونه از این قبیل بنگرید:

امام باقر علیه السلام به أبان بن تغلب می‌فرماید:

«اجلس فی مسجد المدینة و أفیت الناس فإنی أحب أن یری فی شیعتی مثلك.»^۱

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«إنما علينا إلقاء الأصول و علیکم أن تفرعوا...»^۲

چهار دوره تاریخی برای مرجعیت: ارتباط فرد با عالم، نهاد مرجعیت،

تمرکز مرجعیت، رهبری امت

... شهید بزرگوار آیه الله سید محمد باقر صدر، چهار دوره تاریخی برای نهاد

مرجعیت قائل است:

«مرحله اول: ارتباطات فردی بین مردم و مجتهدان

مشکله‌ای پدید می‌آید و حل آن از دانشوری خواسته می‌شد و او پاسخ می‌داد.

این دوره از زمان اصحاب ائمه علیهم السلام تا زمان علامه حلی رواج داشت.

مرحله دوم: ایجاد نهاد مرجعیت

این دوره از زمان شهید اول پدید آمد. ایشان علماء و وکلایی را به نقاط

مختلف می‌فرستاد که واسطه اتصال مردم و ایشان بودند. در لبنان و سوریه و کلایی

قرار داد که زکات و خمس جمع کنند و با این حرکت، قدرت متمرکز و پیوسته

۱- همان مصدر، ص ۱۰.

۲- مستطرفات السرائر، ص ۵۷۵ با اندکی اختلاف.

دینی را برای شیعه در تاریخ علماء پدید آورد. این مسأله از مهمترین علل شهادت آن بزرگوار بود.

مرحله سوّم: تمرکز مرجعیّت

این دوره به دست مرحوم کاشف الغطاء و معاصرین ایشان به وجود آمد. مرجعیّت در دوره دوّم، گرچه یک نهاد شد اما هنوز به صورت متمرکز در دنیا درنیامد تا مجموعه جهان شیعه را دربرگیرد. در زمان کاشف الغطاء ارتباطات عراق و ایران وسیع تر شد و امکان تمرکز مرجعیّت پدید آمد. پیدایش مرجعیّت متمرکز به سادگی انجام نیافت، بلکه همراه با قربانی‌های فراوان و تلاش‌های سترگ بود.

مرحله چهارم: رهبری امت

در این دوره علاوه بر تمرکز، رهبری امت را در برخوردهای خارجی و داخلی بر عهده گرفت. این دوره از ۵۰ یا ۶۰ سال قبل آغاز می‌شود که مرجعیّت شیعی، رهبری مبارزات ضد استعماری را بر عهده گرفت.»

مرجعیت میرزا

صفحة ۱۶۳:

در اوایل قرن سیزدهم در حوزه علمیّه نجف مراجع بزرگواری می‌زیستند که هرکدام استوانه علمی و اسوه عملی زمان خویش به شمار می‌آمدند. از آن جمله مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء صاحب کتاب کشف الغطاء که فقیه ماهر و فوق العاده‌ای بوده است. وی دارای دو فرزند به نام شیخ حسن و شیخ علی کاشف الغطاء است که از مفاخر علماء و مراجع امامیه بوده‌اند.

شیخ علی آخرین استاد شیخ انصاری است که در سال ۱۲۵۴ درگذشت. بعد از او اداره حوزه به برادرش شیخ حسن و صاحب جواهر منتقل شده است. پس از فوت شیخ حسن، در سال ۱۲۶۲ ریاست علمی و مرجعیّت تا سال ۱۲۶۶ به عهده

صاحب جواهر بود.

گفتار صاحب جواهر به شیخ: قَلَّلَ مِنْ احتیاطکَ فَإِنَّ الشَّرِيعَةَ سَمَّحَةَ سَهْلَةً!

صاحب جواهر در همین سال و در روزهای آخر زندگیش دستور داد مجلسی تشکیل شود که همگی علمای طراز اول نجف در آن شرکت کنند. مجلس مزبور در خدمت صاحب جواهر تشکیل گردید، ولی شیخ در آن عده نبود. صاحب جواهر گفت: شیخ مرتضی را نیز حاضر کنید.

پس از جستجو و تفحص دیدند شیخ در گوشه‌ای از حرم یا صحن شریف، روی به قبله ایستاده و برای شفاء صاحب جواهر دعا می‌کند و از خدای خویش می‌خواهد تا او از این مرض عافیت یابد. پس از اتمام دعا شیخ را به آن مجلس هدایت کردند. صاحب جواهر شیخ را بر بالین خود نشاند و دستش را گرفته بر بالای قلب خود نهاد و گفت:

«الآن طَابَ لِي المَوْتُ؛ حال، مرگ بر من گواراست.» سپس به حاضرین فرمود: «هذا مرجعکم من بعدی؛ این مرد پس از من مرجع شما خواهد بود.» و بعد به شیخ فرمود: قَلَّلَ مِنْ احتیاطکَ! فَإِنَّ الشَّرِيعَةَ سَمَّحَةَ سَهْلَةً.

[احترام و اکرام وافر مرحوم شیخ انصاری به میرزا]

صفحه ۱۶۵:

شیخ انصاری، که وی را شاگرد لایق و محقق یافت، احترام و اکرام فراوانی به وی کرد. هنگامی که میرزا لب به سخن می‌گشود و اشکالی را مطرح می‌کرد، شیخ خم می‌شد و با کمال تواضع به شاگردان می‌فرمود: «ساکت باشید! جناب میرزا سخن می‌گوید.»

معروف است که می‌گفت: «من درسم را برای سه نفر می‌گویم: میرزای

رشتی، آقا حسن نجم آبادی و میرزای شیرازی.»

صفحة ۱۶۶:

نقل شده است که می فرمود:

«شیخ اعظم در اواخر عمر کراً از من خواست که در کتاب رسائل تجدید نظر کرده و آن را مهذب کنم، ولی من برای احترام استاد این کار را انجام ندادم.»
وقتی که در سر درس به مرحوم شیخ اشکال می گرفت، شیخ کلام میرزا را برای شاگردان تقریر می کرد؛ این عمل حاکی از مکانت علمی میرزاست. وی در میان اقران خود، درخشندگی علمی ویژه‌ای داشت.
مرحوم شیخ آقا بزرگ او را از اعظم علمای زمانه دانسته، و مرحوم صدر نوشته است:

«أفضل المتقدمين والمتأخرين من الفقهاء والمحدثين والحكام والمحققين من الأصوليين وجميع المتفنين حتى النحويين والصرفيين فضلاً عن المفسرين والمنطقيين.»

[مرحوم محقق رشتی: شیخ استاد، سه چیز ممتاز داشت: علم، سیاست و زهد]

صفحة ۱۶۷:

مقام علمی میرزا آنچنان برجسته و مشهور بوده است که در مقایسه با مرحوم فاضل اردکانی (که برخی او را از شیخ انصاری اعلم دانسته‌اند) گفته شده است: آخرین نظر فاضل اردکانی، اولین نظر میرزای شیرازی بوده است.
معروف است که مرحوم میرزای رشتی گفته است: «مرحوم شیخ انصاری، از علم و تقوا و سیاستی که داشت، علم را به وی و سیاست را به میرزا داد.» این حرف مورد قبول میرزای شیرازی نبوده است.
... مرحوم محقق رشتی، درباره ایشان می گوید:

«شیخ استاد، سه چیز ممتاز داشت: علم، سیاست و زهد. سیاست را به حاج میرزا حسن شیرازی و علم را به من و زهد را با خود به قبر برد.»

[چگونگی به زعامت رسیدن میرزا]

صفحة ۱۶۸:

بعد از فوت شیخ انصاری مردم جهت تعیین تکلیف در امر تقلید، پیوسته به شاگردان وی مراجعه می‌کردند. همین امر باعث شد تا بزرگان حوزه و فضیلابی شاگردان شیخ، به فکر چاره‌جویی و راهنمایی مردم بیفتند.

... میرزا حسن آشتیانی، آقا حسن نجم آبادی و میرزا عبدالرحیم نهاوندی در خانه میرزا حبیب الله رشتی گرد آمدند. پس از مقداری مشاوره، به گفته میرزای آشتیانی همگی بر مقدم بودن میرزای شیرازی اتفاق کردند.

پس از آن در پی میرزا فرستاده و بعد از حضور او در مجلس، به ایشان گفتند: مردم نیاز به مرجع تقلید و زعامت دینی دارند و ما همگی بر شایستگی شما اتفاق کرده‌ایم.

میرزا در پاسخ گفت: «من آمادگی این مهم را در خود نمی‌بینم و توانایی برآوردن احتیاجات مردم را هم ندارم. جناب آقا شیخ حسن نجم آبادی، فقیه زمانه است و شایسته‌تر از من بدین کار.»

میرزا آقا حسن در جواب گفت: «به خدا سوگند این امر بر من حرام است و نتیجه ورود بدان جز افساد چیز دیگری نیست! این مسأله یک واجب عینی است به خصوص بر شما. برآوردن احتیاجات مردم ساده است، ولی این زعامت دینی است که نیازمند مردی جامع الشرائط، عاقل، سیاستمدار، آشنا به امور و کامل النفس می‌باشد، و این همه در هیچ کس جز شما جمع نیست.»

پس از اتمام کلام آقا حسن نجم آبادی، همه اهل مجلس سخن او را تکرار

کردند و بر پذیرش این منصب از جانب میرزا حکم کردند. میرزا در حالی که قطرات اشک بر گونه‌هایش می‌غلطید و سنگینی این مسئولیت را بر دوش خود احساس می‌کرد، این امر را پذیرفت و قسم یاد کرد که: هیچ‌گاه به فکرم خطور نکرده بود که روزی مرجع دینی مردم بوده و به این امر عظیم دچار شوم و مورد این امتحان بزرگ خداوندی شوم.

[عین عبارت فتوای تحریم تنباکو]

صفحه ۲۰۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الیوم استعمال تنباکو و توتون، بآیِّ نحو کان، در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله و سلامه علیه است.

درباریان همه قلیان‌ها را جمع کردند و در برابر دیدگان شاه گذاردند؛ شاه هم دیگر از فراشباشی خود قلیان طلب نکرد

صفحه ۲۰۶:

پس از انتشار حکم تحریم، همه طبقات مردم مسلمان حتی افراد غیر مسلمان و حتی حرمسرای ناصرالدین شاه از این حکم پیروی کردند:

این حکم جهان مطاع، چنان نفوذی در دلها یافته بود که همه اصناف دار الخلافه، با همه آن طبایع مختلف و آراء، چنان در کمال تمکین و انقیاد، همگی بر سر این نقطه متفق و مجتمع شدند که تا عصر جمعه در تمامی ایران از هیچ نقطه و محلی دود چپق و قلیان بلند نمی‌شد. حتی در حرم‌های پادشاهی، ادارات دولتی، سرای دیوانیان، قهوه‌خانه‌ها و سربازخانه‌ها نیز، بالمره دود دخانیه برداشته شد.

حکم تحریم، دربار شاه و اندرون و حرمسرای وی را نیز در بر گرفت به

نحوی که در آبدارخانه و حرمسرای ناصرالدین شاه تمام خواجه‌ها و غلامان، قلیانها و سرقلیانها را شکسته، برای اطلاع شاه در جلو خوابگاه همه را جمع کردند... شاه، به اندرون انیس الدوله که در واقع ملکه و بی‌اندازه مورد علاقه و توجه ناصرالدین شاه بود وارد شد، در حالی که کلفت‌های انیس الدوله مشغول پیاده‌کردن سرقلیانهای نقره و طلائی مرصع بودند و خود انیس الدوله ناظر به عمل خدمتکاران بود، شاه از انیس الدوله پرسید:

خانم! چرا قلیانها را از هم جدا و جمع می‌کنند؟

جواب داد: برای آنکه قلیان حرام شده!

ناصرالدین شاه، روی درهم کشیده با تغییر گفت: که حرام کرده؟!

انیس الدوله هم با همان حال گفت: همان کس که مرا به تو حلال کرده است! شاه هیچ نگفت و برگشت و برای آنکه مبادا به احترامش لطمه‌ای وارد آید، بعد از آن به هیچ یک از نوکران خود دستور نمی‌داد که قلیان بیاورند. در تمام دربار، قلیانها را جمع کردند.

... از قهوه‌خانه سلطنتی هم دخانیه برداشته شد. به جایی رسید که یهود و نصاری نیز به متابعت از اسلام، دخانیه را در ظاهر متارکه نمودند.

نفوذ حکم به حدی بود که حتی افراد بی‌قید نسبت به دین هم پیروی از آن حکم را بر خود لازم دانستند. معروف است که عده‌ای از شراب‌خوارها گفته بودند:

«ما شراب را علانیه و بر ملا می‌خوریم و از هیچ باکی نداریم، ولی چپق را تا آقای میرزا حلال نکند، رو نخواهیم آورد.»

نفوذ حکم از دیدگاه خارجیان

صفحه ۲۰۸:

دکتر فووریه (پزشک ویژه ناصرالدین شاه) در این باره می‌نویسد:

«فتوایی که از عتبات رسیده و به مردم امر شده که برای برچیدن بساط کمپانی از استعمال دخانیات خودداری کنند، این فتوا با انضباط تمام رعایت شده. تمام توتون‌فروشان دگانه‌های خود را بسته و تمام قلیانها را برچیده‌اند و احدی نه در شهر، نه در میان نوکران شاه، نه اندرون او، لب به استعمال دخانیات نمی‌زند.»

یک ناظر فرانسوی در آن زمان چنین گزارش می‌دهد:

«ناگهان همه تجار تنباکو، دگان خود را بستند. همه قلیانها کنار گذاشته شد و دیگر کسی سیگار نکشید.»

[چنان این فتوا اثر کرد که مردم در نیم روز عادت پانصدساله را برهم زدند]

سفیر شوروی که از اقدامات بعدی میرزای شیرازی در هراس بوده می‌گوید:

«رئیس اسلامیان... دو کلمه در خصوص منع مسلمانان نوشت و فرستاد. این نوشته به محض وصول، در ظرف نیمروز در این شهر بدین عظمت، همه جا منتشر گردید و به محض انتشار این یک دو کلمه نوشته، تمام مسلمانان با اینکه صحت و صدق این نوشته بر اکثر و اغلب ایشان محقق نشده بود منتهی به احتمال این که شاید صحیح باشد، این چنین عادت پانصد ساله را به یک دقیقه، چنان‌که می‌بینید، متارکه نمودند...»

همه در سراسر کشور گفتند: این حکم نائب الإمام است نه فتوا و تا

میرزا خودش آن را لغو نکند دارای اعتبار می‌باشد

صفحة ۲۰۹

... علمای نجف نمی‌گذارند و همگی در پاسخ می‌گویند:

«آنچه را میرزای شیرازی فرموده‌اند حکم است، نه فتوا و اطاعت آن بر همه

لازم است.»

صفحة ۲۱۰:

این حکم، از جانب رفیع الجوانب، حضرت حجّة الاسلام، نائب امام، میرزای شیرازی است و حکم جنابشان درباره مجتهد و مقلّد، واجب الإلتباع است... ما نیز در این خصوص، مثل آحاد مردم اطاعت نمودیم.

صفحة ۲۲۰:

این سیاست همچنان ادامه دارد. از همین جا بود که انگلیس به همراه آیدای خائن خود، کتاب ملاً نصر الدّین را برای کاهش نفوذ و اعتبار روحانیون نوشت و منتشر کرد.

[سیر مکاتبات میرزای شیرازی با دربار و علماء طهران و پاسخ درباریان]

صفحة ۲۲۵:

۲- در ملاقاتی که مشیر الوزارة (کارپرداز ایران در بغداد) به دستور ناصرالدّین شاه برای توجیه میرزا داشت، پس از عذرهای بسیار و عدم توان دولت در برهم زدن این امتیاز، میرزای شیرازی می فرماید:

«اگر دولت از عهده بر نمی آید، من به خواست خدا آن را بر هم می زنم.»

۳- وقتی میرزای شیرازی از جانب یکی از شاگردانش مورد مؤاخذه قرار می گیرد که: چرا حکم تحریم صادر نمی کنید؟ اگر می ترسید که این قضیه به نابودی شما تمام شود، مگر خون شما از خون حسین بن علی علیه السّلام گرانهاتر است که در راه حق شهید شد؟!

میرزا، پس از مدّتی سکوت، در پاسخ می فرماید: «نه، من به یاری خدا دخالت کردم، و حکم تحریم را هم دو روز پیش نوشتم و به تلگرافخانه فرستادم.»

صفحة ۲۲۶:

۶- در جلسه مشترکی که علمای مشهور طهران و دولتیان حضور دارند، پس

از گفتگوی بسیار علماء می‌گویند: اگر غرض دولت در عقد این مجلس تدبیری برای برداشتن منع و متارکه دخانیات است، شما خود می‌دانید که ما را در این منع هیچ مدخلیتی نبوده و نیست. این حکم از جانب میرزای شیرازی است و حکم جنابشان دربارهٔ مجتهد و مقلد نافذ و واجب الاتباع است.

صفحة ۲۴۲:

۲- سیر مکاتبات میرزای شیرازی با دربار و علماء طهران و پاسخ درباریان، پاسخ شاه به دوّمین تلگراف میرزای شیرازی با لحنی بی‌ادبانه و حاکی از عصبانیت، دستخط مفصل شاه به امین السلطان راجع به تلگراف میرزای شیرازی، که در ذیل جملاتی از آن را می‌آوریم نیز حاکی از اصیل بودن نهضت است:

«حقیقۀ حالت این علماء و مردم محلّ تعجب است که چقدر در جهالت هستند و هیچ نمی‌فهمند که حالا دنیا در چه حالت و وضع است؛ خیال می‌کنند حالا عهد و زمان امیر تیمور گورگان است یا نادرشاه یا کریم‌خان زند. هر وقتی، هر زمانی، اقتضایی دارد؛ حالا نمی‌توان به طورها و وضع‌های سابق رفتار کرد.

آمدیم بر سر دخانیات و بانک و راه‌آهن...، دولت عثمانی و سلطان آن که خود را خلیفه پیامبر... می‌داند حالا پنج سال است که تمام اینها، بلکه چندین صد دفعه از اینها بالاتر را به دُول خارجه اروپا و کمپانی آنها داده است! اگر می‌دانستند که خلاف قرآن و شریعت، و خلاف استقلال سلطنت است، چرا دادند؟! ما یک فرسنگ راه آهن حضرت عبدالعظیم را داده‌ایم، آنها پانصد فرسنگ راه آهن داده‌اند!»

پس از اشاره به قرارنامه رویترو و ابطال آن و توضیح امتیازنامه بانک و قرارنامه دخانیات می‌نویسد:

«حالا به قول میرزا حسن شیرازی، این قراردادها و کمپانیها را جواب داده می‌گوییم: نمی‌خواهیم بروید. مگر آنها و دولت انگلیس... به همین یک حرف ما که خلاف شرع است و بروید، خواهند رفت و قبول خواهند کرد؟!...»

هنوز آن فقره جهادیه علمای کربلا و نجف که آمدند طهران و فتحعلی شاه بیچاره را واداشته با دولت روسیه به جنگ و جدال انداخته، از نظرها دور نشده است. و هرچه دولت ایران تا به حال می کشد از نتیجه همان نصایح علمای آن وقت کربلا و نجف است، و حالا یقیناً تجدید آن لازم نیست...

حاج میرزا حسن، البته اعلم علماست، لیکن اگر از ساعت سازی و نجاری نداند، عیب او نیست؛ اگر از کارها و رموز دولتی عاری و عاطل است، بحثی ندارد... ایشان را از این مقوله که نوشتم اطلاع دهید... پس آدم عاقل چرا باید این حرفها را بزند؟! چرا باید این فکرهای بی معنی را بکند؟! چرا قدر تدابیر و قابلیت کارگزاران را نداند که الحمد لله نمی گذارند کارها به این جا بکشد!

[گرد آمدن شاگردان شیخ در منزل میرزا حبیب الله رشتی و نصب وی به

مرجعیت عامه]

صفحه ۲۴۶:

شیخ آقا بزرگ تهرانی می نویسد:

وقتی شیخ انصاری از دنیا رفت، مردم جهت تعیین تکلیف در امر تقلید، پیوسته به شاگردان شیخ مراجعه می کردند. این امر باعث شد که افاضل شاگردان شیخ، در خانه میرزا حبیب الله رشتی گرد آیند و به چاره جویی بنشینند. پس از مقداری مشاوره، به گفته میرزای آشتیانی همگی بر مقدم بودن میرزای شیرازی اتفاق کردند.

پس از آن در پی میرزا فرستاده و بعد از حضور او در مجلس به ایشان گفتند: مردم نیاز به مرجع تقلید و زعامت دینی دارند و ما همگی بر شایستگی شما اتفاق کرده ایم.

میرزا در پاسخ گفت: «من آمادگی این مهم را در خود نمی بینم و توانایی بر

آوردن احتیاجات مردم را هم ندارم؛ جناب آقا شیخ حسن، فقیه زمانه است و شایسته‌تر از من بدین کار.»

میرزا آقا حسن گفت: «به خدا سوگند این امر بر من حرام است و نتیجه ورود من بدان جز افساد چیز دیگری نیست! این مسأله یک واجب عینی است بخصوص بر شما. برآوردن احتیاجات مردم ساده است، ولی این زعامت دینی است که نیازمند مردی جامع الشرائط، عاقل، سیاستمدار، آشنا به امور، و کامل النفس می‌باشد، و این در هیچ کس جز شما جمع نیست.»

پس از سخنان میرزا، بقیه نیز به همین شیوه سخن گفتند و بر وجوب تصدی این امر از جانب میرزا حکم کردند.

شیخ آقا بزرگ تهرانی، در جای دیگر می‌نویسد:

«و أمّا عقله فقد حیر السّیاسیین من الملوك و السّلاطین و الوزراء الکاملین و أذعن لعقله و تدبیره أهل العلم بالتّدبیر و لم یبق أحدٌ من عقلاء الدّنیاء إلاّ و صدق أنّه أعقلٌ منه و...»

قتل عام شیعیان توسط عبدالرحمن محمد زائی که مأمور انگلیس بود و

جلوگیری مرحوم میرزا

صفحه ۲۵۰:

۲- قتل عام شیعیان افغانستان

از اقدامات بسیار مهم میرزای شیرازی در زمان مرجعیت، جلوگیری از توطئه و تجاوز نمایندگان و دست نشانندگان انگلیس علیه شیعیان افغانستان بود.

عبدالرحمن محمد زائی، که از انگلستان لقب رئیس دلاور اعلم و نشان ستاره هند را دریافت کرده بود، مأموریت می‌یابد که هویت اسلامی مردم افغانستان را از بین برده و شخصیت آنان را خرد کند و با تفرقه بین شیعه و سنی، مانع از اقدام

هماهنگ مسلمانان در برابر انگلیس گردد.

وی پس از دریافت آن لقب و آن نشان، اقوام و خویشان خود را بی‌غیرت و نامرد و... می‌خواند و دست به کشتار گسترده‌ای از مردم آن سامان می‌زند، اقدامات بسیار گسترده‌ای را در جهت تفرقه بین شیعه و سنی انجام می‌دهد. در همین راستا می‌نویسد:

«باید مردم افغانستان، دمار از روزگار شیعه ساکن هزاره بکشند و ایشان را از مملکت افغانستان نیست و نابود کنند و اراضی و املاک آنان را تصاحب کنند...»
 او کشتار شیعیان را بر هر فرد افغانی واجب می‌داند و حکم تکفیر آنان را صادر می‌کند حتی عالمانی که حاضر نیستند حکم به تکفیر شیعه بدهند به قتل می‌رساند. او با صد و بیست هزار پیاده نظام و سواره نظام (از مرکز، چهل فوج، و ده هزار سواره نظام و صد عدد توپ) از شرق و غرب و شمال و جنوب به شیعیان هزاره حمله می‌کند، اموال آنان را ضبط کرده و به قتل و غارت آنان می‌پردازد. عالمانی را که حکم به تکفیر شیعیان هزاره‌ای نداده‌اند، در منطقه یقمان و پل محمود دار می‌زند.

این قضیه همچنان ادامه دارد که خبر این جنایت هولناک به وسیله یکی از علمای افغانستان (ملاکاظم درفشانی) به میرزای بزرگ می‌رسد، وی پس از اطلاع، بلافاصله اقدام می‌کند. دو تلگراف: یکی به انگلستان به ملکه ویکتوریا و یکی به ناصرالدین شاه ارسال می‌دارد و آنان را بر این اعمال وحشیانه مؤاخذه می‌کند.

در تلگراف به ناصرالدین شاه او را موظف می‌کند که: از ملکه انگلستان مؤاخذه کند که به چه دلیل عبدالرحمن جیره‌خوار انگلیس به قتل عام شیعیان هزاره‌ای پرداخته است.

ناصرالدین شاه که از تلگراف میرزا سخت به وحشت افتاده، وزیر خارجه انگلستان را احضار می‌کند و او را در جریان قرار می‌دهد. او نیز به حکمران هند، که

امیر افغانستان مادون اوست، جریان را اطلاع می‌دهد. عبدالرحمن پس از اطلاع از واکنش مرجعیت جهان اسلام نسبت به اعمال وحشیانه‌اش و به دستور ارباب خود (انگلستان) از کشتار شیعیان دست می‌کشد.

در تفاهم اهل قبله، میرزا اصرار عجیبی داشت و شواهد بسیاری از آن در سامراء به وقوع پیوست

۳- در راه تفاهم اهل قبله

میرزای شیرازی، به ایجاد تفاهم، وحدت، و اخوت شیعه و سنی اهتمامی بسزا داشت. او نیک می‌دانست که تفرقه و جدایی جز ضعف و ناتوانی مسلمانان محصولی را در بر نخواهد داشت؛ لذا یکی از اقدامات بسیار مهم وی خاموش ساختن فتنه‌ای بود که در سال ۱۳۱۱ هـ. ق در سامراء به وقوع پیوست.

یادی استعمار و جاسوسان انگلیسی فتنه‌ای را پیاساختند که در آن جنگ بزرگی برپا شد و فردی از اهل سنت در آن واقعه کشته شد. جنازه او را در منزل ایشان قرار دادند تا نشان دهند که جنگ از این نقطه شروع شده است.

وقتی خبر حادثه به بغداد و سایر شهرهای عراق رسید، بسیاری از علماء و مردم و حتی کنسول ایران در بغداد، به سامراء آمدند و همگی بر ضرورت خروج میرزای بزرگ و طلاب و سایر مجاورین از سامراء اتفاق کردند. ولی آن مرجع بزرگ به خاطر برخورداری از اندیشه‌ای گرانمایه و حکمتی روشن، بدون هیچ اظهار عجزی آنان را دعوت به صبر می‌کرد. حتی کنسول انگلستان و والی عثمانی وقتی بر وقوع چنین حادثه‌ای آگاهی یافتند، عزم سامراء کردند ولی مرحوم شیرازی کسی را نزد آنان فرستاد که بگوید: «مسأله به زودی اصلاح خواهد شد و این حادثه کوچکتر از آن است که نیاز به مداخله مأموران حکومتی باشد.» آنان هم بازگشتند.

[رد کردن میرزا مأموران سرّی انگلیس را که با پول‌ها و هدایای کلانی برای حلّ قضیه می‌آمدند]

در این زمینه از حضرت آیه الله العظمی نجفی مرعشی (ره) نقل شده است:

«مرحوم میرزا در منزل خود نشسته بودند که دو نفر از مأموران سرّی انگلیس با هدایا و پولهای کلان، پشتیبانی دولت انگلیس را از منافع اقلیت شیعه سامراء در آن گیر و دار اعلام می‌دارند. میرزا، بسیار ناراحت و متغیّر می‌گردند و رو به یکی از برادران اهل سنت و شیعه که در آن جلسه حضور داشتند و طرفین قضیه بودند می‌کنند و می‌فرمایند:

این دو برادر اسلامی و مسلمانان هستند و میان دو برادر تنی هم گاهی نزاع و برخورد می‌شود، دیگران چه می‌گویند.»

میرزا پس از مدّتی با کفایت و تدبیر خویش آتش فتنه را خاموش ساخت و امور مردم به مجرای طبیعی خود بازگشت نمود. پس از آن اهالی سامراء با حضور در نزد میرزا، پشیمانی خویش را اظهار داشته و دست اطاعت و فرمانبرداری به سویش دراز نمودند و با معذرت از اینکه فتنه از ناحیه عدّه‌ای نادان و ناآشنا به فرجام کار انجام شده است، از میرزا طلب عفو کردند. میرزا هم با کمال بزرگواری از آنان گذشت.

یکی از نویسندگان به نام عبدالرحیم محمّد علی، حادثه دیگری را در این زمینه نقل می‌کند که آن نیز از هشیاری سیاسی و دینی میرزا حکایت دارد؛ وی می‌نویسد:

«یکی از دوستان موثق من، واقعه‌ای نقل کرد بدین مضمون: کسی از مردم سامراء، که به دلیل عاطفی نسبت به میرزای شیرازی کین می‌ورزید، پسر بزرگ میرزا (میرزا محمّد شیرازی) را مضروب ساخت و میرزا محمّد به علّت این ضربت درگذشت. میرزای شیرازی در این واقعه لام تا کام نگفت و کمترین واکنشی نشان نداد. دشمنان آن روز اسلام، واقعه را مورد توجّه قرار دادند و خواستند برای ایجاد

فتنه‌ای در دنیای اسلام، از آن بهره‌برداری کنند. بدین منظور، عدّه‌ای به سامراء آمدند و از وی درخواست کردند تا در مورد از دست رفتن فرزندش و کار ناشایستی که بخصوص با توجه به مقام میرزا واقع شده است اقدام کند و دستوراتی بدهد. میرزای بزرگ، به شدت آنان را از خود راند و فرمود:

«می‌خواهم خوب بفهمید! شما حق ندارید در هیچ یک از امور مربوط به ما مسلمانان و سرزمینهای ما مداخله کنید. این یک قضیه ساده است که میان دو برادر اتفاق افتاده است.»

آن عدّه، با بینی‌های به خاک مالیده، از حضور میرزا مرخص شدند. این جریان در آن ایام در استانبول به «باب عالی» رسید. خلیفه عثمانی از این موضع‌گیری هوشمندانه مرجع شیعه شادمان شد و به والی بغداد دستور داد که: خود به حضور میرزا برسد و از وی تشکر کند و از وقوع حادثه اعتذار جوید و ابراز تأسف نماید...»

اعتماد السلطنه (وزیر انطباعات): از صدر اسلام تاکنون اینطور ایستادگی از علمای شیعه نشده است

صفحه ۲۶۹:

اعتماد السلطنه (وزیر انطباعات ناصر الدین شاه) که همانند امین الدوله دل خوشی از روحانیت ندارد، در این باره می‌نویسد:

«... هرگاه سه ماه قبل که جناب میرزا تلگرافی به حضور شاه زده بودند جواب به قاعده داده بودند، این فتنه برپا نمی‌گشت. زحمتی که در ظرف سلطنت خودشان کشیده بودند که اقتدار ملاًها را کم کنند، جهالت کارگزاران دولت اسبابی فراهم آورد که این اقتدار طوری بروز کرده است که از صدر اسلام تا کنون در مملکت شیعه این طور ایستادگی از علماء دیده نشده بود.»

صفحة ۲۷۲:

«حامد الگار، بر این باور است که علماء در این جنبش به گونه‌ای موفقیت آمیز، نهضت را رهبری کردند. با ارائه مدارک و مستندات بسیار، از رهبری میرزای آشتیانی در تهران، میرزا جواد آقا در تبریز، آقا نجفی در اصفهان، فال اسیری در شیراز، محمد تقی بجنوردی و حاج حبیب الله مجتهد شهیدی در مشهد و... سخن می‌گویند.»

سیاستمدار لاسلز می‌نویسد: اگر ملایان در حکومت ضد اروپائی توفیق یابند، باید همه امیدمان را برای اصلاح ایران از رهگذر اقدام بازرگانی از دست بدهیم

سیاستمدار انگلیسی، «لاسلز به سالیسبوری»، آنچنان از نقش روحانیت در واقعه رژی به وحشت افتاده که می‌نویسد:

«بدیهی است اگر ملایان در اثبات قدرت خودشان و روی کار آوردن یک حکومت ضد اروپایی توفیق یابند، باید همه امیدمان را برای اصلاح ایران از رهگذر اقدام بازرگانی از دست بدهیم.»

هانری حاویس، نویسنده و شاعر معروف انگلیسی، درباره نقش علماء در این نهضت می‌نویسد:

«... بطلان این امتیاز فقط به واسطه اعمال متفقه و حرکات شجاعت‌آمیز ملاها و علماء بوده است که پادشاه را مجبور به بطلان آن نمودند و مردم را مشوق و محرک گردیدند که در برابر آخرین حرکت و اقدام پادشاه که به سرقت ملت شباهت داشت، مقاومت سخت نمایند؛ و کار را به جایی رساندند که اعلی حضرت اقدس همایون پادشاه، ملتفت شدند که اگر بخواهند بیش از این در برابر مردم و ملت مقاومت و ایستادگی کنند، نه تنها از پلتیک دور بود، بلکه اقدامات خودشان را در انجام این امتیازنامه و متداول نمودن آن محال و غیر ممکن پنداشتند...»

صفحة ۲۷۴:

ناصرالدین شاه در نامه‌ای مفصل و تهدیدآمیز به میرزای آشتیانی، پس از آنکه وی را محرک مردم در قیام و شورش معرفی می‌کند، می‌نویسد:

«آیا بهتر نبود که متفقاً یا تنها عریضه می‌کردید در دفع عمل؟! ما هم که در تدارک بودیم. به امین السلطان و نایب السلطنة حکم شد مجلسی از علماء و وزراء فراهم بیاورند، سؤال شود که خلاف شریعت در این قرارنامه در کجاست؟! بنمائید تا رفع شود. مجلس اول همه حاضر شدند به جز شما که تمارض کرده بودید! مجلس دیگر که حاضر شده بودید، بانک و راه‌آهن و غیره را مطرح کرده بودید! ما امتیاز داخله را برداشتیم همه تشکر کردند جز شما! آیا عوام فریبی به نظر شما رسیده یا مسند خود را می‌خواهید به این واسطه رونقی بدهید؟! باز هم در مجالس و محافل خودتان در عوض تحسین و تمجید، بر ضد دولت و اولیای دولت حرف می‌زنید! یعنی چه؟! من شما را آدم فقیر و ملای بی‌غرض و دولتخواه می‌دانستم، حالا بر ضد آن می‌بینم که اقتباس به مجتهد تبریز (میرزا جواد آقا) و آقای نجفی اصفهانی و غیره می‌کنید؛ آیا نمی‌دانید که کسی نمی‌تواند بر ضد دولت برخیزد؟!»

امین الدوله گفت: آن ناشی از ضعف اداره امور دولت است نه از تدبیر

ملایان. اگر به مردم حقوق‌شان داده شود دیگر برای علماء جز مسائل

حلال و حرام و فتوای صلوات و صیام نخواهد ماند

صفحة ۲۸۶:

اما این مرجعیت ذاتی نبود، از عوارض ورشکستگی معنوی قدرت سیاسی بود که به تصحیح اصول حکومت و رفع مایه فساد و شکایت مردم برنیامده. شاه که در مجلس وزیران از مطاعیت و استیلاء و قوت ملایان انتقاد کرد، سخن نغزی از امین الدوله شنید؛ چیزی بدین مضمون:

«تدبیر و کفایت علماء باعث تقدّم و شدت نفوذ ایشان نشده است، بی‌اعتنایی و

ناحسابی و شر و شلتاق دستگاه دولت و سیاق حکمرانی، مردم را - نه از روی اعتقاد و اعتماد - به آقایان ملتجی کرده است. اما روزی که دولت دستگاه دادخواهی معتدل موجود کند و مردم ببینند حقوقشان به میزان عدل محفوظ است، دیگر برای علماء جز مسائل حلال و حرام و فتوای صلوات و صیام نخواهد ماند.»

صفحة ۲۸۷:

و با توهین و فحاشی به عالمان دینی، فرمان سرکوبی و دستگیری آنان را صادر می‌کند. آدمیت به دنبال نقل دستخط شاه می‌نویسد:

«کار انتقاد بر دولت، رفته رفته به مجلس وعظ و روضه‌خوانی رسید. این خشم شاه را برانگیخت. در دستور شاه یکجا آمده که: این حاجی ملا فیض الله واعظ دربندی، مردکه سفیه بی‌معنی است. تمام اوقات ماه رمضان و محرم و غیره را به نامربوط گفتن و حرفهای دولتی زدن قرار داده است. فوراً او را از طهران اخراج کنید.»

پس از آن، آدمیت می‌افزاید:

«بدتر از آن گویا ملا محمد باقر واعظ بود. شاه گفت: ای مردکه... تو واعظ هستی، روی منبر روضه بخوان، چه کار داری از تکیه دولت بزنی؟! یک دفعه دیگر شنیده شود غیر از وعظ و روضه حرفی در مجلس زدی، پدرت را آتش زده از ایران خارجت خواهند کرد.»

صفحة ۲۸۸:

جلال آل احمد درباره نهضت تنباکو می‌نویسد:

«این پیروزی مقدماتی به ضرر نهایی روحانیت تمام شد؛ چرا که هم کمپانی و هم حکومت‌های دست‌نشانده و هم روشنفکر خدمتکار حکومت، دریافتند که حریف اصلی کیست، تا به آن طریق که می‌دانیم در مشروطه و پس از آن دستش را کوتاه کنند.»

صفحة ۲۹۶:

شَكَوْتُ إِلَى وَكَيْعٍ سُوءِ حِفْظِي فَأَرْشَدَنِي إِلَى تَرْكِ الْمَعَاصِي
وَقَالَ أَعْلَمُ بِأَنَّ الْعِلْمَ فَضْلٌ وَفَضْلُ اللَّهِ لَا يُؤْتَاهُ عَاصِي

صفحة ۲۹۷:

يا موسى! وَطَنَ نَفْسِكَ عَلَى الصَّبْرِ تَلَقَّ الْحِلْمَ، وَأَشْعِرَ قَلْبِكَ التَّقْوَى تَنَلَّ الْعِلْمَ.^۱
[عن أميرالمؤمنين عليه السلام:] مَنْ غَرَسَ أَشْجَارَ التَّقَى جَنَى أَثْمَارَ الْهُدَى.^۲

صفحة ۳۰۰:

بزرگان نکردند در خود نگاه خدا بینی از خویشتن بین مخواه

بعضی از صفات و اخلاق لازمه رهبری و ریاست بر اُمت

صفحة ۳۰۱:

«إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ سَكَتُوا وَكَانَ سَكْوَتُهُمْ فِكْرًا، وَنَظَرُوا فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً، وَنَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً، وَمَشَوْا وَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكََةً.»^۳

صفحة ۳۰۵:

حضرت فاطمه عليها السلام از هیبت رسول خدا چنین یاد می کند:

«... مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَكَلِمَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَيْبَتِهِ.»^۴

صفحة ۳۰۷:

امام باقر علیه السلام امامت و رهبری را شایسته کسی می داند که دارای این

۱- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲- همان مصدر، ج ۷۵، ص ۹۰؛ أعلام الدین، ص ۱۸۶، باقدری اختلاف.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۲۳۷؛ أمالی صدوق، ص ۳۰۳.

۴- مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۳۴۱.

صفات باشد:

«لَا تَصْلَحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ، وَ حِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ، وَ حُسْنُ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ.»^۱
 درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نوشته اند:
 «قَدْ وَسِعَ النَّاسَ مِنْهُ بَسْطُهُ وَ خُلِقَهُ فَكَانَ لَهُمْ أَبَا وَ صَارُوا عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً...»^۲

صفحه ۳۰۹:

علی علیه السلام می فرماید:

«تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَتَعَلَّمُوا مِنْهُ الْعِلْمَ وَ لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ، وَ لَا تَكُونُوا مِنْ جِبَابِرَةِ الْعِلْمَاءِ.»^۳

صفحه ۳۱۰:

روزی آخوند [صاحب کفایه] در مجلس درس استاد خود در سامراء شرکت کرد تا از سخنان او کسب فیض کند. استاد بالای منبر نشسته بود و برای اثبات نظر خود که مربوط به یکی از فروع درس بود، داشت اقامه دلیل می کرد. آخوند بر نظر استاد ایرادی کرد و از خود نظر دیگری بیان داشت. استاد در مقام جوابگویی برآمد و دلایل شاگرد خود را رد کرد و باز برای اثبات نظر خود دلیل های دیگری آورد، و این معنی دو سه بار تکرار شد... چون کار مباحثه و مناظره بالا گرفت، آقا محمد کاظم به عنوان احترام نظر استاد را پذیرفت و سکوت اختیار کرد.

۱- کفای، ج ۱، ص ۴۰۷.

۲- مکارم الأخلاق، ص ۱۴.

۳- غرر الحکم، ص ۲۴۹؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۲.

آن روز مجلس تمام شد. فردا، هنگامی که میرزا بر منبر نشست، قبل از آنکه درس خود را شروع کند، رو به طلاب و فضایی که در پای منبرش بودند نموده و گفت:

«در مورد مسأله دیروز، حق با جناب آخوند بوده و نظر ایشان صحیح است.»

موانع و مشکلات جهان اسلام در عصر میرزای شیرازی

صفحه ۳۱۵:

ضعف و ذلت، جهان اسلام را زمین گیر کرده بود. دشمنان اسلام، بی محابا می تاختند و روزنه های امید را می بستند. اروپا به پیش می تاخت و عقب ماندگی های چند قرنه خود را جبران می کرد. حکام جاه طلب جهان اسلام، ادامه سلطه می دادند و از هر گونه اصلاح اقدام مثبتی غافل بودند. امت مسلمان از اسلام ناب به دور مانده بود، و خرافات، بدعت ها و برداشت های انحرافی از معارف انسان ساز اسلام، روز به روز رونق می گرفت. سردمداران کشورهای اسلامی، شیفته غرب و گرفتار احساس حقارت و بی هویتی شده بودند. جهان اسلام در غفلت عمیق بسر می برد، به تجهیز اروپائیان توجه نمی کرد، پیشرفت اروپا را به چیزی نمی انگاشت و به امر تقدیر، آن را در معرض بلاها و مصائب می پنداشت. آسیا تا قرن ۱۸، برتری خود را بر اروپا حفظ کرده بود، دانشمند اروپائی بر تحصیل خود در آسیا فخر می کرد؛ اما طولی نکشید که این وضع دگرگون شد، آسیا در برابر اروپائی که به سرعت پیشرفت می کرد دچار رکود و ایستایی شد و رو به انحطاط گذارد.

مشکلات و دشواری‌هایی که جهان اسلام را از هر طرف احاطه نموده بود

امپراطوری عثمانی که روزگاری وین را محاصره کرده بود و اروپا را تهدید می‌کرد، مجارستان را واگذارد و شکستهای سختی را از روسیه متحمل شد، بخش عمده‌ای از قلمرو خود را از دست داد.

اروپا، عثمانی را مرد بیماری می‌نامید و به این باور، به انگیزه طمع بر سر عثمانی به رقابت افتاده بود.

شبه قاره هند به مستعمرات انگلستان پیوسته بود و زیر سلطه و ستم آن قدرت بی‌عاطفه، تار و پودش از هم می‌گسست.

ایران نیز در میان مقراض رقابت اروپا و روسیه از این آفات بی‌نصیب نبود. دور نمای این اوضاع نشان می‌دهد که جهان اسلام در عصر مرحوم میرزای شیرازی، روزگار دهشتناکی را می‌گذراند.

وحشت جای جای دار الإسلام را فراگرفته بود. حاکمان و خوانین و مهاجمین مستبد، سایه شوم وحشت را در تمام لایه‌های جوامع اسلامی گسترانده بودند. هیچ کس بر کار خلاق و سازندگی و عمران، دل و دماغ نداشت. زور بود که حرف آخر را می‌زد و همه جا رونق و جلوه داشت. ضعف فرهنگی، تعصب، خرافات، جهل و نادانی، بسان بختک بر سینه ملت‌های مظلوم مسلمان، جا خوش کرده بود. این، گرد و غباری بود که مهاجمین در پی خود آفریده بودند.

به سرزمین‌های اسلامی، از شرق و غرب مهاجمین تاخته بودند. مهاجمینی که نه با خود فرهنگ و تمدنی آوردند که مسلمانان را به کار آید و نه پیام‌رسان دینی بودند که تحرکی پدید آورند و نیروی خلاقه‌ای شوند؛ بلکه اقوام و قبائل مهاجم و بی‌فرهنگی بودند که هیچ مقوله از انسانیت و شرف را نمی‌شناختند.

اینان، جلوی شکوفایی ملت‌های مسلمان را گرفتند. در مناطقی هم که با آنان اختلاط صورت گرفت و در سنت‌ها و آداب قوم مغلوب هضم گردیدند، پایه‌های

نژادی، ملی و دینی سُست شد.

تفسیر نادرست واژگان حرکت آفرین اسلامی همچون: تقیه، صبر، زهد و بی‌رغبتی به دنیا، جوّ یأس و خمودی را بر جامعه مستولی کرده بود. دشواری‌های اقتصادی، آفتها و بلاهای طبیعی و... توان را گرفته بود و ملت‌های مسلمان را در فقر و فلاکت فرو برده بود.

در چنین وانفسای، غربِ سرمست از پیشرفت‌های جدید، با تمام قوا به کشورهای اسلامی هجوم آورد. مقاومت‌هایی صورت گرفت؛ این مقاومت‌ها یا ناکام ماندند و یا به خاطر ناپختگی و بی‌برنامگی از صحنه کارزار زدوده شدند. در این گیسو دار، برخی از غرب باوران، رو به غرب و پشت به ملت خود کردند و راه نفوذ دشمن را به قلعه مسلمانان گشودند.

هفت امر خطیر که سید جمال الدین آنها را مانع ترقی کشورهای اسلام در

آن عصر شمرده است

مرحوم سید جمال الدین اُسد آبادی که از برجسته‌ترین متفکران و آگاهان این عصر بود و شمع وجودش از ضعف و زبونی مسلمانان به شدت می‌گداخت، عوامل نابسامانی را چنین ترسیم می‌کند:

۱- استبداد حکام خودکامه در کشورهای اسلامی.

۲- فقر علمی و بی‌خبری توده‌های مسلمان و عقب‌ماندگی جامعه اسلامی از کاروان علم و تمدن بشری.

۳- گسترش عقاید خرافی و تعصبات انحرافی که اکثر مسلمانان را از اسلام ناب دور داشته بود.

۴- تفرقه و کینه‌توزی‌ها که تحت عناوین: مذهبی، ملی و نژادی، امت مسلم را ناتوان ساخته بود.

۵- نفوذ و استیلای بیگانگان، به ویژه غرب بر منابع اقتصادی مسلمانان که موجب به غارت رفتن آن منابع و فلج شدن رشد اقتصادی گشته بود. این تسلط، مانند سرطان پیش رفته و حیات اجتماعی و سیاسی مسلمانان را تهدید می‌کرد.

۶- تهاجم همه جانبه فرهنگی غرب و استفاده از شیوه‌های تبلیغاتی برای از میان بردن هویت فرهنگی مسلمانان و شکستن روح مقاومت آنان.

۷- سکوت و بی‌تفاوتی متنفذینی که قدرت جلوگیری از نفوذ بیگانگان و ضربه زدن بدانها را داشتند اما اقدام مؤثری انجام نمی‌دادند.

این شرائط دست به دست هم داده بودند و وضعیّت ویژه‌ای را بر عصر مرحوم میرزای شیرازی حاکم کرده بودند. مرجعیّت شیعه در چنین اوضاع و احوالی مسئولیّت رهبری را به عهده داشت.

لازم به یادآوری است که مقصود از عصر میرزا، دوران مرجعیّت ایشان است: از حدود سال ۱۲۸۱ هـ. ق که زعامت حوزه و مرجعیّت شیعه بر عهده میرزا قرارگرفت تا سال ۱۳۱۲ هـ. ق که چشم از جهان فروبست.

جغرافیای اسلام از نظر موقعیّت و معادن و زمین و آب و هوا، در درجه

عالی و ممتازی است

اما محدوده جغرافیایی جهان اسلام در این عصر، سرزمینهای وسیعی است که ملت‌های زیادی از مسلمانان با فرهنگ‌ها و زبان‌های گوناگون در آن زندگی می‌کردند؛ که در غرب از ساحل آفریقای جنوبی (ساحل دریای آتلانتیک) آغاز می‌شد و از شرق تا مرزهای ناحیه سینکیانگ (یعنی ترکستان، شوروی سابق) آغاز می‌شد و از جنوب به سومالی (یعنی خط استوای آفریقا) منتهی می‌شد.

دنیای اسلام با وسعت خاک و دارا بودن منابع طبیعی فراوان، از نقطه نظر جغرافیایی اقتصادی، سیاسی و نظامی اهمیّت فوق العاده‌ای داشت؛ بزرگترین قاره

جهان (آسیا) و بخش عمده‌ای از قاره اروپا را در بر گرفته بود: در قاره آفریقا، از شمالی‌ترین نقطه آن در تونس تا دماغه امینیک در جنوب، حدود ۱۷ کشور فعلی. در آسیا از ترکیه تا تمام شبه جزیره عربستان: عراق، سوریه، لبنان، فلسطین، ایران، افغانستان، و بخش عمده‌ای از شبه قاره هند: پاکستان فعلی، بنگلادش، مجمع الجزایر مالدیو، مالزی و اندونزی. افزون بر اینها جمهوری‌های مسلمان‌نشین اتحاد جماهیر شوروی سابق مانند: قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکستان، ازبکستان، آذربایجان و... بخش‌هایی در قاره اروپا، بویژه کشور آلبانی. سرزمین‌های اسلامی با موقعیت جغرافیایی بسیار مهم، منابع طبیعی اصیل، فرهنگ و تاریخ کهن، بزرگترین قدرت مذهبی و ملی بشمار می‌آمدند. سه حکومت رسمی بر جهان اسلام حکم می‌راندند: امپراطوری عثمانی که بخش عمده‌ای از آسیا، آفریقا و اروپا را زیر سلطه داشت، ایران که به ظاهر مستقل بود، و شبه قاره هند که از بخش‌های گوناگونی تشکیل می‌شد. در این قلمرو گسترده و حسّاس، اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر مدار صحیح نمی‌چرخیدند، هر نقطه‌ای دشواری‌های مخصوص به خود را داشت.

بر اثر بی‌کفایتی امرای دولت عثمانی، کشور واحد عثمانی گسیخت

صفحه ۳۱۹:

هر روز بر اثر بی‌کفایتی و بُزدلی حکام و بیگانگی آنان از مردم، بخشی از قلمرو مسلمانان از دست می‌رفت و دشمن بر گوشه‌ای از سرزمین اسلامی تسلط می‌یافت.

در ابتدای قرن نوزدهم امپراطوری عثمانی در اروپا شامل کلیه جزیره بالکان، صربستان، آلبانی، یونان، قبرس و دریای مدیترانه بود. در آسیا، آناتولی، ارمنستان، کریمه، ملداوی، بوداپست و مجارستان، شامات، بین‌النهرین و شبه‌جزیره حجاز را داشت. در آفریقا، مصر، طرابلس و... را در تصرف داشت و بر تونس و الجزیره

حق سیادت برای خود قائل بود. اما از اواسط قرن نوزدهم در خطر انهدام کامل قرار گرفت و بقای آن تا اوائل قرن بیستم، فقط به واسطه رقابت دولی بود که علاقه‌مند به تقسیم این امپراطوری بودند.

امپراطوری عثمانی، که در محل تلاقی سه قاره آسیا، آفریقا و اروپا قرار گرفته بود، مانع بزرگی بر سر راه پیشروی مخرب و توسعه استعمار به شمار می‌رفت. استعمار، انگیزه قوی برای درهم شکستن قدرت مسلمین داشت.

یونان و رومانی، صربستان و بلغارستان و مونتنگرو و بوسنی از عثمانی

بودند که جدا شده بودند

صفحة ۳۲۰:

خلاصه همه چیز دست به دست هم داده بود تا امپراطوری را تجزیه کند. اوضاع آشفته عثمانی به گونه‌ای بود که تزار روسیه به سفیر کبیر بریتانیا در مورد ترکیه گفته بود:

«مردی بیمار در برابر ماست، مردی سخت بیمار... هر لحظه ممکن است که به شکل ناگهانی بمیرد.»

روسیه تزاری خود را برای مقدمات حمله به امپراطوری عثمانی و تجزیه آن آماده می‌ساخت. دولت‌های اروپایی نیز به طمع افتادند، هر یک بخشی از قلمرو آن را بین خود تقسیم کردند و چشم انتظار رسیدن به آن بودند.

یونان، رومانی، صربستان، بلغارستان، مونتنگرو و بوسنی قسمتی از امپراطوری عثمانی بودند که از آن جدا شدند و به تصرف غربی‌ها درآمدند. قبرس به چنگ انگلستان افتاد. در سال ۱۷۷۴ م روسیه شبه جزیره کریمه را از عثمانی گرفت.

مصر همین‌که دید عثمانی در اروپا رو به ضعف گذارده، چندان از امپراطوری فرمان نمی‌برد، فقط اسماً زیر نظر امپراطوری عثمانی بود.

حاکمانی نالایق، ضعیف بر مصر حکومت می‌کردند. ظلم و اسراف و خرج‌های گزاف، بیداد می‌کرد.

سرمایه‌داران خارجی، مخصوصاً بانکداران انگلیسی و فرانسوی، پول‌هایی با سودهای هنگفت به خدیوهای مصر وام می‌دادند که اغلب هم برای هزینه‌های شخصی ایشان مصرف می‌شد. بعد همین‌که پرداخت سود این وام‌ها کمی به تأخیر می‌افتاد، کشتی‌های جنگی برای جمع‌آوری این منافع به مصر می‌آمدند.

مصر از عثمانی اطاعت نداشت. کانال سوئز را باز کردند. سهمیه فرانسه و

انگلیس به جای خود ماند، سهمیه مصر را هم انگلیس خرید

کانال مهم سوئز در سال ۱۸۶۹ م با کار اجباری و ستم‌های فراوان حفر شد. حمل و نقل دریایی اروپا، آسیا، استرالیا متوجه آن شد. اهمیت مصر رو به افزایش گذاشت. برای انگلستان که علایق و منافع زیادی در هند و مشرق داشت، تسلط بر کانال و بر مصر اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد. سهام خدیو مصر از کانال سوئز به دلیل احتیاج وی به پول به قیمت ناچیزی توسط انگلستان خریداری شد؛ بقیه سهام مصر از کانال نیز در دست فرانسه ماند. عملاً مصر نقشی در کانال نداشت و راه نفوذ انگلیس در آن باز شده بود. گاهی سود به دست آمده از کانال چند برابر مبلغی می‌شد که خریده شده بود.

از سال ۱۸۷۹ م دخالت دائمی در امور داخلی مصر توسط انگلیس آغاز شد. در حدود سال ۱۸۸۲ م ناوگان جنگی انگلیس، اسکندریه را گلوله باران کرد و پس از شکست مقاومت، بر مصر مسلط شد. بار تمامی این ستم‌ها و نابسامانی‌ها را مردم بیچاره مسلمان بر دوش کشیدند.

در بخش‌های دیگر عثمانی نیز وضع بهتر از مصر نبود. فرمانروایان ترک با اختیارات وسیع حکومت می‌کردند بیش از هر چیز به فکر بقای حکومت و سلطه خود

بودند و کاری به وضع فکری، اقتصادی و اجتماعی مردم نداشتند. اختلاف‌های مذهبی، تفرقه‌ها و برخوردهای قومی و گروهی مشغله مسلمانان شده بود. سرنوشت شبه قاره هندوستان که مسلمانان زیادی در آن زندگی می‌کردند، در چنگ انگلستان و آیدای دست‌نشانده آن افتاده بود. هند منبع عمده مواد خام کارخانه‌های انگلستان و بازار مصرف کالاهای انگلیسی بود. وضع مسلمانان بیش از دیگران اسف آور بود. و بیشترین بار دشواری‌ها و مشکلات بر دوش مسلمین قرار داشت. بر اثر سیاست‌های انگلیس، مسلمانان در لاک خود فرو رفته بودند و در صحنه‌های زندگی حضور نداشتند. برای امرار معاش و ادامه حیات ناگزیر بسیاری از آنان، مزدور کمپانی هند می‌شدند. درگیری‌های خشونت‌آمیزی که میان عمال انگلیس و مسلمانان به وجود می‌آمد، تلفات زیادی از خود بجای می‌گذارد و هر روز مسلمان مظلومی از پای در می‌آمد. افغانستان با اینکه رسماً تحت سلطه استعمار نبود، اما وضع بهتری از سایر کشورهای اسلامی نداشت. در سال‌های حدود ۱۲۵۰ ه.ق سرنوشت افغان نیز کم و بیش به دست انگلستان رقم می‌خورد.

انگلیسی‌ها شجاع الملک را سپر اعتراض مردم کردند، اما در حقیقت افغان در قبضه انگلیس بود

کامران میرزا حاکم هرات، و یار محمد خان وزیر او، به خواست استعمار نوای استقلال از ایران را سردادند و یا مناطق دیگر را تهدید کردند. دولت انگلیس، پیشاور را از افغانستان جدا و به امیر سهند واگذار کرد. در سال ۱۸۳۸ م انگلیسی‌ها به اتفاق سیک‌ها و ... جمعاً به تعداد ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر به سمت افغانستان روان شدند. دوست محمدخان به زودی گرفتار آمد، کهندل‌خان به دولت ایران پناهنده شد و شجاع الملک به کمک انگلستان به تاج و تخت رسید.

شاه شجاع، فقط حائلی بود برای آنکه استعمار را از نظر مردم پوشیده دارد و گرنه سرنوشت افغان در دست انگلیس بود و حکام خودرأی و جاهل افغانستان به فکر واقعی نجات کشور نبودند. نابسامانی و جهل و تفرقه، روزگار مردم را تیره ساخته بود.

جاسوس انگلیسی می‌نویسد:

«این پادشاه، بازیچه ماست که آورده در کابل به تخت نشانده‌ایم. این عمل، بدون تردید یکی از شاهکارهای سیاسی فرمانروای کل هندوستان است که یکی از متنفّذین بومی را در ظاهر به روی تخت نشانده تا جلوی فریادهای سکنه را بگیرد، در حالی که قدرت و نفوذ حقیقی در دست عمال انگلیس است.»

البته افغان‌ها این ذلت را تحمل نکردند و علیه قشون انگلیس و دست‌نشانده‌هایش قیام کردند و بسیاری از آنان را از دم تیغ گذراندند و تفرقه‌افکنی‌ها و توطئه‌های انگلیس چاره ساز نشد، ناگزیر افغان را رها کرد.

در ایران خانواده قاجار، این سرزمین را ملک مطلق خود می‌پنداشتند و مردم را غلام زرخرید. حکومت بر ایالات، بر اساس هدایا بین افراد تقسیم می‌شد. اساساً بنیان سلسله قاجار بر ظلم استوار شده بود.

وضع کشور ایران در دوره قاجار، وضع فروش جمیع امتیازات به

خارجی‌ها بود. خارجی‌ها در نزد ایرانیان بسیار باشکوه بوده‌اند

صفحه ۳۲۶:

این دست و دل‌بازی‌ها آنچنان بی حساب و کتاب پیش می‌رفت که عصر قاجار، به عصر امتیاز دهی نام گرفته است.

جان و دل درباریان و رجال سیاسی، در پی غرب بود. کسانی که در غرب زیسته بودند یا مسافرت‌هایی به اروپا داشتند و یا توسط بنیادهای سیاسی غرب با

آنجا آشنایی پیدا کرده بودند، به گونه‌ای شیفته و دل‌باخته غرب بودند که چشم بسته همه سفارشات غربی را پذیرا می‌شدند. اینان بیشترین سهم را در هموار سازی راه نفوذ غرب در سرنوشت سیاسی کشورهای اسلامی داشتند. چنانکه در ایران هرگاه فرستادگان غربی به دربار می‌آمدند، دربار خود را در برابر آنها شیفته و نیازمند نشان می‌داد. عکس‌العمل عباس میرزا در برابر ژوبر، فرستاده ناپلئون، در خور درنگ و تأمل است: «... نمی‌دانم این قدرتی که شما را بر ما مسلط کرده چیست؟»

شاهزاده عباس میرزا با افکار تجدّدخواهانه‌ای که داشت، می‌خواست کشور ایران را به سوی تمدن و تجدّد، طبق اصول و روش‌های اروپایی سوق داده و وضع ادارات و نظام و ادارات آذربایجان را به صورت نظام و ادارات کشورهای متمدن دنیا درآورد. او فرمان داد تا مترجمین زبردست به ترجمه رسالات و کتب مختلف اروپایی که درباره نظام اروپایی و اوضاع اداری آنجا نوشته شده، مشغول گردند.

صفحه ۳۲۸:

دیپلمات انگلیسی می‌نویسد:

«دولت بریتانیا قادر است که با اندک کوششی تمام ایران را دچار شورش سازد. سلسله قاجار در جمیع نقاط مملکت فاقد جاهت ملی است که انگلستان می‌تواند به سهولت آتشی در تمام ایران برافروخته سازد، ولی محدود ساختن دامنه این آتش سوزی خارج از قدرت او خواهد بود.»

فقر و پریشانی بر مسلمین هند به واسطه مالیات‌های سنگین انگلیس، کار را به جایی رساند که کشور هند دارال‌حرب اعلام شد و وجوب هجرت از

آن مسلم

صفحه ۳۳۰:

فقر و گرسنگی بسیاری از صنعتگران بومی را آزار می‌داد. یکی از ایادی

انگليس می‌نويسد:

«در تاريخ بازرگانی، چنین تيره‌روزی و فقري بی‌نظير می‌باشد. استخوان‌های بافندگان پنبه، سراسر دشتهای هند را پوشانده و سفيد کرده است.»
در اين میان، فشار بر مسلمانان شبه قارهٔ هند بيش از اقوام ديگر بود. تعيين ماليات‌های سنگين در زمينه آريزایی اجاره‌بها، زمين‌داران مسلمان را به نابودی کشاند. ماليات‌هایی که بر موقوفات بسته شد و دشواری‌هایی که برای درآمدهای وقفی پيش آمد، موجب کاهش درآمد مساجد و إخلال در وضع آموزش و نگهداری مدارس شد. دارالحرب إعلان شدن هند، نشانگر محرومیت و وضع رنج‌آور مسلمانان بود؛ زیرا بر اين اساس اعلام شد که مسلمانان برای رهایی از ظلم و بيداد، ترک وطن بکنند. گذشته از دسيسه‌های سوء استعماری که بحران اقتصادی را شدت می‌بخشيد، قحطی‌ها و آفات طبیعی نیز بر اين بحران می‌افزود.

[شيفتگی و غرب‌زدگی سران و مردم ايران و عثمانی زمينهٔ أصالت را به کلی نابود ساخت]

صفحهٔ ۳۳۲:

۳. وضعيت فرهنگی.

غرب‌گرایی

غرب‌گرایی و غرب‌زدگی بلای دیگری بود که در آن عصر دامن‌گیر مسلمانان به ویژه ایرانیان شده بود و آنان را از هویت ملی و ارزش‌های دینی بیگانه می‌ساخت.
رابطه جهان اسلام با غرب تا قرن یازده هجری به واسطه اقتدار عالم اسلام از موضع استقلال رقابت آمیز و توأم با کینه‌ها و حسدها و برد و باخت‌های متقابل بود و ضعف و عقب‌ماندگی موضع دفاعی داشت، اما پس از اين تاريخ، که غرب از رنسانس و سرمایه‌داری برخاسته بود و امپراطوری عثمانی گرفتار دشواری‌هایی

شده بود، ورق برگشت و غرب هجوم همه جانبه و زیانبار خود را علیه شرق آغاز کرد. قدرت‌های اسلام اساساً دارای ماهیتی سیاسی و نظامی بودند و فاقد بنیه قوی فکری، فرهنگی و علمی و انسجام و یکپارچگی؛ محور قدرت اینها در سپاه نیرومند و قدرت نظامی و جنگ‌آوری بود. عصر برتری علمی را پشت سر می‌گذراندند و از افتخارهایی که اگر یک اروپایی در آموزشگاه مسلمانان پرورش می‌یافت میان ملت خود افتخار می‌کرد، محروم می‌شدند.

صفحه ۳۳۳:

غرب زمانی که برای بهره‌برداری از منابع دیگران تصمیم بر صدور سرمایه گرفت، موانع زیادی بر سر راه خود دید. از این روی، ابتداء در فکر تسلط بی‌چون و چرا افتاد، لذا برای تسلط و بسط قدرت و نفوذ، هر آنچه مایه افتخار ملت مغلوب بود مورد هجوم قرار داد، از جمله: عقاید، اخلاق، آداب و رسوم بود که باید به نحوی به تاریکخانه‌ها سپرده می‌شد.

صفحه ۳۳۴:

هر روز تحوّل در قلمرو عثمانی، ایران و دیگر بلاد اسلامی پدید می‌آمد. قضیه مصر و علی پاشا، جنگ عثمانی با روس، و جدایی سرزمین کریمه و تسلط روس بر آن، رقابت قدرت‌های خارجی بر سر تسلط و تقسیم کشورهای اسلامی، هر یک قدرت مسلمین را آسیب‌پذیر می‌کرد. حرکت‌های استقلال طلبانه به خاطر حاکمیت روح ناسیونالیستی و قومیت‌گرایی بر آنان، نه تنها گرهی را نمی‌گشود بلکه به خاطر انگیزه‌های کور، به سود بیگانگان تمام می‌شد. شورش برخی اقوام و نژادها، زمینه دخالت هرچه بیشتر غرب را فراهم می‌آورد. در سایه این شرایط، جو غرب‌زدگی در همه جای قلمرو اسلام رو به گسترش بود. روشنفکران فرنگ رفته، پلی شده بودند برای نفوذ استعمار در ممالک اسلامی. اینگونه افراد گاهی در بالاترین سطح اداری کشور نفوذ داشتند. برخی از صدر اعظم‌های سلطان محمود،

از انگلستان تغذیه می شدند. همگام با این خطر، شعارهای ناسیونالیستی نیز کمک فراوانی در تضعیف عثمانی می کرد.

[فراماسونی یکی از عوامل مؤثر در استعمار و خواب نمودن

[کشورهای اسلامی]

صفحه ۳۳۵:

فراماسونی گری

یکی از کانال‌های عمده نفوذ و استیلای استعمار بر کشورهای اسلامی، تشکیلات گسترده و جهانی فراماسونری بود که در بسیاری از تحولات سیاسی عالم اسلام و کسب امتیازهای گوناگون مؤثر بود؛ امتیاز تنباکو نیز بی نصیب از این پدیده نبود. از این روی اشاره‌ای به این بازوی سیاسی و فرهنگی غرب نیز سودمند است.

در همان زمانی که غرب روند نوینی را در پیش گرفته بود و با شتاب در جهان گسترش می یافت، پدیده دیگری به همان شتاب به عنوان رویه دیگر غرب خودنمایی می کرد. این پدیده جدید به عنوان پشتوانه تبلیغی، زمینه سازی و توجیه گری سلطه غرب، بازو به بازوی استعمار نوگام برمی داشت و در راه کمک به آرمانهای آن می کوشید.

فراماسون‌ها در شعار، تظاهر به آزادی از بندهای سیاسی و مذهبی می کردند. شعارهای به ظاهر زیبا و سودمند برای انسان‌های زیر سلطه و ستم که تشنه آزادی بودند. انجمن‌های فراماسونری نخست سراسر غرب را فراگرفت و سپس شاخه‌هایی از آن در مستعمرات و ممالک تحت نفوذ استعمار برپا شد. شعارهای فراماسونری با الهام از انقلاب کبیر فرانسه ترکیب یافته بود. طبقه‌ای که می خواستند در تولید و کار، بازرگانی و انباشتن دارایی آزاد باشند و با طبقات اشراف کلیسا و حاکم، برابر گردند.

این شعارها، طبقات گوناگونی را به خود جذب کرد. مخترعان، صاحبان حرف، بانک‌داران، کارخانه‌داران و صاحبان کمپانی‌های بزرگ، جزو کسانی بودند که از اینان طرفداری می‌کردند. این حرکت به ظاهر موجّه، پایه‌های استعمار و استکبار جهانی را محکم ساخت و با شعارهای فریبنده وسیله‌ای برای نفوذ و استیلاي غرب بر جهان سوّم و کشورهای رشد نیافته گشت.

استعمار غرب می‌کوشید که برای حفظ و گسترش سوداگری و فزون‌خواهی بورژوازی، سیاستگران و چهره‌های سرشناس کشورهای واپس‌مانده جهان از جمله کشورهای اسلامی مانند: هند اسلامی، مصر، عثمانی و ایران را در جرگه فراماسون‌ها درآورد و آنان را با شعار زیبنده «آزادی، برابری و برادری» بفریبد.

در عراق و بصره و ایران و هند و سوریه حزب فراماسونی به شدّت

فعالیت می‌نمود

استعمار در این راه کامیاب نیز بود؛ زیرا تاریخ گواهی می‌دهد که در آغاز اوج استعمار بورژوازی غرب، نخستین سفیران ایران در اروپا (مانند: عسگرخان ارومی، میرزا ابوالحسن ایلچی و میرزا صالح شیرازی) یکی پس از دیگری و به آسانی در جرگه فراماسونی‌گری انگلیس درآمدند و انگلیس را «ولایت آزادی» نامیدند؛ بی‌آنکه با صداقت بگویند که بین آزادی مورد درخواست فراماسونی‌گری با آنچه ایرانیان آن روزگار در می‌یافتند و یا بدان نیاز داشتند چه تفاوتی وجود داشته است.

لژهای فراماسونی‌گری در جهان اسلام یکی پس از دیگری پا گرفت. در میان ترکان عثمانی انجمن‌های گوناگونی در نقاط مختلف پدید آمد و اشخاص متعددی را به خود جذب کرد.

در مصر نخست از سوی سازمان مرکزی فرانسه انجمنی تشکیل شد و رو به گسترش نهاد. قطب‌های استعماری به یک نوع رقابت در تشکیل لژهای فراماسونی‌گری

پرداخته بودند. پس از سال‌های ۱۳۰۰ هـ. ق کوشش‌های فراماسونی‌گری در راستای آرمان‌های انگلیسی‌ها گسترش یافت تا جایی که شخص اول کشور مصر، خدیو توفیق، فراماسون بود.

فراماسونی‌گری در عراق نخست در شهر بندری بصره که ایادی استعمار در سر راه خود به هندوستان و... از آنجا عبور می‌کردند، پا گرفت؛ برخی از انجمن‌ها در این شهر بیش از هفتصد عضو داشت.

فراماسونی‌گری در بیروت نیز پا گرفته بود. در سوریه نیز انجمنی داشت که بسیاری از رجال و مهره‌های سیاسی عضو بودند. فلسطین، تونس، الجزایر، هند و اندونزی نیز از این موهبت استعماری بی‌نصیب نمانده بود.

در ایران نیز اطلاعات مربوط به فراماسونی‌گری، نخست توسط فارسی‌زبانان عضو لژ هندوستان به ایران راه یافت و به تدریج رد پای این لژها در ایران فراوان شد. اعضای فراماسون از منصب‌ها و مقام‌های گوناگون بودند، از درباریان گرفته تا برخی تجار، روشنفکران و...

میرزا ملک‌خان: باید مذهب از میان برود و برنامه زندگی مردم به دست خود آنها ریخته گردد

عسگرخان افشار ارومی، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، میرزا صالح شیرازی کازرونی (بنیانگذار چاپ در ایران و عهده‌دار روزنامه)، عده‌ای از سرشناسان ایرانی، شاهزادگان قاجار، نمایندگان سیاسی و... عضو این لژها بودند. میرزا ملک‌خان ناظم الدوله، خود فراموش‌خانه بنا نهاد؛ مجمع آدمیت نیز دنباله همین گرایشها را پی گرفت.

میرزا ملک‌خان ارمنی الأصل و تحصیل کرده غرب، که بیشترین هم‌او مصروف تأسیس مجمع شبه‌ماسونی شد، می‌نویسد:

«من به اروپا رفتم و در آنجا در نظامهای مذهبی اجتماعی و سیاسی غرب به مطالعه پرداختم، ماهیت فرقه‌های مختلف مسیحیت و سازمان محافل سرّی و فراماسونری را شناختم و معتقد شدم که باید عقل عملی اروپا را با عقل مذهبی آسیا تلفیق داد.»

میرزا ملکم‌خان، در پی تجدید سازمان سیاسی و اقتصادی کشور، بر طبق نمونه‌های اروپایی بود. هدف نهایی او اخذ تمدن اروپایی بی‌تصرف ایرانی بود. اصلاحاتی که بر آنها تکیه داشت، ملهم از اروپای قرن ۱۹ بود.

ملکم، گویا عقاید مثبتی نداشته است. در اساس به همه مذاهب به یک چشم می‌نگریسته، و به هر حال معتقد بوده است که: مذاهب باید توسط دین ساختگی انسانیت و فرد آدمی - همچنان که انقلاب فرانسه اعلان کرده است - لغو شود. به نظر وی دشمن‌ترین اشخاص برای نظم مملکت و تربیت ملت و آزادی آنها، طایفه علماء و اکابر فئاتیک‌اند...

فتحعلی آخوندزاده، دوست ملکم‌خان، به سبب عقایدی که اظهار کرده بود، تکفیر شد... روزی ملکم‌خان به وی اندرز داد که: برای منهدم ساختن عقاید مسلمانان (که آخوندزاده در پی آن بود) به شیوه‌های دقیق‌تری دست یازد و از حمله آشکار و بی‌ثمر خودداری کند.

بسیاری از متجددین که به اروپا رفتند کتاب‌های مستقلی درباره تمدن

غرب و لزوم پیوستن بدان، بدون توجه به ماهیت آن نگاشتند

اینگونه روشنفکران و اهل قلم و بیان برای آشنایی و گرایش ملت مسلمان به غرب خیلی کوشیدند و پل‌ها شدند بسیار عریض و محکم تا استعمار نو از آن عبور کند و در قلمرو اسلام نفوذ یابد.

میرزا ابوالحسن ایلچی شیرازی دیده‌ها و آزموده‌های اروپایی خود را با حیرت و

شگفتی به نام *حیرت‌نامه سفر* نگاشت و از دانش و پیشرفت فرنگ بسیار نوشت. سلطان الواعظین در *سفرنامه* و *سیاحتنامه* خود، از عادات و رسوم محلی و مذهبی پیروان مذاهب، شیوه حکومت و سیاست، شهرسازی، پزشکی، آزادی‌های سیاسی و مطبوعاتی و... بگونه‌ای ستایش‌آمیز، گزارش کرد.

آقا احمد کرمانشاهی که سابقه تحصیلات طولانی حوزوی نیز داشت، در کتاب: *مرآت‌الاحوال جهان نما* از تمدن و نوآوری‌های فرنگ داد سخن داد و از هر چه به انگلیس پیوند می‌خورد، ستایش کرد.

عبدالله شوشتری در کتاب *تحفة العالم* از جهان غرب و دانش آن دیار نوشت. [و] با زبانی ساده و ستایش‌آمیز فارسی زبانان را، که در معرض هجوم فرنگ بودند، با پیشرفت غرب آشنا ساخت.

این آقایان به درستی غرب را درک نکردند و به چهره استعماری آن پرداختند. از دانش و کارشناسی آنان بطور گسترده سخن گفتند، اما ماهیت آن را درست روشن نساختند. در آن مقطع حساس مردم میهن خود را راهنمایی نکردند و به مردم عقب‌مانده خود، راه چاره را نمودند.

به کمک چنین عواملی بود که رویه استعماری تمدن غرب می‌کوشید تا بر امور مادی، اندیشه، فرهنگ و شیوه‌های زندگی مردم عقب‌مانده لگام بزند. هرگاه غرب در مورد اعمال استعماری مورد سؤال قرار می‌گرفت، بی‌درنگ نمونه‌هایی از رویه سودمند و مثبت تمدن غرب مانند: دانش، صنعت، نوسازی، نظم، ماشین و دموکراسی و دیگر عناوین کلی و مبهم را به میان می‌کشید و بر جنبه‌های دیگر سرپوش می‌گذارد و تحت عنوان گسترش تمدن و یا عمران [و] آبادی فعالیت می‌کرد.

صفحه ۳۴۰:

به گفته اقبال: «در ظرف مدت پانصد سال اخیر، تفکر دینی اسلام عملاً حالت

رکود داشته است... ترس ما تنها از این است که ظاهر خیره کننده فرهنگ اروپایی از حرکت ما جلوگیری کند و از رسیدن به ماهیت واقعی آن عاجز بمانیم.»
صفحه ۳۴۱:

استعمار در قرن ۱۸ و ۱۹ با تمام قوا کوشید که هم از سوابق اختلافات مذهبی استفاده کند و به گسترش آنها دامن بزند، و هم مذهب بسازد و یا مذهب سازان را تقویت کند.

فتنه امراء خراسان، فتنه اوزبکان، فتنه سید محمد حسن الحسینی معروف به آقاخان (پیشوای فرقه اسماعیلیه) فتنه سید علی محمد باب شیرازی و... روزنه‌های مناسبی برای تضعیف اسلام و سلطه استعمار بودند.

نهضت سید احمدخان در علیکره، و جهاد و هجرت به منطقه غیر نفوذ

تحت سلطه انگلیس

صفحه ۳۴۳:

هند

مخالفت مسلمانان با انگلیس خیلی زود به درگیری مسلحانه انجامید. این مبارزه تحت لوای اسلام بود... مهمترین این نهضت‌های مخالف، عبارت بود از طریقه محمدیه به رهبری سید احمد بارلوئی....

این حرکت مذهبی، طرفدار احیای دین بود و می‌کوشید تا بدعت‌های زیان آور را از میان بردارد و همچنین تلاش می‌کرد تا جامعه فاسد فعلی را اصلاح کند و سازمان سیاسی اجتماعی به وجود آورد و کشور را از تیول غیر مسلمانان خارج سازد.

وی دانشگاهی را بنیان گذاشت به نام علیکره، که اصول برنامه‌های آن فراگیری دانشهای جدید در پرتو عقاید اسلام بود.

هدف اصلی سید احمدخان، نجات کشور از سلطه انگلیس بود. به نظر وی

بهترین روش کار آن بود که نخست منطقه‌ای را که هنوز انگلیسی‌ها به آن دست نیافته‌اند، اشغال کند و پس از استقرار حکومت اسلامی، از آنجا به آزادسازی سایر مناطق بپردازد.

او مهاجرت و جهاد را درهم آمیخت و به مردم ساکن مناطق دارالحرب (مناطق تحت نفوذ انگلیس) دستور داد تا به دارالاسلام مهاجرت کنند. این منطقه در شمال غرب، نزدیک مرز افغانستان بود.

ایران در آستانه سقوط

صفحه ۳۴۷:

در عصر مرحوم میرزای شیرازی، ایران در معرض خطرهای جدی و دهشتناک قرار گرفته بود. استعمار پیوسته به منابع اقتصادی دست می‌یازید و هر روز بیشتر در سرنوشت ایران دخالت می‌کرد. امتیاز رویتر، گشایش سرویس کشتیرانی بین المللی کارون، بانک شاهنشاهی، امتیاز تنباکو و... ایران را به طور کامل وابسته می‌ساخت.

برخی از این امتیازها اگر به آخر می‌رسید و پا می‌گرفت، برای نابودی استقلال ایران کافی بود. چنانکه کمپانی انگلیسی هند شرقی وسیله استعمار کشور پهناور هندوستان گشت، اگر امتیاز تنباکو پا می‌گرفت چه بسا ایران نیز ضمیمه و مستعمره بریتانیای کبیر می‌شد.

امتیاز رویتر از ایران، در واقع بخشش نامه‌ای بود به انگلستان که تا ابد

ایران را مستعمره و زر خرید آنها می‌ساخت

در باره قرار داد رویتر می‌نویسند:

«یک چنین امتیاز عظیم و بی‌سابقه‌ای در حقیقت یک بخشش‌نامه از طرف

دولت ایران است و باید اعتراف کرد که اگر بریتانیا می‌توانست این بازی را به آخر برساند، هم شاه ایران مات می‌شد و هم تزار روس در جای خود میخکوب می‌گردید. موضوع این قرارداد عبارت بود از: امتیاز ساختن راه آهن رشت به خلیج فارس، حق استخراج تمام معادن به استثنای طلا و نقره، احجار کریمه، بهره‌وری تمام جنگل‌ها، آبهای زیرزمینی، تأسیسات گاز، آسیاب‌ها، سنگفرش کوجه‌ها، تزئین پایتخت، کشیدن راه‌های اصلی و فرعی، بهره‌برداری از گمرکات، پست تلگراف‌خانه‌ها، کارخانجات، بانک‌ها و مؤسسات انتفاعی به مدت ۷۰ سال.»

این قرار داد در یک مصالحه سیاسی که بین انگلستان و روسیه به عمل آمد، از طرف انگلستان لغو شد.

انگلیس در پذیرائی مجلل از ناصرالدین شاه او را گول زد و امتیاز تنباکو را در همان سفر از وی گرفت

شاه که در آن هنگام در فرنگ بسر می‌برد، وقتی از قضیه مطلع شد، اعتراضاً در میهمانی شرکت نکرد. شاه از انگلیس فاصله گرفت و به دامن روس پناه برد. قوای قزاق را تشکیل داد و فرماندهان ارتش را از افسران روسی برگزید.

انگلیس در برابر حرکت شاه واکنش نشان داد. دربار به وحشت افتاد و برای جلب رضایت آن، هدایایی تقدیم دولتمردان انگلیس شد. یخ‌های کدورت آب شد و شاه مورد مهر قرار گرفت.

روی آوری شاه به انگلیس، روس را ناراحت کرد. تا آنجا که وقتی شاه قصد مسافرت به فرنگ داشت، به وی ویزای عبور از روسیه را نمی‌داد. شاه برای حفظ تعادل و جلوگیری از خشم روس و اخذ ویزای عبور، به روس امتیاز داد.

بالأخره در سال ۱۳۰۶ سفر انجام گرفت. دولت انگلیس از شاه و اطرافیان به گرمی استقبال کرد، هدیه‌هایی به شاه و اطرافیان او داد، با دختران زیباروی در دل‌ها

نفوذ پیدا کرد، تنور گرم شد، در این گرما نان مقصود را چسباند. قرار تنباکو را مطرح کرد، از مزایای قرار داد سخن‌ها گفت، بالأخره امتیاز را گرفت!

تحقیر و فلاکت و ذلت ایران در حسّاس‌ترین لحظات، به دست شاه بی‌خبر یا باخبر اما وطن‌فروش، امضاء شد. غریبان سرمست از این قرار داد گروه گروه وارد ایران، در حقیقت ملک خودشان، شدند. به همه کس و به همه چیز به چشم تحقیر می‌نگریستند. ایرانیان را، از شاه تا رعیت، رعیت خود می‌پنداشتند.

تالبوت با هزاران زن و مرد فرنگی، به عنوان کارمند وارد ایران شد. ایران، فرنگی بازار درست و حسابی شده بود. فرنگی‌ها با تبختر و از روی اهمال‌کاری دولت، ایرانیان را به چشم حقارت می‌نگریستند. در هر کجا ایرانی بود که بچه فرنگی را نگاه می‌داشت، و چه بسا فرزند خودش از دنبال او می‌دوید و پرستاری نداشت. رفتار عمومی فرنگی‌ها به گونه‌ای بود که گویا ایران را فتح کرده‌اند. به هر جای، سوار مسلح فرستادند تا مجری اوامر آنها باشند.

به واسطه عمل به قرارداد، قوای انگلیس وارد ایران شدند

کمپانی انگلیسی با همکاری حکام بلاد، در کمال قدرت و آزادی عمل می‌کرد و با ایرانی بسیار سخت می‌گرفت. همانگونه که در هندوستان مردم را برده و ممنوعین خود می‌دانستند، در ایران نیز چنین رفتاری داشتند. هر فرنگی با نهایت قدرت بنای زورگویی با مسلمانان را گذاشته بود. موج فسادى که از فرنگ سرچشمه گرفته بود، می‌رفت که تمام ایران را در کام خود فرو برد. حضور فرنگیان بر بسیاری از امور اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی، دینی و سیاسی ایران تأثیر می‌گذاشت. تعصب ملی و دینی رنگ می‌باخت. آنچه به فرنگ نسبت داشت، دلپسند می‌شد. رسم و رسوم فرنگی رواج می‌یافت و در سایه این موج جدید، بسیاری از منکرات قباحت خود را از دست داده و رایج می‌شد. دانش‌های دینی و

معارف اسلامی، ادبیات و فرهنگ ملی با دید حقارت نگریسته می‌شد.

روحانیت شیعه، پشتیبان ملت و استقلال

صفحه ۳۵۰:

در این عصر که استعمار هزار چهره به ایران راه یافته بود و حرکات او مرموزانه و خطرناک می‌نمود، علماء و روحانیت بسان دیده‌بانی بیدار و هوشیار، پیش از پیش به مسائل سیاسی و بین‌المللی توجه می‌کردند. البته علماء در ابراز مخالفت با دشمنان اسلام و کشور و دفاع از استقلال، سابقه دیرینه‌ای دارند. بارهای بار در تاریخ ایران و دیگر کشورها، جلودار بوده‌اند و دست ردّ بر سینه متجاوزین زده‌اند ولی در قضیه تنباکو واکنش سریع و حساب شده انجام گرفت. علماء با دیدی پخته و آگاهی‌های همه‌جانبه وارد میدان شدند. دشمن را و ترفندهای او را دقیق شناخته بودند. فهمیده بودند که این دشمن، گرگی است در لباس میش. کار و مشی او با دیگر دشمنان، مثل مغول و... فرق آشکار داشت. این استعمار بود و با هزار نیرنگ، گوساله سامری بود؛ دور کردن مردم از او و بازگو کردن خطر او برای مردم کاری بود به شدت مشکل که علماء از این آزمون سربلند در آمدند. این در حالی بود که روشنفکران یا متوجه عمق فاجعه نبودند و در این باره درک درستی نداشتند، و یا دستی در کاسه بیگانه داشتند.

یک نفر نجف رفته زیر یک قرارداد را امضاء نکرده است؛ همه، دکترها و

مهندسين فرنگ رفته بوده‌اند

من^۱ به عنوان کسی که رشته کارش تاریخ و مسائل اجتماعی است ادعا می‌کنم که: در تمام این دو قرن گذشته که قرارداد بازی‌ها با غرب استعمار شروع

۱- علی شریعتی (محقق)

شد، در زیر هیچ قرارداد استعماری امضای یک آخوند نجف‌رفته نیست! در حالی که در زیر همه این قراردادهای استعماری، امضای آقای دکتر و آقای مهندس فرنگ‌رفته هست؛ این یک طرف قضیه. از طرف دیگر، پیشاپیش هر نهضت مترقی ضد استعماری در این کشورها، همواره و بدون استثناء قیافه یک یا چند عالم راستین اسلامی، بخصوص شیعی وجود دارد.»

صفحة ۳۶۳:

۴. صاحب جواهر

تربیت کننده علماء و رئیس فقهاء است. مرحوم نوری از قول یکی از اساتیدش می‌نویسد:

«لو أراد مُورِّخُ زمانه أن يثبت الحوادث العجيبة في أيامه لم يجد حادثَةً أعجب من تصنيف هذا الكتاب (الجواهر) في عصره.»^۱

صفحة ۳۶۴:

۵. شیخ مرتضی أنصاری

بعد از این مرحله به دزفول آمد و در جستجوی عالمی که وی را اشباع کند به شهرهای مختلف از جمله بروجرد، اصفهان و کاشان مسافرت کرد. در کاشان برای بهره‌برداری از محضر ملا احمد نراقی چهار سال ماندگار شد. به مشهد سفر کرد و از آنجا به تهران و دزفول و در نهایت به نجف بازگشت.

[علت ملقب شدن میرزا به حجة الاسلام و برخی از اعلام علمای دیگر به

ألقاب دیگر]

صفحة ۳۶۷:

به مرحوم کلینی «ثقة الإسلام» می‌گفته‌اند به این خاطر که وی در حفظ و

۱- خاتمة المستدرک، ج ۲، ص ۱۱۵.

نگهداری آثار اهل بیت و احادیث، متبحر بوده است. به میرزا حسین نوری، شیخ عباس قمی «محدث»، و به مرحوم صدوق «رئیس المحدثین» می‌گفته‌اند. به مرحوم سید محمد مهدی طباطبائی به خاطر گستردگی علم و دانش لقب «بحرالعلوم» داده بودند. مرحوم حسن بن یوسف حلّی از جهت جامعیت در کمالات مختلف و دانش فقهی و کلامی بسیار به «علامه» اشتهار داشته است. مرحوم طبرسی، صاحب مجمع‌البیان، به «امین الإسلام»، مرحوم اردبیلی به «مقدس»، مرحوم شفتی به «حجة الاسلام»، شیخ طوسی به «شیخ الطائفة»، صاحب کفایه به «آخوند»، و ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن محمد صاحب شرایع، به لحاظ تحقیقات عمیق و تیزبینی در مسائل به «محقق» شهرت یافت.

مرحوم میرزای شیرازی نیز بخاطر دانش، بینش، تقوا، تلاشهای سیاسی و... القاب و اوصافی را، عالمان و فرزندگان آشنای به مراتب علمی و تقوایی ایشان، ضمیمه نام شریف آن بزرگوار کرده‌اند که هر یک حکایت‌گر بُعدی از ابعاد شخصیت آن مرحوم است.

۱. حجة الإسلام

قبل از میرزا، مرحوم سید محمد باقر شفتی بیدآبادی از مراجع بزرگ اصفهان، مرحوم ملاّ أسدالله بروجردی متوفای ۱۲۷۰ هـ. ق، ملاّ محمد نراقی، مولی محمد تقی ممقانی و... ملقب به این لقب بوده‌اند.

صفحة ۳۷۳:

مقاله را با ذکر جملاتی از قصیده میرزا حبیب الله خراسانی که درباره علی علیه السلام سروده و ابیاتی از آن را به میرزای شیرازی اختصاص داده است، به پایان می‌بریم:

الحق این تهنیت دلکش و این نظم بدیع

درخور بزمگه حضرت محی السنن است

مهبط نور هدی، بحر کرم، کوه وقار
 صدف معرفت و صدق، که نامش حسن است
 دوحه گلشن دین سرو گلستان وجود
 آن که بر خلق، ز حق منتخب و منتجب است
 نه منم قابل مدح و نه تویی مایل مدح
 چه کنم، قافیه امروز به نام حسن است
 هر زمان نام تو در قافیه تکرار کنم
 زان که نامت به مثل چاشنی شعر من است

گانندی بواسطه «مبارزه منفی» ساتیاگراها یعنی نیروی حقیقت و محبت هند
 را مستقل کرد

صفحه ۳۷۵:

مبارزه منفی

بخاطر اهمیت این نوع مبارزه و کاربرد وسیع آن، در برخی از مکاتب به عنوان روش اصلی مبارزه و مقاومت انتخاب شده است. در مسیحیت، بودیسم، هندو و جائیتی این روش را جزء اصول مذهبی خود به شمار آورده‌اند. در مسیحیت، با این شعار: «هر که بر گونه راست تو طپانچه زند، گونه چپ را نیز به سوی او بگردان» پیروان خود را به عدم خشونت فرامی خواند.

گانندی پیرو فرقه جائیتی و رهبر استقلال هند، ترویج کننده و پایبند به این روش بود. وی در مبارزه با بریتانیا و سازندگی اقتصادی و سیاسی هند از آن سود جست. توصیه وی به پیروان خود این بود که در عدم همکاری با دولت از روشهای مسالمت آمیز استفاده کنند. از باب نمونه: توصیه کرده بود فرزندان خود را به مدارس

دولتی نفرستند، به دادگاه‌های دولتی مراجعه نکنند، در ارتش داخل نشوند، هرگاه دولت دستوری داد با آن مخالفت کنند، و ضمناً عکس‌العمل‌های ناگوار حکومت همچون: بازداشت‌ها، برخوردهای وحشیانه و ... را با بردباری و ملایمت تحمل کنند.

گانندی این روش را در ابتداء در مورد خویش به اجراء درآورد و مانند همه مرتاضان به منظور خودسازی و سرکوب کردن تمایلات طبیعی، این کار را شروع کرد. این فلسفه معلول حادثه‌ای بود که برایش در افریقای جنوبی رخ داده بود. وی می‌گوید:

«در زندان روزی از پزشک زندان خواهش کردم به ما کمی «کاری» (چاشنی غذا) بدهند و اجازه دهند در هنگام طبخ غذا به آن نمک بیفزاییم؛ وی در جواب گفت: ... اینجا به مهمانی تشریف نیاورده‌اند تا حظّ مذاقی ببرند.»

گانندی این سخن را به گوش گرفت و بعدها با خود اندیشید که آدمی چرا باید نفس را فرمان برد و چرا در روزگار راحت، ناکامی را به خود نیاموزاند؟! از آن پس با تحریم لذائذ زندگی و روزه‌های پی‌درپی، به ورزش روحی پرداخت. این فکر اندک اندک به صورت فلسفه‌ای نمودار شد و او جنبش خویش را «ساتیاگراها» نامید؛ یعنی نیرویی که از حقیقت و محبت سرچشمه می‌گیرد و به زور و قدرت آلوده نیست. بعدها اروپائیان نام «مقاومت منفی» بر آن نهادند.

حال باید دید که دیدگاه اسلام نسبت به آن چیست و تا چه اندازه‌ای آن را تأیید می‌کند؟

در اسلام «مبارزه منفی» در قرآن و سنت برای پیشبرد مقصد وارد شده است

با مراجعه به متون اسلامی و سیره بزرگان دین درمی‌یابیم که این روش نه بطور مطلق، بلکه به عنوان مراحل از مبارزه با گناه و منکر و جهاد، پذیرفته شده است.

در قرآن کریم إعراض از گناهکاران و عدم شرکت در مجالس آنان، وسیله‌ای برای مبارزه با گناه یاد شده است:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ تَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى تَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾^۱.

... امیرالمؤمنین علیه السلام نیز این تباعد و مبارزه منفی را اولین مرحله مبارزه توصیف کرده است: «أدنى الإنكار أن تلقى أهل المعاصى بوجه مكفهر»^۲.
... ﴿وَالَّتِي تُخَافُونَ نُشُوزَهُمْ فَعِظُوهُمْ وَأَهْجُرُوهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ﴾^۳.

موارد عدیده در قرآن کریم که از روش مقاومت منفی استفاده شده است

... پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای تنبیه آنان دستور داد: لا تُكَلِّمَنَّ أَحَدًا مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ... و اعْتَزَلِ الْمُسْلِمُونَ كَلَامَ أَوْلِيكَ الثَّلَاثَةِ^۴.
و چنان وضعیتی برای ایشان پیش آمد که به تعبیر قرآن: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ﴾^۵.

پیامبر به ندا دهنده فرمود إعلام کند: « لا يُخْرَجُ مَعَنَا إِلَّا مَنْ شَهِدَ الْقِتَالَ

بِالْأَمْسِ»^۶.

۱- سوره الأنعام (۶) صدر آیه ۶۸.

۲- تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۱۷۷.

۳- سوره النساء (۴) قسمتی از آیه ۳۴.

۴- السیرة النبویة، ج ۲، ص ۵۳۱.

۵- سوره التوبة (۹) صدر آیه ۱۱۸.

۶- الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۴۹.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ اَوْلِيَاءَ﴾^۱
 «مَنْ تَحَاكَمَ اِلَيْهِمْ، فِي حَقٍّ اَوْ بَاطِلٍ، فَاِنَّا تَحَاكَمَ اِلَى الطَّاغُوتِ.»^۲

فتوای میرزا، مبارزه منفی

صفحة ۳۷۹:

فتوا، به سرعت گسترش یافت، بگونه‌ای که در اندک زمانی قلیان‌ها و وسایل و ابزار استعمال دخانیات جمع شد. این حرکت و مبارزه منفی، چنان به شکوه بود که یهود و نصاری به اقیانوس بی کرانه ملت ایران پیوستند و ترک دخانیات کردند. شاه درباره حرکت مردم چنین می‌گوید:

«مردم هم اطاعت کرده و نمی‌کشند؛ این خود یک شورش و نافرمانی ساکت و پنهان است.»

مظاهری از مقاومت منفی در میان مردم مشاهد مشرفه و سایر شهرها و

درباریان در قضیه امتیاز رژی

مشاهد مشرفه، یکی از پایگاه‌های بزرگ تحصن و مبارزه منفی به شمار می‌رفت.

در مشهد مردم به رهبری علمای مذهبی، اعتراض خود را با بستن دکان‌ها و اجتماع در صحن و حرم آشکار می‌کنند. دخالت نیروهای دولتی در عزم و اراده مردم تأثیر نمی‌گذارد؛ و این آشوب ترسی بزرگ در دل خارجیان و نماینده رژی می‌آفریند.

۱- سوره الممتحنة (۶۰) صدر آیه ۱.

۲- مستند الشیعة، المحقق النراقی، ج ۱۷، ص ۴۲.

هرچند این نافرمانی آرام و شورش پنهانی مردم، بر اثر سرسختی دولتیان، به خشونت می‌گراید، و مردم مغازه‌ها را می‌بندند، شیشه‌های منزل نایب السلطنه را با سنگ و کلوخ می‌شکنند، زنان منبری ثناگوی دربار را از منبر پائین می‌آورند، و به گزارش اعتماد السلطنه:

«اهل شهر به دور آرک جمع آمدند، آرک را گرفته‌اند، تمام دکاکین شهر را بستند، مردم شوریده‌اند.»

یا در اعلامیه‌ها، دولت به قیام مسلحانه تهدید می‌شود:

«ما هم به فکر کار افتاده، چنانچه شاید و باید برای خودمان، به فضل خداوند، تهیه لوازمات جنگ و استعداد مقابله با توپ و تفنگ تو را دیده، حتی اینکه مخصوصاً از قبیل تفنگ‌های مارتینی (که تمام دلگرمی و خاطر جمعی تو با آنهاست) چقدر حاضر و آماده داریم.»

به گفته ناظم الإسلام: مردم، راستی به خیال جهاد افتادند، در صدد کارسازی تهیه و تدارک و فراهم کردن اسلحه برآمدند. حتی روستائیان نیز خود را برای نبرد احتمالی آماده می‌کردند و می‌گفتند: ما چون شنیدیم جهاد است مبلغی اسلحه خریده‌ایم و آمده‌ایم ببینیم آقا چه می‌گویند.

میرزا با نفوذ معنوی و شیوه حکیمانه خود، دل‌های ارتشیان را تسخیر کرد و آنان را به عدم همکاری با فرماندهان خود فراخواند، و در یک کلمه، خانه دشمن را از درون تسخیر کرد، تا آنجا که کلفت‌ها و خدمه اندرون شاه نیز دست به قلیان نمی‌زدند، سربازان و ارتش نیز مطیع مجدد بودند.

شاه تلغرافی به امیر نظام (حسنعلی خان گروسی، وزیر ولیعهد) فرمودند که: مقداری کافی اسلحه و قورخانه‌داری، به سربازهای تبریز فشنگ بده و در میان شورشیان شلیک نما! جواب امیر نظام این شد که: به دست چندین هزار یاغی که مسلح هستند، دادن اسلحه و مهمات حرب را جایز نمی‌دانم؛ یعنی سرباز

و نوکر هم داخل شورشیان می‌باشند. و به گفته خلیفه ارمنه تبریز در گفتگو با نماینده انگلیس: سربازان محلی، کوچکترین عملی مخالف دستورات مراجع مذهبی خود نخواهند کرد و نخستین کسانی خواهند بود که دست به غارت دراز کنند.

و عینیت این ماجرا در تهران چنان بود که سربازان ترک تبریزی را حکم شلیک دادند، اطاعت نمودند و گفتند: به علماء و سادات و مسلمانان چطور گلوله بیندازیم!؟

صفحه ۳۸۲:

حرکت گاندی که بدان اشارت شد حرکت تک بعدی بود، در مبارزه با استکبار باید از روش های گوناگون بهره گرفت. از این روی، بسیاری از مبارزان استقلال طلب هند بر اندیشه های گاندی و پافشاری وی بر اصل «عدم خشونت» خرده گرفته اند؛ این مشی را در شرایط جدید جهانی (پیدایش ارتش های قوی و تجاوزگر، طبقات منفعت طلب و حریص، استعمارگران قوی پنجه و بی عاطفه) آب در هاون کوفتن می دانند و غیر منطبق با مشی سلطه طلب طبقات ممتاز.

[خرده گیری جواهر لعل نهرو بر مبارزه منفی گاندی]

جواهر لعل نهرو، در برابر این اندیشه و مشی می نویسد:

«در واقع کسی که تصور کند فقط از راه معتقد ساختن یک طبقه یا یک دولت متجاوز، یا از راه استدلال منطقی و درخواست عدالت از دولت و طبقه مسلط و حاکم، می توان به عدالت رسید، خود را فریب می دهد و اغفال می کند. تصور باطلی است که خیال کنیم مثلاً یک قدرت مسلط استعماری به میل خود از تسلط بر کشوری صرف نظر کند یا طبقه متمتع و ممتاز بدون فشار، که همان نیروی اجبار باشد، از امتیازات خود دست بردارند.»

در بعضی از مواضع، گاندی نیز مجبور شد از مقاومت منفی تجاوز کند و امر به جنگ نماید

البته نهرو، روش عدم خشونت را به کلی مردود نمی‌داند، بلکه منصفانه با آن برخورد می‌کند و معتقد است: روش مقاومت مسالمت‌آمیز و بدون خشونت و تاکتیک عدم خشونت در مبارزه، چه برای هند چه برای سراسر جهان ارزش فراوان دارد؛ و گاندی جی، با متوجه ساختن افکار جدید زمان ما به این روش جالب توجه و ملاحظه، خدمت بسیار و پر اهمیتی به جامعه بشری انجام داده است.

در هر حال با روش گاندی و مشی وی در مبارزات ضد استعماری وی، مبارزان استقلال طلب به مخالفت برخاستند. از جمله کنگره هند با ریاست مولانا ابوالکلام آزاد، با این مشی مخالف بود. گاندی جی، در کوران مبارزه به خاطر حس شدید ناسیونالیستی تغییر موضع داد.

نهرو می‌نویسد:

«تمایلات ناسیونالیستی گاندی جی و میل شدید او برای کسب آزادی هند، او را وادار ساخت که با شرکت کنگره در جنگ به شرط آنکه هند بتواند به صورت کشوری آزاد عمل کند، موافقت داشته باشد.»

سپس آن را چنین تفسیر می‌کند:

«در مورد گاندی جی این تغییر نظر، فوق العاده و حیرت‌انگیز می‌نمود؛ و مسلماً با مقادیر زیادی رنج روحی و فکری همراه بود. در این مورد جنبه عملی شخصیت سیاسی او بر جنبه پیامبری سازش ناپذیرش برتری یافت.»

روشن شد که اسلام در کشاکش میان اصل عدم خشونت و نبرد در مبارزه، هیچ‌کدام را نفی نکرده است و از هر یک در مرحله‌ای از حرکت خویش سود جسته است، و انتخاب این دو روش محصول آزمایش دقیق روان انسان‌هاست که محتاج

درمان‌های گوناگون و متناسب است. تعیین هر یک محتاج دیدی نافذ و بصیرتی عمیق است.

بعضی از نکات جالب و قابل یادداشت

صفحه ۴۱۱:

زندگی طوفانیِ خاطرات سید حسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار نشر محمدعلی علمی، چاپخانه مهارت، چاپ اول.

در واقعه تحریم تنباکو به وسیله میرزای شیرازی، سید عبدالله بالای منبر قلیان می‌کشد/۳۲۲.

صفحه ۴۱۷:

ازدواج سید ابراهیم تهرانی با ربیبه میرزای شیرازی/۱۹.

صفحه ۴۲۰:

سید علی سیستانی، از شاگردان میرزای شیرازی/۱۴۳۴.

صفحه ۴۲۳:

سید زین العابدین تهرانی، از شاگردان میرزای شیرازی/۷۹۷.

صفحه ۴۲۷:

مهرتابان یادنامه علامه طباطبائی، تألیف علامه سید محمد حسین تهرانی، نشر انتشارات باقر العلوم.

مرحوم قاضی شاگرد میرزا و کمالات وی/۱۸.^۱

راجع به تقوا و فضیلت شاگردان شیخ مرتضی انصاری قدس سره

صدیق ارجمند آقای آیه الله حاج سید موسی زنجانی شبیری فرمودند:

۱- جنگ ۲۵، ص ۳۴۷ الی ۴۲۶.

من در مقدمه کتاب *تحریر العقلاء* خوانده‌ام که پس از رحلت مرحوم شیخ انصاری (فدّه) زنده‌ترین شاگردان او که هر یک کوهی از علم و فضل و تقوا بوده‌اند برای تعیین مرجعیّت از میان خود اجتماعی نمودند. همه مدعوین که بالغ بر هفده نفر بودند اجتماع کردند، فقط آقا سید حسین کوه کمری شرکت نکرد به علت آنکه او را دعوت ننموده بودند؛ و با آنکه از نقطه نظر علمیّت شاید اعلم از همه بود لکن به مقتضای حدّتی که در او مشاهده می‌شد او را لایق منصب زعامت ندانستند.

هفده نفر از حضار (که من جمله آقا میرزا حبیب الله رشتی و حاج میرزا محمد حسن شیرازی و حاج میرزا حسین و حاج میرزا خلیل طهرانی و آقا شیخ عبدالحسین طهرانی ذوالریاستین و غیرهم بودند) بالاتفاق از میان خود آقا حسن طهرانی معروف به نجم‌آبادی را به علت اعلمیّت و اورعیّت تعیین نمودند. و از جمله مرحوم میرزای شیرازی هم او را معین نمود.

آقا حسن نجم‌آبادی طهرانی قبول نکرد و گفت: من شخصی هستم که قاطعیّت و حسن سیاست و اداره امور و تدبّر و تکفّل امور عامّه را مانند حاج میرزا حسن شیرازی ندارم و او از جهت قوه تفکیریّه و عقلائیّه بر من مقدّم است، لذا من قبول نمی‌کنم و او را معین می‌کنم.

بقیه از حضار قبول کردند و بنابر زعامت و مرجعیّت میرزای شیرازی گذاردند. حاج میرزا محمد حسن شیرازی از سنگینی این بار و مسئولیّت خطیر آن به گریه افتاد. آقا حسن نجم‌آبادی گفت: شما قبول کنید من هم از کنار و در حاشیه آنچه در وسعم باشد به شما کمک خواهم نمود. لذا در همان مجلس میرزای شیرازی به مرجعیّت شیعیان منصوب گردید.

آیه الله شیبیری فرمودند: مرحوم آقا حسن نجم‌آبادی مرد متعبّد و مراقبی بوده است و نقل است که چون در نجف اشرف رحلت نمود و جنازه او را به وادی السّلام حمل نمودند تمام وادی مملوّ از نور شد.

آقای شبیری فرمودند: مطالب فوق ملتقطاتی از تحریر العقلاء و مطالبی است که افواهاً از بزرگان شنیده شده است.

راجع به فضیلت شاگردان مرحوم مجدد شیرازی

و ایضاً ایشان نقل کردند از مرحوم والدشان آیه الله آقای حاج سید احمد زنجانی و ایشان از مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد علی کرمانی و ایشان از مرحوم آیه الله آقای حاج سید عباس آیه الله زاده (فرزند مرحوم آقا سید محمد فشارکی اصفهانی) که:

پس از رحلت آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی که در سنه ۱۳۱۲ واقع شد و من در آن هنگام دوازده سال داشتم، پدرم مرا طلب کرد و پس از ابلاغ سلام به محضر آیه الله شیرازی^۱ گفت: به ایشان از قول من بگو: خانواده من می خواهند تقلید کنند و من نمی دانم که شما اعلم هستید تا آنها را به شما حواله دهم یا خودم اعلم هستم؟

چون مفروض بود که غیر از این دو نفر کسی دیگر اعلم نیست. من خدمت آن مرحوم رسیدم و پیغام پدر را رسانیدم. آیه الله آقا میرزا محمد تقی شیرازی (ره) در جواب گفتند: من نمی دانم که من اعلم هستم یا ایشان.

چون این پاسخ را برای پدر آوردم فرمودند: برو بگو: میزان اعلمیت در نزد شما چیست؟ اگر دقت نظر است، شما اعلم هستید و اگر فهم متعارف عرفی است، من اعلم هستم.

چون این پیغام پدر را رسانیدم مرحوم آقا میرزا محمد تقی فرمودند: من نیز نمی دانم میزان اعلمیت کدام یک از این دو میزان است.

۱- مراد آیه الله آقا میرزا محمد تقی شیرازی فرزند آقا میرزا محمد حسن شیرازی می باشد. (محقق)

وقتی که این جواب را آوردم مرحوم پدر فرمودند: من یقین دارم که سابقاً آقای شیرازی از من اعلم بود ولیکن به واسطه کثرت مباحثات و دروس که فعلاً دارم در شک آمده‌ام که حال نیز ایشان اعلم هستند یا من. و روی قائده استصحاب باید ایشان اعلم باشند. در این حال مرحوم پدرم تمام عیالات و خانواده خود را در امر تقلید ارجاع به مرحوم آقا میرزا محمد تقی دادند.

(آقا سید عباس فرزند اکبر و ارشد آیه الله فشارکی بود و در سنه ۱۳۰۰ متولد و در سنه ۱۴۰۰ در ماه محرم در طهران رحلت می‌کنند، ولی مرحوم سید محمد فشارکی در ۵۷ سالگی ارتحال می‌نمایند. رحمة الله علیهم.)^۱

احوال مرحوم آیه الله میرزا محمد تقی شیرازی و

مرحوم مدرس

[شدت ورع و تقوای روحی]

بعد از رحلت آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در نجف اشرف، ریاست مطلقه علمیه انحصار پیدا کرد در مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی - اعلی الله مقامهما - و بسیاری از اهل علم و خبره مایل بودند آقای میرزا محمد تقی به نجف اشرف مشرف شده و در آنجا اقامت نمایند و طبعاً در این صورت ریاست از انحصار مرحوم سید خارج می‌شد و برای بسیاری از طلاب و فضلاء مفید بود.

آقا میرزا محمد تقی در آن هنگام در کربلا بودند و تدریس خود را در آنجا می‌نمودند و رسیدگی به امور مردم و بحث با طلاب و رسیدگی به فتاوی صادره برای مقلدین خود از کربلا صورت می‌گرفت. لذا افراد بسیاری از علماء و فضلاء

۱- جنگ ۷، ص ۲۷۱ الی ۲۷۳.

نجف اشرف از مرحوم آقا میرزا محمد تقی خواستند تا به نجف مهاجرت نموده و در آنجا توطن کنند، و این دعوت‌ها و تقاضاها مدتی دراز به طول انجامید تا بالأخره مرحوم میرزا یک سفر برای زیارت به نجف اشرف مشرف و قصد عشره نمودند. علماء نجف اشرف مقدم ایشان را بسیار گرامی داشتند و از قصد عشره‌ای که نموده بودند همگی خوشحال و این را به فال نیک گرفته و به خود نوید می‌دادند که ایشان را در نجف نگه خواهند داشت.

علمائی که در صحن مطهر نماز می‌خواندند همگی نماز را تعطیل و برای اقتدای به ایشان آماده شدند. آقا شیخ مشکور و آقای آقا شیخ علی کاشف‌الغطاء و غیرهما که در صحن نماز می‌خواندند نمازها را تعطیل نمودند و سایر علماء نیز نمازها را تعطیل کردند، و در شب اول سجاده نماز آقا میرزا محمد تقی را در صحن در نزد درِ قبله (که متصل به مقبره مرحوم شیخ انصاری است و در اولین نقطه ابتدای صحن از طرف قبله است) انداختند و مرحوم آقا میرزا محمد تقی نماز را بجای آوردند.

تمام علماء نجف به ایشان اقتدا نمودند و جمعیت مصلین در صحن مطهر موج می‌زد و جمعیت از دالان بالای سر امیرالمؤمنین علیه السلام تجاوز نموده و از دو طرف صحن به طرف پشت سر رفت و گازانبری جماعت مرحوم آیه الله یزدی را احاطه کرد؛ چون مرحوم آیه الله یزدی نماز را تعطیل نمودند و نماز ایشان در آن شب صورت خوشی نداشت.

فردا شب نیز که تمام علماء و فضلاء و طلاب و اصناف و کسبه در صحن حاضر شده و سجاده نماز آقا میرزا محمد تقی را انداختند و مانند شب گذشته صحن مملو از جمعیت شد، هرچه صبر کردند آقا میرزا محمد تقی برای نماز نیامدند و بالأخره خبر آمد که آقا میرزا محمد تقی به کربلا مراجعت کرده‌اند. مردم همه متعجب و متحیر به خانه‌های خود برگشتند و معلوم شد که در همان روز

آیه الله آقا سید محمد کاظم یزدی به ایشان پیغام فرستاده‌اند که: شما شقّ عصای مسلمانان را ننمائید!

مرحوم شیرازی به کربلا رفته و به کارهای خود در آنجا ادامه می‌دادند و مرحوم آقا سید محمد کاظم نان فضلاء و طلابی را که در آمدن مرحوم شیرازی به کربلا کوشش داشتند و تهیه مقدمات را فراهم می‌کردند قطع نمود.

یکی از فضلاء نجف که نان شب بریده شده بود به کربلا آمد و از مرحوم میرزا تقاضا کرد که نامه‌ای به مرحوم سید بنویسند که نان ایشان را دوباره بدهند. مرحوم میرزا نامه‌ای به خطّ خود بسیار خوب و محترمانه به مرحوم سید نوشتند و از ایشان خواستند که نان او را قطع نکنند. آن شخص خود نامه را برای مرحوم سید آورد، و چون سید نامه را خواند جمله زنده‌ای درباره میرزا گفت، و کاغذ را به دور انداخت و اعتنائی ننمود.

آن شخص به کربلا آمد و در نزدیک نهر حسینی که مرحوم میرزا مشغول لعن و سلام زیارت عاشورا بودند، درباره سید جمله زنده‌ای گفت و عرض کرد که سید چنین و چنان کرد. (مرحوم میرزا دأب و رویه‌شان این بود که صبحها بعد از اذان صبح که در حرم مطهر نماز صبح را به جای می‌آوردند، زیارت عاشورا را می‌خواندند و بعد از آن عبای خود را در زیر بغل گذارده به طرف نهر حسینی با اشتغال به لعن و سلام می‌رفتند و در آنجا رو به گنبد مطهر می‌نشستند و بقیه از لعن و سلام را به جای می‌آوردند.) تا آن شخص این جمله را ادا کرد مرحوم میرزا روی خود را از گنبد مطهر که در طرف آن شخص بود برگردانیده و رو به کناری نموده و مشغول بقیه لعن و سلام خود شدند.

آن شخص بسیار خجل شد و در برابر افرادی که در خدمت میرزا بودند شرمنده شد و بر خود ترسید که شاید این اعراض میرزا منتشر شود و مردم از او اعراض کنند. لذا صبر کرد تا مرحوم میرزا کارشان تمام شد و عرض کرد: آخر مگر

من چه گفتم که اینطور اعراض نمودید؟!
 مرحوم میرزا فرمود: چه می خواستی نگوئی؟! چه چیز نگفتی؟! چه چیز از این
 بالاتر که درباره حجّت اسلام و حاکم شرع چنین نسبتی دادی؟!
 و مرحوم میرزا این جملات را نه از روی تصنع بلکه از روی صفای باطن و
 واقع بینی خود ادا می نمود.^۱

راجع به احوال مرحوم سید حسن مدرس

در صبح روز جمعه ۱۶ رجب ۱۴۰۵ آقای دکتر سید عبدالباقی مدرس^۲
 خودش از رادیو ایران گفت که:

مرحوم مدرس در آن چند سالی که به خارج سفر کردند وقتی در عثمانی
 رفت به سلطان عثمانی گفته بود: «ما از مرز خودمان دفاع می کنیم از هر کس باشد،
 خواه عمامه ای باشد و یا کلاهی و یا شاپو به سر داشته باشد و او را با تیر می زنیم؛
 آن وقت می رویم به جنازه او نگاه می کنیم اگر مسلمان باشد بر او نماز می خوانیم و
 او را دفن می کنیم.»
 و نیز می گفت:

دست نصرت الدوله که تیر خورده بود و تا آخر عمر قوت نداشت و پیوسته
 در دست بره موم می گرفت، (چون نصرت الدوله با وثوق الدوله با هم قرارداد
 ۱۲۹۹ را به نفع انگلیسی ها امضاء کردند) یکروز در مجلس، مدرس به نصرت
 الدوله گفت: دستت را بده! او دستش را داد و مدرس فشار سختی داد و بعد به او
 گفت: تو فشار بده! او چون دستش قوت نداشت نتوانست فشار دهد. مدرس
 گفت: دست من هم تیر خورده است و چند تیر کاری و دست تو تیر ساچمه ای

۱- همان مصدر، ص ۳۹۴ الی ۳۹۶؛ به نقل از مرحوم آیه الله حاج سید علی لواسانی.

۲- فرزند بلافضل مدرس.

خورده است، می دانی چرا دست من قوت دارد و دست تو قوت ندارد؟!
نصرت الدوله گفت: نه نمی دانم! مدرس گفت: چون تو با این دست قرارداد را
امضاء کرده ای!

در آن زمان حقوق وکلای مجلس هر نفری ماهیانه صد تومان بود، لایحه ای
نزد مدرس آوردند که: این مقدار حقوق کم است آن را دویست تومان کنند.
مدرس گفت: مردم این وکلا را با حقوق ماهی یکصد تومان وکیل کرده اند، اگر
راضی نیستند استعفا دهند، آن وقت در دوره دیگر اعلام کنند ما ماهی دویست
تومان می خواهیم؛ اگر مردم خواستند رأی می دهند و اگر خواستند نمی دهند.^۱

احوال مرحوم آية الله العظمى بروجردى
رحمة الله عليه

آیه الله بروجردی در آستانه رحلت

دوست دانشمند و قدیمی ما جناب آیه الله آقای حاج شیخ اسماعیل ملایری نقوی - دامت برکاته - برای حقیر نقل کردند که:

در همان ایامی که آیه الله بروجردی مریض شدند و از پاریس برای ایشان طبیب آوردند، روزی من در محضرشان بودم و جمعی نیز از خواص علماء برای دیدن ایشان در اطاق اندرونی آمده بودند و از جمله آنها حضرت آیه الله آقای حاج سید محمد رضا گلپایگانی بودند.

آیه الله بروجردی رو کردند به حضار و گفتند: می خواهم از دنیا بروم دستم خالی است.

بعضی از حضار گفتند: آقا شما این قدر علم دارید! و این قدر تقوا دارید! از زمره علماء امت هستید! چگونه دست شما خالی است!؟

فرمودند: اینها چیزی نیست؛ دستم خالی است!

بعضی دیگر از حضار گفتند: شما این حسینیه ها و مسجدهائی که در دنیا ساخته اید، که مجموع آنها طبق صورتی که در دست یکی از خدام شما (حاج محمد حسین) است، بالغ بر یک هزار می شود!

ایشان با حرکت دست، رد کردند و گفتند: اینها چیزی نیست.

بعضی دیگر گفتند: تشکیل حوزه علمیّه بدین صورت داده‌اید! امروز طلاب قم به هفت هزار نفر رسیده است در حالی که قبل از آمدن شما از بروجرد، از یک هزار نفر هم کمتر بودند.

با دست خود اشارهٔ ردّ کردند و گفتند: اینها چیزی نیست؛ دستم خالی است. من آرزوی شهادت و جهاد فی سبیل الله را داشتم و بدان موفّق نشدم. در وقتی که رضاخان پهلوی حجاب زنان را برداشت و عمامه‌ها را برداشت، من عازم بودم قیام کنم و در راه اسلام به شهادت برسم. مقدّمات قیام خود را فراهم کرده بودم، با بعضی از علماء شهرهای ایران مکاتبه نمودم، آنها مصلحت ندانستند و مرا منع کردند؛ فلهدا موفّق به جهاد و شهادت نشدم و اینک دستم خالی است.

در این حال آیه الله گلپایگانی گفتند: شما این حدیث را قبول دارید که: **مدادُ العلماء أفضل من دماء الشهداء!**^۱

گفتند: بلی! حدیث صحیح السّند است و من خودم با سند صحیح، آن را روایت می‌کنم.

آیه الله گلپایگانی گفتند: این دورهٔ احادیث که به نام جامع احادیث الشّیعه تألیف فرموده‌اید و این همه رنج و زحمت را متحمّل شده‌اید، جزو «مداد العلماء» محسوب نمی‌شود؟!

آیه الله بروجردی فرمودند: امید به فضل و کرم خدا!^۲

۱- در بحار الأنوار طبع حروفی مطبوعهٔ حیدری، ج ۲، ص ۱۶، در کتاب العلم از امامی شیخ با اسناد مجاشعی از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدین لفظ آورده است که: **إذا كان يوم القيمة وُزن مدادُ العلماء بدماء الشهداء، فیرجّح مدادُ العلماء علی دماء الشهداء.**

۲- جنگ ۱۶، ص ۱۴۴.

[سه خصلت متعالی]

جناب مستطاب حجة الاسلام آقای حاج میرزا حسن نوری - دامت برکاته - در روز ۹ ذوالقعدة ۱۴۱۰ که به منزل حقیر در مشهد مقدس تشریف آوردند فرمودند: آیه الله فقید بروجردی - تغمده الله برحمته - فرمودند: من سه کار را در تمام مدت عمرم انجام نداده‌ام: ۱- از کسی تقاضا نکرده‌ام؛ ۲- از کسی به جهت امتحان چیزی را نپرسیده‌ام؛ ۳- در کتابخانه‌ام نخواستاریده‌ام.^۱

[صورت تصدیق اجازات به حضرت آیه الله بروجردی (ره)]

بسم الله الرحمن الرحيم

سواد تصدیقات حضرت مستطاب الآیه الكبرى حامل لواء الشیعة و قطب رَحَى الشریعة، فقیه أهل بیت العصمة مُفتی الشیعة و محیی السنّة حجّة الاسلام و المسلمین آیه الله تعالی فی العالمین أعلم العلماء و المجتهدین سندنا مولانا الأعظم آغای آغاحسین الطباطبائی البروجردی، أدام الله تعالی برکات برّه و جوده و أزهر الزمان...^۲
آمین رب العالمین

صورت اجازة مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی به آیه الله

بروجردی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی جعل العلم وسيلةً إلى جنّته و ذریعةً یرتقی بها إلى جوار قُربه و رحمته و أبان عن علو شأنه و منزلته و سُمُو مکان حاملیه و سدنته. و الصلاة و السلام

۱- جنگ ۱۸، ص ۸۸.

۲- ادامه عبارت در نسخه خطی حضرت علامه - رضوان الله تعالی علیه - موجود نبود. (محقق)

على أفضل الأنبياء من بريته أشرف السفراء إلى خليقته محمد الصادع بالقويمه من دينه و شريعته و على الطاهرين المعصومين من آله و ذريته الباذلين مهجهم في إعلاء كلمته.

و بعد فلما كان العلم جلاءً للقلوب من صدَى الجهالة و نجاهاً للنفوس من العمى و الضلالة و نوراً يهتدى به إلى عوالم اللثالي و يوصل به إلى عمّة المكارم و المعالي قد أشير إلى عظيم خطره بقوله تعالى: ﴿إِنَّمَا تَحْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^١ و بقوله عليه السلام: «العلماء ورثة الأنبياء» و قوله: «مدادهم أفضل من دماء الشهداء» و غيرها مما هو مأثور و عدّه غير ميسور، فلذلك صرف في كل عصر من الأعصار جماعة من أرباب الهمة العالية و البصائر السامية و الأذهان النقادة و الفطن الوقادة أعمارهم في تحصيله و بذلوا مساعيهم في البحث عن إجماله و تفصيله و عكفوا همهم على إحياء أعلامه و مراسيمه و أتبعوا أنفسهم في إيضاح طرقه و مراسمه فشكر الله مساعيهم الجميلة و مجاهداتهم البليغة.

و منهم السيد السند و العدل المعتمد المحقق المدقق العارف بشرائع الإسلام و الخبير بقواعد الأحكام مروّج الأحكام ثقة الإسلام عمدة العلماء العاملين و قدوة الفقهاء و المجتهدين قرّة عيني المتحلّي بكل زين الآغا حسين الطباطبائي البروجردى؛ دامت فضائله.

فإنه قد تشرف سنين كثيرة في قبة الإسلام المشهد الغروي - على مشرفه أفضل صلوة و تحية - و قد بذل مجاهدات بليغة و مساعي جميلة مقروناً بالتوفيق الخاصة الإلهية في تحصيل العلوم الشرعية العقلية و النقلية. و استفاد في محضرى جُلّ المسائل الأصولية و عمّد المسائل الفرعية غير مكتفٍ بالسّماع عن التحقيق و بالنظر عن التّحديق بل أمعن في المباني حقّ الإمعان و أتقن الدلائل غاية الإتيان حتى فاق

١- سورة فاطر (٣٥) قسمتي از آيه ٢٨.

الأفاضل العظام و الأماجد الأعلام و صار ذا الملكة القدسيّة و بلغ من حضيض التقليد إلى أوج الإجتهد المطلق فله كلُّ المناصب الثابتة للمجتهد المطلق؛ من الإفتاء و القضاء و غيرهما و يجب على الناس اتّباع حكمه و حرم عليهم ردّه و نقضه فإنه استخفافٌ بحكم الله تعالى، على ما هو مقتضى قول أبي عبد الله الصادق عليه السلام في مقبولة عمر بن حنظلة حيث قال:

انظروا إلى رجل منكم ممن رَوَى حديثنا و نَظَرَ في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فارضوا له حُكْمًا فَإِنِّي قد جعلته عليكم حاكمًا فإذا حَكَمَ بحُكْمنا فلم يُقْبَلْ فإنما بحكم الله استُخِفَّ و علينا قد رُدَّ و الرّادُّ علينا الرّادُّ على الله و هو في حدِّ الشُّرك بالله.

و له أن يروى عنى كلما تصحُّ لى روايته عن مشايخي بالطرق المتصلة المنتهية إلى المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين؛ و أوصيه بما أوصى به أسلافى من الأخذ بالاحتياط و الوقوف عند الشُّبهات و أن لا ينسانى دعاء الخير فى الحَلَوَات و السَّلام على من اتَّبَع الهدى.

حُرِّرَ عن الأحققر الجانى محمّد كاظم الخراسانى^۱

فى ۱۳۲۸ من الهجرة النبوية

[مهر] محمّد كاظم

صورت اجازة مرحوم شريعت اصفهانی به آية الله بروجردی

سواداً لتصديق حضرت مستطاب آية الله مروج المذهب الحقّة شيخ العلماء و المجتهدين علامة الفقهاء الراشدين مرحوم جنّت تربت الآغا شيخ فتح الله الملقّب

۱- در نسخه مأخوذ از دفتر معظم له «حرره العبد الأحققر الجانى محمّد كاظم خراسانى» و در انتهای آن تاریخ ۱۳۲۸ هـ . ق به همراه امضاء مرحوم آخوند خراسانى مشهود بود. (محقق)

بشيخ الشريعة الغروي الشيرازي الإصفهاني؛ قدس الله تربته الشريفة جزاه الله عن الإسلام خيرًا.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على عميم الأمة وجر نعمائه و له الشكر ملء أرضه و سمائه. و الصلاة و السلام على أفضل سفرائه و أشرف أنبيائه محمد الهادي إلى سبيل الرشد و سوائه، و الجلى ظلم الشك و الجهل بنوره و ضيائه؛ و على المعصومين من عترته و خلفائه و ذريته و أوصيائه الباذلين نفوسهم في إعلان الشرع و إعلائه.

و بعد فإن العالم المحقق و الفاضل المدقق، البحر المتدقق و النور المتألق، عمدة العلماء الأعلام و زبدة الفقهاء العظام، العلم العلم النحرير و الحبر البحر، النزير النظير، نور حذقة السعادة و نور حديقة السيادة، الورع الثقة العدل، المتحلي بكل زين، جناب الآغا حسين البروجردى الطباطبائي - دامت فضائله - ابن الجليل النبيل الأصيل الآغا علي حفيد أخ العلامة الطباطبائي، ممن نقر عن وطنه و هاجر عن مسكنه و فارق الأقران و الأتراب و افتقد غارب الاغتراب إلى أن انتهى إلى جوار مدينة علم الرسول و استمد بعد بركات جواره بأنفاس العلماء الفحول. و كان مع ما فيه من الذهن الوقاد و الفهم النقاد مكيبًا على التحصيل، مجددًا في التكميل، حريصًا على زيادة ما احتواه من العلوم و المعالي، واصلًا يقظة الايام بإحياء الليالي، لا يكتفى من السماع إلا بالتحقيق و من النظر إلا بالتحديق، حتى فاز بغاية المأمول و نهاية المرام و ترقى من حضيض التقليد إلى أوج الاجتهاد و الاستنباط في الأحكام و برز منه من التأليف و التصنيف ما يُغنى التصريح بمقامه الشامخ المُنيف.

ثم إنه لحسن ظنه بهذا الضعيف و حبه للتأسي بالسالفين من سُدنة الشرع الشريف استجاز مني رواية ما صححت لي روايته فأجزت له - أيده الله - أن يروى عنى

كلما صحّت لى روايته من الكتب الدينية و الصُحف العلمية، سيّما نهج البلاغة و الصحيفة السجادية و الكتب الأربعة لأبي جعفر من المحمّدين الثلاثة التى كان عليها المدار فى الأعصار و الأمصار أعنى الكافى و الفقيه و التهذيب و الاستبصار و الجوامع الثلاثة المتأخرة التى بلّغت فى الوضوح و الاشتهار حدّ الشمس فى رابعة النهار أعنى الوافى و الوسائل و بحار الانوار.

و طرّقى إليها كثيرةٌ وفيرة لا أقدر الآن على استقصائها أكتفى بشطّر يسير:

فمنها: ما أرويه عن العلامة النحرير و البَدَل الأوحى النزير النظر، محقق المعقول و المنقول، المصنّف فى الأصول و الفروع، السيّد مهدي القزوينى أصلاً و الحلّى انتساباً النجفى موطناً و مدفناً، عن عمّه العلامة السيّد باقر القزوينى، عن خاله سيّد الفقهاء و المجتهدين و آية الله فى العالمين العلامة الطباطبائى بحر العلوم، عن مشايخه العظماء الأجلّاء المشار إلى شطّرٍ من ألقابهم فى إجازاته المتكرّرة المشهورة منهم العلامة الوحيد المجدّد الاغأ محمّد باقر الإصبهاني الشهير بالبهبهاني، عن والده الأفضل الأمثل الأجلّ المولى الأكمل، عن جماعة من الأكابر الأعلام كالعلامة الشيروانى و العلامة جمال الدين الخونسارى و العلامة المجلسى جميعاً، عن الفقيه النبيه المحدثّ الوجيه المولى محمّد تقى المجلسى عن أعجوبة البشر شيخنا البهائى - زاد الله بهائه -، عن والده الفقيه الأجلّ الشيخ حسين العاملى، عن خاتمة الفقهاء و المجتهدين الشيخ زين الدين الشهيد الثانى بجميع طرّقه المذكورة فى إجازته المبسوطة و المسطور بعضُها فى فاتحة معالم الأصول و منهم الفقيه النبيه المحقق المدقّق المحدثّ البحرانى صاحب الحدائق الناضرة و عدّها من المصنّفات الفاخرة المتكاثرة بجميع طرّقه المذكورة فى اللؤلؤ.

و منها: ما أرويه عن المحقق المُدقّق، الفقيه النبيه، العَدَل الواحد العابد، الشيخ

محمد حسين الكاظمي أصلاً، النجفي مؤطناً و مدقناً، صاحب هداية الأيام في شرح شرائع الاسلام في سبع و عشرين مجلدات ضخام عن جماعة أحدتهم: الفقيه النبيه العلامة الماهر الباهر و من ثبتت مننه على جميع الأواخر الشيخ محمد حسن صاحب الجواهر، عن شيخه العلمين العلامتين الفقيهين كاشف الغطاء و صاحب مفتاح الكرامة، عن الوحيد المجدد البهبهاني؛ و ثانيهم: الإمام العلامة الفهامة، الرئيس مؤطد، أساس الفقه و الأصول على أحسن تأسيس، و الملقى إليه زمامها باللقاء و الإملاء و التصنيف و التدريس، أستاذ الأعظم المتأخرين، الشيخ مرتضى الدزفولي الأنصاري عن شيخه المحقق المدقق، البحر المتدقق، العلامة الأفضل الأجل، المترقي في نفائس العلوم إلى أعلى المراقي، الحاج المولى أحمد النراقي عن مشايخه الأجلاء العظماء كوالده العلامة و العلامة الطباطبائي و العلامة الحائري صاحب الرياض و فقيه عصره كاشف الغطاء و الفقيه النبيه السيد محمد مهدي الشهرستاني جميعاً عن الوحيد المجدد البهبهاني؛ و ثالثهم: الفقيه الوجيه المحقق الشيخ حسن صاحب انوار الفقاهة عن اخويه العلامتين الفقيهين الشيخ موسى و الشيخ علي عن أبيهما كاشف الغطاء.

منها: ما أرويه عن الفقيه النبيه، المحدث الوجيه، المطلع على نفائس الفنون، الآغا الميرزا محمد باقر الموسوي الخونساري الإصبهاني صاحب روضات الجنات عن جماعة أشهرهم و أجلهم حجة الاسلام و المسلمين الحاج السيد محمد باقر الجيلاني الإصبهاني صاحب مطالع الأنوار و تحفة الأبرار و غيرهما عن صاحب الرياض و كاشف الغطاء عن الوحيد المجدد.

و بما ذكر من الطرق يمكن الاتصال بجُلّ الكتب لمصنّفات من أصحابنا و غيرهم في التفسير و الحديث و الفقه و الأصول و الرجال و الكلام و العربية و اللغة و التاريخ و غيرها.

وَأوصى جنابَ المستجير بصرف بقية عمره الشريف في التصنيف و التأليف و ترويج الدين الحنيف و إغاثة الملهوف و الضعيف و الاهتمام في رفع يدع المُبدعين و إزالة شبهات المُدلسين المُلحدّين و تقوية عقائد المؤمنين و أرجو أن لا ينساني من الدَعوات الصالحات في حياتي و بعد الممات.

حرّره الجاني فتح الله العَرَوَى الشيرازى الإصبهاني المسمّى بشيخ الشريعة - عفى الله عن جرائمه العظيمة - في ليلة غُرّة ربيع الثاني من شهر سنة ١٣٢٨ من الهجرة المقدّسة.

[مهر شريف]

صورت اجازة سيّد ابوالقاسم دهكردي به آية الله بروجردى

سواد تصديق حضرت مستطاب شريعتمدار، عمدة العلماء و المجتهدين و زبدة الفقهاء الراشدين حجة الاسلام و المسلمين آغاى آغا سيّد ابوالقاسم الدهكردي الإصفهاني؛ دام ظلّه العالى:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى أجرى في قلوب اوليائه الحكمة و فضّلهم على سائر خلقه بالعلم و المعرفة. و الصلاة على المبعوث على كافة الأنام بالملة السمحة السهلة و على آله الأجداد نجوم سماء الهداية.

بعد فلما كانت مشيته تبارك و تعالى تعلقت بحفظ هذا الدين القويم و الصراط المستقيم و الشريعة الغراء و الملة البيضاء عن الزيغ و الزلل و التحريف و الخلل، فرض كفاية على الأنام تحصيل العلم بالأحكام و معرفة الحلال و الحرام، فنَدَبهم إلى ذلك و حثّ و رَغَّبهم و [بعث].

إذ جعل العلماء ورثة الانبياء و مدادهم أفضل من دماء الشهداء و النظر إليهم

عبادةً و المجالسةً معهم سعادةً فبادر إلى تلك السعادة [العظمى] و المنزلة العليا في كل قرن من القرون الخالية جماعةً من الأذكياء الأصفياء فصرفوا جُهدهم و بذلوا مُهَجَّتَهُم حتى فازوا بتلك السعادة و نالوا بتلك الفضيلة فجزاهم الله عنّا خير الجزاء.

و مَن تصدّى لهذا الحَظُّب العظيم و الثواب الجسيم جناب العالم العامل و الفاضل الكامل صاحب الصفات الحسنة و الأخلاق الفاضلة مهذب القوانين المَحَكِّمة و محقق القواعد المتقنة المضطَّع الخبير بالفصول الأصولية و المتممِّق الفكور في الفروع الفقهية الخارج بحمد الله عن ذلّ التابعية إلى الاستقلال و البالغ - و الشكر لله - إلى مرتبة الاجتهاد و الاستدلال - و هو غاية المراد للمشتغلين و نهاية المرام للفضلاء المحصلين فكثّر الله في العلماء أمثاله و أعطاه الله أماله - و هو أخونا الروحاني و صديقنا الاياني المبرّء من الشين مولانا آقا حسين، نجل الزكيّ و الحَلَف الصالح الوفيّ للسيد الجليل و السند النبيل نورُ حِدَقَة السيادة و نور حديقة النبالة قرّة عيون أساطين العلماء و فلذّة كِبِد أعظم الفقهاء سيّدنا الوليّ الصفيّ مولينا حاجي آقا علي المتوطن بلدة بروجرد.

فإنّه دام توفيقه قد تحمّل الأذى و المشقّة و آثر الإعتزال و الغربة و انقطع عن الأوطان و الأحبة لتحصيل العلوم الشرعية و تكميل المباني الدينية، فاشتغل في تحصيل المباني و الدلائل غاية الاشتغال و عكف على درسه و بحثه عكوف المتعطّش على الزلال، فحصل له ملكة الاجتهاد و الاستنباط و أنال رتبة التصرف فيما للحاكم الشرعيّ التصرف فيه. و أجرته - دام مجده - أن يروى عنّي كلما برز مني من التصانيف و التأليف (مثل كتاب ينابيع الحكمة و الوسيلة و الذخيرة، وفقني الله لإتمامها) و ما علّفته على النخبة الشريعة الرسالة العملية، و أن يروى كلما صحّت لي روايته من الكتب الأربعة للمحمّدين الثلاثة المتقدمة الفقيه و الكافي و التهذيب و الاستبصار

التى عليها المدار فى سائر الأعصار و الأمصار و الوافى و الوسائل و البحار للمحمّدين الثلاثة المتأخرة و سائر الكتب المعتمدة عند العصابة الشيعة الموحّقة من الأخبار و الأذكار و الأدعية بأسانيدى المتصلة و طرقى المتعددة عن مشايخى العظام إلى إسنادٍ ينتهى إلى أجدادى الكرام الأئمة المعصومين سادات الأنام.

و لضيق المجال أقتصرُ إلى بعضها، فإنّ فيه حصول المرام:

فمنها: روايتى بحقّ إجازتى عن السيّد السند و الخبر المعتمد، البحر الداخر و الدرّ الفاخر، تاج الفقهاء و المجتهدين، شمس العلماء المحقّقين الأميرزا محمد هاشم الإصفهانى - رَوْحَ اللهِ رَوْحَهَا الشريف - عن طَوْدِ العلم و النُّهى آية الله فى الْوَرَى الشيخ مرتضى الأنصارى الدزفولى، عن شيخه التحرير المولى أحمد النراقى، عن شيخه و سيّده بحر العلوم السيّد مهدي الطباطبائى النجفى، عن خاتمة المجتهدين الآقا محمد باقر البهبهانى، عن والده الأفضل محمد أكمل، بجميع أسانيدى التى منها ما يرويه عن العلامة المجلسى بجميع طرقه المذكورة فى اجازات البحار.

و منها: ما أرويه اجازةً عن علامة العلماء المحقّقين شمس الفقهاء و المجتهدين المنتهى إليه رياسة التدريس و التحقيق، مرّبى العلماء العظام و قطب الفضلاء الفخام، شيخنا و أستاذنا المولى محمد كاظم الخراسانى النجفى، عن العَلَمِ العلام و البحر القمقام صاحب المقامات الفاخرة و الكرامات الباهرة السيّد مهدي القزوينى الحلاوى، عن عمّه السيّد السند النبيل العلامة الباهر السيّد محمد باقر القزوينى الحلاوى، عن شيخه الفقيه الأكبر الشيخ جعفر صاحب كشف الغطاء، عن شيخه المروّجين للمذهب الآقا محمد باقر البهبهانى و البحر العلوم السيّد مهدي الطباطبائى، عن المولى الأفضل محمد أكمل، بجميع أسانيدى المتصلة إلى المعصومين.

و أوصيه - دام مجده - بما أوصيتُ به من التمسك بذيلى الإحتياط فإنه سبيل

النجاة، و التحرّز عن الفُتيا بغير علم و أوصيه بالتقوى و ملازمة الطاعات و التورّع عن الشبهات و التأدّب بمحاسن الآداب و التخلّق بفضائل الأخلاق و مجاهدة النفس و ترك الهوى و الزهد عن الدنيا و التدبّر في آيات الله، ففي ذلك جِماعُ الخير. و أسأله - دام توفيقه - أن لا ينساني من صالح الدعاء و لا سيّما في مظانّ استجابتها.

كَتَبَ ذلك أحوج المربويين و أرجاهم إلى الله ربّ العالمين السيّد ابوالقاسم الدهكردى الإصفهاني ثم النجفي انشاء الله تعالى، في الليلة المباركة ليلة الرغائب من شهر رجب المُرجّب من شهور سنة ١٣٢٠ عشرين و ثلاثمئة بعد الألف الهجرية على هاجرها آلاف التحية. و الحمد لله أوّلا و آخرًا و ظاهرًا و باطنًا.

[مهر] ابوالقاسم الحسيني^١

احوال مرحوم شيخنا الاستاذ
آية الله العظمى الشيخ حسين الحلّى
رحمة الله تعالى عليه

[خصلت و اخلاق پسندیده همراه روح متعالی]

مرحوم سید عبدالرزاق مقرر در کتاب *وفاة الصديقة الزهراء عليها السلام* طبع نجف، سنه ۱۳۷۰، در پاورقی صفحه ۱۳۵ و صفحه ۱۳۶، شرح احوال آقا شیخ حسن و آقا شیخ حسین حلی، دو برادر را آورده است. اولاً به مناسبت مرثیه‌ای که از مرحوم آقا شیخ حسن حلی در رثاء حضرت زهراء سلام الله عليها آورده و مطلع آن این است:

سل أربعاً فطمت أكنافها السحبُ عن ساكنيها متى عن أفقها غربوا

شرح حال شیخ حسن و سپس به مناسبت قدری از احوال آقا شیخ حسین نقل کرده است، و ما عین عبارت او را در اینجا ذکر می‌کنیم:

«هو (أى الشيخ حسن) ابن حجة الإسلام آية الله الشيخ على بن الحاج حسين بن حمود بن حسن الحلّي النجفي، من عشيرة طفيل الذين يسكن البعض منهم قريب الحلة المجاورة لقبر النبي أيوب عليه السلام، تُعرف باسمهم.

كان المترجم طاهر الضمير، صقيل النفس، خفيف الروح، حلوا الحاضرة، مرتفعاً عن الدنيا، نزيهاً عن مقاربه ما يحط بشأنه، من الخضوع للمادة التي لا تأتي إلا عن طريق التبصُّص و بيع الضمير و الدين بالترز؛ و لذا عاش - رحمه الله - في أكثر حياته بما

يُنسخُه من الكتب و الدّواوين، لأنّه جيّد الخطّ، أديب يفهم ما يكتُب و مع هذا كان مُكبِّبًا على طلب العلم و التّدريس؛ تلمذ على جماعة من أهل الفضل ففاق أقرانه.

و الذي أخره عن إنتاج ما عنده من المعلومات، ابتلاؤه بمرض السّل الذي تُوفّي فيه سنة ١٣٣٧ هـ، و دُفن بالصّحن الحيدريّ بالقرب من حافة الإيوان الدّهبيّ. و لم يترك إلاّ رسالةً في علم الصّرف و ديوان شعره، اقتطفنا هذا من ترجمته المفصّلة في شعراء الحِلّة جلد ١، صفحہ ٢٢٩، للأستاذ الشيخ على الخاقاني.

و أمّا أخوه الشيخ حسين فهو مجموعة نفيسة حوت أصولاً دقيقاً و فقهاً عاليًا مشفوعاً بأسرار التفسير و البلاغة و النكات الأدبية.

و إنّ زهده في هذه الحياة حرّج عليه التصدّي للزعامة، فخيرت الأُمَّة صفقها الرّابحة، حيث فاتها المُنتشل لها إلى ساحل السّعادة. نعم لم يفت أهل الفضل و من لهم الخبرة بمقادير العلماء، الانتهاال من بحر علمه الزّاهر و الاقتباس من آرائه الدّقيقة.

و أمّا آثاره القيّمة فكثيرة، أخصّ منها رسالةً في أخذ الأجرة على الواجبات، و رسالةً في الوضع، و رسالةً في معاملة اليانصيب و البيّمة الشائعة في هذا الزمن، و رسالةً في قاعدة مَنْ مَلِك، و رسالةً في حكم بيع جلد الضّبّ و طهارته و قبوله التذكية، و رسالةً في معاملة الدينار بأزيد منه، و رسالةً في عمل أهل كلّ أفقٍ على أفقهم و حكم المسافر بالطائرة من بلاد إلى أخرى و قد اختلفا بالأفق، و رسالةً في إلحاق ولد الشّبهة بالزّواج الدائم، و رسالةً في قاعدة الفِراش.

و له مجلّدان كبيران يحتويان على مسائل متفرّقة في الفقه و التفسير و اللّغة و الأدب، بعنوان السّؤال و الجواب. و هذا غير ما كتبه من تقرير درس العَلَمين الحجّتين آية الله ميرزا محمد حسين النائيني و آية الله الشيخ ضياء العراقي في الفقه و الأصول. و له تعليقة كبيرة على مكاسب الشيخ الأنصاري (ره) و تعليقة مهمّة على مباحث

الألفاظ من تقرير حجة الإسلام آية الله السيد أبو القاسم الخوئي لدرس الميرزا النائيني (قدّه) و تعليقه أُخرى على الأدلة العقلية من تقرير شيخنا الكاظمي لدرس الميرزا النائيني. و له غير ذلك من المؤلفات التي لم يتحمل عدّها هذا المختصر.

أسأل الله تعالى أن يتحف أهل العلم بإخراج هذه الرسائل إلى عالم الطبع ليسهل تناولها و الانتفاع بها إنّه بعباده رؤوف رحيم^۱.

۱- جنگ ۱۶، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲- در ج ۱ از *نقباء البشر*، ص ۴۱۴ و ص ۴۱۵، در احوال مرحوم آقا شیخ حسن حلّی مطالبی را آورده است و گفته است تولّد او در سنه ۱۳۰۶ و وفاتش در ۱۳۳۷ بوده است. و در ج ۲، ص ۶۰۳ و ص ۶۰۴ در ترجمه احوال مرحوم آقا شیخ حسین حلّی مطالبی را آورده است و در هر دو جا گفته است: و «كان والده من فقهاء النجف الصّحاء و أئمة الجماعة الموثقين.» و گفته است که والد ایشان در سنه ۱۳۴۴ رحلت کرده است و میلاد آقا شیخ حسین حلّی در سنه ۱۳۰۹ بوده است. و جناب آقا سید عزیزالله طباطبائی - دامت برکاته - در تعلیقه، ص ۳۳ در ملحقات، ج ۴ *نقباء البشر* آورده اند که: «توفی الشیخ حسین الحلّی - رحمه الله - صبیحة الیوم الخامس من شوال المکرم عام ۱۳۹۴ و دفن فی مقبرة استاذ المیرزا حسین النائینی.» - انتهى.

و صدیق مکرم ما جناب آیه الله آقای حاج شیخ حسن سعید طهرانی - دام عزّه - که نیز ایشان از تلامذه آقای حلّی هستند گفتند: من زیاد به منزل آقای حلّی می رفتم و قدری بیرونی ایشان را که فقط اطاقی بود بر روی پله ها منظم و مرتب می کردم. روزی در اطاقشان رفتم و دیدم آقای آیه الله حلّی مشغول دوختن صفحاتی با سوزن و نخ بهم بودند که بعداً آن صفحات را جلد کنند، و آقای حلّی گفتند: این فهرست *تاریخ بغداد* است؛ یعنی مطالب مفیدی را که در *تاریخ بغداد* است و برای مذهب شیعه مفید است فهرست کرده ام. معمولاً ایشان کتب اهل سنت را تا آخر آنها مطالعه می نمودند و به ترتیب از مطالب مفید آنکه برای شیعه حجیت و سندیت داشت فهرست تهیه می کردند. در اطاق ایشان طاقچه ای بود که تقریباً به عرض ۸۰ سانتیمتر و به طول یک متر بود و تمام این طاقچه مملو از کتابهای خطی به خط خود ایشان و تجلید شده به دست خود ایشان بود. به من فرمودند: اینها تمام فهرست کتابهایی است از اهل سنت که مطالعه کرده ام و فهرست برداشته ام. رضوان الله تعالی علیه.

[درجه علمی آیه الله شیخ حسین حلی، تغمده الله فی رضوانه]

در صفحه ۲۷ از مجله حوزه آورده است:

مرحوم آیه الله شیخ حسین حلی مردی ملاً، مجتهد و از شاگردان خوب مرحوم میرزای نائینی بود. با اینکه از نظر علمی در سطح آیه الله حکیم و شاهرودی بود، ولی از تمام مسائل و شئون روحانی، جز درس و بحث، اجتناب می کرد. خیلی آدم زاهد و گوشه گیری بود.

وقتی از ایشان پرسیدم بعد از فوت آقا میرزا عبدالهادی شیرازی^۱ شما از نظر علمی بالاترید یا آقای حکیم؟ گفت: مثالی هست در فارسی (ایشان، عرب بود و فارسی را به زحمت تکلم می کرد) که: «خاله سوسکه وقتی می بیند بچه اش به دیوار

۱- [مرحوم آقا سید عبدالهادی مردی بسیار غیور و مستقیم بود]

مرحوم والد - رضوان الله علیه - درباره مرحوم آیه الله آقا سید عبدالهادی شیرازی فرمودند: ایشان مرد بسیار وارسته ای بود و به مسایل روحی و معنوی توجه خاصی داشت و از اهل دنیا بیزار بود و برخی از اوقات خود را صرف مطالعه کتب اهل عرفان و اشعار اهل معرفت و حالات اولیای خدا می نمود و عملش خالصاً لوجه الله بود.

مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی می فرمود: من هر زمان که قبل از خواب تفسیر سوره حمد و بقره مرحوم آقا شیخ محمد رضا اصفهانی - رضوان الله علیه - را مطالعه می کنم حالتی از جذب و بی خودی به من دست می دهد که تا صبح قادر بر خوابیدن نمی باشم و همینطور بیدار و مبهوت شب را به صبح می آورم.

و نیز می فرمودند: مرحوم آقا سید عبدالهادی مردی بسیار غیور و مستقیم بود و اجازه نمی داد کسی در امور شخصی و اجتماعی او دخالت نماید. در یکی از مسایل اجتماعی او دو داماد او که نیز برادر هم بودند، دخالت کردند و برخلاف رأی و منش مرحوم سید عبدالهادی مسأله را انجام دادند. مرحوم آقا سید عبدالهادی وقتی که مطلع شدند هر دوی آنها را تا آخر عمرشان از خانه بیرون کردند و اجازه ندادند به بیت ایشان رفت و آمد نمایند.

مرحوم آقا بارها می فرمودند: پس از رحلت مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی من دیگر کسی را به مرجعی برای تقلید ارجاع ندادم. (معلق)

بالا می‌رود، می‌گوید: قربون دست و پای بلورینت بشوم!»
می‌خواست به من بفهماند که حبّ ذات به انسان اجازه نمی‌دهد بگوید
دیگری از من بهتر است.^۱

۱- جنگ ۲۵، ص ۳۴۴؛ به نقل از مجله حوزه یادواره صدمین سال درگذشت میرزای شیرازی.

احوال مرحوم شيخ مرتضى حائرى
و آل كاشف الغطاء
و شيخ محمد على كاظمى
و آية الله نظام العلماء تبريزى
تغمدهم الله برحمته

[تاریخ رحلت آیه الله العظمی آقای شیخ مرتضی حائری یزدی]

رحلت حضرت الاستاذ المکرم و الآیه المعظم شریعتمدار حجة الاسلام آیه الله العظمی، المهذب بالأخلاق الزکیة و صاحب المجاهدة الطویلة و الراغب إلى لقاء الله و زیارته، الزاهد من الدنيا و ما فیها من شئونها، و المحب لأهل البيت، خصوصاً کان كالعاشق المسکین للإمام الرضا علیه التحية و الثناء، الشیخ المرتضی الحائری الیزدی، ابن آیه الله العظمی الحاج الشیخ عبد الکریم - أعلى الله مقامهما و أسکنهما بحبوحه جنته - ؛ در صبح روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الثانیه یک هزار و چهارصد و شش هجریه قمریه در قم واقع شد؛ و در روز بعد که جمعه بود تشییع عمومی شد و آیه الله گلپایگانی بر ایشان نماز گزاردند و در مسجد بالا سر معروف در حرم مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها در پایین پای قبر والدشان مدفون ساختند. رحمة الله علیه رحمة واسعة.^۱

قصه‌ای از آقای آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری

حضرت آقای عمه زاده گرامی آقای حاج سید حسن سیدی گفتند:
ما شبی برای دیدار آیه الله یزدی (حاج شیخ عبدالکریم حائری) به منزلشان

رفتیم. دیدیم در بیرونی نیستند و عبائی هم در کنار افتاده بود، پرسیدیم: کجا هستند؟ گفتند: نمی دانیم ولی حالا می آیند.

قدری نگذشت که ایشان از در کوچه وارد منزل شدند بدون عبا؛ و معلوم شد از منزل رفته اند به گذرخان و در آنجا یک داروفروشی بود، (که سیدی صاحب آن داروخانه بود و مرحوم حائری گفته بودند که طلاب دواجات خود را از او تهیه کنند و ایشان بعضی از اوقات می رفتند و حساب او را می دادند) ایشان به آن داروخانه رفته اند و برگشته اند.

مرحوم حاج میرزا مهدی بروجردی که متصدی امور طلاب و مدیر عامل بیرونی و مراجعات ایشان بود گفت: آخر حضرت آیه الله این طور که نمی شود! و معلوم بود ناراحت شده بود.

مرحوم حائری با کمال نرمی و آرامش لبخندی زده و گفتند: آقا میرزا مهدی ما به دکان سید در گذرخان رفتیم و آنجا هم نشستیم و یک استکان چای هم خوردیم و حالا آمده ایم اینجا هستیم، شما هر جلوگیری می خواهی به عمل آور.

[شیخ جعفر کاشف الغطاء از اولاد مالک اشتر می باشد]

فائده: شیخ جعفر کاشف الغطاء از اولاد مالک اشتر، تولدش در حله سنه ۱۱۵۸ هجریه قمریه و ارتحالش در نجف اشرف سنه ۱۲۱۲ است. از کتاب های او *حق المبین* است، و نیز *مشکاة المصابیح* در شرح مصباح دره بحر العلوم است، و ایضاً *منهج الرشاد* در رد طائفه وهابیه است. در *مرآت الأحوال جهان نما* تألیف احمد آقا کرمانشاهی قدری از شرح حال و ترجمه او را آورده است.

[بَحْثِي نَفِيسٍ از مرحوم کاشف الغطاء در باب معاد جسمانی]

مرحوم آية الله شيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء در كتاب الفردوس الأعلیٰ در صفحه ۲۳۶ از طبع دوم، بحث نفیسی در معاد جسمانی کرده و مطالب مفیدی را ایراد نموده است.

أقوی دلیل بر تجرّد قوّة حافظه؛ و شعر دربارهٔ أميرالمؤمنین علیه السلام

و در صفحه ۲۳۷ دلیل بر تجرّد قوّة حافظه آورده است، به بهترین طریقی که می‌توان گفت واضحتر و ساده‌تر و متقن‌تر از ادلّه کثیری است که دیگران ایراد نموده‌اند.

شيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء در كتاب الفردوس الأعلیٰ طبع دوم، صفحه ۱۲۵، پس از بیان حقیقت أميرالمؤمنین علیه السلام که نور مجرد است گوید:

«و إلى بعض هذا أشار بعض شعراء الفاطميين إذ يقول فيها عن الإمام:

بَسَّرٌ فِي الْعَيْنِ إِلَّا أَنَّهُ	مِنْ طَرِيقِ الْعَقْلِ نُورٌ وَ هُدًى
جَلَّ أَنْ تُدْرِكَهُ أَبْصَارُنَا	وَ تَعَالَى أَنْ نَرَاهُ جَسَدًا
فَهُوَ فِي التَّسْبِيحِ زُلْفَى رَاكِعٍ	سَمِعَ اللَّهُ بِهِ مَنْ حَمِدَا
تُدْرِكُ الْأَفْكَارُ مِنْهُ جَوْهَرًا	كَأَدَّ مِنْ إِجْلَالِهِ أَنْ يُعْبَدَا
فَهُوَ الْكَعْبَةُ وَالْوَجْهُ الَّذِي	وَحَدَّ اللَّهُ بِهِ مَنْ وَحَدَا

ثم قال: «و هذان السطران من الشعر إن كان فيه شيء من الغلوّ فيه كثيرٌ من الحقيقة و فيه لمعاتٌ من التوحيد. نعم، نتوجه بأبداننا في صلواتنا إلى الكعبة و بأرواحنا إلى النور الذي أشرق و أضاء فيها؛ نتوجه إليه فنجعله الوسيلة إلى الله، كما قال عزّ شأنه: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^۱. نتوجه إليه كي يُوجِّهَنَا الْحَيِّرُ و

۱- سورة المائدة (۵) قسمتی از آیه ۳۵.

السَّادُ؛ فَالتَّوَجُّهُ مِنَّا إِلَيْهِ وَ التَّوَجُّيْهِ مِنْهُ لَنَا. «أقول: في كلامه هذا: «و هذان السَّطْرَانِ مِنَ الشُّعْرِ إِنْ كَانَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْغُلُوِّ» بعيدٌ من سباحته، عجيبٌ منه، خصوصاً بعد كلامه: «قَبِيلٌ هَذَا بَقِيلٌ»؛ حيث استدلَّ بأنَّ عبادة النَّاسِ نحو الكعبه إِنْ كَانَ عَلَى مَجْرَدِ تَوْجِيهِهِمْ إِلَى الْبِنْيَانِ وَ الْأَحْجَارِ فَهُوَ شِرْكٌ وَ عبادة الأصنام - معاذ الله - بل أبدأنا تَوَجُّهُ نَحْوَهَا وَ أرواحنا تتوجه نحو النور المجرد الذي في ليلة الثالث عشر من شهر الرِّجَبِ تولد فيه؛ فالنور للنور و التراب للتراب.

در تعلیقه صفحه ١٦٧ از کتاب *الفردوس الأعلى* داستان وصفِ ضرار بن ضمیره کنانی امیرالمؤمنین علیه السلام را برای معاویه، که کاشف الغطاء در متن ایراد کرده است، او از نهاییه الارب (شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب نویری جلد ٣، صفحه ١٧٦، طبع مصر) و از علامه کراچکی (ره) (در کتاب *کنز الفوائد* صفحه ٢٧٠ طبع تبریز) مصدرش را نشان داده است.^١

رؤیای عجیب کاشف الغطاء در اثر نسبت حکم بدون دلیل به علما دادن

[سیمای فرزندگان] صفحه ٢٥٥: تضرع شیخ جعفر کاشف الغطاء

مؤلف لمعات در آن کتاب می نویسد: استاد ما جناب شیخ حسن فرزند شیخ جعفر کبیر، صاحب کتاب *کشف الغطاء* روزی در مجلس فرمود:

شیخ کبیر شبها پس از اندکی خواب برمی خاست و تا وقت نماز شب به مطالعه می پرداخت، بعد به نماز و تضرع و مناجات مشغول می شد تا سپیده صبح. شبی ناله و صیحه او را شنیدیم و مثل این بود که بر سر و روی خود می زند. ما برادران متوحش شده به خدمتش دویدیم، او را با حالتی منقلب مشاهده کردیم که دامنش از اشک دیدگانش پر آب بود، و به سر و صورت خود می زد. ما دست او

١- جنگ ١٨، ص ١٧٠ الی ١٧٣.

را گرفتیم و علت این امر را از وی پرسش کردیم، فرمود:

از من خطائی سر زده است؛ زیرا اوّل شب مسأله‌ای فقهی در نظرم بود که علمای بزرگ حکم آن را بیان کرده‌اند و می‌خواستم دلیل حکم را از احادیث اهل بیت علیهم السّلام ملاحظه کنم. چند ساعت کتب اخبار را مطالعه کردم و مستندش را نیافتم و خسته شدم و از روی کمال خستگی گفتم: خداوند علماء را جزای خیر دهد، حکمی کرده‌اند بدون دلیل!

سپس خوابیدم، در عالم خواب دیدم برای زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روانه حرم مطهر هستم؛ چون به کفش‌کن رسیدم، نظاره کردم که پیش‌صفه فرش است و منبری بلندپایه در صدر مجلس وجود دارد و شخص موقّری با صورتی زیبا و نورانی بالای منبر قرار گرفته و مشغول به درس دادن است و تمام پیش‌صفه پر بود از علمای اعلام که استماع درس می‌نمودند.

از کسی پرسیدم این افراد کیستند و آنکه بر فراز منبر است کیست؟ گفت: او محقّق اوّل، صاحب شرایع است و اینها که زیر منبرند علمای شیعه هستند. من خرسند شدم و با خود گفتم: چون من هم از این گروهم، البته مرا احترام خواهند کرد.

وقتی که از کفش‌کن بالا رفتم، سلام کردم ولی جوابی از روی اکراه و ترش‌رویی به من دادند و جایی برای نشستن به من نشان ندادند. از این پیش‌آمد در خشم شدم و رو به محقّق نمودم و عرض کردم: مگر من از فقهای شیعه نیستم که با من این‌گونه رفتار می‌کنید؟!

دیدم محقّق با کمال خشونت فرمود: ای جعفر! علمای امامیه زحمت‌ها کشیده‌اند و خرجها کرده‌اند تا اخبار ائمه اطهار را از اطراف شهرها از راویان جمع‌آوری نموده‌اند و هر حدیثی را در محلّ خود نگارش داده‌اند، با نام‌های راویان و احوال آنان و تصحیح و توثیق و تضعیف آنها، تا اینکه امثال شما بدون

زحمت و مشقّت، مستند و دلیل احکام را ببینید؛ شما به قدر چند ساعت روی فرش نشسته و اندکی کتاب از کتب حاضر را ملاحظه نموده‌ای و هنوز همه کتابهایی را که نزدت موجود است ندیده‌ای، فوراً اعتراض کردی به علماء و به آنها نسبت دادی که بدون مستند و دلیل فتوا داده‌اند! درحالی که همین مرد حاضر که پای منبر نشسته است در چند جای کتاب خود، حدیث این حکم را نوشته و آن کتاب در بین کتب شما موجود است؛ و مؤلف آن همین شخص است که ملا محسن فیض کاشانی نام دارد.

شیخ جعفر (ره) می‌افزاید: در این هنگام، از کلام محقق لرزه بر اندامم افتاد و از خواب پریدم و از گناه خود و پشیمانی از آن به این حالت شده‌ام که مشاهده می‌کنید.^۱

در احوال آقا شیخ محمد علی کاظمی رحمة الله علیه

و نیز فرمودند^۲ که: بعد از آنکه مرحوم میرزای نائینی بر تقریرات اصولی را که آیه الله خوئی نوشته بودند تقریر نوشتند و تقریظ نگاشتند، این امر بر مرحوم آقا شیخ محمد علی کاظمی گران آمد؛ چون مرحوم میرزا قبلاً بر تقریرات آقای کاظمی تقریر و تقریظ نوشته بودند و مرحوم کاظمی آقای خوئی را کم اهمّیت‌تر از آن می‌دید که قابل تقریظ مرحوم استاد خود نائینی باشد.

لذا با مرحوم استاد قهر کرد و به نماز و درس و مباحثات و مجالس مرحوم استاد نرفت و همه را ترک گفت، و بعد از فوت استاد در مسجد هندی می‌نشست و با صوت جهوری خود درس می‌گفت و بسیاری از طلاب جبل عامل در اطراف او

۱- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری ۱۵۵ الی ۱۵۷.

۲- جنگ ۲۳، ص ۳۰۶ الی ۳۰۸؛ به نقل از سیمای فرزندگان.

۳- ناقل حضرت آیه الله آقا سید علی لواسانی می‌باشد. (محقق)

گرد آمدند، و همین که بر اریکه ریاست می خواست استوار گردد مختصر کسالتی پیدا کرد و برای استراحت و تنوع هوا اطاقی برای او از اطاقهای که به شط کوفه مشرف است اجاره نمودند. مرحوم کاظمی در آن اطاق استراحت می نمود که بدون مقدمه و بر خلاف انتظار همه ناگهان شنیدیم که بر بالای مأذنه ندا می کنند که شیخ محمد علی کاظمی رحلت نموده است.

ایشان می فرمودند: ما در خدمت آقای خوئی نشسته بودیم که منادی در مأذنه ندا کرد؛ آیه الله خوئی از این موضوع بسیار متأثر شدند و برای آن مرحوم طلب رحمت کردند.^۱

ترجمه احوال آیه الله نظام العلماء تبریزی

مرحوم آیه الله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی (قدّه) در الذریعة جلد ۱۴، صفحه ۲۳۵ به شماره ۲۴۳۹ مرقوم داشته اند:

الشَّهَابُ الثَّاقِبُ فِي رَدِّ النَّوَاصِبِ لِلْمَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَظَامِ الْعُلَمَاءِ تَبْرِيزِي (متوفی ۱۲۷۱) تقریباً فارسی مطبوع، کان جامعاً للمعقول و المنقول، و کان معلّم السلطان ناصرالدین شاه؛ و له کتاب الأخلاق (الذی مرّ فی ج ۱، صفحه ۳۸۱) أنّه طُبِعَ سنة ۱۲۶۴ و قد وُقِفَتْ كُتُبُهُ بعد موته فی سنة ۱۲۷۲، كما فصلنا ترجمته فی الكرام البررة.

و در الذریعة جلد ۱، صفحه ۳۸۱، شماره ۱۹۷۴: أخلاق نظام العلماء گوید:

للمولى محمود بن محمد التبریزی، معلّم السلطان ناصرالدین شاه قاجار و المتوفى حدود سنة ۱۲۷۰. كتبه بمشهد شاه عبدالعظیم الحسنی و فرغ منه فی ليلة

۱- جنگ ۷، ص ۳۹۶ الی ۳۹۷.

الجمعة حادى عشر ذى القعدة سنة ١٢٥٥، و شحه باسم السلطان محمد شاه الغازى، و بدأ فيه بمعرفة النفس و حفظ صحتها بالصوم و الصمت و كذا سائر الجوارح و أثبت شعورها و شعور سائر الموجودات بالأدلة النقلية؛ و بعد تمام الرسالة سأله السيد أبو القاسم المازندراني الشهير بالسيد محمد المجتهد أن يقيم دليلاً عقلياً لشعور كافة الموجودات فألحق الدليل العقلي، و أردفه بقصيدة من إنشائه فى تهنئة النور الباهر و الحكيم الماهر، السيد الوفي، السيد على الزنوزى بخلعة عباء أهداه إليه السيد حجة الإسلام الرشتى الإصفهاني، أولها:

هنيئاً مريئاً يا على لك العلى ترديت بالمجد إذ ترديت بالردا

و بعد وروده إلى طهران طبع الكتاب سنة ١٢٦٤؛ رأيت نسخة منه بخط

الفاضل الجليل محمد بن أبي طالب التستري، و كتب عليها من إنشائه تقریظاً بليغاً.^١

احوال آية الله سيّد ابوالقاسم لواسانى
و آية الله سيّد على لواسانى
رحمة الله عليهما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح احوال مرحوم آقا سید ابوالقاسم لواسانی (ره) وصی مرحوم آقا سید احمد کربلایی

مطالب زیر عین مطالب و سخنانی است که جناب مستطاب حجّة الاسلام
آقای حاج سید محمد صادق لواسانی - دامت برکاته - حکایت نموده و برای حفظ
و ثبت در این کتاب یادداشت می‌نمایم:

آقای سید محمد صادق لواسانی فرزند مرحوم آقا سید ابوالقاسم فرزند مرحوم
آقا سید محمد فرزند مرحوم آقا سید ابراهیم لواسانی است که از علمای معروف زمان
خود بوده و معاصر با مهدی خمسه است. مرحوم آقا سید ابراهیم دختر آقا میرزا مهدی
خراسانی را که از مهدی است به نکاح خود در می‌آورد^۱ و بنابراین تمام سادات
لواسانی از این تیره، نوه‌های آقا میرزا مهدی خراسانی هستند از طرف مادر.

۱- در ص ۸۸ از مقدمه دیوان آیه الله حاج میرزا حبیب الله خراسانی وفات آقا میرزا محمد
مهدی خراسانی را به نقل از مستدرک در سنه ۱۲۱۷ نوشته است و در ص ۱۵ از ج ۱ نقباء البشر
وفات سید ابراهیم لواسانی را در سنه ۱۳۰۹ نوشته است؛ بنابراین تفاوت میان رحلت آن دو
بزرگوار ۹۲ سال می‌شود و در این صورت چگونه متصور است که سید ابراهیم لواسانی داماد آقا
میرزا محمد مهدی باشد؟

آقا سید ابوالقاسم شاگرد آقا سید احمد کربلایی طهرانی عارف معروف، و وصی او است، و قبلاً از مکتب عرفانی مرحوم حاج شیخ محمد بهاری استفاده می‌نموده است ولی چون حاج شیخ محمد از نجف اشرف به ایران مسافرت می‌کنند و دسترسی به آن مرحوم مشکل بوده است لذا ایشان که در نجف سکنی داشته‌اند از محضر عارف ربّانی آقا سید احمد کربلایی استفاده می‌نموده است.

از آقا سید احمد کربلایی فقط یک پسر به نام آقا سید محمد علی باقی ماند و آن هم در سنّ ۳۵ سالگی به علّت مرض سلّ که به ایران مسافرت نموده بود رحلت کرد.

آقا سید ابوالقاسم دوازده سال در همدان سکونت کرد و مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری کاغذی را که به رضاشاه پهلوی راجع به حجاب نسوان و قضیه کلاه فرنگی نوشته بود و او را از تعرّض به نوامیس دینیّه بر حذر داشته بود، سوادش را به همدان برای ایشان فرستاد.

آقا سید ابوالقاسم از علمای همدان و تجّار معروف و محترمین در یک جلسه دعوت به عمل آورد تا برای مقابله با پهلوی تصمیم بگیرند، کسی در آن مجلس حضور نیافت جز یکی دو نفر از علماء و چند نفر از تجّار.

(و انا اقول: یکی از علمائی که در آن مجلس حاضر شد مرحوم مبرور آیه الله جمال العارفین استاد حقیر در علوم اخلاقیّه و عرفانیّه آقای حاج شیخ محمد جواد انصاری بود و ایشان کیفیت جلسه را برای حقیر بیان فرموده‌اند.)

پهلوی پس از این واقعه آقا سید ابوالقاسم را به طهران آورده و مدّت چهل روز حبس نمود و پس از رهائی دیگر اجازه مراجعت به همدان را نداد و آقا سید ابوالقاسم طبعاً در طهران مقیم شد و در طهران رحلت کرد.

۱- قائل حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - می‌باشند. (محقق)

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم که در اراک بودند کاغذی به آقا سید ابوالقاسم در همدان نوشته و دو پسر او را که به نامهای آقا سید احمد و آقا سید محمد صادق بودند برای تحصیل در دروس اسلامیّه به اراک دعوت می‌کنند. سید احمد و آقا سید محمد صادق از همدان به اراک مسافرت نموده و از محضر مرحوم حاج شیخ استفاده می‌کنند. چون حاج شیخ به قم مهاجرت می‌کنند در سنه ۱۳۳۹ هجریّه قمریّه، این دو نفر نیز به قم مهاجرت می‌نمایند.

مرحوم آقا سید ابوالقاسم از همدان به دو فرزند خود در قم می‌نویسد که از مکتب مرحوم عارف زاهد ناسک آیه الله حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی استفاده کنند؛ چون ایشان در آن تاریخ در قم اقامت داشتند. این دو نفر به دستور پدر بزرگوار خود به درس مرحوم حاج میرزا جواد آقا می‌روند تا آن عارف اوّاه در سنه ۱۳۴۳ هجریّه قمریّه رحلت می‌کند.»

در همین کتاب [مطلع انوار] در صفحات ۴۱ و ۴۹ از مرحوم آقا سید ابوالقاسم لواسانی نیز مطالبی آورده‌ایم.^۱

[ادراک مرحوم آقای سید علی لواسانی محضر حاج میرزا جواد آقای

ملکی تبریزی را]

آقای آقا سید علی لواسانی فرزند مرحوم آقای سید ابوالقاسم لواسانی روزی در بین مذاکرات فرمودند: من ادراک محضر مرحوم آیه الحق آقای حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی را در سنّ طفولیت نموده‌ام؛ بدین شرح که در حدود چهارده یا پانزده سال داشتم که روزی در قم که به مدرسه فیضیه رفتم دیدم در مدرس زیر کتابخانه شیخی بسیار موقّر و مؤدّب و بسیار تمیز و نظیف نشسته و

۱- جنگ ۷، ص ۳۴۷ الی ۳۴۹.

عمّامه بسیار مدوّر و خوش منظره‌ای دارد و جماعتی از شاگردانش در اطراف مدرس نشسته‌اند و او شروع کرد به درس گفتن و ابتداء به این آیه مبارکه نمود: ﴿وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛^۱ چنان این آیه را با صلابت و ابّهت و نافذ خواند که کأنه روح را از من گرفتند و سراپا محو و مبهوت شدم و از آن زمان تا به حال لذّت آن صدا و آن ندا را فراموش نمی‌کنم. رحمة الله عليه رحمةً واسعةً.

و آقای سید علی لواسانی همچنین اظهار کردند که مرحوم پدر ما آقای سید ابوالقاسم بعد از رحلت استادش آخوند ملا حسینقلی همدانی عیال او را به حباله نکاح خود در آورد و برادران بزرگ من: مرحوم آقای حاج سید احمد (ره) و آقای حاج سید محمد صادق از آن مخدره هستند. زنی بود بلند بالا و جا افتاده و ما او را دیده بودیم، ولی والده من دختر... است و بنابراین مرحوم حاج شیخ مشکور دائی ما است و آقای حاج شیخ علی قمی (ره) نیز دائی ما است.^۲

صورة كتاب الحقیق إلى آية الله اللّوآسانی مع ما استدعاه من بعض

المسائل

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلّى الله على سيّدنا محمّد وآله الطّاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين
بساحة سيّدي و مولاي الآية المعظّمة و الحجّة المكرّمة الحاج السيّد عليّ
اللّوآسانی، أدام الله أيّام برکاته السّامية.

۱- سورة العنكبوت (۲۹) آیه ۶۹.

۲- جنگ ۷، ص ۴۱۴.

بعد السّلام و التّحيّة و الإكرام و إظهار غاية شوقى لّلقيّك الكريمة و حسن محاضراتك المنيّفة، و الدّعاء الخالص لدوام صحّتك و عافيتك و طول عمرك مع الخير و حسن القضاء في حرم مولانا و مولى الكونين علىّ بن موسى الرّضا صلوات الله عليها و سلامه، استلمتُ كتابك الميمونَ فزادنى تحيّرًا و تعجّبًا بما شرفتنى فيه بألقاب و معانٍ ليست هى لى و لستُ أهلاً لها غير مزيد الحجل و الحياء؛ و الله المستعانُ في حسن العاقبة و ما صيرنا بالمصير إليه.

فقبّلته و قبّلت ما أمرتنى به من مزيد الاطلاع بفتاوى العامّة من مصادرهم الأصليّة؛ و صرتُ مشغولاً بجمع الفتاوى المطلوبة من الكتب الموجودة عندى و هى:

١- كتاب الأّم للشّافعى في أربع مجلّدات.

٢- كتاب الدر المختار في الفقه الحنفيّ، لمؤلّفه محمّد علاء الدّين الحصكفى في شرح كتاب تنوير الأبصار لمؤلّفه محمّد التمرّناشئ الحنفيّ، في مجلّدة واحدة.

٣- كتاب الأصل لأبي عبد الله محمّد بن الحسن الشيبانى من أعلام تلامذة أبي حنيفة الرّوطينيّ، في ستّ مجلّدات.

٤- كتاب الممدّونة الكبرى لِمالك بن أنس، في أربع مجلّدات.

٥- كتاب المقدمات لبيان ما في رسوم الممدّونة الكبرى لأبي الوليد محمّد بن أحمد بن رُشد في مجلّدتين.

٦- كتاب بداية المجتهد و نهاية المقتصد لأبي الوليد محمّد بن أحمد بن أبي الوليد: محمّد بن أحمد بن رُشد القرطبيّ الهالكىّ، حفيدُ الأنفِ ذكره، في مجلّدتين.

٧- كتاب الخلاف في الفقه المقارن لشيخ الطائفة الحقّة أبي جعفر محمّد بن الحسن الطوسيّ - قدس الله سرّه - في مجلّدتين.

٨ - كتاب تذكرة الفقهاء للعلامة أبي منصور الحسن بن يوسف بن المطهّر

الحلّي - تغمّده الله برحمته - في مجلّديّن من الطّبّع على الحجر.

فحرّرتها واستنقيت ما هو المطلوب منها في مجموعتي كما تلاحظون قد بلغت أزيد من مائة صفحة، و كنت عازماً على إرسال نسختها إليكم - مع مزيد العذر لتأخيرها في الجملة - فإذن عارضتني العارضة القلبية فصرت إلى المستشفى مدة أسبوعين. فنحمده على الائه كما نحمده على بلائه.

و في تلك الأحيان أرسلت إلى حضرتكم بآني و الحمد لله شاكرٌ على قضاء ما سألتني سماحة السيّد و إجابة دعوته؛ و ما حرّرتة و جمعته حاضرٌ و محفوظٌ في المجموعة و إن شاء الله لدى الشفاء و الصّحة بدعائه أرسل صورتها إليه مع السّلام. و اليوم بحمده و منه استطعت على أن أكتب لكم مراتب سلامي و إخلاصي و أرسل إليكم ما كان في مقدّرتي و جهدي، مع مزيد الشكر و الامتنان لله تعالى حيث وفّقني لإتمامه و إكماله و إرسال ما هو المأمول؛ بل مطالبٌ جديدة مرّت بنا حين الفحص و المرور لم نكن نطلع عليها قبله: مثل ذهاب عائشة و الظاهريين من فقهاء العامّة على عدم اشتراط الصّغر و الحولين في تحقّق الرضاع؛ فهم أجروا نشر الحرمة و لو في الرّجال الكبار إذا مصّوا ثدي امرأة خمس مرّات و شربوا من لبنها مع امتلاء بطونهم منه.

و هذه فتوى عائشة حيث لها أراد أن يدخل رجلٌ عليه و تكلمه و يكلمها أمّرت أختها أو بنت أختها أو بنت أخيها أن يرضعنه رضاعاً كاملاً و بعده يدخل الرّجل عليها و يجالس معها و يستأنس بها.

و نحن إذا تدبّرنا حقيقة هذا الأمر و كيفية تحقّقه لازال نتصاب من عرق الحيا فكِدنا نموت!

و خالف في هذه الفتوى جميع أزواج النّبى صلّى الله عليه و آله و سلّم و أئمة

المذاهب الأربعة. و على كُـلِّ، هذا من متفرّداتها كانت تعمل به في زمان حياة الرسول
صلّى الله عليه وآله و سلّم و بعدها.

و في الختام نسأل الله تعالى أن يوفّقكم لإحياء الدّين و شريعة سيّد المرسلين
بمنهاج ولاية الأئمّة الطّاهرين صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين و أن يجعل
مساعيكم الجميلة ذُخْرًا لنا و للمسلمين. و السّلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

من المشهد المقدّس الرّضويّ على شاهديه السّلام

صبيحة يوم الرّابع و العشرين من شهر ذي القعدة الحرام ١٤١٢

الرّاجي عفوره السيّد محمّد الحسين الحسيني الطهراني

عُفي عنه و عن والديه^١ و^٢

١- جنگ ٢٥، ص ١٦٨ الى ١٧٠.

٢- قابل ذكر است كه درخواست مرحوم آقا سيّد علي لواساني از مرحوم علامه طهراني - رحمة الله
عليهما - جهت تفحص در فتاواي علماء مذاهب أربعة در جلد اول مطلع انوار، بخش مکتوبات
آمده است. (محقق)

احوال آقا شیخ محمد تقی آملی
و آقا شیخ محمد کوهستانی
تعمدہما اللہ برحمتہ

تحصیل آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی و حاج شیخ محمد کوهستانی در نجف اشرف

قدری از احوال مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد کوهستانی و آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی (ت ۱۳۰۴ - ف ۱۳۹۱ هـ . ق) رضوان الله علیهما، از کتاب «گوشه‌ای از زندگی حضرت آیه الله حاج شیخ محمد کوسانی» ص ۱۱ (نوشته حاج شیخ آسد الله ربّانی، ناشر سید عبدالعلی هاشمی، مطبوعه حکمت قم) ذیلاً نقل می‌گردد:

«از حسن اتفاق همزمان با ورود آیت الله حاج شیخ محمد کوهستانی (کوسانی)^۱ به حوزه علمیه نجف اشرف در سال ۱۳۴۰ هـ. ق، مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی آملی که از اعظام علماء عاملین و اکابر فقهای دین بودند وارد نجف اشرف شدند، و نزدیک به ده سال در حوزه علمیه نجف نزد مجتهدین و زعمای آن حوزه چون مرحوم میرزا حسین نائینی و آقا ضیاء عراقی و سید ابوالحسن اصفهانی - اعلی الله مقامهم - در فقه و اصول استفاده‌های شایانی بردند؛ و در تمام آن مدت شریک بحث ایشان آیه الله آملی بوده است.»

۱- قریه‌ای که اکنون به کوسان یا کوهستان معروف است، زادگاه آیه الله کوسانی (کوهستانی) می‌باشد.

[در صفحه ۷۰، به نقل از ریحانة الادب، جلد ۴، صفحه ۱۶۲ می‌نویسد:]
 «معظم له (آیه الله حاج میرزا حسین نائینی) شاگردان ممتازی به جامعه اسلامی تحویل داد، از آن جمله آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی و حاج شیخ محمد کوسانی است که این دو شاگرد با فضیلت، علاوه بر فضیلت علمی صاحب انفاس قدسیه و ملکات اخلاقیه بوده‌اند که به مانند ایشان کمتر دیده شد.»

آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی و بهره از عارف کامل مرحوم قاضی در نجف اشرف

صفحه ۷۸:

«چون مرحوم آیه الله آملی در دوران تحصیل در نجف اشرف هم‌مباحثه مرحوم آیه الله کوسانی بود و همیشه مورد علاقه همدیگر بودند، از این رو زندگی آیه الله آملی را در ضمن شرح زندگی آیه الله کوسانی یادآوری نمودیم.»
 تا به آنجا که [می‌گوید]:

«تا سنین هزار و سیصد و چهل و هشت، و چهل و نه و پنجاه، نه آنکه خود را مستغنی دیدم^۱ بلکه ملول شدم چه آنکه طول ممارست از تدریس و تدرّس و مجالس تقریر که در شبها تا جار حرم در صحن مطهر منعقد می‌داشتم، خسته شدم. بعلاوه کمالی نفسانی در خود نیافتم بلکه جز داشتن چند ملفقاتی که قابل هزاران نوع اعتراض بود چیزی نداشتم، و همواره از خستگی ملول و در فکر برخورد به کاملی وقت می‌گذراندم، و به هر کس می‌رسیدم با ادب و خضوع تجسس می‌کردم که مگر از مقصود حقیقی اطلاعی بگیرم، و در خلال

۱- قائل این عبارت حضرت آیه الله آقا شیخ محمد تقی آملی می‌باشند.

این احوال به سالکی ژنده پوش برخوردارم و شبها را در حرم مطهر حضرت مولی الموالی ارواحنا فداه عتبه تا جار حرم^۱ با ایشان به سر می بردم، و او اگرچه کامل نبود لکن من از صحبتش استفاداتی می بردم، تا آنکه موفق به إدراک کاملی شدم و به آفتابی در میان سایه برخوردارم و از انفاس قدسیه او بهره ها بردم و در مسجد کوفه و سهله شبهائی تنها مشاهداتی کردم و کم کم باب مراده با مردم را بر روی خود بستم و به مجالس مباحثات حاضر نمی شدم و دروسی را که خود داشتم ترک کردم و چند سالی بر این حال بماندم تا مرا شوق بازگشت به طهران پدید آمد.

پس از استخاره با حضرت معبود در ماه ربیع الاول سنه هزار و سیصد و پنجاه و سه، از نجف اشرف حرکت کردم و اواخر ماه مذکور به طهران رسیدم و همواره به تجرع غصص و أحزانم و از پیش آمدهای روزگار در سوز و گدازم نه مرا حال قراری و نه مرا پای فراری و نه شوق به کاری و نه دنیائی و نه آخرتی؛ ﴿هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ﴾. ^۲ اللهم اجعل عواقب أمورنا خيراً..»

(صفحه ۸۸ و ۸۷، که قسمت اخیر زندگی آیه الله آملی بود به قلم خودشان.)

آنچه آورده شد زندگی مرحوم کوهستانی در رابطه با آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی بود و همچنین آنچه از زندگانی مرحوم آملی در رابطه با اساتید عرفان ایشان بود.^۳

۱- به معنی متوالیاً و مستمراً تا هنگامی که خادمین حرم برای بستن درها در آخر شب مردم را به بیرون هدایت می کردند. (محقق)

۲- سوره التوبه (۹) ذیل آیه ۳۵.

۳- جنگ ۱۹، ص ۱۵ الی ۱۸.

[وفات آیه الله حاج شیخ محمد کوهستانی]

مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد کوهستانی - اعلی الله مقامه - در مورّخه ۱۴ ربیع الاول ۱۳۹۲ قمریه رحلت نموده و جنازه ایشان را در مشهد مقدس در دارالسیاده در زاویه آن دفن می کنند.^۱

[کیفیت ملاقات آقا شیخ محمد تقی آملی با امام زمان علیه السلام]

و نیز علامه [طباطبائی] فرمود: مرحوم قاضی می فرمود: بعضی از افراد زمان ما مسلماً ادراک محضر مبارک آن حضرت را کرده اند و به خدمتش شرفیاب شده اند. یکی از آنها در مسجد سهله در مقام آن حضرت که به مقام حضرت صاحب الزمان معروف است، مشغول دعا و ذکر بود که ناگهان می بیند آن حضرت را در میانه نوری بسیار قوی که به او نزدیک می شدند و چنان ابّهت و جلال و عظمت آن نور او را می گیرد که نزدیک بود قبض روح شود، و نفس های او قطع و به شمارش افتاده بود و تقریباً یکی دو نفس به آخر مانده بود که جان دهد آن حضرت را به اسماء جلالیه خدا قسم می دهد که دیگر به او نزدیک نگردند! بعد از دو هفته که این شخص در مسجد کوفه مشغول ذکر بود حضرت بر او ظاهر می شوند و مراد خود را می یابد و به شرف ملاقات می رسد. مرحوم قاضی (ره) می فرمود: این شخص آقای شیخ محمد تقی آملی بوده است.

أقول: آقا شیخ محمد تقی آملی - رحمة الله علیه - از علمای برجسته و طراز اول طهران بودند و صاحب حاشیه مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی و حاشیه و شرح منظومه سبزواری هستند و حقیر محضر ایشان را مکرراً ادراک نموده ام، بسیار خلیق و مؤدّب و سلیم النفس و دور از هوی بود. آن مرحوم در ایام

۱- جنگ ۱۴، ص ۲۷.

جوانی و تحصیل در نجف اشرف از محضر درس استاد قاضی - رحمه الله - استفاده می نموده است و دارای کمالاتی بوده است.^۱

سلام آیه الله شیخ محمد تقی آملی به مردگان قم و جواب ایشان

در صفحه ۳۱ [از مجله حوزه آورده است]:

مرحوم آیه الله شیخ محمد تقی آملی، وی خیلی مرد متواضعی بود. با اینکه در ردیف مراجع وقت بود، ولی حاضر نشد رساله بنویسد.

من^۲ مطمئنم دو نفر: یکی ایشان و دیگری آقا میرزا احمد آشتیانی، در حدی بودند که اگر رساله می دادند عده زیادی از آنان تقلید می کردند، ولی از روی تواضع این کار را نکردند. در اواخر عمر، جریانی را برای ما نقل کردند که حکایتگر بعد معنوی ایشان است؛ فرمودند:^۳

در حدود چهل سالی سنّ داشتم که رفتم قم. روز عاشورا بود و در صحن مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها روضه می خواندند، خیلی متأثر شدم و زیاد گریه کردم، بعد از آن آمدم قبرستان شیخان و زیارت اهل قبور، السّلام علی اهل لا إله إلا الله... را خواندم، در این هنگام دیدم تمام ارواح روی قبرهایشان نشسته اند و همگی گفتند: علیکم السّلام! شنیدم زمزمه ای داشتند، مثل اینکه درباره امام حسین علیه السّلام و عاشورا بود.^۴

۱- جنگ ۱۵، ص ۲ و ۳.

۲- قائل حضرت آیه الله آقا سید رضی شیرازی می باشد.

۳- ناقل آقای شیخ محمد تقی آملی می باشد.

۴- جنگ ۲۵، ص ۳۴۵ و ۳۴۶؛ به نقل از مجله حوزه، یادواره صدمین سال درگذشت میرزای شیرازی.

احوال

ملاً محمد تقى مجلسى

و شيخ هادى طهرانى

و شيخ محمد رضا ابوالمجد اصفهانى

و آقا محمد باقر البهبهانى

و شيخ عبدالجواد سدهى اصفهانى

رضوان الله عليهم

[فضائل و مقامات علميّه و عمليّه ملاّ محمّد تقى مجلسى (ره)]

[مستدرک الوسائل] جلد ۳ صفحه ۴۱۶:

و قال صاحبُ مرآتِ الأحوالِ في طيّ أحواله: و أساسُ فضله و كماله أعلى من أن يحكيه لسانُ القلم، و بعد فراغه من التحصيل أتى إلى النجف الأشرف و اشتغل بالرياضات و تهذيب الأخلاق و تصفية الباطن حتّى صار متّهمًا بالتصوّف، تعالى عن ذلك علوًّا كبيرًا، و يُستفاد من شرحه للجامعة الكبيرة أنّه فاز بسعادة لقاء صاحب الأمر عليه السّلام في اليقظة و المنام.

و قال المحقق الكاظمي في أوّل المقاييس: و منها: المقدّسى، للشّيخ الأجل الأكمل الأفضل الأوحد الأعلّم، الأعبد الأزهد الأسعد، جامع الفنون العقليّة و النقلية، حاوى الفضائل العلميّة و العمليّة، صاحبِ نفسِ القدسيّة و السّمات الملكوتيّة و الكرامات السنيّة و المقامات العليّة، ناشر الأخبار الدينيّة و الآثار اللدنيّة و الأحكام النبويّة و الأعلام الإماميّة، العالم العالِم الرّباني، المؤيّد بالتأييد السّبحاني، المولى محمّد تقى بن [مقصود على الملقّب بال] مجلسى الإصبهاني. الخ.

[رجوع ملا محمد تقى مجلسى به اصفهان به واسطه خواب أمير المؤمنين
عليه السلام در نجف]

و قال صاحبُ حدائقِ الْمُتَقَرِّبِينَ كما في الرَّوضَاتِ: إِنَّه كان تلميذاً للمولى عبد الله الشوشترى و الشيخ بهاء الدين محمد العاملى، و كان في علوم الفقه و التفسير و الحديث و الرجال فائقَ أهلِ الدهر، و في الزهد و التقوى و العبادة و الورع و ترك الدنيا تالياً تلواُ أستاذه الأول، مشتغلاً طوُلَ حياته بالرياضات و المجاهدات و تهذيب الأخلاق و العبادات و ترويح الأحاديث و السعى في حوائج المؤمنين و هداية الخلق، و انتشر يمين همته أحاديث أهل البيت عليهم السلام و اهتدى بنور هدايته الجُم الغفير.

و نقل في بعض مؤلفاته الرائقة قال: اتفق لى التشرّف بزيارة العتبات العاليات فلما وردتُ النجف الأشرف أخذنى الشتاء فعزمتُ على الإقامة هناك طوُلَ الفصل، و رددتُ دابة الكراء. فرأيت ليلةً فى الطيف إذا أنا بأمر المؤمنين عليه السلام يلاطف بى [يلاطفنى] كثيراً و يقول لى: لا تقم بعد ذلك ههنا و اخرج إلى بلدك إصفهان. فإنَّ وجودك فى ذلك المكان أنفعُ و أبرُّ! و لما كان اشتياقى فى التشرّف بخدمته المقدسة كثيراً، بالغتُ فى استدعاء الرخصة عنه فى التوقف فلم يقبل من ذلك شيئاً، و قال:

«إنَّ الشاه عباس قد تُوقى فى هذه السنة و إنما يجلس مجلسه الشاه صفى الصفوى، و يحدث فى بلادكم الفتن الشديدة، و الله تبارك و تعالى يريد أن تكون فى مثل هذه النائرة بإصبعها باذلاً جُهدك فى هداية الخلق، أنت تريد أن تجىء إلى باب الله و حدك و الله يريد أن تجىء يمين هدايتك سبعون ألفاً! فارجع إليهم فإنه لا بد لك من الرجوع!»

فرجعتُ بعد هذه الواقعة إلى إصفهان و قصصتُ ما رأيته لبعض خواصى، و هو عرضها بخدمة النواب، الرضوان مكان، يريد به الشاه صفى المذكور، و كان فى

تلك الأيام في مدرسة الصفوية، فلم يَمْضِ إِلَّا قَلِيلٌ حَتَّى وَرَدَ الْخَبْرُ بِأَنَّ النُّوَابَ الْخَاقَانَ
الْمُتَقَدِّمَ قَدْ قُبِضَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ فِي سَفَرِ مَازَنْدَرَانَ، وَجَلَسَ النُّوَابُ الشَّاهُ صَفَى مَكَانَهُ.
وَكَانَ يَنْقُلُ عَنْهُ أَسْتَاذُنَا الْمَوْلَى مُحَمَّدُ بَاقِرِ الْمَجْلِسِيِّ (رَه) كِرَامَاتٍ عَدِيدَةً وَ
أُمُورًا عَجِيبَةً وَمَنَامَاتٍ غَرِيبَةً وَمَرَائِي صَادِقَةً^١... انْتَهَى مَا أَرَدْنَا نَقْلَهُ.

وَ قَدْ ذَكَرْنَا بَعْضَ مَنَامَاتِهِ الصَّادِقَةِ الْعَجِيبَةِ فِي رِسَالَتِنَا الْفَيْضِ الْقُدْسِيِّ وَ ذَكَرْنَا
فِيهَا نَبْذَةً مِنْ أَحْوَالِ ذَرِيَّتِهِ الْمُبَارَكَةِ الْأَبْرَارِ الْأَخْيَارِ، الْعُلَمَاءِ النَّجَبَاءِ، الشَّجَرَةِ الطَّيِّبَةِ
الَّتِي أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فِرْعَاهَا فِي السَّمَاءِ^٢.

[ترجمه أحوال شيخ هادي طهراني]

[معادن الجواهر] الشَّيْخُ هَادِي الطَّهْرَانِيُّ

كَانَ أَيَّامَ إِقَامَتِنَا فِي النَّجَفِ رَجُلٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ لَهُ شَهْرَةٌ يُسَمَّى: الشَّيْخُ هَادِي
الطَّهْرَانِيُّ، وَ قَبْلَ حُضُورِنَا لِلنَّجَفِ كَانَ لَهُ دَرْسٌ كَبِيرٌ يَحْضُرُهُ فَضَلَاءُ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ،
وَ لَهُ فَضْلٌ وَ حِدْقٌ وَ مَهَارَةٌ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ يَطِيلُ لِسَانَهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ السَّالِفِينَ، وَ كَانَ يَقُولُ
لِلشَّيْخِ حَسَنِ ابْنِ صَاحِبِ الْجَوَاهِرِ حِينَهَا يَذْكَرُ بَعْضَ أَنْظَارِهِ فِي الدَّرْسِ: «إِنَّ أَبَاكَ حِينَهَا
كُتِبَ هَذَا الْمَطْلَبُ كَانَ قَدْ تَعَشَّى بِطَبِيخِ الْهَاشِ فَتَبَخَّرَ دِمَاغُهُ»، وَ كَانَتْ لَهُ جُرْأَةٌ عَلَى
مُخَالَفَةِ الْإِجْمَاعِ.

وَ لَهُ مَوْلُفَاتٌ فِي الْفِقْهِ وَ غَيْرِهِ. طُبِعَتْ بَعْدَ وَفَاتِهِ، فَقَرَأْتُ فِيهَا فِي الْمَوَارِيثِ
إِنْكَارَهُ أَنَّ يَكُونَ ابْنُ الْعَمِّ لِلْأَبَوَيْنِ مُقَدِّمًا فِي الْإِرْثِ عَلَى الْعَمِّ لِلْأَبِ، وَ هِيَ الْمَسْأَلَةُ
الْمَعْرُوفَةُ بِالْإِجْمَاعِيَّةِ. فَنُسِبَ إِلَيْهِ قَبْلَ حُضُورِنَا أُمُورٌ كَفَّرَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ عُلَمَاءِ عَصْرِهِ

١- روضات الجنات ج ٢، ص ١٢١

٢- جنگ ٢٣، ص ٣٢٨ إلى ٣٣٠؛ به نقل از کتاب خاتمه مستدرک حاجی نوری، ج ٣.

لأجلها - الله أعلم بصحتها - حتى خيف عليه القتل و حماه الفقيه الشيخ محمد حسين الكاظمي، و تفرّق عنه الطلاب لا لثبوت ذلك عليه بل خوفاً من الانتقاد حتى لم يبق عنده في أيامنا إلا نحو اثني عشر طالباً من الإيرانيين.

و سألت ابن عمي السيد علي بن السيد محمود عنه و كان يحضر درسه قبل الذي نُسب إليه، فقال لي: ليس هو في الفضيلة كما يبالغ بعض الناس و لا في عدم الفضيلة كما يقول البعض الآخر. و في العصر الذي كنا فيه في النجف أُثرت مسألته أيضاً من جملة من مشاهير العلماء و صارت حديث الناس في النوادي و المجالس بين العلماء و الطلاب.

أما شيخنا الشيخ آقا رضا الهمداني فلم يَسْمَح بذكرها في مجلسه، و كان يقول: التكفير أمرٌ عظيمٌ و لا يثبت عندي بمثل هذه النسب^١.

[شرح حال مرحوم آية الله شيخ محمد رضا ابوالمجد اصفهاني]

مطالب ذيل شرح حال مرحوم آية الله شيخ محمد رضا ابوالمجد اصفهاني (ره) فرزند مرحوم آية الله آقا شيخ محمد حسين اصفهاني مسجد شاهي (ره)، صاحب تفسير و نواده مرحوم شيخ محمد تقی اصفهاني صاحب حاشيه معالم: هداية المسترشدين) است، كه حضرت آية الله حاج شيخ مرتضى حائري دامت بركاته (فرزند مرحوم آية الله حائري، رضوان الله عليه) بر اول كتاب رساله مجديّه كه در نوافل شهر رمضان و آداب و ادعيه غير معروفه ماه رمضان، آن مرحوم نگاشته بودند مرقوم فرموده اند؛ چون خطي بود لذا حقير از روي خط ايشان در اينجا براي خود نسخه برداشتم:

١- اعيان الشيعة، ج ١٠ ص ٣٥٦.

٢- جنگ ٢٠، ص ٢٦٠ و ٢٦١: به نقل از معادن الجواهر ج ٤، ص ٩٢.

«عالم جلیل فقیه اصولی ادیب شاعر دارای علوم هیأت و ریاضی و صاحب مقامات عالیة تقوا و صفا و وقار و رفاقت و انصاف بدون هیچ مبالغه‌ای، علاوه بر اینها واجد حلاوتی بود که لایدرک و لایوصف.

یگانه رفیق مخصوص والد ماجد (قدّهما) بود و پس از ایشان چند سال در حیات بود و چند مرتبه به قم مشرف شد و در منزل حقیر مرکز دید و بازدید خود را قرار داد؛ چون یکی از عادات آن مرحوم این بود که با کمال رفاقت با مرحوم والد، بر ایشان هم وارد نمی شد. لذا در سال مهاجرت علماء اصفهان قبلاً به ایشان خبر داد خانه مقابل خانه خودمان را برای ایشان اجاره نمودیم، و خیلی از شبها مرحوم والد و بعضی از متعلّقین ایشان با معظّم له صرف شام می کردند؛ یعنی ایشان غذای خود را حاضر می نمودند و با کمال صفا آنچه غذا هم در منزل ما بود می آوردند.

ایشان مطابق رسم نجف هر شب باید پلو بخورند ولی مختصر و بی تشریفات، و نوعاً منزل ما آبگوشت [بود که] در کاسه‌های مسی می ریختند و می آوردند. ولی از لحاظ کمیّت اقتصادی نبود، مثلاً چند کاسه آبگوشت با چند نان سنگک، یک بشقاب مختصر پلو و یک بشقاب خورشِ مرحوم صاحب کتاب اضافه می شد؛ ولی تمام مجلس به مزاح و خوشی و صفا می گذشت.

ایشان در همان منزل درس خارج شروع نمودند و عدّه زیادی از فضلاء به درسشان حاضر می شدند که از جمله عالم عصر و استاد حقیر در معقول آقای حاج سید روح الله خمینی بود، و از جمله مردمان عجیب آقای حاج میرزا محمد باقر کمره‌ای بود که خود نابغه‌ای در حفظ بود. تمام قرآن را حافظ است و دارای قلم عربی و فارسی و علی الظاهر علاوه بر فقه و اصول آشنائی کامل به بعضی از زبانهای خارجی دارد، و به تاریخ اسلام مسلط است. صد حیف که به واسطه بعضی از کج فکری‌ها متروک مانده است.

بعد از مرحوم والد - قدّس سرّه - خیلی به حقیر اظهار لطف کردند، از جمله

نامه لطیفی نوشتند و کمترین را دعوت به اصفهان نمودند و از لسان زاینده رود دعوتنامه مرقوم داشتند، ولی متأسفانه حقیر بی ادبی نموده و نرفتم. آقای حاج آقا مهدی، اخوی - صانه الله عن الآفات بحق سید الکائنات - با پسردائی، آقای میرزا محمد تقی ستّاری به زیارت معظّم له به اصفهان رفتند. مرحوم والد همواره در نظر داشتند حقیر را برای کسب معارف و علوم خدمت ایشان بفرستند ولی به این نظر موفّق نشدند.

حضرت معظّم له دارای تألیفات هستند از جمله وقایة الاذهان در علم اصول، فرمایشات مرحوم والد را گاهی متعرّض شده‌اند به عنوان: «قال صاحبنا العلامة؛ یعنی رفیق ما چنین می‌گوید» و من برای این تعبیر نظیری ندیده‌ام، و دیگر نقد فلسفه دروین که مطلوب بود، و دیگر رساله‌ای در بدیع که اول آن قصیده معروف ایشان که از عجائب قصائد مشهوره است ذکر شده است:

قلبی بشرع الهوی تنصّرُ شوقاً إلى خصمه المؤتّرُ

و دیگر رساله‌ای در وقت، و علی الظاهر حواشی بر روضات، دیگر بنده اطلاع ندارم.

ای کسی که بعد از نگارنده این کلمات را می‌بینی! قدر آن را بدان چون بدون هیچ مبالغه و عین حقیقت است. و لله المشتکی و علیه المعوّل فی الشدّة و الرّخاء، و نُصرةً ولیّه المولی هو المرّتجی، و کان ذلک من دون قصد و إعمال روئیة فی لیلة ۵ رمضان ۱۳۹۳، و هو الموفّق لكلّ خیر.

مرتضی الحائری

فهرست رساله مجدیّه طبع ۱۳۹۳

فصل اول: شرافت قدر مؤمن و مقام میهمانی حق تعالی در ماه رمضان،

صفحه ۷.

فصل ۲: این میهمانی، میهمانی جسمانی نیست، صفحه ۱۵.

- فصل ۳: شرائط مهمان، صفحه ۲۰.
- فصل ۴: در آداب دخول در مهمان‌خانه، قسمت عملی، صفحه ۴۶.
- کیفیت نماز هزار رکعت، صفحه ۵۰.
- فروع ده‌گانه، صفحه ۵۲.
- دعاهای ما بین رکعات، صفحه ۵۹.
- دعاء قبل از افطار، صفحه ۸۶.
- دعاء وقت افطار، صفحه ۹۰.
- دعاء بعد از افطار، صفحه ۹۰.
- دعاء سحر (دعای ادريس) صفحه ۹۱.
- دعاء روزها صفحه ۹۶.
- دستور خواستن حوائج، صفحه ۹۹.
- نماز اول، برای حاجت، صفحه ۱۰۲.
- نماز دوّم، صفحه ۱۰۴.
- نماز سوّم، صفحه ۱۰۶.^۱

فی نسب الآقا محمد باقر البهبهانی (ره)

راجع به مجدد رأس مائة ثانی عشر و ثالث عشر در *روضات الجنات* در صفحه ۱۲۳، در شرح احوال آقا محمد باقر بهبهانی (ره) گوید:

«الآقا محمد باقر بن المولى محمد اکمل الإصبهانی ثمّ الفارسی البهبهانی، کان - رضوانُ الله تعالى علیه - مروّجَ رأسِ المائة الثالثة عشرة من الهجرة المقدّسة المطهّرة، كما أنّ سَمِيَّهُ المتقدّم (مقصود مرحوم محمد باقر مجلسی است) کان

۱- جنگ ۶، ص ۵۵ الی ۵۸.

مروّجاً علی رأس المائة قبلها، و قد بقى إلى الثامنة من الثالثة كما بقى الأول إلى العاشرة من الثانية». - إلى أن قال: «كان ميلادُه الشريفُ في سنة ثمانية عشر أو سبعة عشر بعد المائة و الألف في إصفهان.»^۱

[نسب مرحوم شیخ عبدالجواد سدهی اصفهانی]

استاد معظم آقای حاج شیخ عبدالجواد سدهی اصفهانی فرمودند: ما از طرف پدر اصلاً اصفهانی هستیم، و چون نسب ما به ملاّ ابوتراب می رسد لذا بسیاری از ارحام ما سجدّ خود را ابوترابی گرفته اند؛ ولی از طرف مادر منتهی می شویم به ملاّ شریف فرزند مرحوم محقق کرکی، و محقق کرکی از اهل جبل عامل بوده و به اصفهان مهاجرت نموده است. ملاّ شریف چون بسیاری از اوقات به سده اصفهان می رفته است لذا اولاد او در سده نشو و نما کرده اند و ما سدهی هستیم، بنابراین باز بسیاری از اقوام سجدّ خود را شریفی و بسیاری مانند ما جبل عاملی گرفته اند.^{۲، ۳}

۱- جنگ ۷، ص ۱۷۱؛ *روضات الجنات* طبع جدید ج ۲، ص ۹۴

۲- سده، سه ده است پهلوی همدیگر در نزدیکی اصفهان، یکی به نام ورنوس فادران و دیگری به نام فروشان و دیگری به نام خوزان است، و آقای جبل عاملی از ورنوس فادران هستند. این سه ده بعداً به نام همایون شهر و در زمان انقلاب اسلامی به نام خمینی شهر نامیده شده است.

۳- جنگ ۶، ص ۸۸.

مجموعة تصاویر



تصویر نماز عید فطر توسط حضرت آیه الله العظمی

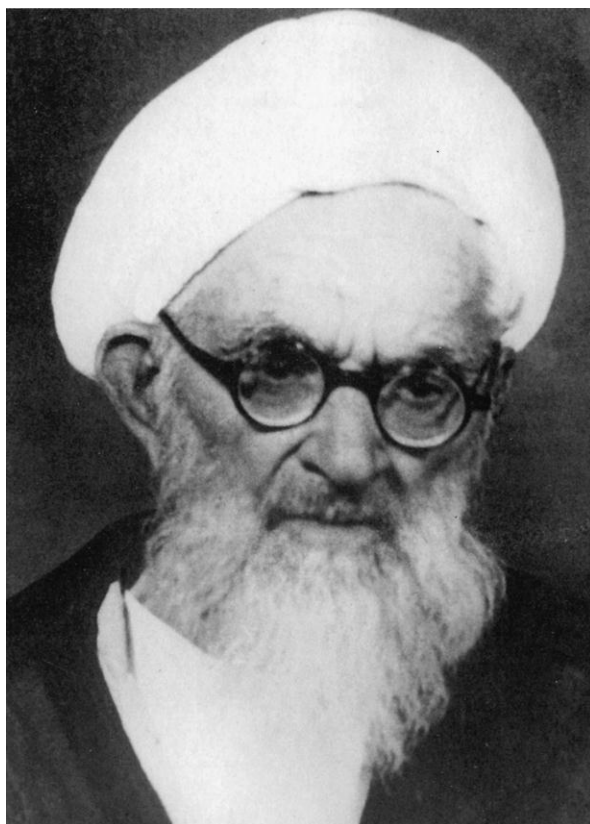
میرزا حسن شیرازی رضوان الله علیه



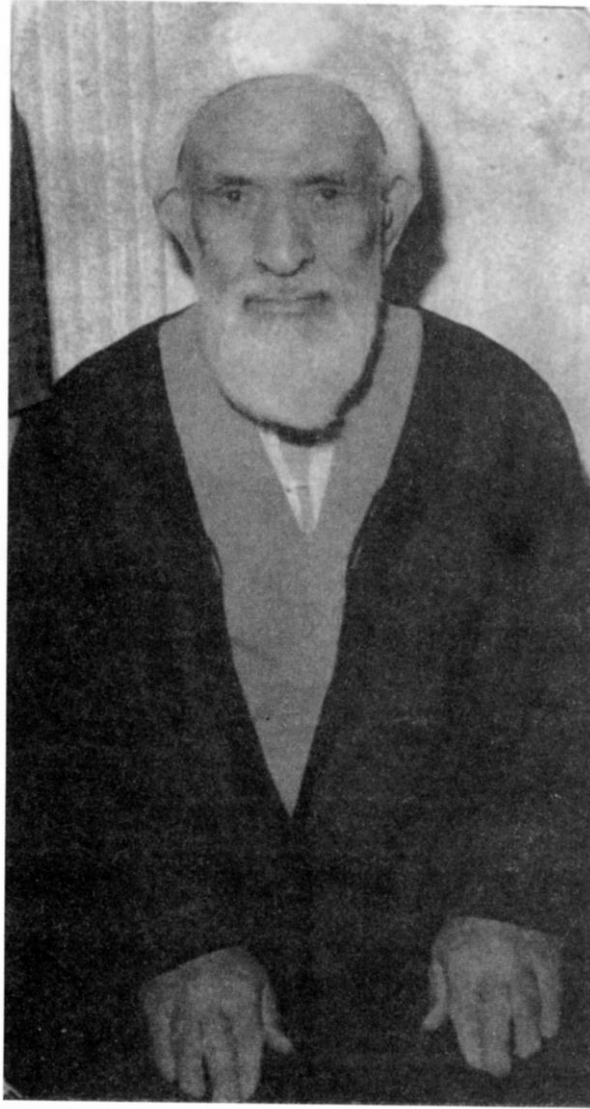
تصویر عارف واصل مرحوم آقا شیخ محمد بهاری رضوان الله علیه



تصویر مرحوم آیه الله سید محمد حجت کوه کمره‌ای، از علماء طراز اول و مراجع
ثلاثه حوزه علمیه قم. مرحوم علامه طهرانی از مراتب خلوص و صدق و علمیت
ایشان بسیار تمجید می‌کردند.



تصویر مرحوم آیه الله محمد کوهستانی - قدس الله سره - که در قریه کوهستان نزدیک بهشهر به اقامه شعار و تبلیغ دین و تربیت طلاب مشغول بودند. مردی بسیار وارسته و در کشف عوالم غیب دارای مراتبی بود؛ بروز کرامات و اشراف بر نفوس از این بزرگوار به همگان واضح و آشکار بوده است. مرحوم حاج هادی ابهری که خود دارای قدمی راسخ در صدق و اخلاص و کشف مخفیات و بصیرت قلب بود با ایشان ملاقات نموده و او را به عظمت و مجد تعریف می نمود.



تصویر مرحوم آية الله آفا شيخ محمد تقى آملی

آثار منتشره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دوره علوم و مبانی اسلام و شیخ

- آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:
- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
 - اربعین در فرهنگ شیعه
 - اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
 - حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله
 - اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
 - تعلیقه بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و ترجمه «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
 - مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ): از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورٌ أَلْسَمَنَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و تصحیح آئین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - حیات جاوید: شرحی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
 - گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
 - مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه

• مقدمه و تزییلاتی بر **سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح** از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه

• **عنوان بصری**

• **مهر تابناک**

• ترجمه و تعلیقات بر «**اجتهاد و تقلید**» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سرّه

کتاب در دست تألیف

• **سیره صالحان**

• **نفحات انس**

• **ارتداد در اسلام**

• **سالک آگاه**

• **نوروز در جاهلیت و اسلام**

• **سیمای عاشورا**

۱ - تفسیر (قرآن - حدیث)

انوار الملکوت: این کتاب در ادامه سلسله مباحث «انوار الملکوت» می باشد که توسط مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنرانی هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیده آن را در جنگ های خود ثبت نموده بودند. این دست نوشته ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

تفسیر آیه نور: این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ در مسجد قائم طهران می باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

حیات جاوید: این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیّت نامه معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

عنوان بصری: این مجموعه مشتمل بر متن سخنرانی هایی است که حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - تحت عنوان «شرح حدیث عنوان بصری» طی سالیان متمادی برای اعزه و احبه از شائقین مسلک و مکتب عرفان و توحید مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - بیان فرمودند که شرح مبسوط آن تحت عنوان *اسرار ملکوت* به قلم خود ایشان تنظیم و تبویب گردیده است.

۲- ادعیه و اخلاق

آیین رستگاری: این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک الی الله است که برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به زیور طبع آراسته گردیده است.

۳- عرفان و فلسفه

اسرار ملکوت: این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است که تاکنون سه مجلد از آن به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می باشد.

حریم قدس: مقاله‌ای است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - نگارش یافته است.

سر الفتح ناظر بر پرواز روح: این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است. لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه، به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود؛ لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

گلشن اسرار: این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

۴- کلام، فقه و اصول

رساله طهارت انسان: این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده‌اند.

اجماع: این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقاهت و اجتهاد که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله متقنه الهیه پرداخته است.

صلاة الجمعة: این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

افق وحی: این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخها نموده اند.

اجتهاد و تقلید: این کتاب حاوی تقریر بحثها و درسهای مرحوم آیه الله العظمی شیخ حسین حلّی در حوزه علمیه نجف به تحریر حضرت آیه الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلّی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه های تحقیق متحیر کننده است. معلق محترم با ترجمه، توضیح و تعلیقاتی بر اتقان این اثر افزوده اند.

این کتاب با عنوان *الدّر النّضید فی الاجتهاد و التقلید* نیز به عربی منتشر شده است.

۵- تاریخی، اجتماعی

أربعین در فرهنگ شیعه: در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهداء علیه السلام است.

۶- یادنامه و تذکره، رجال

مهر فروزان: این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است.

این کتاب با عنوان *الشمس المنيرة* به عربی نیز ترجمه شده است.

مهر تابناک: مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - و فرزند بزرگوارشان آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به مناسبت های مختلف از شمه ای از احوالات و تاریخ حیات پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - قدس الله نفسه الزکیه - برای بیان مطالب راقی و متعالی مکتب عرفان بهره برده اند، که مناسب دیده شد این مطالب ارزنده در مجموعه ای جمع آوری و در اختیار مشتاقان معرفت و رهجویان مسیر حقیقت قرار گیرد.

۷- دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

مطلع انوار: این موسوعه گرانسنگ حاصل دست‌نوشته‌ها و ثمره عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می‌باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع‌آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهذب و مبوب در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه‌های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - آماده طبع و نشر گردیده است. **أهم مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:**

جلد اول: مراسلات، ملاقات‌ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.

جلد دوم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.

جلد سوم: ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علماء و شخصیت‌های تأثیرگذار.

جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.

جلد پنجم: ابحاث فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.

جلد ششم: اجازه‌نامه‌های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.

جلد هفتم: ابحاث فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.

جلد هشتم: ابحاث کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).

جلد نهم: ابحاث کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام).

جلد دهم: یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.

جلد یازدهم: ابحاث رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و...).

جلد دوازدهم و سیزدهم: خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.

جلد چهاردهم: فهارس عامه این موسوعه (آیات و روایات، اشعار و اعلام و...).

نرم افزار

آوای ملکوت: این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - و حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - را شامل می‌شود.

کیمیای سعادت: این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی و اکثر تألیفات استاد علمی و مربی سلوکی ایشان،

حضرت علامه سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیهما - و مجموعه تألیفات و بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - در شرح حدیث عنوان بصری و دعای ابو حمزه و سایر معارف اسلامی می باشد.

آثار در دست تألیف:

نفحات انس: در این نوشتار، بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - که در رابطه با شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حدّاد - قدّس الله نفسه الزّکیه - ایراد فرموده بودند، به علّت اهمّیت مطالب مطروحه، تحت نظر معظم له توسط مجمع تحقیق مکتب وحی از صوت پیاده سازی و ویرایشی اجمالی گردیده تا در اختیار سالکان الی الله قرار گیرد.

سالک آگاه: این کتاب مشتمل بر متن سخنرانی های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدّس الله نفسه الزّکیه - می باشد که در مناسبت های مختلف پیرامون علم و علما ایراد فرموده اند که به همراه مقدمه و تصحیح حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - آماده طبع و نشر گردیده است.

سیمای عاشورا: واقعه عاشورا با تمام ظرائف و لطائفی که در آن نهفته است موجب پیدایش نگرش ها و دیدگاه های متفاوتی در محتوا و کنه و ماهیت آن شده است. در این نوشتار سعی بر آن شده است که منظر عرفای الهی و اولیای او را نسبت به این حماسه تاریخ، روشن سازد و تعریفی نوظهور از داستان کربلا ارائه دهد و تفسیری نوین از اهداف و مقاصد و هویت عاشورا به طالبان و پیوندگان مکتب حسینی بنمایاند و چهره ای دلربا از قامت رعنا سالار شهیدان در دیدگاه اهل نظر و معرفت ترسیم نماید؛ بمنّه و کرمه.

سیره صالحان: این کتاب که محصول سخنرانی های حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - در جلسات شب های ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۳۳ می باشد، به تبیین و تقریر حجّیت قول و فعل اولیای الهی و منجزیت آن نسبت به دیگران و کیفیت استفاده او از انوار باهره ولایت پرداخته است.

ارتداد در اسلام: در این کتاب بحث جامعی از حکم ارتداد و کیفیت تحقق آن و آراء و دیدگاه های مکاتب مختلف در قبال این موضوع به میان خواهد آمد.

نوروز در جاهلیت و اسلام: در این اثر به دیدگاه عقل و شرع پیرامون نوروز و بدعت های وارده در دین مقدس اسلام پرداخته شده است. مؤلف محترم امیدوار است با استفاده از مطالب والد بزرگوارشان در این مسأله بر اتقان و ارتقای این اثر ارزشمند بیفزاید.